نادرشاه و بازماندگانش

همراه با نامه‌های سلطنتی و اسناد سیاسی و اداری

با توضیحات و حواشی:

دکتر عبدالحسین نوائی

DATE LABEL

نادرشاه و بازماندگانش

همراه با نامه‌های سلطنتی

و

اسناد سیاسی و اداری

با توضیحات و حواشی

دکتر عبدالحسین نوائی

۱۳۶۸

انتشارات زرین ـ خیابان بهار ـ شهید کارگر (مزین الدوله) ـ پلاک ۵۳

نادرشاه و بازماندگانش

با توضیحات و حواشی: دکتر عبدالحسین نوائی

چاپ اول: ۱۳۶۸

تیراژ ۳۳۰۰ جلد

لیتوگرافی: زرین

چاپ: **تلک**

فهرست

DATE LABEL

اول دفتر به‌نام ایزد دانا

چهل سال رنج وغصه کشیدیم وعاقبت...

اکنون که به الطاف وعنایات الهی چاپ این کتاب به‌پایان رسیده و توفیق رفیق راه شده که مجموعه‌ای دیگر از اسناد سیاسی ونامه‌های سلطنتی ومراسلات تاریخی ومدارك اجتماعی مرزوبوم گرامی خود ایران را به‌پیشگاه اهل نظر تقدیم کنم از بخت شکر دارم واز روزگار هم.

کتاب حاضر نهمین دفتر ازشته دفاتری است که درزمینهٔ تاریخ ایران متکی براسناد سیاسی ونامه‌های سلطانی به‌کوشش این بندهٔ نیازمند درگاه حق ترتیب وتنظیم یافته است.

دلبستگی من به تاریخ سرزمین اهورائی کشورم ازچهل و چند سال پیش مرا برآن داشت که درجستجوی این گونه اسناد، هر کتاب و تذکره و جنگ ومجموعه وتاریخی را صفحه به‌صفحه وسطر به‌سطر بخوانم تامگر بتوانم این اسناد ومدارك دست اول سیاسی راکه خمیرمایهٔ تاریخ دور و دراز این مرزوبوم است دریك جای جمع آورم و به‌صورت کتابی منتشر وآن مجموعه را به‌دانشمندان ودانشجویان تقدیم کنم تانقش نیاکان خودرا درآئینه‌زمان

بهتر ببینند و به‌ارزش والای خدمات پدران و اجداد خود به‌جامعهٔ بشری بهتر پی برند. چهل و چندسال عمر گرانمایه دراین صرف شد. دراین‌مدت سفری چند نیز به اروپا پیش آمد و این سفرها فرصت بخشید که به گنجینه عظیم کتابخانه ملی فرانسه وموزهٔ بریتانیا دست یابم. دریغ که مدت استفاده من از این گنجینه‌های عظیم سخت کوتاه و بالنتیجه بسیار کمتر از حد آرزو بود. زیرا امکانات مالی من اجازهٔ اقامت طولانی در آن کشورها نمی‌داد ومن سخت درمضیقهٔ مالی بودم. زیرا نه‌ازدولتهای خارجی بورس ودعوتی داشتم نه از دولت علیهٔ ایران مأموریت وعنوات خدمتی. نه‌مأمور دولت بودم نه‌بورسیهٔ و مورد حمایت کشوری دیگر. نه دولت علیه بدین تحقیقات بهائی می‌داد نه‌دولتمردان آن روزگار در من به چشم لطف و محبت می‌دیدند. زیرا من نیز نه‌بدان دستگاه بی‌محتوای سیه‌کار وستم‌پیشه بهایی می‌دادم‌نه در «میر و وزیر و سلطان‌را» به‌وسیلتی جویا بودم. سرما فرونیاید به‌کمان ابروی کس. باری هرچه بود گذشت. ما آبروی فقر وقناعت نمی‌بریم.

درخلال این سالها، گاه‌گاه بعضی ازاین اسنادرا به‌عنوان نمونه در مجلات آن روزگار مثل یادگار واطلاعات ماهیانه‌منتشرمی کردم، امانخستین دفتر ازاین‌مجموعه درسال ۱۳۴۱ خورشیدی به توسط بنگاه ترجمه و نشر کتاب منتشرشد. عنوان این‌مجموعه که ازمحتوای آن‌حکایت می‌کرد «اسناد ومکاتبات تاریخی ایران» بود، اززمان «تیمورتا شاه‌اسماعیل» وبه‌تعبیری دیگر آن مجموعه مشتمل بود برتمامی اسناد ومکاتبات رسمی ایران درروزگار گورکانیان وخاندانهای قراقوینلو وآق‌قوینلو که هریك مدتی برسر زمین ایران جزئاً یاکلاً فرمانروا بودند، همراه با نامه‌های پادشاهان چین و هند وسلاطین عثمانی به‌سلاطین یاوزرا یادانشمندان ایران درطی سالهای ۷۷۳ تا ۹۰۶ هجری قمری. وازآن‌پس به‌روزگاران مجلدات دیگر این مجموعه به‌ترتیب ذیل منتشر گردید:

شاه اسماعیل صفوی، سال ۱۳۴۷

شاه‌طهماسب، سال ۱۳۵۰

شاه‌عباس اول (جلدنخست)، سال۱۳۵۲

شاه‌عباس اول (جلد دوم)، سال۱۳۵۳

شاه‌عباس اول (جلدسوم)، ۱۳۵۷

اسناد ومکاتبات سیاسی ایران ازسال ۱۰۳۸ تاسال۱۱۰۵، درسال

(و به تعبیری دیگر از شاه صفی تا شاه سلطان‌حسین)

اسناد و مکاتبات سیاسی ایران از سال ۱۱۰۵ تا ۱۱۳۵ در سال

(و به‌عبارت دیگر اسناد و مکاتبات رسمی شاه سلطان حسین)

و اینك نهمین دفتر از این مجموعه در زمینهٔ تاریخ ایران همراه با اسناد و مکاتبات سلطنتی وسیاسی و اجتماعی، در محدوده سالهای ۱۱۳۵ تا ۱۲۱۰ مشتمل بر روزگار افاغنه و دوران نادرشاه افشار و بازماندگان وی تا انقراض آنان به‌دست قاجاریه و در دل داشتم که اسناد رسمی و مکاتبات سیاسی و سلطنتی دورهٔ زندیه را نیز همراه این قسمت به محضر اهل فضل تقدیم دارم. ولی دریغ که به‌علت نبودن کاغذ آن اسناد و مدارك چاپ ناشده ماند ومن نتوانستم به آرزوی خود که انتشار اسناد رسمی و مکاتبات سلطنتی ایران از تیمور تا قاجاریه بود در نه جلد توفیق یابم.

فرشته‌ای است بر این بام لاجورد اندود

که پیش آرزوی بیدلان کشد دیوار

با این همه شادمانم که اقبال را به‌وعده وفا کرد روزگار و با همه موانع ودشواریها توانستم یك‌دوره اسناد ومکاتبات رسمی وتاریخی را از آغاز گورکانیان تا آغاز سلسلهٔ قاجاریه یعنی مدارك واسناد مربوط به‌چهار قرن و نیم تاریخ ایران را با توضیحات و تعلیقات در اختیار دانشوران و دانشجویان قراردهم وهزاران سپاس به‌درگاه ایزدبیرون ازحد وقیاس.

اکنون که چشم برهم می‌نهم و بدین‌کار عظیم می‌اندیشم، می بینم که بیش‌از نیمی ازعمرمن دراین‌کارسپری شده‌است. ازآن روزگارکه نخستین مجموعه ازاین‌رشته کتابها منتشر شده تاامروز بیست و هشت سال تمام است وپیش ازآن نیزچندی دراین‌سودا به سرکرده بودم ومقالاتی در این‌زمینه‌در درمجلات یادگار واطلاعات ماهیانه نوشته بودم ووقتی بیادآوریم که مجله یادگار درسال ۱۳۲۸ یعنی چهل سال پیش پایان گرفته می‌توانم بجرئت بگویم که‌بیشترین سالهای عمر را دراین اندیشه سپری کرده‌ام وازاین‌دوران طولانی چیزی جزخاطرات تلخ وشیرینی دورونزدیك بازنمانده است. اگر مثل آن شاعر حساس نگویم نمانده بجز باد درمشت من.

خاطرات تلخ من‌مربوط به‌روزهائی است که باخون دل ورنج طاقت فرسا، دربدر دنبال تذکره‌ها وجنگها می گشتم وپس‌ازآن‌که شش‌سال به‌جان کوشیدم وباهزاران رنج ودشواری جلدنخست‌این دفاتر را فراهم آوردم، هیچکس آن‌را بچیزی نگرفت وبه‌هرکه مراجعه کردم هیچکس جرأت‌چاپ

ونشر آن را نیافت. همه از کوشش من به زبان تمجید می کردند ولی از «اما»ئی که در پایان سخن بر زبان می آوردند، می فهمیدم که می ترسیدند کتاب بازار کافی نیابد و مورد توجه قرار نگیرد و بالنتیجه به فروش نرسند و سرمایهٔ خود را «باز نگردانند». دو سال در این بلاتکلیفی و دوندگی سپری شد تا بنگاه ترجمه ونشر کتاب بنیاد پهلوی که در آن تاریخ زیر نظر یکی از جوانان دانشمند که امروزه مقیم خارج از ایران ودست اندرکار انتشار کتبی چند راجع به ایران است اداره می شد، دلی به دریا زد و با بودجهٔ دولتی متعهد چاپ آن شد و برای آن که حقوق مؤلف هم رعایت شود وهیچگونه حقی پایمال نگردد! مبلغ ۳۵۰۰ تومان هم حق التألیف برای من «بریدند» وکتاب را چاپ کردند. اما برخلاف انتظار ناشرین وصاحب نظران جامعهٔ مطبوعات کتاب مورد توجه قرار گرفت و باهمهٔ سنگینی مطلب ودشواری متن مکاتبات و تفصیل موضوع وقطر نسبتاً زیاد کتاب، این اثر ناچیز در دل اهل نظر جا گرفت وهمین تشویق وتحسین ارباب فضل ودانش مرا برادامهٔ کار تحریض وتحریك نمود.

بدنیست بدانید که سالها بعد وقتی نسخ کتاب نایاب شد وبازار سیاه پیدا کرد من نامه ای به بنیاد پهلوی نوشتم و خواستم که در قبال پرداخت ۳۵۰۰ تومان حق التألیفی که با هزار عشوه وغمزه و خفت ومنت به من داده بود کتاب را خود بگیرم وچاپ کنم و آقای شریف امامی رئیس بنیاد پهلوی آن روز درجواب پیغام داده بود که اگر ما کتابی را «ارزان خرید» داشته باشیم دلیلی ندارد که به همان قیمت به صاحبش یا دیگری بفروشیم! بدبخت کشوری که محصول ذوق وفکر مردمش را به تمهید و تزویر «ارزان» بخرند تا بتوانند آن را وسیلهٔ تحصیل منافع قرار دهند وصاحب اثر را از حاصل رنج وزحمت خویش محروم گذارند. آری آنچنان بود که این چنین شد و آن آبها که به تفاریق درشیر کردند وفروختند وپولش را گرفتند وپارك ومزرعه و خانه وکارخانه خریدند ناگهان سیلی شد وهمه را برد چنان که نه از تاك، نشان ماند و نه از تاك نشان!

باری «ارزان خران» بنگاه ترجمه ونشر کتاب در سال ۱۳۵۶ کتاب را تجدید چاپ کردند وطی نامه ای مرا مورد التفات قرار دادند که به عنوان کمك وعنایت همان مبلغ ۳۵۰۰ را درحق من منظور کرده اند. شش سال در جمع آن کتاب خون دل خورده ودو سال به دنبال ناشر دویده بودم. درقبال آن ۳۵۰۰ تومان به من حق التألیف دادند آن هم با آن همه ناز وتطاول خزان می فرمود.

بسی برمیآمد که آن سبو بشکست و آن پیمانه ریخت و نه ساقی ماند، نه ساغر، نه شاه ماند نه بنیادش و بنگاه ترجمه و نشر کتاب هم به شرکت انتشارات علمی و فرهنگی مبدل شد و یک سال پیش اولیاء آن از من خواستند که اگر تصحیح و تکمیلی در نظر است، بنویسم که آن شرکت می خواهد چاپ مجددی از آن به عمل آورد. من نیز مطالبی نوشتم و فرستادم و لی مع الاصف نمی دانم به کجا کشیده. زیرا کتاب در بازار نایاب است و دانشوران و دانشجویان منتظر و خواهان. من پیش از این از شرکت تقاضا کرده بودم که اگر تجدید چاپ امکان ندارد، اجازه فرمائید که من خود، بدین کار دست زنم. و لی این بار هم از باز گرداندن کتاب به من خودداری کردند که ماخوذ در این اندیشه هستیم، نیت خیر مگردان که مبارک فالی است.

مجلدات دیگر این کتاب هم لله الحمد مورد توجه اهل فضل قرار گرفته چنان که مجلد هشتم آن در جزو بهترین کتابهای سال مشمول عنایت قرار گرفت و مجلدات مربوط به شاه عباس در سال ۱۳۶۶ شمسی تجدید چاپ شد و هنوز یك دوماهی به سر نیامده نسخ آن کلاً بفروش رفت بطوری که ناشر چاپ دیگری از آن در ۱۳۶۷ به بازار فرستاد.

اما شادی من از جهت فروش کتاب نیست. زیرا آن روز که من این کار را به جان پذیرفتم هر گز به فروش کتاب نمی اندیشیدم. آنچه در آن روز گار آرزو می کردم این بود که ارزش اسناد مورد توجه قرار گیرد و مرکزی برای جمع و حفظ این اسناد فراهم آید و این اسناد به تدریج به وسیله افرادی ذی اطلاع و ذی ربط خوانده شود و منتشر گردد و در دسترس اهل تحقیق قرار گیرد و تاریخ ایران بر اساس این آثار دقیق و غیر قابل تردید بازنویسی شود. در این اندیشه و بر اساس چنین آرزوئی بود که نوشتم:

«اما نوشتن تاریخ بر اساس مدارك و اسناد تاریخی مستلزم کوششی است همه جانبه، چه در داخل چه در خارج کشور، برای جمع آوری اسناد و مدارك تاریخی از سنگ نبشته ها و آثار هنری گرفته تا یادداشتها و نامه ها و کتابها و دفاتر رسمی و امثال آن... چه تاکنون به این امور کمتر توجهی شده و هنوز هم این گونه اسناد در چشم ایرانیان آن اهمیت شایسته و درخور را نیافته است حتی کسی به جمع آوری اسناد و مدارك مکتوب مانند نامه ها و فرمانها برنخاسته و این نوع نامه ها و اسناد، در بطون کتب و رسالات و جنگها، پراکنده است و اگر هم کسی به جمع آن ها توجه کرده است از لحاظ نمونهٔ انشاء و

قدرت ترسل یا جمع آثار قلمی فلان نویسنده بوده است نه از لحاظ توجه به‌اهمیت تاریخی و ملی آن»

(شاه‌اسماعیل مقدمه)

اما خدا را شکر و صدهزاران بار شکر که اینك هم ارزش اسناد شناخته شده است هم مرکز بلکه مراکزی برای جمع‌آوری و حفظ اسناد فراهم آمده و ارزش اسناد چنان شناخته شده که هر کس و هر مؤسسه می کوشد مجموعه‌ای از این اسناد را فراهم آورد و بداشتن آن بنازد و برزمین و آسمان فخر بفروشد که در حریم اختیارات من نیز مجموعهٔ اسناد وجود دارد و این امر موجب شده که مراکز اسناد متعدد به‌وجود آید. اما این وضع نیز درست نیست و امیدوارم که این تب فرونشیند. زیرا ارزش عظیم تاریخی و ملی و اجتماعی ایران، ایجاب می نماید که یك مرکز واحد با تجهیزات کافی به‌وجود آید تا این مهم را کارسازی کند. در این خصوص اجازه بدهید مطالبی را که در مصاحبه با کیهان فرهنگی عرض کرده‌ام نقل کنم :

«اگر بخواهیم تاریخمان را بازسازی و دوباره نویسی بکنیم، بر اساس حقایق و حتی المقدور نزدیك به‌واقعیت، باید از اینها استفاده بکنیم و باید در حفظ اسناد بکوشیم نه اسنادی مربوط به‌یك مطلب خاص یا یك دورهٔ خاص. بلکه تمام اینها مربوط به‌تاریخ ایران است. تاریخ هر مملکتی خوب دارد، بد دارد، نشیب و فراز دارد. ولی هم این نشیب مال آن مردم است هم آن فراز و نمی‌شود بعضی‌ها را دید و بعضی‌ها را نادیده گرفت. به‌نظر من لازم است که این مراکزی که اکنون در کار اسناد وارد هستند ضوابطی داشته باشند و اساس کارشان بر این باشد که دانشجویان از این اسناد استفاده بکنند نه این که اسناد «کوری» برای مشاغل اشخاص باشد. اصل بر این است که این نامه‌ها باید و به قول فرنگیها «ایدانتیفیه» بشود و «وریفیه» بشود. یعنی اول ببینم مطلبش چیست و مربوط به‌کجاست و چگونه می‌توانیم آن را فهرست کنیم چه مسائلی در آن مطرح شده و در کجای تاریخ ما قرار می گیرد. اینها را اول بشناسیم و بعد چاپ کنیم یا اگر برای چاپش بودجه نیست شاید بتوانیم آنها را بصورت رسالهٔ دانشجویان قرار بدهیم... »(کیهان فرهنگی سال ۶ شمارهٔ ۴ ص ۶)

باری آن روزگار من آرزو داشتم که مرکزی برای جمع‌آوری و حفظ اسناد پدید آید و امروز مراکز متعددی در کشور وجود دارد که هر چند کارشان جمع و حفظ اسناد نیست ولی تیمناً و تشخصاً هر کدام مجموعهٔ اسنادی

دارند بی آنکه ازدقایق حفظ و رموز بازسازی و بازخوانی اسناد اطلاعی داشته باشند واین خود خطرعظیمی است که مجموعهٔ اسناد ملی ما را تهدید می کند .

برای حفظ اسناد ملی درسال ۱۳۴۹ واحدی به‌نام «سازمان اسناد ملی ایران» به‌وجود آمد که ازلحاظ تظاهر به‌وقوف براهمیت آن، واحد مذکور مستقیماً زیرنظر رئیس دولت‌وقت قرار گرفت. ولی ازهمان روزهای نخست این واحد باکسر بودجه وتنگی جاونداشتن پرسنل «آگاه» ووسائل وتجهیزات لازم روبه‌رو بود وامروزهم آن واحد باهمان نام «سازمان اسناد ملی ایران» وجود دارد باهمان گرفتاریهای کمی بودجه ونداشتن فضای کافی ونبودن افراد وارد وفقدان وسائل وتجهیزات. امیدآن که‌در کار کشور گشایشی فراهم آید و این سازمان یامرکزهم تااندازه‌ای دستش دررفع مشکلات و دفع موانع باز شود و بتواند وظیفهٔ خطیرخودرا به‌شایسته‌ترین صورتی ایفاء نمایدتا افرادی چون‌من که آرزوئی جزپیشرفت سرزمین آبا واجدادی وهدفی جز بهبود وضع علمی هموطنان خویش ندارند شادمان وآسوده خاطرشوندکما این که‌امروز وقتی‌می بینم موضوع اسنادملی تااین حدمورد توجه قرار گرفته است ازشادی درپوست نمی گنجم هرچندکه هنوز راه‌درازی درپیش‌داریم.

امردیگری که موجب شادمانی من‌است این که توجه برنامه‌ریزان به‌تعلیم تاریخ ممالك همجوار جلب شده است. دراین خصوص من درکتاب «اسناد ومکاتبات تاریخی ایران» ازتیمورتاشاه‌اسماعیل، درمورد توضیحات مربوط به‌تاریخ عثمانی که‌اول باردرکتاب مزبور آمده وپیش‌از آن‌هیچکس متعرض آن‌مسائل نشده‌بود چنین نوشتم:

«مع‌التأسف دانشجویان ودانش‌آموزان کشورما در برنامهٔ تحصیلی خود باامپراطوران‌دورهٔ قرون‌وسطای آلمان‌واتریش که‌کمترارتباطی باتاریخ ایران دارد آشنامی‌شوند ولی‌ازتاریخ ترکیه(عثمانی)که از اواخرقرن نهم هجری تاکنون باملکت ما ارتباط وهمبستگی نزدیك داشته بی اطلاع‌اند و فی‌المثل دانش‌آموزان، درکتاب تاریخ،شرح‌جنگهای شاه‌عباس را باترکان عثمانی‌می‌خوانند ولی نمی‌دانندکه این ترکان‌که بوده‌اند و چه‌کرده‌اند و چگونه حکومتی تأسیس کرده‌اندکه اروپای قرن پانزده وشانزده را به لرزه درآورده‌اند وهمچنین است موضوع تاریخ هندوستان واوزبکان و خلاصه ملل‌مجاور کشورایران» وامروزمی بینیم که دربرنامه‌ریزیها بدین‌منظور توجه

شده و تاریخ ملل مجاور درجزو دروس دانشگاهها گنجانده شده است. شاید این امر برای افرادعادی مطلبی‌عادی باشد. ولی برای من‌وامثال‌من، که‌عاشق وطن ومشتاق پیشرفت‌هم‌وطنان خود هستیم، این گونه امور هرچند کوچك، موجب شادمانی است. دل عاشق به‌هیچ خرسند است

در پایان گفتار، از یادکردن این سخن ناگزیرم که من هرگز معتقد نبوده و نیستم که‌کوشش‌های من درمورد اسناد و مکاتبات‌سیاسی بی‌عیب و بی‌خلل است بلکه خود معتقدم که هنوز راه درازی در پیش است وآنچه من کرده‌ام صرفاً قدمهائی لرزان از رهروی ناتوان است.

نظر من اساساً برآن است که جمع و تدوین و انتشار اسناد ملی کار یك شخص و در حیطهٔ قدرت یك فرد نیست. بلکه این کار که جنبهٔ ملی‌دارد باید به‌وسیله جمعی از دانشمندان و با حمایت دستگاه دولت صورت بگیرد و این حمایت تا پایان کار و ایجاد یك «مرکز اسناد ملی» به‌معنی واقعی علمی و اجتماعی ورسمی آن ادامه یابد. بهترآن‌که این سخن بی‌پایان را با این بیت محمودبیك سالم تخلص حسن اختتام بخشم.

نمی گردید کوته رشتهٔ مطلب رها کردم
حکایت بود بی‌پایان به‌خاموشی اداکردم

دکتر عبدالحسین نوائی
شمیران (دروس)

اول آذرماه ۱۳۶۸

فصل اول

افغانها در ایران

افغانها در ایران

هنگامی که محمود افغان ، برتخت سلطنت ایران نشست، دستورداد که برای مردم قحطی‌زدهٔ اصفهان، خواروبار بیاورند. آنگاه امر کرد تا سران قزلباش را که در ایام محاصره به‌کشور خویش خیانت کرده بودند ، اعدام کنند. این دوعمل تا اندازه‌ای‌مردم اصفهان راخشنود ساخت. ولی قلمرو حکومت محمود از اصفهان و قسمتی ازکرمان و سیستان تجاوز نمی کرد، خاصه آن‌که ایرانیان وی وهمراهانش را وحشی می‌دانستند ونسبت به‌خاندان صفویه ارادت می کردند. از آن جمله بودند لرها، به فرماندهی علی مردان خان فیلی و بختیاری‌ها و طوایف وعشایر کهگیلویه. در شمال ایران نیز روس‌ها شهر دربند را گرفته بودند . پطرکبیر اعلام‌کرده بود که منظورش از حمله بـه ایران ، حمایت از شاه سلطان حسین است . در قـزوین ، طهماسب میرزا، پسر شاه سلطان حسین، در ۳۰ محـرم ۱۱۳۵ (۱۷۲۲)، پس‌ازشنیدن خبر سقوط اصفهان، اعلام سلطنت‌کرده و به‌نام خود سکه زده و فرمانها به‌شهرهای ایران فرستاده بود تا جلوس خویش‌را برتخت سلطنت به‌سراسر مردم ایران ابلاغ و اعلان‌کرده باشد.

محمود خطر طهماسب میرزا راکه دیگر شاه طهماسب ثانی خوانده می‌شد،

درک کرده بود و می‌دانست که او تنها کسی است که می‌تواند، به اتکاء نسب و حسب خویش، مردم شهرها و طوایف و عشایر ایران را به‌دور خود گرد آورد و نیروئی بزرگ فراهم کند. از این رو سپاهی به‌سرکوبی وی فرستاد. طهماسب که به‌شرابخواری افتاده و جمعی هرزه و بی کفایت را به‌دور خویش جمع آورده بود، درمقابل سپاه افغان تاب نیاورده، به‌صورتی شرم‌آور به زنجان و سپس به‌تبریز گریخت. اهالی قزوین تسلیم شدند، اما چون امان‌الله فرماندهٔ افغانان به‌علت حرص وطمع فراوان، مبالغی گزاف از مردم رنجدیده قزوین مطالبه کرد، قزوینیان براو شوریدند، وجمعی فراوان از افغانها را کشتند و بقیه را درمحاصره گرفتند. هرچند که براثر اقدامات برادر محمد قلی خان اعتمادالدوله، فرماندهٔ افغانی توانست جان خود را نجات دهد، ولی چنان شتابزده گریخت که نه تنها اشیاء گرانبها و پولهائی را که به‌زور گرفته بود برجای گذاشت، بلکه با روبنهٔ خود را نیز از دست داد. امان‌الله خان، شکسته کلاه و گسسته کمر وارد اصفهان شد، و محمود برای آن که مبادا اصفهانیان، بدین شکست افغانها، دست به اقدام خصمانه‌ای بزنند، همان شب دستور داد، تا تمام وزرا و اعیان و اشراف قزلباش را به‌دم خنجر و شمشیر بسپارند. تنها محمدقلی‌خان اعتمادالدوله، به پاس نیکوخدمتی برادر خویش در قزوین، همچنان جان و مقام خویش را حفظ کرد.

محمود، پس از تصرف روستاهای اطراف اصفهان، از جمله روستای گز و روستای بن اصفهان (که تا آن موقع مقاومت کرده بودند) به دست زبردست خان، وی را به‌تصرف قمشه، (شهرضای سابق) فرستاد. زبردست خان، این شهر را نیز گرفت، و در تابستان سال بعد یکی از فرماندهان افغانی به‌نام نصرالله خان، عازم فتح فارس شد. ولی دربرابر حصار شیراز با ایستادگی مردم روبرو گردید. وچون درپیشاپیش سپاه افغان به‌شهر حمله‌برد، به‌ضرب گلوله ازپای درآمد. زبردست‌خان، جانشین وی گردید، این مرد که اصلاً اصفهانی بود و در کودکی به اسارت افغانها درآمده و با ایشان بزرگ شده بود، توانست پس از نه ماه محاصره، شیراز را

تصرف کند. شهر گلپایگان نیز در این فاصله، به‌دست محمود افتاد و سپس دامنهٔ تسلط وی، تا خوانسار و کاشان کشیده شد. آنگاه محمود، برای سرکوبی طوایف کهگیلویه کمر بست. ولی عشایر دلیر این سرزمین، با عملیات ایذائی خود، وی را به‌ستوه آوردند و محمود، پس از آنکه جمعی فراوان از سپاهیانش کشته شدند، به اصفهان بازگشت و این‌بار به یزد یورش برد و در نهانی با زرتشتیان یزد چنین قرارداد که به‌محض حملهٔ وی به‌شهر، آنان نیز ازدرون با مردم شهر درآویزند. اما این حیله و نیرنگ نیز نگرفت و یزدیها نه‌تنها تسلیم نشدند، بلکه به‌اردوی محمود نیز حمله بردند و پس از کشتن عده‌ای ازهمراهان وی، باروبنه ایشان را نیز تصاحب کردند، و محمود به رسوائی به اصفهان مراجعت کرد.

به‌نظر می‌رسد، که سربازان محمود، در این هنگام از او به درستی اطاعت نمی‌کردند، زیرا محمود آنان‌را سرزنش می‌کرد که ازگرفتن یزد ناتوان بوده‌اند. و سربازان نیز وی را ملامت می‌کردند که به زندگی پرشکوه وجلال دربار ایران روی‌آورده و به مذهب شیعه گرویده است. چنین بود که محمود را مجبور کردند، تا از اشرف پسرعموی خود بخواهد، که ازقندهار به‌اصفهان آید. اما وقتی اشرف به اصفهان رسید، محمود وی را کاملاً زیرنظر قرارداد و خود برای جلب رحمت خداوندی، در سردابی به اعتکاف نشست و چهل‌روز در تنهائی وگرسنگی به‌سر برد،وچون ازسرداب بیرون‌آمد، همه‌دانستند که‌دیوانه‌شده‌است.درپی‌این دیوانگی بودکه پس از شنیدن‌آوازهٔ فرار صفی‌میرزا دومین فرزند شاه سلطان حسین، دستور قتل شاهزادگان صفوی‌را صادرکرد. افاغنه برای درمان وی حتی به‌کشیشان ارمنی توسل جستند و از آنها خواستند فصلی از انجیل را بالای سر محمود بخوانند، اما این تدابیر مفید نیفتاد، و اندك اندك حال او بدتر شد. چنانکه‌گوشت بدن خود را با دندان پاره می‌کرد. هنگامی که همه از بهبود وی دست شستند، رؤسای افغان اشرف را از زندان بیرون آوردند و به قصر سلطنتی حمله بردند و قصر را تصرف کردند. سه روز بعد محموددرگذشت، یا به قولی، به دستور اشرف، او را

خفه کردند.

اشرف افغان

اشرف فرزند ارشد عبدالعزیز، برادر میروس بود. هنگامی که وی در دهم شعبان ۱۱۳۷/ ۲۶ آوریل ۱۷۱۵ بر تخت نشست، به افتخار جلوسش در اصفهان و کاشان و مشهد و استرآباد و قزوین و تبریز و شماخی ورشت سکه زدند. البته مشهد و تبریز و شماخی را افغانها فتح نکرده بودند، ولی سکه‌ها را در جاهای دیگر به‌نام این شهرها زده بودند. وی که در هنگام جلوس، در حدود بیست‌وشش سال داشت. مورد احترام و محبت سربازان بود و شخصاً - گرچه شجاع بود - ولی بیشتر میل داشت که با حیله و چاره‌سازی در کارها توفیق یابد. در دوران اشرف، تقسیم ایران بین روسیه و ترکیه، به دلالی فرانسویان عملی شده‌بود. بنابراین اهم مشکلات اشرف در بدو سلطنت، یکی مقابله با اوضاع آشفتهٔ داخلی ایران بود و دیگر جنگ با ترکان و مقابله با روسیان.

نخستین کار اشرف، برای حفظ موقعیت خود، کشتن تمام نگهبانان و وزیران و درباریان و افراد مورد اطمینان محمود بود. ازجمله این افراد، الماس نامی بود که سمت قوللرآقاسی داشت. وبیش از هرکس به محمود دلبستگی نشان می‌داد. وی را به سختی در جستجوی مال شکنجه کردند و او دلیرانـه تحمل کرد و وقتی شکنجه کنندگان ازاو دست برداشتند، وی فرصتی یافت وخود و زن خودرا کشت. مرگ وی موجب تأسف ایرانیان و اروپائیان شد. زیرا وی با نفوذی که درمحمود داشت، بارها از اعمال و دستورات وحشیانهٔ وی جلوگیری کـرده بود. یکی دیگر از کسانی که به‌دستور اشرف کشته‌شد، امان الله بود که خود را درسلطنت بامحمود، شریك می‌دانست. ضمناً اشرف پسر محمود را نیز بـه قتل رسانید، و برادر جوان خود را هم کورکرد.

اشرف هنگامی کـه در زندان بود، با شاه طهماسب ارتباط داشت، و حاضر

شده بود که برای سلطنت مجدد وی تلاش کند. وقتی هم که به سلطنت رسید، این ارتباط را همچنان حفظ کرد به امید آن که به‌نحوی برطهماسب دست یابد و او را ازمیان بردارد. برای این منظور، پیشنهاد کرد که شاه طهماسب، تنها با چند نفر در جایی میان طهران وقم، با او دیدار کند. اما بیست وپنج نفراز ایرانیانی که بوئی از این قضیه بـرده بودند، به طهماسب خبر دادند و او را از این کار برحـذر داشتند. راز این جمع فاش شد، و اشرف همهٔ آنهـا را به بهانهٔ شکار به فرح آباد دعوت کرد، و آنان نیزپذیرفتند وهمگی کشته شدند. اشرف باعدهٔ زیادی به دیدارطهماسب رفت،ولی‌طهماسب نیز متوجه وخامت امرشد، و روبه‌گریز نهاد. برخورد ایرانیانی که با طهماسب بودند با سپاه اشرف ، در نزدیك بقعه شاه عبدالعظیم روی داد وبه شکست ایرانیان منجر گردید، زیرا سربازان شاه طهماسب غافلگیر شده بودند. در هرحال طهماسب ازطریق شمیران و جبال البرز، به مازندران‌گریخت.

ترکان متعاقب توافـق با روسیه، در تقسیم سرزمین ایـران، قسمت مهمی از کشورما راگرفته بودند، وامکان‌داشت که بازهم به‌طرف‌شرق پیشروی کنند. اشرف لازم دید کـه با ترکان از در صلح درآید تا بتواندکار طهماسب را فیصله بخشد. به همین جهت، یکی ازقاطرچیهای سابق افغانی راکه به‌فرماندهی پادگان جلفا رسیده بود، به استانبول فرستاد و چون می‌دانست که آن قاطرچی، درکار سیاسی مهارت و تجربهٔ‌کافی ندارد، یکی از ارامنهٔ جلفا را نیز به‌نام امانوئل‌شریمان همراه وی‌کرد. تادئوس‌کروزینسکی نیز همراه این هیأت سیاسی روانه شد.

عبدالعزیـز، قاطرچی سابق، سه نامهٔ پراهمیت به همراه داشت؛ دو نـامه از اشرف یکی برای سلطان‌عثمانی و دیگری برای اعتمادالدوله داماد ابراهیم پاشا ، و سومی نامه‌ای به‌امضای نوزده نفر ازعلمای افغانی برای مفتی عبدالله وسایرعلمای کشور ترك . سفیر اشرف، در ۲۰ ژانویه ۱۷۲۶ به «اسکدار» رسید . هرچند ترکان عثمانی از ورود این سفیر خوشحال شدند و پنداشتند که وی برای اظهار اطاعت مخدوم خویش و واگذاری تمام ایالات ایران به‌باب عالی آمده، ولی داماد ابراهیم

پاشا از آمدن او دچار زحمت شد. زیرا طبق عهدنامه ۱۷۲۴ با دولت روسیه، وی نمی‌توانست نماینده اشرف افغان را به صورت رسمی بشناسد و به‌حضور بپذیرد. بنابراین، چند روزوی‌را دراسکدار نگهداشت وبارنداد وسرانجام هم سفرای‌روس و فرانسه[1] را فراخواند و گفت که عبدالعزیز را فقط به‌عنوان حامل نامه‌های یك فرمانروای‌همکیش می‌پذیرد. ولی درهرحال، کاری مخالف عهدنامۀ ۱۷۲۴ نخواهد کرد. سرانجام دراواخر ژانویه، یعنی درحدود ده روز پس‌از ورود، داماد ابراهیم پاشا وی را به‌حضور پذیرفت و باخواندن نامه‌ها، معلوم شدکه اشرف نه‌تنها ولایتی تفویض نکرده، بلکه همه سرزمینهای متصرفی ترکان را نیز مطالبه نموده است. نامۀ علما نیز خوانده شد، ولی وقتی‌نامۀ سلطان را خواستند، عبدالعزیز نداد و گفت که شخصاً باید بدست سلطان برساند. ترکان هم برای گرفتن نامه به زور متوسل شدند. زیرا ابراهیم پاشاکه از جنگ با روسیه وحشت داشت، مانع ازآن بودکه عبدالعزیز به دیدار سلطان نائل شود.

دربار عثمانی در پیچ وخم مذاکرات سیاسی گرفتار شد. ازطرفی عهدنامۀ ۱۷۲۴ بین‌ترکها وروسیه برسرتقسیم ایران مانع ازآن بودکه دولت عثمانی افغانها را به رسمیت بشناسد، و از طرف دیگر، احمد پاشای بغدادی‌گزارش داده بودکه مبلغان اشرف، دربین سربازان عثمانی کوشش می کنند تا وحدت مذهبی و اتحاد دینی را وسیله‌ای برای خودداری از جنگ سازند.

ناگزیر دولت عثمانی از عبدالله مفتی و قضات عمدۀ مکه و مدینه استفتاء کردکه‌آیا مسلمانان می‌توانند دریك زمان دوخلیفه داشته باشند؟ مفتی وهمراهانش جواب دادندکه مؤمنین مسلمان نمی‌توانند دو خلیفه داشته باشند، مگرآنکه‌بین دو دسته از مؤمنین، یك دریای بزرگ، فاصله باشد.

علت این سؤال این بودکه اشرف خواسته بود، و عبدالعزیز قاطرچی هم

۱ــ حضور سفیر فرانسه بدین‌علت بودکه قرارداد بین روسها و ترکها برسرتقسیم ایران با وساطت و دلالی سیاسی سفیر فرانسه صورت گرفته بود.

اصرار کرده بود که هرچند سلطان عثمانی خلیفةالمسلمین است، اشرف نیز در ایران همین عنوان را داشته باشد.

سؤال دوم از مفتیان این بود که مسلمانان ترک که سلطان عثمانی را به‌عنوان خلیفه پذیرفته‌اند، دربارهٔ شخصی که به‌ناحق اراضی اطراف اصفهان را متصرف شده و از دولت عثمانی می‌خواهد سرزمینهائی را که از رافضیان گرفته بازستاند، و خود را خلیفه می‌داند چه نظری باید داشته باشند؟ جواب این بود که چنین شخصی یاغی است و باید سرکوب شود، ولی اگر فرمان سلطان را پذیرفت، با او کاری نخواهند داشت. پس از این جواب؛ دولت عثمانی رسماً به اشرف اعلام جنگ نمود و بعد به عبدالعزیز اجازه داد که به اصفهان بازگردد.

جنگ ترکان عثمانی با افغانها درسال بعد یعنی ۱۷۲۶ شروع شد، بااین‌حال تا پائیز عملیات نظامی آغاز نگردید. در قسمت شمال غربی ایران هم، جنگ به صورت مبارزه باطرفداران شاه طهماسب درآمد، زیرا طهماسب نیز درصدد پس گرفتن ایالات ایران از ترکان عثمانی بود. جنگ دراین قسمت با حملهٔ طوایف قشقاقی و شاهسون شروع شد، زیرا ایرانیان از تصرف شهر مقدس اردبیل به‌دست ترکان سنی‌مذهب درخشم بودند. عبدالرحمن‌پاشا، فرزند عبدالله‌پاشا طوایف شقاقی و شاهسون را سرکوب کرد. در شمال مرند شاهقلی‌خان حاکم مراغه، با سواران افغانی خود، نخست چند قلعه نظامی را از ترکان پس گرفت، ولی پس از استعفای عبدالله پاشا و آمدن علی پاشا، ترکان غلبه کردند و مدافعان قلعه را قتل‌عام نمودند و بیش از پانزده هزار افغان و کرد وافشار راکشتند.

احمد پاشا، طبق دستور دولت عثمانی، برای حمله در انتظار پایان فصل گرما بود. از این روی اشرف فرصت یافت تا خود راآماده مقابله سازد. وی در ابتدا قصد داشت، که در اصفهان به دفاع مبادرت کند و برای این منظور در داخل شهر دیواری با برج و بارو ساخت، وآن حصاری بود از دیوارهای گلی در وسط شهر، به محیطی قریب یك فرسخ. اما وقتی که اشرف ازاقدام مردم قزوین دربیرون

کردن ترکان از شهر باخبر شد، شادمان گردید و درنقاطی که ترکان تصرف کرده بودند، دست به تبلیغات شدیدی زد که مردم آن نقاط به قزوینیان تأسی جویند.

سرانجام احمد پاشا در اواخر پائیز ۱۷۲۶/صفر ۱۱۳۹، با لشکر سنگینی مرکب از هفتاد تا هشتاد هزار نفر با توپخانه از همدان بیرون آمد، و از طریق خرم‌آباد روی به اصفهان نهاد. اشرف با سپاه خود که از هفده هزار نفر تجاوز نمی‌کرد و به غیر از چند زنبورك اسلحه آتشین دیگری نداشت، به جنگ وی شتافت. احمد پاشا به وی پیغام فرستاد که شما مردم ناشایسته‌ای هستید، و به‌ناحق پادشاهی را معزول کرده‌اید، و من برآنم که حق را به حقدار برسانم. اشرف از شنیدن این پیغام، چنان در خشم شد که مهتر خود فرهاد را که پیش از این با همین شغل درخدمت شاه سلطان حسین بود، با دونفر افغانی به اصفهان فرستاد، تا سلطان حسین را بکشند و آنان نیز آن سلطان تیره‌روز را از رنج بندگی و ننگ زندگی، خلاصی بخشیدند و سرش را به نزد اشرف بردند و او نیز سرخون‌آلود شاه مقتول را نزد پاشای ترك فرستاد و پیغام داد که جواب وی را با شمشیر خواهد داد.

درهشتاد میلی همدان، پیشاهنگان قوای ترك خبر دادند که طلایهٔ سپاه افغان را دیده‌اند. بادیدن طلایهٔ سپاه افغان، ترکان عثمانی ازحرکت بازایستادند واشرف نیز حرکت سپاه خویش را متوقف داشت و بااستفاده ازاین‌وقفه، جمعی از مبلغان خود را به میان کردهای لشکر عثمانی فرستاد تاآنها را به لقب «خانی» و رشوه‌های کلان بفریبند. درهمین حیص وبیص نیز شش هزار نفر ازسپاه ترك که براثراعمال جلودارهاگمراه شده بودند، به دست افغانها قلع وقمع شدند. احمد پاشا، هنوز از خشم و تعجب ناشی از این واقعه بیرون نیامده بود که ناگهان چهارهزار نفر از علمای افغانی، از صفوف ترکهاگذشته، به حضور سرعسکر رسیدند. یکی از آنان که پیرتر از دیگران بود، گفت که با همکارانش ازطرف اشرف مأمور شده‌اند که از ترکها بخواهند از جنگ با هم مذهبان خویش صرف نظر کنند و در عوض با افغانها برضد ایرانیان رافضی (شیعی) اعلام جهاد نمایند. همچنین گفت که اشرف

متعجب است، که چرا ترکان مسلمان در جنگ با افغانهای هم کیش، با کفار عیسوی همداستان شده‌اند. در این سخن بودند، که بانگ نماز برخاست و بیدرنگ، علمای افغانی با سربازان ترک به نماز برخاستند. و بدین ترتیب همدلی و همکیشی خود را ظاهر ساختند. پس از پایان نماز هم باز علمای افغانی اصرار کردند که بیش ازین خون ریخته نشود و سپس به‌اردوی اشرف بازگشتند. احمد پاشا، برای خنثی کردن اثر افسون و نیرنگ علمای افغانی دستور حمله داد. اما بیشتر سربازان ترک نه‌تنها به جنگ‌دست‌نزدند، بلکه بیست هزارنفر از آنان نیز به‌افاغنه پیوستند. بدین‌ترتیب احمد پاشا به سختی شکست خورد و دوازده هزارنفر از سپاهیانش کشته شدند و شب‌هنگام نیز کردها و افغانها بارو بنه و توپخانهٔ او را به‌غارت بردند. اما اشرف، سپاه شکست‌خوردهٔ ترکان را تعقیب نکرد و اسرا را نیز آزاد ساخت. این خبر در قسطنطنیه باعث بهت وحیرت عمومی شد . دولت عثمانی برای این که جلو افسون ونیرنگ اشراف را بگیرد، چنین شهرت داد که اشرف رافضی (شیعی) شده است، ضمناً سپاهی از مستعمرات مسیحی خود جمع آورده، به یاری احمد پاشا فرستاد و احمدپاشا باردیگر، دراواخر تابستان ۱۷۲۷، با شصت‌هزار مرد جنگی از کرمانشاه عزم اصفهان کرد . اما اشرف، که صلح را برجنگ ترجیح می‌داد ، سفیری به نام اسماعیل ، به حضور سرعسکر ترک فرستاد و سخن از صلح به میان آورد . دولت ترک نیز که جنگ را موجب تحمیل مخارج سنگینی برمردم و بالمآل نارضایتی عامه می‌دانست، باصلح موافقت کرد وسرانجام پس‌از ده روز مذاکره بین‌اسماعیل واحمد پاشا و عبدالله افندی قاضی‌ادرنه، معاهده‌ای‌منعقد شد، در۱۲ماده: به‌موجب این قرارداد شهرهای کرمانشاه، همدان، سنندج و ناحیه اردلان ونهاوند و خرم‌آباد ولرستان، مکری ومراغه، خوی، تبریز وقسمتی‌از آذربایجان، گنجه، قراباغ، ایروان نخجوان، تفلیس، اردوباد و سراسر گرجستان وناحیه شماخی و حویزه و غیره به ترکان تعلق گرفت، و سلطان ترک، به عنوان خلیفه مسلمین شناخته شد. اما اشرف نیز، به‌عنوان پادشاه ایران شناخته شد و ترکها به اوحق دادند نام خود را درسکه

وخطبه به‌کار برد وهمچنین هرسال کاروانی با امیرالحاج به مکه فرستد.

در سال ۱۷۲۸ ، محمد رشید افندی از طرف دولت ترک ، جهت تصویب عهدنامه به اصفهان آمد وچندروز بعد درکاخ چهل ستون به‌حضور اشرف باریافت. درحالی‌که اشرف بر تخت جواهرنشان نشسته و تاج شاه سلطان حسین را بر سر نهاده بود . در هنگام شرفیابی سفیر ترك ، اشرف در تدارك سفر برای خروج از اصفهان بود تا به‌قوای طهماسب حمله برد. وقتی سفیر ترك اجازهٔ بازگشت یافت ، اشرف سفیری به‌نام محمد خان بلوچ به قسطنطنیه فرستاد . دولت عثمانی وی را به گرمی و احترام تمام پذیرفت. به‌طوری‌که طبق دستور دولت ترك، درسر راه وی ، همهٔ منازل‌را تعمیر وسفید کردند. تا جائی‌که سفیر «خان‌سیواسی» یا «خان سفیدگر» خوانده شد. اما این سفیر، بارفتارخشك خود نتوانست گرهی از کار فروبستهٔ روابط دو کشور بگشاید و هنگامی که در راه بازگشت بود ، خبر شکست و خلع و قتل اشرف را شنید و پس از یك چند تردید ، نامه‌ها و هدایائی را که همراه داشت به نادر سپرد .

اشرف بعداز آنکه دربقعه حضرت عبدالعظیم سپاه طهماسب‌را درهم شکست وآن شاهزاده به‌مازندران گریخت، دیگر به‌یاد طهماسب نبود بلکه همیشه می‌گفت که بهتر است طهماسب بدو حمله برد زیرا وی حوصلهٔ جستجوی وی را درکوهها ندارد . با این همه وقتی خبر فتوحات طهماسب را به دست سردار نیرومندش طهماسبقلی شنید عازم سرکوبی وی شد ، تا بیش از این نیرو نگیرد . شمارهٔ سپاه وی را در این هنگام سی‌هزار نفر نوشته‌اند. در دوم ماه اوت (تابستان) از اصفهان بیرون رفت و در تهران ماند تا بقیهٔ سپاه وی به‌وی بپیوندند.

طهماسب و طهماسبقلی خان (نادر) در ۱۸ صفر ۱۱۴۲ با هشت‌هزار سپاهی از مشهد بیرون‌آمدند تا سمنان را از محاصرهٔ اشرف نجات بخشند . جنگ دوسپاه در مهماندوست دامغان، در صبح ششم ربیع‌الاول روی داد و در نخستین نبرد، نادر با استفادهٔ دقیق و مؤثر ازآتش توپخانه ، افغانها را درهم شکست. پرچمدار اشرف

دراین حمله کشته شد و درنتیجه غلجائیها گریختند . پس از این نبرد سخت نادر اجازهٔ تعقیب فراریان‌نداد، بلکه فرمان استراحت داد. شاید هم علت این‌امر ودنبال نکردن حریف شکست خورده ، باعث اختلاف نادر و طهماسب بود . در هرحال پس ازمدتی، طهماسب از نادر معذرت خواست و باز پیشروی شروع شد. اشرف به‌طرف ورامین عقب نشست وخواستار نیروی کمکی ازتهران شد. آنگاه درگردنهٔ باریکی درسر دره خوار درشرق ورامین به‌کمین‌نشست. نادر که به‌وسیلهٔ طلایه‌داران خود از حیله افغانها آگاه شده بود، جمعی تفنگچی را برای حمله به‌دشمن ازپشت سر فرستاد؛ و خود به مقابله با اشرف شتافت . باردیگر افغانها رو به‌هزیمت نهادند و باروبنه وتوپخانه را برجای نهاده، به‌سوی اصفهان‌گریختند. دررسیدن به‌اصفهان، اشرف ازترس شورش مردم سه‌هزار نفر ازعلما واشراف شهررا به‌دم تیغ بی‌دریغ سپرد. سربازانش هم بازارهارا غارت کردند و آتش‌زدند وحتی کارمندان کمپانیهای انگلیسی و هلندی را نیز به زندان افکندند و اموال آنها را تصاحب کردند.

احمد پاشا فرمانروای بغداد، جمعی سرباز و چند توپ بـه کمك اشرف فرستاد. و اشرف با سربازان خود در مورچه خورت سنگربندی کرد. نادر که موضع مورچه‌خورت را قابل‌دفاع می‌دانست، تظاهر کرد که به‌سوی اصفهان‌می‌رود. اشرف با سپاه خود از دهکده بیرون آمـد ، آنگاه ایرانیان به حمله پرداختند و توپهای افغانها را با عده‌ای از سربازان ترك که احمد پاشا فرستاده بود ، به‌دست‌آوردند.

اشرف به اصفهان‌گریخت و زنان وکودکان و خزائن سلطنتی را بارکرده، ازشهربیرون‌برد. آنگاه مردم دست به‌کشتار افغانها زدند ونادر دررسیدن به‌اصفهان، جواهرات باقی‌مانده را، بین سربازان خود تقسیم کرد و نگهبانانی دراطراف قصر گذاشت وکس نزد طهماسب فرستادکه برای سلطنت وجلوس بر تخت، به‌اصفهان آید .

اشرف نیروی خود را جمع آورده، برای آخرین دفاع در زرقان، درحوالی شیراز نشسته بود . اما نادر نیروی بیست‌هزار نفری اورا باردیگر درهم شکست

و اشرف به‌شیراز گریخت. روز بعد، «محمد سیدال» و دوتن دیگراز بزرگان افغانی نزد نادر آمدند و امان خواستند . نادر گفت که بدانان امان خواهد داد و اگر اشرف نیز تقاضای تسلیم شدن کند ، امان خواهد یافت، به شرط آنکه بازماندگان خاندان سلطنتی ایران‌را بازپس دهد. افغانها تمام بازماندگان‌را که ظاهراً همگی زن بودند، پس دادند . اما اشرف با باقی سربازان ، به طرف قندهار گریخت . نادر به تعقیب ایشان شتافت . پیشتازان سپاه نادر در پل فسا، در جنوب شرقی شیراز ، به‌فاصلهٔ دو فرسخ‌ونیم از شیراز، به افغانها رسیدند. عده‌ای ازافغانها اسیر وجمعی دررودخانه غرق شدند . اما اشرف و جمعی از سربازانش به‌لار گریختند . اشرف نه روز در لار بود . ولی چون هرروز عده‌ای از سپاهیانش به دست دهقانان کشته می‌شدند ، به طرف سیستان و قندهار روی آورد ، اما در راه به دست سربازان حسین سلطان قندهاری ، از عموزادگانش کشته شد. اشرف هنگام مرگ، درحدود سی‌سال داشت و مدت سلطنتش تقریباً چهارسال‌ونیم بود.

قرارداد رشت فوریه ۱۷۲۹
میان اشرف افغان و پطر دوم تزار روسیه

به‌نام خدای متعال

به‌نام ایزد قادر متعال و بخشندهٔ مهربان موافقت‌نامهٔ ذیل اعلام می‌شود :

چون اعلی‌حضرت امپراطور پطر دوم پادشاه توانای سراسر روسیه و غیره وغیره وغیره که در دریای خزر و ایالات ساحلی دریا با طرف دیگر، یعنی پادشاه سعادتمند اصفهان در ایران و خداوندگار اراضی بسیار وغیره وغیره همسایه است، به‌ارادهٔ خداوند متعال، اتحاد مقدسی درمورد مسائل نظامی‌وجلوگیری از به‌کاربردن اسلحه برضد یکدیگر برقرار کرده است، نمایندگان تعیین شده ازسوی‌اعلی‌حضرت امپراطور پطر دوم پادشاه توانای سراسر روسیه و غیره و غیره ، عالی جناب محترم سرلشکر واسیلی لواشف دارندهٔ نشان سنت الکساندر، فرماندهٔ کل سپاهیان روسیه درگیلان وفرمانروای ایالات ساحلی بحرخزر در دارالمرز وازسوی پادشاه بسیارسعادتمند اصفهان ومالك اراضی وغیره وغیره‌سپهسالاربسیارمعتمدوبسیار محترم محمدصیدال خان و بیگلربیگی ومحترمترین عالی‌جنابان مستوفی عالی‌خاصه

میرزا محمد اسماعیل وعمر سلطان و حاجی ابراهیم که درمیان دربارهای معظم و دولتهای کشور معظم و اتباع آنها متفقاً اتحاد حقیقی و دائمی را مفید دانسته‌اند و این عهدنامه دوستی ابدی شامل مواد ذیل منعقد می گردد.

۱ـ تمام زمینها و شهرها با تمام متعلقات آنها که در ایران به طرفین معظمین ضمیمه شده است چه مناطقی که پیش از این سرحد واقع شده چه نقاطی که اخیراً سرحد معین کرده‌اند به‌ترتیبی که در مادهٔ سوم اعلام شده الی‌الابد در تصرف طرفین معظمین خواهد بود.

۲ـ اعلی‌حضرت امپراطور روسیه از سوی دولت معظم خود اراده کرده است که ایالت استرآباد و مازندران را که از ایالات ساحلی است ـ به مناسبت دوستی دیرین که امپراطور روسیه نسبت به ایران دارد ـ به ایران واگذار کند اما بدین شرط حتمی واستوار که این ایالات به هیچ‌وجه به‌دولتهای دیگر واگذار نشود و اگر این شرط را مورد بی‌اعتنائی قرار دهند، ایالات مزبور با همهٔ متعلقات آن دوباره الی‌الابد و به‌طور تجزیه‌ناپذیر متعلق به امپراطوری روسیه خواهد شد[۹] واین قرارداد نقض خواهدگردید.

۳ـ مرز طرفین در میان ایالات و اراضی و شهرها و لواحق و توابع آنها بدین گونه خواهد بود:

از بالای دربند، از سوی دریا، به داخل اراضی و از آنجا تا رود کر و تا مصب رود ارس که باب عالی سرحد قرار داده است و از رود کر تا مصب رود ارس تمام ایالات ساحلی متعلق به امپراطوری روسیه که بلافاصله و ازخطی که از بالا می گذرد با ایالات ساحلی دیگر از روی کوهها پیوستگی دارد ونواحی ماسوله وشفت و کهدم‌وتمامی دارالمرز باسرحدات ایالتی سابق‌خود مستملکات هردوطرف معین و منقسم می‌شود و باید بی‌هیچگونه بحث و اعتراض باقی بماند وقابل نقض نیست و از محل انتهای این نواحی پس ازعبور از شفت‌ازسرحدات آنهاتاشاهراه واقع در میان گیلان وقزوین‌درمیان کهدم وزیتون و رودبارتامحل نقله‌بر که در آنجا

کاروانسرا هست و آن کاروانسرا در طرف متعلق به روسیه باقی می‌ماند و از نقله بروکاروانسرای از روی رودخانهٔ سیدور می گذرد و از بالای کوهها مستقیماً، بدون انحراف به هیچ طرفی در کوه به محلی که مرز محال سمام و اشکور و تمیشان با یکدیگر است پیوسته می‌شود . این محل باید نقطهٔ مرزی باشد و ازمحل تقاطع خط مرزی از محل اشکور بگذرد و تا مرز تنکابن باید خط مستقیم باشد و اگر مرزهای جدید مذکور از نقله بروکاروانسرا تا سرداب هم تا محل تلاقی خط مرزی و ازآنجا تا تنکابن هرجاکه می گذرد اگر از وسط هر محال یا بلوك یا ده یا زمین و جنگلها بگذرد باید آن محل درمیانه تقسیم شود و هر مقدار زمین در هر طرفی از آنها باقی بماند الی‌الابد متعلق به آن طرف خواهد بود و از محل تلاقی خط مرزی سابق‌الذکر که سرحد مستقیم جدید به‌طرف مرز تنکابن می‌رسد وازآنجا هم پس ازعبور از سرحدات ناحیهٔ تنکابن تا کنار دریا باید درمیان طرفین تقسیم شود و به‌همین‌گونه از بالای دربند به خط مستقیم تا مصب رود ارس بنابر سرحداتی که درآنجا تعیین شده دارای اعتبار خواهد بود و از مصب رود ارس هم تا ناحیهٔ کهدم تمام نواحی و محال سابق‌الذکر مطابق حدود ناحیهٔ کهدم است که‌قبلا تعیین شده و درناحیهٔ کهدم نیز شاهراه مذکور از گیلان به قزوین که در میان کهدم و زیتون و رودبار واقع است تا محل نقله‌بر وکاروانسراواز نقله‌بر وکاروانسرا تا محل سرداب و از سرداب تا محل خط مرزی سابق‌الذکر هم تا تنکابن مرزهای کوهستانی است که سرحد جدید ازآنجا خواهد گذشت و ازآنجا هم در امتداد سرحدات تا کنار دریا خواهد بود .

ازسمت چپ به طرف دریا همهٔ نواحی سابق‌الذکر با همه متعلقات آنها در تصرف اعلی‌حضرت امپراطورسراسر روسیه والی‌الابد درتملك امپراطوری روسیه خواهد بود.

از سمت راست در داخل اراضی ازجاهائی که پادشاه سعادتمند اصفهان در ایران و مالك بسیاری از اراضی در تصرف خود دارد ، در تملك دربار اصفهان

خواهد بود و تا تصویب این قرارداد صلح واتحاد مقدس ازجانب پادشاه سعادتمند اصفهان و مالك بسیاری ازسرزمینها ، هیچکس به‌هیچ‌گونه حق ورود بدان‌نواحی و ارتباط کتبی با آنجا را نخواهد داشت.

۴ـ بنابر معمول سابق ، سفیران و وزیران مختار و فرستادگان طرفین ـ از هردوطرف قبلاً عبور آنان را به‌فرماندهان محلی که‌معین شده باشند اطلاع می‌دهند وآنان دوستانه و با احترام وآسایش تمام حرکت داده خواهند شد وموردپذیرائی و نگهداری قرار خواهندگرفت و پس از انجام مأموریتهای محوله مراجعت داده خواهند شد.

۵ـ نامه‌های دوستانهٔ طرفین معظمین با القاب و عناوین کنونی معتبر خواهد بود و اگر مالکین معظمین از هردو طرف اراده کنند در القاب عالی خـود عنوان ضمیمه شده را به‌کار برند ، این‌کار باید اساس استواری داشته باشد و هیچیك از طرفین مجاز نیستند عنوان نواحی و اراضی و متعلقات آن را که تقسیم می‌شوند در القاب خود بگنجانند ونیز سکهٔ تازه‌ای بزنند.

۶ـ دربارهٔ نزاعها و مخاصمات بین طبقات مردم در مرزها ، فرماندهانی که تعیین شده‌اند برای حفظ صلح و دوستی مقدس که برقرار شده است با حسن نیت و دقت و توجه ، آن اتفاقات سوء را قطع و ریشه‌کن کنند تا اتحاد مقدس طرفین باقی بماند و رعایا درآسایش باشند و درین کار طرفین باید با احتیاط کامل مراقبت ودقت کنند.

۷ـ اگر ازطرفی به‌طرف دیگرافرادی ازطبقات‌مختلف بگریزند،هردوطرف باید فراریان را با همهٔ خانواده و دارایی آنها به‌طرف دیگر برگردانند و هیچکس حق ندارد جسارت کند و آنها را در حمایت وپشتیبانی خود قراردهد.

۸ـ برای ایجاد تجارت آزاد هردو طرف در میان مـردم طرف دیگر و در سرزمینهای متعلق به آنان در خشکی و دریا پرداخت مالیات معمولی بنابر رسوم و حقوق سابق ـ بی‌آن‌که اضافه‌ای دریافت کنند ـ معمول خواهد بود و طرفین باید

حق داشته باشند که بدون هیچگونه مانعی، هر گونه کالای خودرا مبادله ومعامله کنند.

اتباع روسیه در سراسر کشور و اراضی ایالات حق دارند منافع خود را از بازرگانی دریافت کنند و برای سکنای خود و نگهداری کالاهای خود خانه و کاروانسرا و انبار و دکان بسازند وحق دارند برای تجارت وحمل کالا و کاروانها از راه ایران به‌هندوستان و کشورها وسرزمینهای دیگر درعبور آزاد و بی‌خطر باشند و نیز اتباع دولت ایران متقابلاً حق دارند در کشور روسیه هرجاکه مایل باشند سکونت اختیار کنند و در تجارت و مسافرت آزاد باشند.

۹ـ در صورتی که یکی ازتجار کشوری در کشور دیگر فوت کند، خانه‌ها و کاروانسراها و انبارها ودکانها و کالاها و دارائیهای آنها باید بی کم‌وکاست درجایی پنهان بماند و بخوبی حفظ و نگهداری کنند وبدون کم وکاست به‌وراث قانونی آنها یاکسانی که از جانب دربارهای معظم یا ادارات کتباً برای تحویل آنها معین می‌شوند آنها را تحویل بدهند.

۱۰ـ این عهدنامهٔ خداپسندانهٔ اتحاد مقدس دوستی با تمام اعتبار وفوائدخود الی‌الابد بی‌نقص و خللی حفظ و تصویب می‌شود و به مهر طرفین موشح خواهد گردید و در دونسخه مبادله خواهد شد وبرای تأیید این‌عهدوپیمان، دونسخه مطابق یکدیگر از طرفین تهیه شده‌وبه امضای نمایندگان مختارمذکور ـ که‌دارای‌اختیارات تام هستند ـ رسیده وبه مهر ایشان تصدیق شده و مبادله‌گردیده است.[1]

در گیلان، در شهررشت، در۱۳فوریه سال۱۷۲۹ * (۲۵ رجب سال۱۱۴۱ ه.ق)

۱ـ متن فارسی پیمان در دست نیست وآنچه دراینجا نقل شده ترجمه‌ای است از متن‌روسی آن وحاجت به گفتار نیست که ترجمهٔ قرارداد و انشاء متن موجود روان وزیبا و ازلحاظ اصطلاحات سیاسی نزدیك به اصل وشیوهٔ زمـان نیست. اما درهرحال، کلیات مسائل مورد نظر طرفین ونحوهٔ برخورد آنان با موضوعات سیاسی وتجاری ازسطورموجود بخوبی به دست می‌آید.

* سیاستهای استعماری(تألیف دکتراحمد تاج‌بخش،انتشارات اقبال، تهران ۱۳۶۰ ه. ش) ص ۲۹۴-۲۹۷

نامهٔ اشرف افغان به سلطان احمد ثالث

بسم الله الرحمن الرحیم

[سلطان البرین و خاقان البحرین
خادم الحرمین الشریفین، السلطان بن السلطان بن السلطان، الخاقان بن خاقان بن الخاقان، السلطان الغازی و المجاهد، سلطان احمدخان تعالی الله اعلام قدره، من السمک الی السماک و رفع بنیان مجده الی قمة قبة الافلاک] [1]

اشرف الثناء. حمد مالک الملک المتأید بالخلود، السلطان الممتنع بغیرجنود، المتعزز بجلاله ان یمانع، المتعالی بکبریائه ان یدافع، الحاکم لاولیائه بالعلو و الاقتدار الحاتم لاعدائه بالثبور و التبار، الحایق بشیع الرفض مکـره، اللاحـق بفرق الجور و الطغیان قهره وقسره و بیده الخلق والامرو من عنده الفتح و النصر و هو الله المالک الواحد الفرد الاحد الصمد، العزیز القهار القوی الجبار الرئوف الفتاح الذی فتح ابواب الصلح و الصلاح بمفتاح ان ارید الا الاصلاح [2] و رفع ظلام السفاح و الکفاح بمصباح صباح الفوز و الفلاح و الصلوة والسلام علی اشرف الرسل محمد المبعوث الذی اظهر

۱ـ قسمت بین دو قلاب جزو نعوت و القاب سلطان عثمانی است کـه احتراماً درصدر نامه آمده و در متن جای آن نانوشته مانده. لی من با علامتی بدین نکته اشاره کرده‌ام.

۲ـ سورهٔ هود (۸۸)

واوضح الدین بکمال الایضاح وانشرح صدر الاسلام بالطلیعة السعیدة ای انشراح[1] و علی آله واولاده و اصحابه الذین هم للاشباح ارواح ما فاح نشر الصبا ولاح نور الصباح.

وبعد گلچینان سرابستان ریاض فیاض ایجاد و تکوین وتماشائیان رنگین بهار گلستان آسمان وزمین که دیده بصیرت و آگاهی را به عینک حقیقت نمای فانظروا الی آثار رحمة الله[2] از تجلی انوار نوبهار قدرت الهی روشن نموده معلوم فرموده‌اند که واقفان دقایق عوالم امکان و سواد خوانان نقوش پیچیدهٔ جهان آخشیجان بنای بساط قرار این کارگاه حیرت دستگاه‌را برضابطهٔ مواد وداد ورابطهٔ الفت و اتحادنهاده‌اند و به این مفتاح الهی ابواب نجاح وفلاح را به‌چهرهٔ امانی وآمال عالم وعالمیان گشاده، هزار قافلهٔ ازهار رنگارنگ و انوارگوناگون هرساله ازراه دورعدم به‌عالم ناسوت آمد شد وبار اقامت درکمال انشراح بال و شکفته‌رویی در صحن گلستان و دارالمرز شهرستان جهان امکان می‌گشایند، از نتایج حسن ائتلاف و التیام است که اتفاق خاك وآب باعث برآن گردیده ، هرگاه تألیف این دوجزو بی‌اراده وشعور که درچشم بصیرت ارباب حقیقت صف‌نعال‌نشین بزم هستی‌اند، مثمر اینگونه انوار غریبه ومنتج آثار عجیبه تواند شد ، پیداست که توافق و توالف اساطین سلاطین که طراحان سرابستان جهان و ناظمان مناظم این گلستان و صدرنشینان اورنگ برتری و برگزیدگان اقلیم بلنداختری می‌باشند مثمر چگونه امور جلیله و اقسام آثار جمیله خواهدبود. ازآنجاکه مزاج ضعیف بیماران نباتات از تأثیر تقویت طلای صندلین فروغ نیرین و ترکیب تمام اجزا ومعجون مرکب‌القوای اسطقسات به حکمت بالغهٔ تقدیر حکیم علیم اصلاح‌پذیر می‌باشد، دراین‌اوان سعادت اقتران نیزکه مطلع

۱ـ اشاره به سورهٔ انشراح است: الم نشرح لك صدرك ووضعنا عنك وزرك

۲ـ فانظر الی آثار رحمت الله کیف یحیی الارض بعد موتها سورة الروم (۵۰)

السعدین اقبال و آمال از بیت‌الشرف دولت و سعادت بی‌زوال طالع ولامع بود، چشم منتظران شاهراه نصرت از گرد جواهر سرمهٔ فقرات خط‌همایون سعادت‌مقرون به‌رنگ دیدهٔ بخت بیدار اختران لیلة‌القدر نزول فیضان روشن گردید، از یمنای‌وادی ایمن یعنی طرف باهر الشرف شهنشاه‌فلك بارگاه خورشید کلاه انجم‌سپاه، سلطان سلیمان مکان خاقان تاجبخش گیتی‌ستان، مهرجهان‌آرای سلطنت و تاجداری، آفتاب‌عالمتاب اوج خلافت وشهریاری، اعظم‌السلاطین‌فی‌العالم، اکرم‌ملوك‌العرب والعجم، مرغم انوف‌الفراعنة والجبابرة، مغفـرجباه‌الاکاسرة والقیاصرة، فاتح بـلادالمشارق و المغارب، قاتل شدادالملاحم والمحارب، صاحب‌العدالة التی لایذکرمعها ایام کسری والجلالة التی‌وقفت‌الامانی دون مبلغهاحسری والبسالة التی لهاذلت رقاب‌الصندید و خضعت‌لهیبتها جباه‌الصنادید، قالع‌قلاع‌الکفرة والطغاة، قامع‌بقاع‌العجزة والبغاة

کالشمس فی کبدالسماء وضوءها | یغشی‌البـلاد مشارقـاً و مغـارباً

کهف‌المشرقین و ملاذالخافقین،[1] سرخط آزادی مقیدان علاقهٔ انتظار به درربازی کلك‌زرنگارخط همایون، مشعر بر تعیین سنور[2] مجدد درمحل تقاطع ممالك متعلقه به‌حدود روم و ایران و تشیید مبانی صلح میانهٔ مسلمانان، به‌جناب معلی‌القاب، مشید بنیان رفیع‌الارکان خلافت عثمانی، مؤسس اساس کیوان مماس دولت علیه‌سلطانی، پایهٔ قویم سلطنت ابد توامان، رکن حطیم بیت‌الشرف خلافت جـاویدان، مرآت حقیقت‌نمای‌حسن‌صورت دولتخواهی، صباح سعادت‌افـروز افق روشن ضمیری و آگاهی، ساعی‌طریق خیرو رشاد، داعی سبیل‌رشد وسداد، عالی‌جاه ایالت‌پناه‌عظمت دستگاه، وزیـر صاحب‌رای ومشیر مملکت‌آرای، احمدپاشای‌بیگلربیگی والانژاد دارالسلام بغداد و سردارلشکر فیروزی شعار سلطنت ابدی‌بنیاد ابده‌الله تعالی بنصره العزیز الی یوم‌التناد، بـه صحابت وساده‌آرای فضل وایقـان ومشکل گشای مسائل

۱ـ جای‌عناوینی که درصدرنامه آمده

۲ـ سنور به معنای سرحدات، مرزها.

غامضهٔ علم وعرفان، قطب العرفاء والسالکین، عارف معارف علوم الدین، جامع المنقول والمعقول، حاوی الفروع والاصول، اقضی القضاه عبیدالله افندی، لازالت انوار فضله ساطعة علی مفارق اهل الاسلام، رسیده الحمدلله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور[1] الاجرم بعداز ورود مشارالیه به بلدهٔ همدان، حفت بالامن والامان، برطبق اطاعت فرمان قضا جریان شهنشاه مالک رقاب سپهر رکاب واستیذان مطاوی فحاوی خط شریف همایون، به موجب وکالت مطلقه ونیابت مخصصهٔ محققهٔ پاشای ذوالعز والاعتلا، به شرح تذکرهٔ علی حده که به عبارت ترکی محرر وممهور وعاجلا به سفارت معتمد علیه خود به مرافقت اقضی القضاة سابق الالقاب روانهٔ این صوب باصواب، نموده، درحینی که قصبه گلپایگان مضرب خیام فلک ارتسام شاهانه و محطرجال عساکر نصرت مآثر پادشاهانه شده بود، عهدنامهٔ وکیل الدولهٔ سابق الذکر، با نامه‌های مودت ختامه به صحابت سفرا، رسیده جناب معلی القاب به مقتضای فحوای صدق انتمای کریمه، اتقواالله واصلحوا ذات بینکم[2] تمنا نموده بودندکه به شرح عهدنامهٔ ترکی که تذکرهٔ دیگر به‌همان سیاق ازحقایق و معارف آگاه و مخلص دولتخواه نیکوصفات مستجمع الحسنات داعی قدیم دولت ابدمدت ملانصرت که حسب الرقم قضا شیم مأذون درعقد مصالحهٔ بین الدولتین و مقاطعهٔ حدود اراضی متعلقه به طرفین بود باز یافت ودردست دارد، مجدداً تصدیق وتنفیذ شرایط وعهود دوازده‌گانه محرره در تمسکات طرفین به مهر مهرآثار مزین و محلی وبه رسم ودیعت به ملانصرت مشارالیه تسلیم گردد که ثانیاً به بلدهٔ همدان مراجعت نموده، بعداز ایصال عهدنامه‌ای که به شروح و قیود همین تذکره ممهوره به مهر همایون مطابق و در امضای شروط دوازده‌گانهٔ مسطورهٔ ذیل الکتاب موافق بوده به تنفیذ و تصدیق خط‌شریف همایون شرکت مقرون سلطان البرین و خاقان البحرین معنون و محلی و تسلیم گردد.

مشارطهٔ اول- بعداز آنکه محددین خبیر بصیر که‌معتمد طرفین باشند به‌جهت

۱- سورةالفاطر (۳۴)

۲- سورةالانفال (۱)

تحدید و توضیح علامات واضحهٔ حدود ولایاتی که بالفعل هریك از حکام طرفین در تصرف دارند معین گردیده و اراضی محدوده به تصرف حکام و عمال طرفین داده شود، باید که به شرح همین عهدنامه، شرط‌نامهٔ دیگر که به خط شریف همایون شوکت مقرون اعلی حضرت شهنشاه اعظم اکرم، سلطان البرین، خاقان البحرین، خادم‌ـ الحرمین الشریفین مزین شده باشد، به‌دارالسلطنهٔ اصفهان که مقر سلطنت پادشاهان ایران است، مطابق همین نوشته واصل گردد که انشاءالله تعالی من بعد از قرار شرط‌ـ نامجات طرفین حکام و عمال هرمحل معمول دارند.

مشارطهٔ دوم ـ آنکه به دأب دستور سلاطین صفوی به تحریر نامه‌های محبت ختامه از طرفین مبادرت و چنانچه پادشاهان صفویه، از زمان شاه اسماعیل الی زمان شاه سلطان حسین، جمیعاً یا احدی از ایشان درمدت سلطنت ایران به علاوه نامهٔ اعلی حضرت سلطان البرین و خاقان البحرین، خادم الحرمین الشریفین، خود بنفسه مراسلهٔ مؤالفت ترجمهٔ دیگر به وزرای اعظم دولت علیه‌قلمی و به‌انضمام نامهٔ اعلی حضرت خواندگار ابدالله‌تعالی سلطنته الی تمادی الازمان والادوار ارسال داشته باشند، چون مستند مضامین آن دراین اوان در دفاتر و کتب موجودهٔ ایران مفقود و نایاب [1] است یك طغرا از مراسلات به مهر احدی از پادشاهان مذکوره را که به وزرای اعظم خواندگار خورشید اشتهار تحریر و تسطیر نموده باشند به دارالسلطنهٔ اصفهان ارسال دارند که ان‌شاالله‌العزیز، بعد از ملاحظه، به همان اعزاز واحترام من بعد نیز درحین ارسال نامهٔ مودت ترجمه تهاون رعایت شرایط موجب گله‌مندی نشده، درهرباب بروجه لایق و شرح موافق معمول گردد.

مشارطه‌سیم ـ آنکه حجاج بیت‌الله‌الحرام وزوار روضهٔ منورهٔ سیدالانام که از مملکت ایران تصمیم‌عزم زیارت می‌نمایند، مأذون و مرخص بوده به توفیق این

---

۱ ـ این مطلب می‌رساند که براثر حملهٔ افغانها وسقوط دولت‌صفویه تاچه‌اندازه آشفتگی ودرهم‌ریختگی درکارها روی داده‌بودکه حتی‌یك‌نامه در دفتر سلطنتی یا در دستگاه وزیر نمانده‌بود بااینکه محمدقلی‌خان درزمان‌محمودنیز برسرکار بود.

سعادت عظمی که‌موجب فوز ورستگاری هردوسراست مستسعد وبدون عایق ومانعی سالماً آمناً از ممالك محروسه عبور ومرور واحدی مانع و مزاحم نگردد.

مشارطه‌چهارم ـ آنکه چون معموری بلاد و رفاهیت عباد منوط بـه تردد تجار خیر مدار ومراعات این سلسله معمول به ازمنهٔ سلاطین معدلت مکین بوده و می‌باشد، بایدکـه تجار طرفین به امنیت و سلامت عبورومرور و درحین تجارت از طرفین مالیه راهداری راکه به عبارت ترکی گمرك نیـز می‌نامند، موافق معمول و دستور واصل و عاید ساخته چنانچه احدی متاع خـود را مخفی و ازگمرکچی و باجگیران طرق و شوارع محجوب سازند، به جهت عدم اختلال نظام تجارت و تأدیب تجار، مالیه‌آن را در مقابل آنچه دستور و معمول است بازیافت نمایند.

مشارطه‌پنجم ـ آنکه اگر احدی از اعالی یا ادانـی فرار به مملکت طرفین نموده به‌حکام و غیرهم ملتجی گردند قبول التجا ننموده، بلاتردد خاطر اخذ وقید وحبس‌وسمت به سمت به حکام سرحد سنور تسلیم نموده، تعلل و تسامح وکوتاهی واقع نگردد.

مشارطهٔ ششم ـ آنکه به جهت خصوص تمشیت تجار وضبط اموال جمعی ازجماعات مزبوره کـه متوفی‌گردند ، امین متدین معتمدی از طـرفین تعیین و در اسنتبول و دارالسلطنه اصفهان که مقر سلاطین معدلت مکیـن است اقامت نموده ، متروکات ایشان را به وارثان رسانیده حق را به من‌له‌الحق عاید سازند.

مشارطهٔ هفتم ـ آنکه‌چون ولایت حویزه بین بصره ودارالسلام بغداد واقع وپیوسته نظر به قرب‌جوار بصره‌از اشقیای اعراب که درولایت مزبوره توقف‌دارند مهیج مواد افسادمی گردند، نظر به‌معدلت وضابطهٔدولت آل‌عثمان، رفع نزاع‌وجدال اشقیای مذکوره برذمت همت منتسبان این آستان از واجبات عینیه است، بایدکـه هرگاه اولیای دولت‌عثمانی متوجه ضبط و تصرف وتسخیر حویزه‌گردند، بعدالیوم از خوانین وغازیان افغان مانع و مزاحم نگردیده به‌هیچ‌وجه دخل وتعرض ننموده حویزه را به تصرف اولیای دولت عثمانی گذارند.

مشارطهٔ هشتم ـ آنکه چون فی‌مابین این دو دولت‌عظمی برمنهج مسطور و طریق‌مذکور صلح وصلاح مستوجب‌الفلاح قرار واستقرار یافته، هرگاه بعدالیوم منازعی از خارج به هم رسیده ارادهٔ دخل وتصرف به مملکت احد طرفین نماید، به وساطت‌حکام وضابطان سرحدات، عندالاقتضا یکدیگر را مطلع‌ساخته به اعانت‌هم در قلع ودفع مادهٔ فساد منازع مزبور متحداًکوشیده و مغایرت منظور ندارند.

مشارطه نهم ـ آنکه بعداز تحریر تصدیق نامجات وانجاح و انجام مقدمات معهودهٔ مشروطه، من‌بعد اگر ایلچیان وسفیران طرفین به جهت استحکام و استقرار مصالحه و مصافات یا تشیید رابطهٔ موالات به عزیمت ممالك یکدیگر مصمم گردند به ورود ایشان به حدود وسنور، به‌دستور معتاد، به معرفت حکام وضابطان، ایلچیان واتباع ایشان را مراعات لازمه به تقدیم رسانیده، هریك ازسفرای طرفین به حدود سنور یکدیگر واردگردند ، به ملاحظه رابطهٔ وداد وضـابطهٔ اتحاد چنـانچه اراده نمایندکه‌احوالات خودرا به طرف آمرین خود اعلام‌نمایند، از طرفین مانع ومزاحم نگردیده، فرستادگان ایشان‌رامعطل نگذاشته، مخالفت جائز ندارند.

مشارطه دهم ـ آنکه چون از بدو سفرایران‌الی یومناهذا به‌ورودسرعسکران عالی‌مکان و وزرای رفیع‌الشأن بالتمام محالی راکه ضبط وتسخیر وطوعاً اوکرهاً به تصرف‌اولیای دولت‌دوران عدت عثمانیه درآمده، سیماً همدان و کرمانشاهان و واردلان [۱] ولرستان فیلی [۲] وبروجرد و سلطانیه و زنجان و ابهر وطارم علوی و از بروجرد الی‌طارم،اراضی واقعه فی‌مابین قصبه‌ها وقری ونواحی و اراضی وجبال و صحاری و تلال، خواه مغمور و خواه‌آباد و مداین و بلاد و قلاع وبقاع و قرا و نواحی واقعه درمحال تبریز و تفلیس وگنجه و ایـروان و سایر محالی‌که به حـوزهٔ تسخیر و قبضهٔ تصرف درآورده باشند ، از قصبات و قرا و نـواحی و اراضی و قلاع وبقاع وصحاری وتلال‌وجبال، دایرآکانام بایراً، بالتمام کما فـی‌الاول بـدون

۱ـ ناحیهٔ کردستان‌فعلی.

۲ـ منظور ناحیه خرم‌آباد امروزه‌است

منازعی در تصرف منتسبان آن دولت دوران عدت بوده، قلاع وبقاع وجبال و اراضی وصحاری وتلال و قرا ومزارع آنچه به هرجهت و به هراسم ورسم ازمحال وامصار و ولایاتی که به تصرف این غازی مجاهد فی‌سبیل‌الله درآمده و می‌آید، کماکان اولاً دربد تصرف و قبضهٔ تملك منتسبان این دودمان خلافت نشان باقی و برقرار و بعدان‌شاءالله از جانبین محددین آگاه تعیین وقطع حدود سنوروتفریق که علامات فاصلهٔ هریك معین ومشخص شده، تمیز وتبیین پذیرد وحدود نامچه به شروط معلومهٔ لازمه تحریر یابد، ازجانبین برشروط وعهود مستقیم وان‌شاءالله‌تعالی به قدر یك شبر از حدود معینهٔ مشخصهٔ متصرف فیهای خود احد طرفین دخل و تعرض جائز نخواهند داشت.

مشارطهٔ یازدهم- آنکه در سال سابق که بقضاءالله تعالی درمیانهٔ دولتین مخاصمه و منازعه واقع شده، چند عراده توپ که برجای مانده، توپهای مذکوره را به تمامها به بندگان آستان ثریا مکان دولت‌عظمی و خلافت کبرای عثمانی رد و تسلیم، و ازطرف منتسبان این دولت روزافزون ابدمقرون هیچگونه عذری در رد و تسلیم آنها نبوده واصل وعایدسفرای ایشان نموده موقوف ندارند.

مشارطهٔ‌دوازدهم- آنکه به موجب این تمسك موثوقهٔ معتبره ومصالحهٔ صریحه صحیحه که اولا فی‌مابین عالی‌جاه‌پاشای معلی‌جایگاه معزی‌الیه ووایافتهٔ‌رموز سفارت ومستفیض انوارعنایت، ملانصرت، که به شرح خط همایون اعلی‌حضرت خواندگار و حکم‌قضا امضای این مستنصر بالله و متوکل علی‌الله اذن‌کامل وافی و رخصت شامل کافی حاصل وثانیاً به‌نهج مسطور به‌مهرمهر آثار مزین وعهد دیگر که به خط شریف سلطان‌البرین و خاقان‌البحرین محلی وسمت ارسال نزد این مستفیض انوارغیبی خواهد یافت.

ان‌شاءالله‌العزیز این مصالحهٔ خیر انجام علی مرالدهوروالایام به عوارض معارض متخلل و متزلزل نگردیده، از تطرق حوادث مصون و فی‌مابعد به حسب اتحاد دینی در مواد مرقومه‌که صلح وصلاح برآن نهج قرار یافته بتوفیق‌الله‌الملك

الصمدالی الابد مقرر ومخلد وشهنشاه انس وجان وموجدکل من علیهافان[1] را یاد و معجزات باهرات جناب رسالت مآب وآل واصحاب اطیاب را ایراد وبدینگونه از طرفین عهد ومیثاق واقع شد، که مادام که ازجانب آستان ثریا مکان در مواد مرقومه نقض عهد نبوده، به شروط وقیود صلح وصلاح ومـواثیق و عهود مستلزم الفلاح قائم وجازم باشند ، انشاءالله العزیز و به فیض فیاض ازل وعون عنایت قادر لم یزل از طرف این متـوکل علی الله ومستعین بالله وغازی فی سبیل الله وسایر امنای دولت و امرای حضرت و غازیان وفدویان ایـن آستان نسلا بعدنسل وعقباً بعدعقب بـدین منوال مستمر وبرقراربوده، من بعداز شاهراه صراط مستقیم خلت وطـریق مستوی الفت عدول و انحراف جائز نخواهد بود، بـه شرط آنکه ازطرف باهرالشرف سلطان اعظم و خاقان اکرم نیز که حامی دین اسلام وشهنشاه سلیمان احتشام است، عهدنامه به شروط مرقومه که تعویذ بازوی اعتضاد تواند بود، عن قریب وارد گردد. ملانصرت مشارالیه روانهٔ دارالسلطنهٔ اصفهان شده باشد، بعداز ایصال آن شرایط و احکام این خطاب مستطاب و کتاب مشکین نقاب نیز انشاءالله المتعالی الی قیام الساعة وساعة القیام محکم. وتخلف از آن موجب سخط وغضب خـداوندا کرم به مقتضای مدلول کریمهٔ اوفوابالعهدان العهد کان مسئولا[2] خواهد بود. فمن بدله بعدماسمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه انه سمیع علیم[3] وکان ذلك فی غرة شهر ربیع الاول سنة مائة واربعین بعدالالف من الهجرة النبویه علی هاجرها آلاف التحیه.*

۱ـ سورة الرحمن ۲۶

۲ـ سورة الاسری ۳۴

۳ـ سورة البقرة ۱۸۱

*ـ سند شمارهٔ ۱۰۵ انجمن تاریخ ایران

قرارداد صلح اشرف افغان با سلطان احمدخان ثالث پادشاه عثمانی

[السلطان بن السلطان بن السلطان ، و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان ، السلطان الغازی احمدخان بن السلطان الغازی بن محمدخان بن السلطان ابراهیم خان، خلدالله خلافته الی انقراض الدوران و افاض علی العالمین بره و احسانه الی آخر الزمان] [2]

[اشرف اقدس ارفع امجداعلی] [3]

[فخر آلالایالةو الدولة و العظمةو الحشمةو الاقبال شمساً للشهامة و ا لبسالةو الفخامة والاجلال ادام الله تعالی اقباله و اجلاله] [4]

الحمدلله رب العالمین و الصلوة والسلام علی سیدالانبیاء والمرسلین و آله و اصحابه اجمعین وبعد باعث برتحریر این کتاب مستطاب صحت نصاب وبادی بر تسطیر این موثوق مصالحت اکتساب آن است که چون به موجب رقم قضاشیم قدر توام از جانب معدلت مجانب بندگان اعلی حضرت کیوان رفعت ثریا منزلت، ناهید رتبت مریخ صولت، زیب افزای اریکهٔ ابهت و دولت و کامکاری ، زینت طراز صدر سعادت و مناعت و بختیاری، اختر طالع شعله پرداز میمنت واقبال، نجم ثاقب

۱ــ عنوان در اصل سند: «اشرف شاه طرفندن صلحه مرخص تعیین اولنان ملا نصر تك كندی مهریله ممهور، رخصت کامله سی مو جبنجه دیر دیکی تمسك صور تیدر.

۲ــ عناوین خاص سلطان احمدخان، که احتراماً بالای نامه آمده است و جای آن درمتن مشخص خواهد شد.

۳ــ عناوین مخصوص اشرف افغان

۴ــ عناوین مربوط به احمدپاشا والی بغداد

ساطع افق مجدواجلال، زنگ‌زدای مرآت‌خواطر عباد، از ظلام غمام رفض والحاد، مخرب بنیان خانمان ظلم و فساد، مؤسس اساس و مبانی کامرانی، مشیدارکان‌قواعد کشور ستانی، سالك مسالك رشدوسداد، ناهج مناهج صدق ورشاد، شاه جم جاه ستاره‌سپاه، خورشید کلاه نواب کامیاب [۱]

به‌مضمون صدق مشحون الصلح خیر[۲]، بندهٔ دولتخواه و کمینهٔ منسوبان درگاه، مأذون ومرخص است که با بندگان رفیع المکان، موفور الاحسان ،کثیر الامتنان، جلی‌الشان دولت همعنان، عالی جاه، والاجایگاه، متعالی‌پایگاه، ایالت ودولت و اقبال‌پناه عظمت وحشمت و اجلال دستگاه ، شهامت و بسالت انتباه، ابهت و فخامت اکتناه سپهسالار صاحب وقار والا تبار و سردار کثیرالاقتدار عالی مقدار، وزیر روشن ضمیر مکرم، دبیرصائب تدبیر معظم، مشیر آصف نظیر مفخم، [۳] که از طرف باهر الشرف بندگان ، ثریا مکان معدلت نشان، سجده فرمای جباه سلاطین زمان ، رونق افزای تخت سلطنت عظمی ، پیرایه بخش مسند خلافت کبری ، شهریار عظمت‌مدار خورشید اشتهار،پادشاه فریدون‌فر سکندروقار، خدیوصاحب‌تاج ودیهیم،فرمانفرمای هفت اقلیم ، سلطان السلاطین فی آلآفاق ، ملاذالملوك والخواقین بالاستحقاق ، محیی السنةوالشریعةوالدین ،کاسراعناق الرفضة والمشرکین ، مالك‌الامامةالعظمی ، صاحب الخلاقه‌الکبری ، رافع رایات الـدین‌الازهر ، مـوضح آیات‌الشرع الاطهر، اعظم السلاطین الکرام ، افخم الخواقین العظام، فاتح البلاد شرقاً و غـرباً، ناصرالعباد بعداً وقرباً، سلطان‌البرین ، خاقان‌البحرین ، ثانی اسکندرذی‌القرنین، خادم الحرمین الشریفین ، خاقان نـادرالعصر، خداوندگار بـاهرالنصر، پادشاه جم‌جاه ملائك‌سپاه ظل الله‌المجاهد فی‌سبیل‌الله ، قاتل‌الکفرة حامی‌البررة، پادشاه عالمیان امیدگاه[۴]، به موجب فرمان قضا جریان جهانبانی و رقم قدرشیم معدلت توامان خاقانی ، به مبادی

۱ـ جای عناوین اشرف افغان، درمتن‌نامه

۲ـ سورة‌النساء ۱۲۸

۳ـ جای نعوت احمدپاشا: فخرالایاله والدولة...

۴ـ جای نعوت و مام سلطان‌احمدخان

امور مصالحه مأذون و مرخص گردیده‌اند به مکالمه و به این امر اهم بروجه اولی و انسب اتم گردد. لهذا بتاریخ روز جمعه، هفدهم شهر صفر المظفر، سنه هزار و سیصد و چهل از هجرت نبوی، در ظاهر شهر همدان، با بندگان والاشان عالی جاه مشارالیه مکالمه و بنای مصالحه بر دوازده شرط قرار و استقرار یافت.

شرط اولی ـ آنکه بعد از انعقاد مواد صلح و اصلاح و تحریر و تسطیر تمسک موثوقهٔ صلحنامه، از طرفین محددین مجرب معتمد تعیین، و تحدید حدود و توضیح علامات واضحه حد قرار داده، اتمام مصلحت نمایند.

شرط ثانی ـ آنکه به نحوی که از زمان شاه اسماعیل، الی زمان شاه سلطان حسین، شاهان عجم نامه و مکتوب و مراسلات، به رکاب کامیاب گردون قباب شهنشاه ظل‌الله و وزرای اعظم تحریر و ارسال می‌نموده‌اند[1]، به همان نهج بعد الیوم، سلوک مسلوک و مراعات رسوم مزبور به عمل آمده، از جانب بندگان [اشرف اقدس ارفع امجد اعلی] و اولاد امجاد و اخلاف عالی‌نهاد ایشان، درحین ارسال نامه و مکتوب به دربار گردون اقتدار بیضا اشتهار دولت ابدمدت علیه عالیه، به وزرای اعظم و وکلای افخم نیز مکتوب تحریر، و از طرف دولت علیه به دستور معتادی که به شاهان عجم می‌نوشته‌اند، به اعزاز و توقیر تحریر و تسطیر ارسال، و به وزرای اعظم ایران که عبارت از اعتمادالدوله است، رقم مکتوب ننوشته مجرد وزرای اعظم دولت علیه به طریقهٔ وزرای سابق، که به وزرای شاهان عجم می‌نوشته‌اند، مکتوب تحریر و اعتمادالدولگان ایران، توقع مکتوب پادشاهی ننموده، مراعات این دستور نمایند.

شرط ثالث ـ آنکه حجاج بیت‌الله الحرام، و زائرین روضهٔ منورهٔ سیدالانام که از مملکت ایران تصمیم عزم زیارت نمایند، ایشان را از ممالک محروسةالمسالک پادشاهانه اذن بوده، رخصت همایونی دائماً ارزانی و آمناً سالماً بدون مانعی عبور و مرور نمایند.

۱ـ ظاهراً به‌علت پریشانی اوضاع و درهم‌شکستن قدرت سیاسی در ایران، سلاطین عثمانی را عار می‌آمده که دیگر به‌عنوان وزیران اعظم ایران نامه فرستند.

شرط رابع ــ آنکه تجارت امری است که باعث رفاهیت و موجب منفعت است. باید تجار طرفین به امنیت و سلامت عبور و مرور نمایند ودرحین تجارت ازطرفین موافق قانون ومعمول راهداری ومالیهٔ آن را که گمرک می‌نامند ادا وتسلیم، و اگر احدی متاع خودرا مخفی و ازگمرکچی پنهان‌دارد، به جهت عدم اختلال نظام تجارت وتأدیب، مالیهٔ آن‌را در مقابل بازیافت نمایند.

شرط خامس ــ آنکه از اعالی وادانی فراریین طرفین را قبول ننموده، بلاتردد اخذ وقید و حبس وسمت به سمت، به‌حکام سرحد سنور تسلیم نموده، تعلل واقع نشود.

ماده سادس ــ آنکه به جهت تمشیت امور و خصوص تجار وضبط اموال متوفیان ایشان، شاه بندررا از طرفین تعیین، ودر دارالسلطنهٔ اسلامبول که تختگاه دولت شهریاری است و در اصفهان اقامت ایشان لازم و جائز بوده، به خلاف آن مبادرت ننمایند.

مادهٔ سابع ــ آنکه حویزه وقری وقصبات و محال توابع، قرب بصره، ودر بین بصره و دارالسلام بغداد واقع و پیوسته اشقیای‌عرب که در آن ولایت می‌باشند نزاع‌وجدال واقع، وبه اعتبارقرب جوارولایات مزبوره، وعدم‌تقاعد اشقیای‌مذکوره رفع‌نزاع وجدال‌برذمه همت والانهمت‌اولیای‌دولت‌قاهرهٔ عثمانی‌ومنتسبان آن‌آستان خلافت بنیان‌کشورستانی لازم است که‌ولایت مزبور را به‌حیطهٔ ضبط وحوزهٔ‌تسخیر درآورده، ضمیمهٔ فضای وسیع‌الارجای ممالک روم نمایند. لهذا تعهد نمودم که بعدالیوم ازطرف این دولت عظمی، طمع درولایت مزبوره ننموده، دخل وتعرض ننمایند، وبدون منازعی به تصرف اولیای دولت عثمانی واگذارند.

شرط ثامن ــ آنکه چون فی‌مابین برین نهج و این‌وجه صلح و اصلاح خیر خاتمه واقع و استقراریافت، هرگاه بعدالیوم از خارج‌احدی مناز ع به‌هم رسید ارادهٔ دخل‌و تعرض به مملکت هریك از جانبین نماید، به وساطت حکام و ضابطین سرحدات، به‌حسب‌الاقتضا یکدیگر را مخبر ومطلع ساخته، به‌اعانت هم در رفع و

قلع مادهٔ فساد منازع مزبور متحداً کوشیده، مغایرت منظور ندارند.

شرط تاسع- آنکه‌بعداز تحریرو دادوستدتصدیق نامجات، ایلچیان‌فصاحت نشان وسفیران رفیع‌مکان، که به جهت استقرار و استحکام عهود ومصالحه‌ومصافات تعیین شوند، به ورود ایشان به حدود و سنور، به دستور معتاد، به معرفت حکام و ضابطان سرحدات، ایلچیان و توابع ایشان را به قدر معین ومعلوم مبادله وهریك از سفیرین، بعداز وصول به محل مأموره، به ملاحظهٔ روابط محبت و اتحاد، هرگاه اراده نمایندکه احوالات خودرا به طرف آمرین خود اعلام نمایند از طرفین مانعی نبوده، کسان وفرستادگان یکدیگر را معوق نداشته، ممانعت جائز ندارند.

شرط عاشر- آنکه از بدو حرکت به سفر ایران الی یومناهذا، به‌ورود سرعسکران عالی مکان ووزرای رفیع‌الشان، بالتمام محالی راکه ضبط و تسخیر و طوعاً وکرهاً به تصرف اولیای دولت دوران عدت علیهٔ عالیهٔ عثمانیه درآمده باشد، سیما همدان وکرمانشاهان واردلان ولرستان فیلی وبروجرد و سلطانیه و زنجان و ابهر و طارم علیا و از بروجرد الی طارم علوی درمیانه‌واقع قصبات وقرا و نواحی واراضی وجبال وصحاری وتلال، خواه معمور وخواه‌آباد، ومداین وبلاد وقصبات وقلاع وبقاع وقری ونواحی واقعه در محال تبریز وتفلیس وگنجه وایروان وسایر محالی که به‌حوزهٔ تسخیر و قبضهٔ تصرف درآورده باشند، ازقصبات وقری ونواحی و اراضی وقلاع وبقاع وصحاری و تلال وجبال دائراً امبایراً بالتمام کالاول، بدون منازعی، درتصرف منتسبان آن دولت دوران‌عدت بوده، قلاع وبقاع و اراضی‌وجبال وصحاری وتلال، خواه مغمور و خواه‌آباد، از محال وولایاتی که به تصرف این شاه جم‌جاه درآمده، کالاول به تصرف ایشان باقی وبرقرار بوده، بعدازآنکه از جانبین‌محددین تعیین وقطع‌حدود وسنور وتفریق وعلامات فاصله هرملك راوضع وبرقرار و تمییز و تبیین نمایند وحدود نامچه از طرفین به شرط معموله تحریر و مبادله یابد از جانبین بر شروط وعهود خود مستقیم بوده، مغایرآن حرکت وبه ولایات متصرف فیه یکدیگر حتی به قدر شبری زمین را دخل و تعرض‌ننمایند.

شرط حادی‌عشر ـ آنکه در سال سابق که بقضاءالله تعالی در میانه منازعه واقع شد، چندعراده‌طوپ که برجا مانده، طوپهای مذکوررا بتمامها به‌بندگان آستان ثریا مکان دولت‌عظمی و خلافت کبری رد و تسلیم و از طرف نواب شاه جم‌جاه هیچ گونه عذر در تسلیم آنها جایز ندارند.

شرط ثانی‌عشر ـ آنکه به‌موجب این تمسک موثوق که حسب‌الوکالهٔ‌محکیة که از جانب الطاف مجانب دولت علیه راسخ‌الارکان قائم‌البنیان عثمانی وشاه‌جم جاه سامی مکانی به مصالحه قرارداد عقد وتمهید یافته، این مصالحهٔ خیریت انجام به مرور ایام وکرور دهور و اعوام، به اسباب عوارض ومعارض خلل‌پذیر نبوده ازتطرق حوادث مصون و فی‌مابعد، به‌حسب اتحاد دینی، در مواد مرقومه که‌صلح‌و صلاح بر آن نهج قرار یافته، بتوفیق‌الله‌الملك‌الصمد، الی الابد، مقرر ومخلد بوده خالق آب وخاك وآفرینندهٔ انجم‌و افلاك وصانع موجودات وخالق ارض‌وسماوات جل‌جلاله و عظم‌شانه وعم‌نواله را یاد ومعجزات کثیرة‌البرکات صدرنشین مسند لولاك لما خلقت‌الافلاك وزینت پیرای اریکهٔ انا جعلناك، [1] خاتم‌النبیین ، فخرالانبیاء والمرسلین،حبیب حضرت‌الله، اورنگ آرای وسادهٔ لازم‌السعادهٔ لی‌مع‌الله، المؤید والرسول‌المسدد ، المصطفی‌الامجد، المحمودالاحمد، ابی‌القاسم محمد رسول‌الله صلی‌الله‌علیه وسلم را ایراد وبرین وجه عهد ومیثاق می‌نمایم که مادام که از جانب آن آستان عرش نشان درموارد مذکوره قائم ودائم و شروط وقیود صلح و صلاح‌و مواثیق عهود را مراعات و منظور و به خلاف آن حرکت وباعث وبانی امری به نقیض نگردند ، از طرف نواب کامیاب اشرف اقدس نیز و اولاد امجاد و اخلاف رفیع مقام ووکلا و امرای ذوی‌الاحترام و خدام وعساکر نصرت فرجام نیز به همین شرح و دستور بوده ، مغایر رویهٔ الفت و اتحاد حرکت ننموده، از جادهٔ یگانگی انحراف و سالك مسلك خلاف نگردند، و به نهجی که از طرف باهرالشرف دولت

---

۱ ـ اناجعلناك خلیفة فی‌الارض فاحکم بین‌الناس بالحق (سورهٔ ص ۲۶)

علیه عالیه عهد نامچه شرف ورود ارزانی فرماید، از جانب شاه جم‌جاه نیز، به‌همان نهج و وتیره، عهدنامچه و وثیقه مؤکده، به‌یمینی که در فوق ایراد شده تحریر وتسلیم شود و به‌نحوی که در فوق تبیین یافته دررقم مبارك، در خصوص صلاح و فلاح و رفع خلاف و قلاح اذن کـامل وافی ورخصت شامل کافی فرموده‌اند، با بندگان عالی‌جاه والاجایگاه نصفت و معدلت واقبال‌پناه، وزیر صائب تدبیر معظم‌الیه، عقد مواد مصالحه به شروط وقیود لازمهٔ مشروحهٔ فوق نمودم و عالی‌جناب معظم‌الیه نیز به‌حسب رخصت کامله واذن شامله قبول صلح مزبور و مراعات شروط و قیودآن را برخود التزام و از دوجانب تعهد نمودیم که بعدازآنکه به موجب همین تمسکات تصدیق نامجات ورود یابد، درحضور جمله، تصدیق نامجات مزبوره مبادله واساس صلح وصلاح را مستحکم و مستقر نمائیم وبرین گونه هریك برخود التزام وتمسك موثوقه تحریر و تسلیم بندگان معلی‌شان عالی‌جاه والا جایگاه معظم‌الیه شد. فمن بدله بعد ماسمعه فانمااثمه علی‌الذین یبدلونه ان‌الله سمیع علیم. [1]

من العبدالفقیرالامور والمرخص بالخصوص المذکور *

۱ـ سوره البقره (۸)

* سند شمارهٔ صدو دو (۱۰۲) انجمن تاریخ ایران

نامهٔ اشرف افغان به ابراهیم پاشا صدر اعظم

بسم الله الرحمن الرحیم

[اشرف شاه اعلی الله لواء دولته فن الافاق و اثبته فی اریکة الود و الوفاق][1]

[سمی خلیل الرحمن ادام الله تعالی اقباله مادار مدار الدوران][2]

ان شاء الله تعالی چندان که خسرو آفتاب عالمتاب که اریکه آرای اورنگ فیروزه رنگ آسمان و کشورگشای اقالیم سبعهٔ سموات جهان امکـان است، از پرتو فروغ رای عالم آرا مرئی خاک نشینان چمن و مادام که طبیب حاذق ابرمدرار احسان شعار، به هوای بادبهار مصلح انحراف مزاج نباتات گلشن و لشکر کسی سحاب باسرکشان بذور که متحصنان حجاب نقاب تراب می باشند ، درجنگ و مصلحان قـوت ناحیه در تهیهٔ اسباب مصالحهٔ آباء علـویه وامهات سفلیه بی درنگ است، پـرتو اشراقات ازلی و فتوحات بلانهایات لم یزلی ساحت افروز جهان جلال و گلزار همیشه بهار و بستان سرای دولت پایدار آن برگزیدهٔ ذوالجلال مثمر حصـول متمنیات ومظهر ازهار وصول مرادات وآمال باد .

بعدازعرض مراسم عقیدت وادای فرض مکارم مخالصت، معلوم رای آفتاب

۱ـ احتراماً بالای نامه آمده است.

۲ـ احتراماً بالای نامه آمده است.

ضیای والامقام خجسته احترام، مهر سپهر شوکت‌وعظمت،بدرسماء منزلت وجلالت عنوان صحیفهٔ ابهت و جلال ، توقیع رفیع فخامت و اقبال ، رافع لوای رفعت و اقتدار، مشید بنای مناعت و افتخار، صدرنشین وسادهٔ بلنداقبالی، فلک ممثل‌جهان بی‌مثالی، جوهر شمشیر مردانگی و جلالت، گوهر تخمیر بحر مروت وصفوت، مرآت حقیقت‌نمای آگاهی ، مفتاح دلگشای عقود دولتخواهی، درةالتاج اکلیل سربلندی، فروغ باصرهٔ دیدهٔدولتمندی، سفینهٔ بحربرویاری وهمت، قرینهٔ فلک‌حاوی علو رفعت، شقه‌طرازعلم‌والامقداری، کمنداندازگردن دشمن‌شکاری، قوت بازوی چالاک سلطنت ، اشارهٔ ابروی ادراك اسرار خلافت، برازنده وسادهٔ وزارت اعظم، طرازندهٔ چهاربالش دولت هفت اقلیم عالم، اعتضادالسلطنةلبهیةالسلطانیه ، اعتماد ـ الدولةالعلیة العالیةالخاقانیة [1] ومفهوم ضمیرمنیر آفتاب نظیر می‌دارد که دودهٔدودمان نار تجلی و سرمهٔ کعبهٔ باصرهٔ ادراك رموز خفی وجلی،یعنی کحل‌الجواهرمدادنامهٔ عنبرین شامه،که مکحلهٔ نوك خامهٔمنشیان عطارد نشان به چشم‌روشنی دیدهٔ منتظران شاهراه طریقت توتیابخش مردمك دیدهٔ انسانیت شده به سفارت سفیر خجسته‌پیام و حجابت‌مشیر والامقام،غارس‌نهال فضل وایقان ، فارس‌مضمار معانی وبیان، فضایل و کمالات دستگاه، حقایق و معارف آگاه ، جامع المنقول والمعقول، حاوی‌الفروع ـ والاصول، مستفیض مشکوةانوار فیض‌اله، مولانا عبیدالله، درزمانی مسعود واوانی محمود که ماهچهٔ علم آفتاب پرچم نصرت واقبال از بیت الشرف‌سعادت حصول امانی طالع و لامع می‌شد رسیده سرمه‌کش دیدهٔ تمنای سینه صافان روشن دل و عقیدت‌کیشان اخلاص حاصل گردید.

ازآن افزون کند مکتوب شوق دوستداران را

کـه فیض دیدن یاران بـود مکتوب یاران را

۱ـ جای عبارت سمی خلیل‌الرحمن که درصدر آمده این‌جاست.

از آنجا که آن قانون‌شناس حکمت وزارت و دولتخواهی که عارف معارف ایقان و آگاهی مـی‌باشند، به‌مضمون کریمهٔ انما المؤمنون اخوة فاصلحوا بین اخویکم واتقوا الله لعلکم ترحمون[1] ترفیه حال عباد و فراغ‌بال عساکر مسلمین و آبادی بلاد را ملحوظ می‌دارند، عالی جناب معالی انتساب مستغنی‌الالقاب، پاشای دارالسلام بغداد را به شرح خط شریف همایـون شوکت مقرون مأذون در وقـوع مصالحهٔ میمنت انجام فرموده بودند، عالی‌جاه عظمت دستگاه معظم‌الیه نیز برطبق فرمان قضاجریان به وکالت مطلقه و نیابت مخصصه، به شروح وقیودی کـه لایق دوران عدت دانسته بودند آباد (؟) باصلاحیت و تقوی شعار عزیزالمقدار نیکو اطوار ملا نصرت که حسب الحکم جهان مطاع آفتاب شعاع نامور به قبول مصالحهٔ خیریت علامه از قرار دو طغرا نوشته که به عبارت ترکی وفارسی مشارالیهما به یکدیگر تسلیم نموده بودند، بروجه اجمال بنای مصالحه را انجام داده بود.

ثانیاً ملا نصرت مشارالیه را، به موافقت اقضی‌القضاه سابق‌الالقاب، به‌اردوی همایون که به قصبهٔ گلپایگان نزول اجلال داشت ارسال و بعداز استفاضهٔ این دولتخواه از فیض صحبت حقایق و معارف آگاه سابق‌الذکر و مطالعهٔ نامهٔ ملاطفت عـلامهٔ وکلای عالی اقضی‌القضاة مشارالیه نیز به سعادت حضـور کثیرالنوراعلی حضرت گردون بسطت فریدون حشمت، فلك بارگاه خورشید کلاه ، خسرو ماه عزم عطارد نظیر، خدیو آسمان تخت قمر مسیر ، دارای دارالامان داوری ، نوربخش آیینهٔ اقبال ماه ومشتری ، گوهر درج دولت وتاجداری ، اختربرج سلطنت وشهریاری، سلطان سلیمان مکان، خاقان تاجبخش کشورستان، قامع بنیان‌جور واعتساف، لامع برهان عدل و انصاف ، خدیو عالی‌تبار کیوان افتخار بیضا اشتهار، زینت‌افزای اورنگ سلیمانی، سریرآرای اریکهٔ صاحبقرانی، المؤید بتأییدات رب‌العالمین ، قهرمان الماء والطین، رافع لوای عدل واحسان ، المخصوص بعنایات الله الملك المستعان ، فص

۱ــ سورة الانفال (۱)

خاتم‌جهانبانی، شکوه سطوت‌سلطانی [۱] بهره‌یاب گردیده و بعداز مکالمات‌حضوری برطبق تصدیق و تنفیذ همین مضمون موشح به‌طغرای غرای خاقانی از دربارگیتی‌مدار دولت علیهٔ‌عالیه متعاقب ارسال‌یافته بعدازوصول ان‌شاءالله‌تعالی، این مصالحهٔ خیریت‌انجام به‌نهج‌سطور سنور نامجات که در دست ارکان دولت و امنای‌حضرت طرفین موجود باشد، الی یوم‌القرار استقرار یافت. بنای محکم اساس خلت و این صلح‌سراسرمیمنت، نظر به‌اعتماد صوری ومعنوی همیشگی‌وعقیدت‌منشی،ان‌شاءالله المتعال مصون از اختلاف واختلال خواهد بود. اشعاری که در مکتوب ملاطفت اسلوب از تفاصیل جمعیت پاشایان معلی‌شان وعدت وکثرت عساکر نصرت‌نشان‌و و تهاجم ایشان در فضای همدان شده بود، ظهور این عدت‌وجمعیت که مشعر بر قوت اسلام وشوکت‌شهنشاه کیوان‌غلام‌سلیمان احتشام بود،موجب مزیدشکرگزاری نعمای غیر متناهی ذوالجلال والاکرام گردید. چه بر بی‌غرضان وایافتهٔ رموز کنوز آگاهی وحسن اعتقاد معلوم است که در مواد الفت وآئین وداد وخلت اگر با بیگانگان ملت عهدمودت منعقدگردد،مشاهدهٔ قوت‌وشوکت مامرضی معنی‌یکجهتی و محبت نمی‌باشد. باوجود موافقت مذهب و عهد قدیم اخوت، ذکر جمعیت و تبشیرمزید حشمت وعظمت‌البته موجب خرسندی طبیعت مخلصان خیرخواه خواهد بود. وآنچه در باب انائیت از شروح نامه‌های مرسلهٔ سابقه استنباط وازنامهٔ اخیر خلاف‌آن را ملحوظ و مرضی طبع ارجمند مشکل‌پسند فرموده بودند، معاذالله‌که برادران دینی ودوستان یقینی را شائبه‌ای از معنی کبریاکه مختص‌ذات شهنشادقدیم و خدای‌کریم است مرکوز خاطر شکستگی مظاهر تواند بود.

کسی را رسد کبریا و منی
که‌ذاتش قدیم‌است و وصفش‌غنی

۱ـ جای عبارت «اشرف‌شاه...» که احتراماً درصدر نامه آمده بود.

یقین حاصل است که بجز شیوهٔ رضیهٔ انسانیت و رویهٔ مرضیهٔ آداب و دستور اخوت، به‌نهجی که در اوان سلطنت سلاطین روم و ایران معمول و مستمر بوده، امر منافی آن منظور نخواهد بود.

از ما مپوش دیده که ما بی ادب نه‌ایم
کوته تراست از مژهٔ ما نگـاه مـا

رجای واثق است که چنانکه به‌وسیلهٔ نورپاشی صباح ملاطفت افتتاح به‌رنگ انوار فیوضات فالق‌الاصباح روشنی‌بخش روزگار آمال و جان اقبال منتظران لطایف غیبی و مستبصران عواطف لاریبی گردیده، دیدهٔ مشتاق رامعتاد به استفاضهٔ فروغ این صبح صادق باصفا فرموده‌اند، من بعد نیز شب دیجور مهجوران دیار حرمان را ازپرتو آفتاب مهربانی و الفت و تجدید رسوم یادآوری و شفقت رشک صبح بهار فـرمایند.

الهی چندان که از نتایج اتصالات اجرام علوی و امتزاجات امهـات سفلی خوش‌نشینان موالید را پیرایهٔ ائتلاف در بر و افسر عزت برسر است، نهال اقبال و گلشن آمال ازفیض مراحم یزدانی سرسبز باد. برب‌العباد. *

---

*ـ سند شمارهٔ ۱۰۶ انجمن تاریخ ایران

نامۀ اشرف افغان به ابراهیم پاشا [1]

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

[وزیراعظم اعلی‌الله شأنه] [2]

عالی‌جناب والانصاب مصاهرت‌انتساب عظمت‌قباب معلی‌القاب، زیبندۀ مسند وزارت وشوکت وفخامت و اقبال، برازندۀ چهاربالش مناعت وحشمت وابهت و جلال، اسوة‌الوزراء العظام، قدوة‌الامراء الفخام، مدبر امور الجمهور بالرای الصائب، متمم مهام الانام بالفکر الثاقب، عالی‌جاه آصف‌جایگاه عظمت‌دستگاه، اعتضادالسلطنه البهیة السلطانیة، اعتمادالدولة العلیة الخاقانیه، دبیر ارسطو تدبیر ووزیر عدیم‌النظیر، سلیل آل عثمان، سمی خلیل الرحمن، وزیر صافی‌رای خیراندیش، ومشیرملک آرای مصلحت‌کیش، صدراعظم ومشیرمفخم محترم دستور مکرم، [1] به‌تعظیمات گوناگون مکرمت افزون شاهانه و تکریمات ازحدبیرون پادشاهانه معزز وگرامی بوده‌همگی خاطر توجه خورشید مثال همایون ما را به اعتلای مدارج شوکت وارتقای معارج حشمت و اجلال آن دستور ستوده اطوار حمیده خصال علی‌الاطلاق و علیم قدیم

۱ــ عنوان درسند: اشرف شاهدن وزیراعظم حضرتلرینه کلان مکتوبك صورتیدر.

۱ــ احتراماً دربالای نامه‌آمده وجایش بعداز دستور مکرم‌است.

موجد انفس و آفاق مزاج دین و دولت به امتزاج سلطنت متین قرین صحت قویم وقوای ملک وملت درمقر منابت مقرره که عبارت از اعضای رئیسهٔ شریعت وطریقت وحقیقت است مستقیم بود ، محبت نامه‌ای که شرح سدیدی نفیس مخالصت ووفاق وقانون شفای علیل مزاجان به استحقاق که به دستیاری خدام یمین ویسارقوی وحواس و تدابیر وزرای صایب رای مدرکات قطانت اساس فواید معارف مبدء ومعاد حاصل وعواید عوارف ثمر ایجاد واصل گردد و قوت نامیه راکه اورنک زیب جهان آباد اجساد قوت طبیعیه راکه لعل پوش خاوری اکباد است، دربدخشان رخشان به بساط‌گستری آراسته وبه ترتیب عساکر منصورهٔ اعضا ومحافظت شخصی ونوع وجود برایا پیراسته یوماًفیوماً اغذیهٔ راتبه‌خواران‌خوان احسان و سفرهٔ امتنان را ازبیوتات معمورهٔ قاسم‌الارزاق واصل سازد و قیطور دارالقرار کاخ دماغ را به‌مستقر سلطنت قوت نفسانیه استقرار داده که به صوابدید امنای مصلحت کیش ووزرای خیراندیش قوای عشرهٔ ظاهره‌وباطنه که ازشرق تا به‌غرب گوش وزبان مملکتی ازممالک فسیح‌المسالک اوست به‌رونق افزایی اقالیم محسوسات و معقولات آماده فتبارك الله الذی خلق الانسان فی احسن تقویم [1] و اخبرنافی کتابه الکریم بقوله الله تعالی لقد خلقنا الانسان من سلالة من طین ثم جعلناه نطفة فی قرار مکین ثم خلقنا النطفة علقه فخلقنا العلقه مضغة فخلقنا المضغة عظاماً فکسونا العظام لحماً ثم انشأناه خلقاً آخر فتبارك الله احسن الخالقین [2] فلامحاله ازین آیینهٔ بدن‌نما که جام جهان‌نما بلکه جام جهان‌آرای شخصی وعکس انطباع و اطباق انفس وآفـاق است، روشن و مبین می گردد که فواید تامهٔ حاصلهٔ وجود شخص واحد جز به ظهور وفاق وحسن اتفاق عمال خجسته اعمال شهرستان ملت بدن وکشور تن میسر و محصل نیست. پس چگونه صورحسنای این امراهم و فایدهٔ اتم در مرایای مکونات جهان شهود و عالم کبیر کاینات هستی و بـود مرتسم تواند شد. بالضروره نظام جهان وانتظام عالم امکـان نیز منوط بـه رابطهٔ وفاق و

۱ـ سورة التین (۴۰)

۲ـ سورة المومنون (۱۴ـ۱۲)

ضابطۀ اتفاق سلاطین زمان و خواقین دوران بوده و خواهد بود . نظر به این معنی مرغوب و مقصد مطلوب، اگر از کمال معرفت و آگاهی آن وایـافتۀ کنـوز رموز دولتخواهی به مقتضای مصلحت کیشی و خیراندیشی به مصداق حدیث شریف طوبی للمصالحین بین الناس، مؤسس اساس صلح وصلاح، مستلزم الفلاح شده باشند، چه قصور و چنانچه در تأیید دوام و استحکام خلت و مزید مواخات و الفت در عالم مصادقت مؤکد مضمون اوفوا بعهدی اوف بعهدکم[1] گردند، از خصال حمیده و افعال پسندیدۀ آن خجسته‌مقام چه دور.

در این وقت که به دستیاری موالات شعاری آن معلی مقـدار ، سفیر صداقت مصیر، یعنی شایستۀ تبلیغ رسالت و تربیت یافتۀ آفتاب عنایت، عالی جاه معلی جایگاه عظمت دستگاه، امیر الامراء والعظام، کبیر الکبراء الفخام، راشد محمد پاشای بیگلر بیگی روم ایلی زید عزه ومعالیه مبلغ نامۀ همایون فال و ارمغان عتبۀ جلال وسدۀ سپهر مثال شده بود، قبل از ورود پاشای مشار الیه، از طرف این محبت اساس، ایالت وشوکت و اقبال پناه، عظمت وحشمت و اجلال دستگاه، افخم امرای عالی مقدار و اکرم امنای دربار گیتی مدار، سرقدم ساختۀ رسوم آداب خدمت ، قد برافراختۀ ریاض تربیت و ظل حمایت، عالی جاه ، معلی دستگاه ، نامدارخان بیگلر بیگی والامقام کثیـر الاحتشام فارس ازدار السلطنۀ اصفهان ، روانۀ درگاه فلك مدار اعلی حضرت مشتری سعادت خواندگار، اعلی الله لواء سلطنته مادار الفلك الدوار ، مقوم قوایم مصالحه و مسالمۀ شید الارکان مستحکم البنیان گردید. یقین حاصل است که ان شاء الله تعالی، بعد از مراجعت ایلچی این درگاه جهان پناه تردد وتودد را به صحابت مشار الیه ازلآلی متلالی شهوار نامه وپیام در نثار خواهند نمود.

باقی وسادۀ وزارت وعزت ومحبت به آرایش ذات نیکوصفات مزین ومحلی باد برب العزة والعباد. *

۱ــ سورة البقره (۴۰)

*ــ سند ۱۵۸ انجمن تاریخ ایران

نامهٔ اشرف افغان به ابراهیم پاشا صدر اعظم[1]

بسم الله الرحمن الرحیم

[سطع الله شوارق اقباله فی العالم][2]

چندان که مرقع بدایع الابداع صبح و شام به رقاع ظلمت و شعاع واللیل اذا عسعس والصبح اذا تنفس[3] ابلق فام و صفایح صحایف نامه و پیام از سجل ارقام مسکیة الختام، به رنگ لیالی و ایام در اوراق زرنشان آفاق به سواد و بیاض تولج اللیل فی النهار[4] و تولج النهار فی اللیل موجد نور و ظلام است، جهان یکرنگی و وفاق و عالم یکجهتی و اتفاق از چهره گشایی مراسلات محبت آیات و مفاوضات ملاطفت بینات نواب مستطاب فلك جناب کیوان قباب معلی القاب ، میادی آداب وزارت و وشوکت و اقبال پناه، عظمت و حشمت و اجلال دستگاه، ابهت و بسالت و نصفت انتباه

۱ــ عنوان در سند: اشرف شاهك معتمد الدوله سندن سعادتلر صاحب دولت حضرـ تلرینه کلان مکتوبك صورتیدر.

۲ــ تفخیماً در بالای نامه آمده وجایش علی القاعده بعد از .. العزوالکرم است.

۳ــ آیات ۱۷ و ۱۸ سورة التکویر

۴ــ آل عمران ۲۷

عالی جاه عظمت دستگاه، مظهر الطاف ربانی، مطرح اعطاف سبحانی، اعتضاد الخلافة العظمی، اعتماد السلطنه الکبری، دستور صافی رای عطارد تدبیر، مشتری ملک آرای ارسطو نظیر، افخم وزرای معلی جایگاه، سمی خلیل الله، ظهیراً للوزارة و العظمة والحشمة والشوکة والعزوالکرم روشنی بخش سواد و بیاض دیدهٔ اولوا الابصار باد.

بعداز اهدای لطایف دعوات مخالصت آیات که نسایم عنبرین شمایم آن دماغ استشمام ملک وملکو را معطروز عامشحونهٔ جواهر تحیات کثیر البر کاتی، که تلألو آن جهان جبروت رامنورسازد، نثار بساط کثیر الانبساط وایثار بزم ارم نشاط آن دستور مکرم ومشیر معظم نموده، صفحه نگار اظهار می گردد که دراین اوان مسرت اقتران ملاطفهٔ محبت ختامه ومفاوضهٔ مودت علامه که به سفارت جناب مرضیة الاداب فضایل مآب، غنی الصفات، مستجمع الحسنات، نیکوخصال حمیده فعال، عالی جاه، عظمت دستگاه، امیر الامراء العظام، کبیر الکبراء الفخام، آراستهٔ اخلاق حسنه و پیراستهٔ اوصاف مستحسنه، مبلغ رسالت و کاردانی، راشد محمدپاشای بیگلربیگی روم ایلی یدالله تعالی ظله بانوار اللطف الخفی و الجلی، جهان شهود و کشور ارکان وجودرا ز شعاع اندوزی و گیتی افروزی به رنگ مطلع الانوار تجلی زار فرموده عالم آرای ماحت جنان و شعشعه افزای فضای جان مشتاقان اخلاص توأمان گردیده ماتنسمت ن ریاض عباراته نسیم القبول و تبسمت الحمام جنانی وازهارها القبول اکتحلت باشد مواد مدادخطة اجفانی واستو قدت من مشاعل انوار معانیه اذهانی فوجهت وجهی لی کلام ما کان حدیثا یفتری لکن تصدیق الذی بین یدیه و تفصیلا لکل شی وهدی[1] فوجدت موافق کل سطر شطراً وملایم کل حرف ظرفاً

مجموعة اسنی من بساط بوران

کانها درج یاقوت و مرجان

۱ـ سورهٔ یوسف (۱۱۱)

از آن جا که روضة الصفای این بهشت دلگشا کامروای تمنا و عطیه بخشای ماتشتیه الانفس وتلذ الاعین[۱] ازمزید نعماء ود و ولاو نوید اعطای صدق وصفا ومشعر براعلام التفات واشفاق در تأسیس اساس محبت ووفاق، ازجانب خیریت جوانب معلی بود بهارستان خلت، وگلستان مودت شکفتن آغاز نهاده.

والامکانا ، معلی شانا، چون به حکم جهان‌مطاع شهنشاه قدیم وفرمان لازم-الاتباع وزیر بارگه علیم و ثابت قدم انك صراط مستقیم،[۲] نظام مهام ممالك انفس و آفاق به تدابیر صائبهٔ وزرای صاحب‌رای وامنای مملکت پیرای مقرر وانتظام مردم کافهٔ اهل اسلام و قاطبهٔ انام ازخاص وعام به امر اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم[۳] مقدر است، یقین که برسریر آرایان ارائك خلائف فی الارض[۴] وصدرگزینان عرایك و رفعنا بعضکم فوق بعض[۵] چنانکه بعداز فرمانروایان انبیاء ورسل وخلفا وائمهٔ هدی وکافهٔ اوصیای جزء وکل سلاطین زمان وخواقین دوران رعیت‌پرور وسایه گستر و تدابیر وزرای مصلحت کیش وامنای خیراندیش به نسق ورونق کشور خود بذل جهد موفور وسعی مشکـور به منصهٔ ظهور مـی‌رسانند، فلامحاله برذمهٔ مواخات دینی و مؤالفت یقینی امثال مابندگان باقصی الغایة والنهایة ازاحهٔ مناهی دین ودولت واراحهٔ کماهی امور برایا ورعایای ملك وملت ازمتحتمات می‌باشد.

فلهذا درین اوان مسرت‌نشان که اردی‌بهشت ماه خرمی ونشاط ونوروزفیروز ابتهاج وانبساط بود، به‌وسیلهٔ خیراندیشی آن صدر مفخم ودستور مکرم ایلچی سابق الالقاب، با نامهٔ شاهانه و ارمغان مشفقانه ازدرگاه آسمان‌جاه خاقانی ودربار سپهرمدار عثمانی، به تاریخ چهارم شهر شعبان سنهٔ ۱۱۴۱ ساحت افروز دارالسلطنهٔ اصفهان و روشنی‌بخش دیدهٔ اخلاص کیشان گردیده ، لاجرم اعلی‌حضرت سپهر منزلت ثریا

۱- الزخرف ۷۱

۲- ایضاً ۴۳

۳- سوره امناء ۵۹

۴- سوره یونس ۱۰

۵- ورفعنا بعضهم فوق بعض درجات (سورهٔ الزخرف ۳۲)

رتبت، کیوان‌حشمت ناهیدبهجت مشتری سعادت، دارا وقار جمشیداشتهار، وارث تاج وتخت کیانی ، اورنگ‌نشین اریکهٔ جاودانی، دارای معدلت گستر وسکندر فریدون فرهمایون‌اختر کشورستان ، گوهر یکتای شاهوار بحرین عدل و کرم، جوهر گرانبهای کنوز رموز قدرت پروردگارعالم، زیبندهٔ سلطنت ابدتوأمان، برازندهٔ افسر خلافت جاودان، رایت نیر اعظم عنایت رب‌العالمین ، علامت فضل وکرم و رحمت، برقع گشای عرایس نوامیس سلطنت عظمی، غلغله‌افزای معارک ممالک خلافت کبری، درة‌التاج افسرصاحب کلاهی، بحر مواج جنبش دست فیض نامتناهی، اختر آفتاب منظر صبح سعادت جهانبانی ، جوهر باآب وتاب شمشیر گیتی‌ستانی، کوکب دری آسمان بلنداقبالی، فروزنده اختر سپهرجهانگیری و بی‌مثالی ، برق تیغ خرمن‌سوز عمرمعاندان، ابر بی‌دریغ فیضان رحمت یزدان، جام جهان‌نمای آئینه‌طالع اسکندری مهرعالم آرای جهانگیری و بلنداختری، طلیعهٔ‌سهیل یمانی یمن‌یمن ومیمنت، نتیجهٔ قیاس اقترانی تربیت مقدمتین بخت ودولت ، صباح گیتی‌افروز افق‌طالع ، مصباح شعشعه‌اندوز لیلة‌القدر خورشید مطالع[۱] اشرف شاهان بلند احتشام، سایهٔ‌حق‌دادرس خاص وعام[۲]

مطلع انوار خفی و جلی	خطهٔ شرع از خط او منجلی
خسرو این کشور فیروز بخت	مهرو مه از مطالع رایش دو لخت
کرد ز نعل فرسش سروری	آینهٔ طالع اسکندری
هست به پا از کرمش در جهان	سلسلهٔ عدل انوشیروان
نقش نگین سنبل پر رنگ و بو	لوح جبین نو گل خورشید رو
قطره‌ای از شبنم فیض سحاب	یك ورق از چهرهٔ او آفتاب

۱ــ ظاهراً به‌قیاس جملات مسجع قبل باید خورشید مطالع درستتر باشد: درمتن‌مطاع

۲ــ این قسمت هم که در سند به‌صورت نثر آمده شعر به‌نظر می‌رسد بدین‌صورت:

اشرف شاهان بلند احتشام   سایهٔ حق دادرس خواص و عوام

عادلی که زنجیرعدل انوشیروان هنوز ازعدم تناهی سلسلهٔ معدلت این شهنشاه زمان بردلیل بطلان تسلسل در شیون ، منعمی که در نشأة پیمائی کیفیت انتعاش به‌حجت از دور نیفتادن ساغر آفتاب فیض‌بخشی در دوران کرمش زبان فلاطون‌منشان در اثبات دور ابطال الکن.

گفتمش افراسیاب تیغ و گشتم منفعل
خواندنش نوشیروان عدل و دادم ترجمان
دیده‌ای در خاک کحل مقدم او آفتاب
جبهه‌ای وز زیب داغ سجدهٔ او آسمان
سیر تر دارد طمع را همتش در قحط سال
سبزتر دارد چمن را التفاتش در خزان
از برای چشم نصرت در سر بازار فتح
باد گرزش می‌فروشد توتیای استخوان

قامع بنیان الکفرة، قالع ارکان الرفضة والفجرة ، مالك زقاب الانام والامم، سالك منهاج العدل والکرم ، رافع آیات القسط والانصاف ، دافع عاهات الجور والاعتساف، ظل الله فی الارضین ،قهرمان الماء والطین. اسمه العالی اعلی من الذکر والبیان ورسمه المتعالی اجلی عن التنطق والتبیان، لازال تنسم نسایم الفضل والرحمة من ریاض سلطنته الباهرة ماتنور انوار العدالة عن ساحتها و تزینها الازهار مابرح تبسم اوراد العنایة والمکرمه عن حدایق خلافته القاهرة ما تغرد الطیر فی زوایا الاوکار والحن فی اغصان الاشجار حسب الاستدعای این دولتخواه بلااشتباه ، قبل از ورود مسعود پاشای ذوی العز والاعتلا، ایلچی درگاه گیتی‌پناه، ازین طرف قرین الشرف،عالی جاه عظمت دستگاه، ایالت و شوکت و اقبال‌پناه، عظمت وحشمت و اجلال دستگاه، پایه‌افزای رتبهٔ والامقداری ، مرحله پیمای مدارج معارج والاتباری ، غنی الصفاتی ، مستمع-

الحسناتی ، امیرالامراءالعظام ، کبیرالکبراءالفخام، ذی‌العز والمجد والاحتشام ، بیگلربیگی عظیم‌الشان منیع مکان‌فارس [۱] وسفیرصداقت مصیر کریاس کیوان‌مماس اعلی‌الله مقامه والقی‌احترامه بین‌الناس به ایصال نامهٔ مخالصت ختامهٔ‌لایقه و ارسال ملزومات رایقه مبادرت و مبلغ تبلیغ رسالت گردید.

رجای واثق است بعداز رخصت و انصراف ایلچی مشارالیه جواب نامه‌ها ومراسلات ود وولارا به حجاب عالی‌جاه ایلچی درگاه شاهی ایفاد وموسس‌اساس وداد باشند و چنانچه شیوهٔ رضیه و رویهٔ مرضیهٔ آن وزیر ارسطو تدبیر عدیم‌النظیر است، ان‌شاءالله‌العزیز،همواره در معاقد استیناس و اصلاح بین‌الناس مقنن قوانین ارتباط و التیام بعون‌الله تعالی مستحکم خلود و دوام رابطهٔ بین‌الدولتین صانهاالله عن نقصین‌الکلال والملال خواهد بود. اطناب مخل است،

باقی کوکب وزارت و شوکت و عظمت و اجلال از آن [سپهر] سعادت و حشمت و اجلال طالع باد برب‌العباد. *

۱ــ مسلماً منظور همان نامدارخان‌است که درنامهٔ دیگر به اسم‌وی‌تصریح شده‌است.

* ــ سند شماره ۱۰۹ انجمن تاریخ ایران

نامهٔ اشرف افغان به سلطان احمدخان ثالث

الملك لله الواحد المتعال

بسم الله الرحمن الرحیم

هو

[سلطان البرین، خاقان البحرین، ثانی اسکندر ذی القرنین، السلطان بن السلطان بن السلطان، الخاقان بن الخاقان بن الخاقان، سلطان احمدخان خلدالله ملکه و سلطانه وافاض علی العالمین بره واحسانه][1]

احمدك یامن تکبر فی علو سلطنته بالعظمة والکبریا ثم استوی علی العرش بالعز والبها وتوسد الکرسی الثابت قوائمه بالقدم والبقاء و رفع فی ملکوت جبروته السموات العلی و زین مفارق الایام باکالیل شموس الضحی و هو الله الذی استضاء من غرة غرا سبحات وجهه القمر القمراء واقتبس من شوارق وجنات قدمه جبهة البیضا فی الافق الاعلی وتفرد بقدرة اقتداره فی الابداع والانشاء و تسلط بسلطنته علی اختراع الاشیاء ان شاء الملك السرمد والبقاء له وکل مادونه فان بتحقیق سبحان من دیوم دائم ملکه وقیوم قائم حکمه یا

۱ــ نعوت سلطان عثمانی است که احتراماً درصدر نامه آمده ولی درمتن جای آن سفید مانده و باعلامتی مشخص شده.

نام خدا گفتم و رفتم ز هـوش | بحـرم از آرام درآمد به جوش
آنچه دل از کار برد نام اوست | وان که گریزد زخودی دام اوست
قدرت او گر کشد از رخ نقاب | سایـه شود صیقلـی آفتـاب
نخل محبت که به دلها نشاند | ریشه زرگ در دل عارف دواند
جان جهان طالب دیدار اوست | زان رود ازتن که طلبکار اوست
کوه که سر برخط فرمان نهاد | از دل کـانش کمـر لعـل داد
بـاغ تخیل ز خیـالش بهـار | طـرهٔ انـدیشـه ازو تـابـدار
روی ازین در نتوان تافتن | . . . .[۱]
اوست بلندی ده هر پایه‌ای | نفع رسانندهٔ هر سرمایـه‌ای
رابط پیوند حیات و بدن | شقه‌تـراز علـم جـان و تن

شهنشاهی که در اثبات وجوب وجودش اشراقیـان سپهر جلال، در زوایای خمول خیال، چون فلاطون خم‌نشین آفتاب خاوری، از جنون دوری گردش دوران در ابطال دور درماندهٔ سرگردانی، عادلی که مشائیان پهن‌دشت کمال از حیرت عدم تناهی زنجیر عدلش که از رشتهٔ امتداد زمان برساحت کبریا و جلال بسته، از برهان بطلان تسلسل سلسله درپای پریشانی می باشند.

کیفیة المرء لیس المرء یدرکها | فکیف کیفیـة الجبار فی‌القـدم
تعالی الله زهی قیـوم دانا | توانـایی ده هـر نـاتـوان را
خداوندی که خلاق وجود است | وجودش تاابد فیاض جود است
به‌درگاهش سرافرازان کمربند | خداونـدان عالـم را خـداونـد
زفضل وحشمتش شاهان عالم | به تاج و تخت سلطانی مکـرم
خداوندی که‌دارای جهان است | نگهدار زمین و آسمـان است
ز نام او محبت نامه نامی | ز اکـرامش بنـی‌آدم گرامی

۱ ــ مصراع در نسخه نیامده.

منزه ذاتش از چند و چه و چون | تعالی شانهٔ عما یقولون

فنسایم لطایم الصلوات علی سید ولد آدم، افصح العرب والعجم، صاحب الحوض المورود والمقام المحمود.

هست احمد رسول هر دو سرا | که جهان را ازوست زیب وبها
مقصد از آفریدگان هم اوست | همچو معنی زلفظ ونغز ازپوست

الحق رسول رب العالمین و راشد مراشد دین که در و بام صوامع جوامع ملك وملکوت از فوایح روایح صلوات طیباتش به‌عطر افشانی ان الله و ملائکته یصلون علی النبی[۱] تاقیام قیامت چون‌شمامهٔ عنبرنکهت بیز و کرهٔ خاك تاسطح محدب افلاك از رایحهٔ روح‌افزای تحیات بابرکاتش به‌گلاب‌پاشی خطاب مستطاب یاایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما[۲] مانند نافهٔ مشك ختن عنبر آمیز. زهی جلالت که عندلیب روح روح القدس درفضای روضهٔ قدس به‌دم کشی آمین حضرت روح الامین برفراز منبر سدرة المنتهی[۳] مدح پیرای و ماینطق عن الهوی ان هوالا وحی یوحی[۴] و هزار دستان مصاقع خطبای ملائکهٔ مقربین براوج منبر نه پایهٔ چرخ برین دستانسرای دنی فتدلی فکان قاب قوسین اوادنی[۵] است.

خامهٔ تقدیر چو جنبش نمود | میم محمد به دلش نقش بود

۱ــ سورة‌الاحزاب ۵۶

۲ــ ایضاً ۵۶

۳ــ اشاره به‌آیهٔ ۱۴ سورة‌النجم: ولقدرآه نزلة اخری عند سدرة‌المنتهی

۴ــ النجم ۴

۵ــ ایضاً ۹/۸

دهر به سر تاج روانش نهـاد روح مسیـح از دل میمش گشاد
گشت جهان غیرت بـاغ نعیم شد دم روح‌القدس آن دال و میم
آینـهٔ دیده چو پـرداختند عکس رخش صیقـل آن ساختند
پرتو او گر ننمودی ظهور سایـه نمی‌رفت ز دنبال نـور
شمع وجود رخ او روشن است نخل قد او شجر ایمن است
گوهر نه بحر کواکب نگـار هست ز آب گهـرش پایدار

صاحب تمکینی که نه صدف افلاك از گرانباری یکتای گرانبهای بحروجودش دربحر هستی از کرهٔ خاك بر گل نشسته ولعل درخشندهٔ آفتاب عالم آرا در رشتهٔ خط استوا کمر خدمتی است که از پذیرایی نقش مهر ومحبتش برمیان جان بسته

اشرقت من فلك البهجة شمس و بها
ملأ العـالم نوراً و سروراً و بها
حقدی بیرگون که ضیاسنده تمامی رسل
ایله محو اولدی که خورشید شفاعت ده سها
اولدی بازار جهان رونقی بیردر یتیم
که دکل ایکی جهان حاصلی اول دره بها
پنجه تقریر ایدیم وصفنی برشاهك کیم
اونکا اوصاف اوله یس[1] و معرف طه[2]

۱ــ یس سورهٔ ۳۶ قرآن کریم. در قرآن از آل یاسین یاد شده که مفسرین آن را در شأن پیغمبر اسلام می‌دانند (الصافات ۱۳۰).

۲ــ طه سوره ۲۰ قرآن کریم. از آل طه نیز نزد مسلمانان خاندان پیغمبر اکرم اراده می‌شود. طه و یس را نام پیغمبر دانسته‌اند.

رحمة للعالمینی[1] که از تخمیر کنت نبیاً و آدم بین الماء والطین، جناب ابوالبشر به طفیل وجودش آدم واسم اعظم درنگین سلیمانی، ازفیض مهر نبوتش نقش خاتم

محمد شهنشاه دنیا و دین
کاز او بست چتر آسمان بر زمین
شفیعی که گردد اگر عذر خواه
زند غوطه در بحر رحمت گناه
کی افتادگی را پسندد به ما
که بر سایهٔ خود ندارد روا
ز سایه فکندن فزون پایه‌اش
ولیکن جهانی است در سایه‌اش
چنان بر جهان سایهٔ او نشست
که افتاد بر طاق کسری شکست
شق خامه کی باشد او را هنر
که سازد به انگشت شق قمر
ره آورد آن شاه اقلیم جود
ندارم به کف تحفه‌ای جز درود

ثم مقاطر مواطر التحیات علی ارواح الخلفاء الراشدین وحنفاء الدین اولهم خلیفة رسول الله علی التحقیق ابی بکر الصدیق سیدالابرار، ثانی اثنین اذهما فی الغار[2] فکان من

۱ـ اشاره به آیهٔ ما ارسلناك الا رحمة للعالمین (الانبیاء ۱۰۷)

۲ـ سورة التوبه ۴۰. اشارت است بدان که هنگام حرکت پیغمبر (ص) از مکه به مدینه ابوبکر درغار ثور مخفیگاه پیغمبر تنها مصاحب او بود.

الصدیقین، الثانی منهم امیر المومنین، عمر الفاروق، فاروق الفرق، مبین دین الحق علی الیقین و ثالثهم قاید الایمان عثمان بن عفان جامع الآیات، سباق الغایات بین الرضیین-المرضیین و رابعهم علی المرتضی صاحب السیف المنتضی، المخاطب بخطاب، انت منی بمنزلة هرون من موسی، یعسوب الدین و علی شبلی رسول الله، سلیلی عنصر البسالة، سبطی خاتم الرسالة، الحسن و الحسین الذین هما قرتا العینین لرسول الثقلین و علی الباقین من العشرة المبشرة الذین بایعوا تحت الشجره[1] رضوان الله علیهم اجمعین.

بعد از درر نثاری لالی شاهوار حمد حضرت پروردگار و مرصع کاری جواهر آبدار نعت احمد مختار، از گهر افشانی، بارگاه سپهر دستگاه اعلی حضرت فلک رفعت، خورشید رایت، دارا درایت، فریدون حشمت، کیوان غلام، جمشید احتشام ثریا مقام، زینت افزای اریکهٔ سلطنت و کامرانی و تکیه فرمای سریر خلافت و کشور-ستانی، برازنده اورنگ شاهنشاهی، طرازندهٔ افسر خورشید کلاهی

شهنشاه دوران خدیو زمان
که چرخ است درقبضه‌اش چون کمان
ز عدلش به نوعی جهان آرمید
که در خواب آشفتگی کس ندید
ز تمکین و از هیبتش روز کین
بجنبد ز جا چون بلرزد زمین
گذارد اگر بر سر سایه پای
بجنباندش مهر تابان ز پای
ز دستش نشانی است ابر بهار
که آتش فشان است و گوهر نثار

۱ــ اشارت است به آیهٔ شریفهٔ لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونك تحت الشجرة (الفتح ۱۸) یعنی نخستین گروندگان به پیغمبر اسلام.

ندیدست گیتی چنین شهریار
بود کوه حلم و جهان وقار
فتد سایه‌اش چون در آب روان
نیارد گذر کردن از ثقل آن
فرستاده فغفور از این عز و شان
سر کاسهٔ خویشتن ارمغان
سرش را قدح ساختی شهریار
نبودی اگر کاسه‌اش موی دار
به‌عهدش که گیتی پراز رنگ وبوست
دل خلق چون غنچه خندان از اوست
چنان است از کارها بر حسا
که داند درون گهر وزن آب
به چشمش بدان سان نهان آشکار
که در سنگ داند شمار شرار
ز امواج دریا شود بر حساب
ز نقشی که خواهد فلك زد در آب
نظر تا در آن روی گلپوش کرد
ز آئینه طوطی فراموش کرد

هوالمجمع الخلافة و الامامة و مطلع الشرق و الظل بالفخامة و مشرق انوار السلطنة العثمانية و معدن اسرار الخلافة الخاقانيه. مترع العدل ومشرع البذل و مسعى الجود والكرم وملتقى شرفى خدمة طيبة والحرم

حیث الخلافة مضـروب سرادقهـا
بین النقیضین من عفو و من نقم
و لـلامـامـة انـوار مقـدسـة
محوالبغیضین من ظلـم و من ظلم
وللخـلافـة آیـات تنـص لنـا
علی الخفیین من حکم و من حکم
و للـمکـارم اعـلام تعلمنـا
مدح الجزیلین من امن و من کرم
و للعلی السن تثنـی محامـدها
علی الحمیدین من فعل و من شیم
ورایـة الشرف البذاخ ترفعها
یـدالـرفیعین مـن مجـد و مـن همم

مالك ملوك العرب والعجم، اسوةسلاطین الانام و الامم ، حامی حمی الاسلام ما هدمهاد الانام، صفوة الله التی خلع علیها خلع التشریف وخیرة التی ملکها اعنه التصریف و نخبةالتی جمع لهامن شریف النسب بین التألدو الطریف و خلاصةالتی مد علیها من کریم النسب و مدید ظلها الوریف کهف الشرقین.

بسیط جهان بوقلمون وبساط چرخ نیلگون را چون پیمانهٔ گردون که ازلآلی متلالی بی‌شمار ثوابت و سیار مشحون است به جواهرپیمایی تبلیغ دعای بی‌حد و ثنای لایحصی ولایعد مزین و محلی ساخته چهره‌گشای صورحسنای مدعا می گردد که نامهٔملاطفت ختامهٔ شاهانه ومراسلهٔ مؤالفت‌علامهٔ مشفقانه وارمغان مصادقت نشان خسروانه که از ساحت جلال وافق اقبال به رنگ خورشید بی‌زوال طالع و لامع گردیده بود، چون صبح صادق صدق وصفا از مشرق تمنا دمید. کتاب[1]...

۱ــ کلمه‌ای ناخوانا

بفرایده صدور المحافل والمحاضر ویبقی فوایده فی بطون الصحایف والدفاتر تزین من تاجه المرصع مفارق المنشآت وتوشح من وشاحه الملمع ترایب المکتوبات، جامع الجوامع سوق التکلم والخطاب وماهومنخرط فی سلک الحکم والاداب من کل باب منه آیات بینات هن ام الکتاب[۱].

ففی کل سطر منه روض من المنی

و فی کل حرف منه عقد من الدرر

به وساطت سفیر روشن ضمیر صداقت مصیر فصیح التقریر، اعظم اعاظم السفراء مجداً ورتبة واکرم افاخم العظما شأناً ورفعة، صاحب المنزلة العظمی والمرتبة الکبری، المحلی بجواهر الآداب المستحسنه والمتزین بزواهر الاخلاق الحسنه، راشد محمد پاشا بگلربگی والامقام کثیرالاحترام روم ایلی وایلچی عظیم الشان منیع المکان سدهٔ سنیه وعتبهٔ علیه سلطانیه رسیده، روشنی بخش دیدهٔ امانی و آمال منتظران شاهراه ود و ولا گردید. بهشتی صفتان مضامین ملاطفت قرین این سرابستان جنت نشان هر یك در لباس عبقری الفاظ و عبارات دلنشین گرم جلوه گری و به‌حلی و حلل کانهن الیاقوت والمرجان[۲] غارتگر هوش وجان وجنان وچشمك‌زن روح و روان مشتاقان اخلاص توأمان بودند آراسته و به تلمیحات ملیحه واشارات فصیحه اظهار موالات و مصافات و مراعات همکیشی و خیراندیشی زبان عقیدت بنیان را حلاوت آمود شکر شکر الحمدلله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور[۳] نمودند. از آنجا که فحاوی مطاوی این همای همایون فال اقبال موضح انشراح بال و فراغ حال

۱ــ منه آیات محکمات هن ام الکتاب واخر متشابهات (سورهٔ آل عمران ۷)

۲ــ سورهٔ الرحمن ۵۸

۳ــ سورهٔ الفاطر ۳۴

مقیمان سدهٔ جلال و معتمدان بارگاه اجلال بود ، لاجرم غنچه مرام دوحهٔ برومند التیام گل گل شکفتن آغاز نموده بهجت بربهجت افزود مانند اغصان سنگین بارازها و اثمار سرتعظیم وتسلیم به‌شکر نعم ودود و فیاض ریاض جود فرودآورد. چنانکه منقار طوطی خامهٔ منشیان دربار گیتی مدار در مرایای صفایح صحایف شکرافشانی نموده بود ، برناظران مناظر عرفان و مستبصران مظاهر ایقان روشن است که به مقتضای مضمون صدق مشحون الفلاحه بالفلاحة مصحوبه والبركة على اهلها مصحوبه بقای دورهٔ مراد وابقای خوشهٔ امید رعایای نامراد جزپیوند بهار پیرایی دست رأفت و ظل حمایت سلاطین زمان و خواقین دوران مثمر مدعا نتواند بود و مراعات این معنی اهم و فایدهٔ اتم برذمت همت ملوکانهٔ خسروان زمان از متحتمات است. لاجرم قبل از ورود مسعود سفیر دلپذیر مشارالیه، ازظرف مصادقت کیش خیراندیش نیز ، ایالت وشوکت واقبال پناه، عظمت وحشمت واجلال دستگاه ، امیرالامراء العظام ، کبیرالکبراء الفخام، برگزیدهٔ دربار خلافتمدار شاهی، آرمیدهٔ بساط باانبساط عزت وآگاهی ، عالی جاه معلی جایگاه ، بگلربگی عظیم‌الشان منیع مکان‌الکای فارس بعنایه‌املك‌الناس به خدمت عظمی و منزلت قصوای ایلچیگری درگاه سپهر اشتباه عتبهٔ علیا و سدهٔ آسمان اعتلا سرافراز و بین‌الامثال ممتاز شد . انشاءالله الملك المتعال، بعد از تبلیغ نامهٔ مخالصت اشتمال که به صحابت سفیر مشارالیه عز ارسال یافته، رجای واثق‌است که چنانچه بحرزخاررا ازکنار آمدن اصداف لآلی شاهوار وگوهرهای آبدار درموج‌خیز احسان بی‌شمار عاری‌نمی‌باشد، حین رخصت‌انصراف عالی‌جاه بیگلربیگی عظمت دستگاه ، ذائقهٔ موالات را از شهد جواب مراسلات مخالصت آیات که نازل منزلة مصداق لافاکهة اطیب من مفاکهة الخلان و لانسیم اروح من مباسمة الاخوان است، شیرین کام و به مراجعت این صوب صواب انجام مجدداً مبانی اتفاق و اساس خلت و وفاق را الی یوم میثاق اشتداد و استحکام خواهند بخشید .

انشاءالله العزیز چنانکه فروغ تاج وهاج اورنگ آرای تارم چهارم شعشعه اندوز ساحت مکان و عرصهٔ امکان است ، دیدهٔ انام وعیون خواص

و عوام به فروغ افروزی اختراقبال آن آفتاب عالمتاب سپهر سلطنت وجلال منور باد بالنبی و آله الامجاد.

فی اواسط ۱۱۴۲*

*ـ سند شمارهٔ ۱۱۵ انجمن تاریخ ایران

شاه طهماسب ثانی

درهنگام محاصرهٔ اصفهان به‌دست افغانان، شاه سلطان حسین ارشد فرزندان خود را به‌نام محمود میرزا ازحرمسرا فراخواند تا اورا قائم‌مقام خویش سازد. چه می‌خواست وی را به جمع‌آوری سپاه بفرستد و چون این شاهزاده در آن هنگام بیست وپنج‌سال بیش نداشت وتجربه کافی نیندوخته بود، سید عبدالله والی خوزستان را مشاور او ساخت. خوب می‌دانیم که یکی ازکسانی که خیانت کرد و موجب شکست سپاه‌قزلباش درگلون‌آباد شد، همین‌سیدعبدالله است. محمودمیرزا سه‌چهار روز بعد دوباره بالاجبار روانهٔ حرمسرا شد. گفتند که شاهزاده تازه از حرمسرا بیرون آمده بود، از دیدن افراد زیاد دربار وحشت کرده و خود خواسته است که بار دیگر به حرمسرا باز گردد. اما حقیقت این بود که شاهزاده خواسته بود حکیم‌باشی و ملاباشی ازکارهای دولتی معزول و از دربار مطرود شوند، و مسببین شکست گلون‌آباد (گلناباد)تنبیه‌گردند. اما این افراد، نزد شاه سلطان‌حسین رفتند که محمود میرزا سخت جاه‌طلب است و چشم به‌تاج وتخت صفوی دارد.

دو روز بعد، پسردیگر شاه سلطان‌حسین به‌نام صفی‌میرزا که بیست وسه ساله بود، از حرمسرا احضار شد تا به تمشیت کارها پردازد و همان اختیاراتی را که به محمود میرزا قرار بود تفویض شود، داشته باشد. ولی باز هم والی عربستان

ریاست سپاه را عهده‌دار شد و صفی میرزا اختیاری نیافت و سرانجام او بعداز دوازده روز «بی‌اختیاری»، اجباراً به حرمسرا بازگشت و شهرت یافت کـه براثر بیماری، نتوانسته است در کار بماند. ولی حقیقت باز این بود که، وی صریحاً به‌پدر خویش گفته‌بود که باوجود میرزا رحیم‌حکیم‌باشی و میرزا محمدحسین‌ملاباشی و سیدعبدالله، کاری از پیش نمی‌رود و اگر وی اختیارات کامل نداشته باشد حـاضر به خدمت نخواهد بود.

همان‌روز، سومین فـرزند شاه سلطان حسین به نام طهماسب میرزا، جانشین برادران خویش گـردید. وی در آن هنگام فقط هیجده سال داشت. این رفتار شاه صفوی با دو پسر کارآمدخویش، موجب شد که نارضایتی مردم بالاگیرد و به‌صورت شورش و اعتراض شدید درآید. تا جائی که مردم دربرابر خانهٔ ملاباشی و حکیم‌باشی تظاهراتی کـردند و درها و پنجره‌ها را شکستند و فریاد کشیدند که مسئول بدبختیهـای کشور ما اینان می‌باشند. حتی جمعی سخن از سلطنت عباس میرزا، برادر شاه سلطان حسین به‌میان آوردند. ولی سپاه قزلباش که در برابر افغانان یعنی دشمنان خارجی تاآن اندازه تحمل خفت وخواری و شکست کرده بودند، دربرابر مـردم یعنی صاحبان حقیقی مرز و بوم و علاقه‌مندان طبیعی وراستین کشور، دست به‌شمشیر بردند و آنان را خواهی‌نخواهی ساکت کردند و به‌عبارت بهتر فریادآنان را درگلو خفه نمودند.

شاه سلطان حسین، پس‌از نومیدشدن از کمك وختاتگ والی گرجستان (که با پطر کبیر همدل و همداستان بود) و علی‌مردان خان بختیاری (که می‌خواست‌شاه از سلطنت کناره‌گیری کند و عباس‌میرزا به‌جای وی نشیند چون شاه جـز سخنان حکیم‌باشی و ملاباشی‌را نمی‌پذیرد)، سرانجام طهماسب میرزارا در۲۷ شعبان سال ۱۱۳۴ ه. از اصفهان به‌طلب سپاه بیرون فرستاد. اما این‌شاهزاده آن مردی نبودکه مردم ایران درآن روزگار آرزو می کردند، زیرا نه خود از روی علاقه ودلسوزی به‌جمع آوری سپاه پرداخت، نه به‌علی‌مردان خان و مردان وی روی آورد. بلکه ازکاشان به‌قزوین رفت و درآن شهر، در لحظاتی که اصفهان محصور و قحطی‌زده

به امید کمکی از خارج نشسته بود، به شرابخواری و زنبارگی و عشرت پرداخت و وقتی شنید که اصفهان براثر قحطی از پای درآمده و پدرش به دشمن تسلیم شده است، خود را شاه خواند (۳۰ محرم ۱۱۳۵ ه) . نکته‌سنجان کلمات «آخر ماه محرم» را ماده تاریخ یافتند. طهماسب میرزا به‌نام خود سکه زد و جلوس خویش‌را همه‌جا اعلام داشت. محمود افغان، سردار خویش امان‌الله را به جنگ وی فرستاد. طهماسب که از بی‌تدبیری، اندك سپاه خویش را نیز مرخص کرده بود، به محض نزدیك شدن امان‌الله به زنجان و از آنجا به تبریز گریخت. در هنگامی که اشرف افغان در زندان بود، به وسیلهٔ چند نفر از بزرگان ایران پیغامی بدو رسید. اشرف لزو خواسته بود که با استفاده از هرج و مرج ناشی از بیماری محمود، به اصفهان حمله کند تا اشرف نیز به‌محض خروج از زندان به وی کمك نماید و در مقابل، شاه طهماسب، برجان ومال اشرف وهمراهانش ببخشاید. طهماسب این پیشنهاد را پذیرفت. ولی درهمان روزها محمود مرد واشرف برجای‌وی‌نشست. آنك مناسبات تغییر یافته و دوستی پنهان به‌دشمنی آشکار تبدیل شده بود . اشرف ازین سوابق خواست که طهماسب‌را به‌دام اندازد، ولی طهماسب از دام گریخت وهرچند سپاهش در بقعهٔ حضرت عبدالعظیم در برابر افغانها شکست خورد ، ولی او خود از کوره راههای البرز، به مازندران گریخت. دراین‌هنگام ملك‌محمود سیستانی نیز برمشهد و روسها بر مازندران مسلط شده بودند. طهماسب با ارسال نامه‌ای از فتحعلی‌خان قاجار خواست تابدو ملحق شود واورا درجنگ بادشمنان یاری دهد. ولی فتحعلی‌خان که حکومت سمنان‌را داشت نه‌تنها به‌دعوت طهماسب وقعی ننهاد، بلکه به‌یکی از سرداران او نیز که به جمع آوری سپاه اشتغال داشت حمله برد و افراد وی را متفرق ساخت و دامغان را از دست اوگرفت و اندکی بعد به‌جنگ طهماسب رفت و اورا درنزدیك بهشهرفعلی(اشرف البلاد قدیم) شکست داد. طهماسب به‌بارفروش (بابل) رفت و محمدعلی خان قوللرآغاسی را به جمع آوری سپاه فرستاد. فتحعلی‌خان قاجار ازین‌معنی اندیشه‌کرد و بافروتنی وافتادگی نزدطهماسب رفت وبه‌زودی

شاهزادهٔ ضعیف‌النفس‌را درچنگک خویش گرفت، تاجائی که با او مانند یك‌زندانی رفتار می کرد. اندکی بعد، طهماسب و سردارش به‌خراسان رفتند تا مگر مشهد را از دست ملك محمود بازستانند. در طی این سفر، شاه طهماسب سردار خویش را منصب و کالت ولقب و کیل‌الدوله یعنی مقام نایب‌السلطنگی داد و باز درهمین سفر بود که طهماسب مرد مورد اطمینان خویش، حسینعلی‌بیك‌معیرالممالك‌را به‌نزد ندر-قلی فرستاد و او را به‌یاری خویش فراخواند. ندر قلی در آن هنگام، براثر دلیری و چابکی و قدت سروری ، شهرتی تمام در ناحیه دره‌گز و خبوشان (قوچان) یافته بود. معیرالممالك درکار خویش‌توفیق یافت و ندرقلی را به‌آمدن‌نزد پادشاه‌صفوی راضی‌ساخت. ندرقلی که بعدهانادر شد، درهنگام‌شرفیابی، زانو زد و پای‌طهماسب را بوسید و شاه اورا طهماسبقلی خان لقب داد. این لقب چنان درآن روزها برای نادر افتخارآمیز می‌نمود که در سجع خویش چنین آورده بود:

طهماسبقلی خان شده ازشاه خطابم ساید به فلك از ره اقبال رکابم

اما طهماسبقلی، سروری هیچ کس را برنمی‌تافت. به‌زودی شاه طهماسب را که از تکبر و تحکم فتحعلی خان قاجار به‌جان آمده بود، باخود همداستان ساخت و عرصهٔ سیاست را از وجود خان قاجار پاك کرد. آنگاه با دست‌های نیرومند خود به‌رتق وفتق‌کارهای گران پرداخت. داستان زندگی شاه طهماسب از اینجا به‌بعد با زندگی سردارش نادر درهم‌آمیخته است. شرح دسیسه‌های طهماست برضد نادر و تفصیل گستاخیها و خشونتها و دلیریهای نادر با طهماسب، درکتب تاریخ آمده و لزوم به‌ذکر آن نیست.

سرانجام در سال ۱۱۴۵ ه، نادرکه از حرکات سفیهانهٔ شاه طهماسب ثانی به‌تنگک آمده بود و از آن گذشته خود نیز در آتش اشتیاق رسیدن به سلطنت می‌سوخت ، شاه طهماسب را در وضع شرم‌آوری به سرداران قزلباش نشان داد و اورا از سلطنت برکنار کرد و پسرش عباس‌میرزا راکه ظاهراً دو ماه بیشترنداشت، به نام شاه عباس سوم، به سلطنت برداشت و خود همه کاره شد. اما بدین نیزقناعت نکرد و با صحنه سازی در دشت مغان، به عنوان تمایل مردم، سلطنت را به زور و

ارعاب ازصفویه گرفت وخودرا پادشاه خواند (۱۱۴۸ ه).وشاه‌طهماسب وپسرانش را زندانی کردو آنان همچنان‌درزندان بودند تا درسال ۱۱۵۳ به‌فرمان‌رضاقلی‌میرزا و به‌دست محمدحسین‌خان قاجار کشته شدند.

تقسیم ایران بین روسیه وعثمانی

پطرکبیر، پس‌ازغلبه برشارل دوازدهم‌درپولتاوا[1] و مصالحه باترکان‌عثمانی، چشم به‌سرزمینهای‌جنوبی‌وغربی‌دریای خزر دوخته‌بود. وچنانکه‌گذشت، دراین‌راه تادربند لشکرکشید وآن‌شهررا متصرف‌شد. ترکها از مدتهاپیش به پطر وخیالات دورودراز وی ظنین‌شده بودند. دربن هنگام اوضاع ایران سخت بحرانی بود. این وضع نگرانی شدید دولت عثمانی رافراهم آورد. زیراترکها می‌ترسیدندکه روسها با استفاده از آشفتگی ایران، قسمتهای مهمی ازین کشور را تصرف کنند. در همین هنگام نمایندگان مناطق‌شمال‌غربی، مثل لزگیها و مردم‌شیروان‌وداغستان به‌قسطنطنیه رفتند و از فشار مذهبی عمال دولت‌ایران شکایت کردند. دولت عثمانی، بنابر همبستگی مذهبی‌وملاحظات سیاسی، ازشاکیان سنی مذهب‌لزگی وشروانی‌حمایت کرد و این‌امر موجب تشویش خاطر پطرگردید. زیرا اونیز به همین مناطق، یعنی داغستان وشروان، ازمدتها پیش چشم طمع‌دوخته بود. هردودولت، قصد تجاوز به سرزمینهای ایران را داشتند ولی‌هردو دولت نیز ازجنگ با یکدیگر، بیمناک‌بودند.

در این‌میان دولت فرانسه نیز می‌کوشید تا ازبروز جنگ بین‌روس‌وعثمانی جلوگیری کند. بدیهی است که محرك آنان در این امر احساسات بشردوستانه و دلبستگی به‌صلح وآرامش‌نبود، بلکه مقاصد سیاسی بود. درآن‌روزگار رقابتی‌شدید بین دربارهای فرانسه و اتریش برقرار بود، چه در عرصه سیاست چه در میدانهای

1– Poltava

جنگ. خاصه آنکه اتریش با استفاده از حملات روسها به ترکان، توانسته بود در جنوب اروپا و در شبه جزیرهٔ بالکان، مناطقی را تحت تسلط خویش درآورد و به‌صورت کشوری نیرومند درآید. فرانسه مایل نبود که دولت عثمانی باز با روسیه به جنگ درآید و بالنتیجه ناتوان‌تر گردد، برعکس از جهات سیاسی، فرانسه میل داشت که دولت عثمانی هرچه نیرومندتر گردد. چنین بود که برای نیرومند ساختن دولت عثمانی دربرابر اتریش، دوبوناک [1] سفیر فرانسه دراستانبول، بسیار کوشید که از برخورد مجدد دولت عثمانی و دولت تزاری جلوگیری کند و سرانجام باوساطت و دلالی وی، دولتین روس و عثمانی در ۲۴ ژوئن ۱۷۲۴ قراردادی برسر تقسیم ایران امضا کردند.

برطبق این معاهده، قرارشد که باکو ودربند وگیلان و مازندران به روسیه تعلق گیرد و کلیهٔ اراضی واقع در غرب خط فرضی از منتهای رودهای کوراوارس، به‌نقطه‌ای دریك ساعتی غرب اردبیل به‌دولت عثمانی واگذار گردد. دربن عهدنامه تصریح شده‌بود که‌اگر شاه‌طهماسب ثانی بدین قرارداد گردن نهاد، تزار روس وسلطان عثمانی او را به سلطنت ایران بشناسند و به‌وی دراستقرار برتخت سلطنت یاری نمایند. ولی اگر این قرارداد را نپذیرفت، دولتین روس و ترك، سرزمینهای اورا تصرف کنند وسهم خود را براساس قرارداد بردارند وبقیه را به شخص دیگری که شایستهٔ سلطنت باشد، بسپارندو این‌شخص درکلیهٔ امور مختار ومستقل باشد!!

روسها در ایران

می‌دانیم که‌پطر کبیر، از مدتها پیش مشتاق تصرف سواحل غربی وکناره‌های جنوبی بحرخزر بود. اما تنها توانست دربند راتصرف کند. زیراکشتیهای وی بر اثر طوفان نابود شد و خطر جنگ با عثمانی هم مانع از توسعهٔ عملیات نظامی او گردید. با این‌حال، هنوز پطر درآستراخان (هشترخان = حاجی‌ترخان) بود که پیامی

1– Debonnac

ازحاکم رشت بدورسید، که عده‌ای سرباز برای تصرف شهر گسیل دارد. زیرا افاغنه درصدد تصرف شهرهستند. پطر که در آرزوی تصرف گیلان و مازندران می‌سوخت، به دوگروهان سرباز تحت فرماندهی کلنل شیپوف[1] دستور داد، تا با کشتیهای تحت فرماندهی سویمونف [2]، عازم گیلان شوند. پطر شخصاً در مراسم حرکت این نیروی نظامی حضور یافت. درورود به انزلی، سرهنگ شیپوف یکی از افسران خویش را به رشت فرستاد که ورود سربازان روسی را خبر دهد وچند اسب به‌پیره بازار بفرستد. چندی‌بعد مردی یونانی، به نام پتریجی به‌رشت رسید و به‌شیپوف خبرداد که‌به‌عنوان مترجم همراه اسماعیل بیك‌سفیرشاه طهماسب آمده است‌وسفیراختیارات کامل دارد تا با تزار قراردادی منعقد کند. وی ضمناً اطلاع داد که سفیر مایل است با یك کشتی به روسیه برود. زیرا نمی‌خواهد از سرزمینهای پر خطر شیروان و داغستان بگذرد. آورامف [3] کنسول روس‌دررشت‌اهمیت این سفارت رابه‌شیپوف باو گفت.

زیرا تزار به اواطلاع داده‌بود که می‌خواهد با طهماسب وارد مذاکره شود، تا درمقابل کمك‌تزار در دفع افغانان، طهماسب‌ایالات‌جنوبی دریای خزررا به‌روسها واگذارد. پیش‌از این شاه‌سلطان‌حسین، پس‌ازشکست گلون‌آباد (گلناباد)، خواسته بود سفیری به دربار تزار روسیه بفرستد. ولی‌محاصرهٔ شدید شهراصفهان مانع از انجام این‌امرشده بود. شیپوف وسویمونف می‌خواستند که وسایل حرکت اسماعیل-بیك‌را فراهم کنند. ولی اواسط زمستان‌بود و رود ولگا سراسریخ‌بسته. لذا حرکت سفیر به بعد موکول‌شده بود. اما ناگهان خبررسید که قاصدی ازطرف‌شاه‌طهماسب که در تبریز اقامت داشت به رشت می‌آید تااسماعیل‌بیك را ازحرکت مانع‌شود و به تبریز بازگرداند. زیرا شاه‌طهماسب‌ازورود بی‌اجازه ومتجاوزانهٔ روسها به خشم

1– Schipov
2 – Soimonov
3 – Avramov

آمده بود. آورامف که می‌دیدفرصتی مناسب نزدیك است ازدست برود،قاصدرا به‌عنوان پذیرائی متوقف کرد وضمناً به‌شیپوف توصیه کرد که‌پیش ازرسیدن‌قاصد، اسماعیل بیك را به‌هرنحو که شده ازرشت به طرف روسیه ببرد. سویمونف هم اسماعیل بیك را به‌کشتی نشاند وچون می‌دانست که سفیر به‌سعد ونحس‌ساعت عقیده دارد، بدوگفت هم‌امشب ساعت از هروقت برای حرکت سعدتراست.

حاکم گیلان که ازنیرنگ روسها به‌خشم آمده بود، مراتب را به شاه‌طهماسب ثانی آگاهی داد وشاه‌صفوی امر کرد که وی فوراً خواستار تخلیهٔ ایران ازسربازان روسی شود. شیپوف نپذیرفت و ایرانیان آمادهٔ جنگ شدند. اما بااینکه شمار ایرانیان بیش‌ازروسها بود، به‌علت عدم آشنائی دقیق‌به اسلحهٔ گرم ونداشتن‌انضباط، ازروسها شکست‌خوردند. و این‌امر موجب شد که دیگر ایرانیان باروسها به‌جنگ برنخیزند. چندی‌بعد،سرتیپ لواشف[1] ازروسیه باچهارگردان سربازرسیدوفرماندهی را از شیپوف تحویل گرفت. روسها در تابستان سال ۱۷۲۳ به‌باکو نیزحمله بردند. پطر به تصرف این‌شهر اهمیت فراوان می‌داد. زیرا تنها بندرقابل‌اطمینان درسواحل جنوب‌غربی بحرخزر بود. گذشته ازآن، تزار می‌خواست بر ترکهاپیشدستی کرده باشد. زیرا ترکها ناحیهٔ شماخی را به‌داودبیك داده‌بودند و بیم آن می‌رفت که ترکان به باکو حمله کنند. ایرانیان ساکن باکو نیز قبلاً از ترس افغانها ازروسها کمك خواسته بودند. ولی بعد ازاین‌کار پشیمان شده، حتی به سفیر پطرهم اجازهٔ ورود نداده بودند. لذا پطر تصمیم گرفت که شهررا بازورتصرف کند. این‌بود که سه‌هزار سرباز باچند کشتی به تصرف باکوفرستاد.

فرماندهٔ سربازان به نام ماتیوشکین، در اواسط ژوئیه ۱۷۲۳، درکنار باکو لنگر انداخت و نامه‌ای‌ازاسماعیل بیك با یکی‌ازافسران‌خود به شهرفرستاد که‌دربرابر سربازان تزار مقاومت نکنند.

1– Levashov

اما مردم شهر بدین نامه و آن افسر اعتنایی نکردند و گفتند که چون اتباع شاه صفوی هستند، نیازی به اطاعت از تزار ندارند و تعهدی برای خود درقبال توصیهٔ اسماعیل بیك نمی‌شناسند. سرانجام جنگ شروع شد. ولی باوجود مقاومت چهار روزهٔ ایرانیان، شهر به تصرف روسها درآمد وروسها مقداری ازدرآمد حاصل از نفت را برای دولت متبوع خویش فرستادند.

اسماعیل بیك در ۲۱ اوت ۱۷۲۳ به سن پطرزبورگ رسید. پطر که به مأموریت او اهمیت فراوان می‌داد، ازوی تجلیل فراوان کرد وچهارروز بعد وی را به حضور پذیرفت. وقتی که تزار ازحال شاه سلطان حسین پرسید، اسماعیل بیك چنان به گریه افتاد که جوابی نتوانست داد.

درمذاکراتی که پس از این جلسه به منظور عقد قرارداد صورت گرفت، وضع سفیر ایران چنان تأثرانگیز بود که مجبور بود عملاً به تمام تقاضاهای تزار تن دردهد. سرانجام قراردادی شامل یك مقدمه وپنج ماده به امضاء رسید، به این مدلول:

۱ــ تزار قول داد که دشمنان طهماسب را از کشور ایران براند ولشکری برای قلع وقمع آنان به ایران فرستد.

۲ــ طهماسب متعهدشد که شهرهای دربند وباکو و توابع وهمچنین ایالات مازندران و گیلان واسترآباد را الی الابد به روسها واگذار کند.

۳ــ چون روسها نمی‌توانستند اسب و ملزومات به ایران بفرستند، ترتیباتی برای خرید عادلانهٔ اسب، داده شود.

۴ــ بین دو کشور دوستی برقرار باشد و اتباع دو کشور به کشور یکدیگر آزادانه سفر وبه‌مدت مطلوب اقامت کنند وآزادی تجارت برقرار گردد.

۵ــ دشمنان ودوستان هریك ازدو کشوردشمنان ودوستان دیگرمحسوب شوند.

بدون شك، اسماعیل بیك تحت فشارچنین قراردادی را امضاء کرده بود. ولی چون اختیارات کامل ازمخدوم خویش داشت، قرارداد به تجاوزات پطر کبیر جنبهٔ قانونی می‌داد. لذا پطر بسیار شادمان بود که چنین قراردادی امضا شده. اما اسماعیل بیك

که خود می‌دانست چه‌دسته‌گلی بـه آب داده و می‌دانست کـه چنین قرارداد یك طرفه‌ای را هرگز شاه‌طهماسب نمی‌پذیرد بلکه عقد آن‌را خیانتی مسلم می‌شمرد، بر جان خود ترسید و خود را تحت حمایت روسیه قرارداد و به حاجی‌طرخان رفت و تا بیست‌سال بعد که درگذشت، ازدولت‌روسیه مستمری گرفت.

پطر کبیرچندماه‌بعد، شاهزاده بوریس‌مشرسکـی[1] را جهت تصویب‌قرارداد، نزد شاه‌طهماسب فرستاد و بی آنکه منتظر نتیجه بماند، لواشف را به‌حکومت گیلان منصوب کرد. اما شاه‌طهماسب عهدنامه‌را نپذیرفت. سال‌بعد (۱۷۲۴/۱۱۳۷) هم که آورامف بار دیگر به دیدن طهماسب‌رفت بازهم قراردادمورد تصویب قرارنگرفت. با این‌حال، سربازان تزار، باوجود مقاومتهای‌پنهان وگاهی آشکارهمهٔ مردم‌گیلان و باکو، توانستند درمناطق مذکور بمانند. خاصه آنکه ماتیوشکین قلعه‌ای درسالیان ساخت. وضع چنین بود تا اینکه پطر درسال ۱۷۲۵ درگذشت.

1– Mesherski

متن قرارداد سن‌پترزبورگ (۱۷۲۳)

بین پطر کبیر تزار روسیه با اسماعیل‌بیک

نمایندهٔ شاه‌طهماسب ثانی

به نام ایزد توانا

پوشیده نماند که چون چندین سال است در کشور ایران پریشانی و ناامنی پیش‌آمده و عده‌ای از اتباع آن کشور در برابر اعلی‌حضرت شاه که پادشاه قانونی ایشان است برخاسته‌اند و نه تنها سبب ویرانی بسیار در ایران شده‌اند بلکه به اتباع اعلی‌حضرت امپراطور روسیه ـ که بنا بر دوستی قدیم و قرارداد در میان دو کشور مشغول بازرگانی بوده‌اند ـ نیز زیان رسانیده‌اند و آنها را کشته‌اند و مبالغ مهمی از دارائی ایشان را به‌غارت برده‌اند و چون اعلی‌حضرت شاه در آن‌زمان نتوانستند آنچنان که باید از عهدهٔ شورشیانی که ناامنی بسیار فراهم آورده‌اند برآیند، به همین سبب بود که اعلی‌حضرت امپراطور سراسر روسیه، بنا بر دوستی واقعی که با اعلی‌حضرت شاه دارد برای جلوگیری از انهدام سلطنت ایران شخصاً اسلحهٔ خود را در برابر

شورشیان به‌کار برده و برخی از شهرهای ایران و جاهای واقع در کنار دریای خزر را که بی‌اندازه در زیر فشار سرکشان بود با اسلحهٔ خود آزاد کرد و برای دفاع از اتباع وفادار اعلی‌حضرت‌شاه، لشکریان خودرا در آنجا مستقر کرد. ولی در ضمن سرکشان دیگری از سوی دیگر چنان نیرو گرفتند که پایتخت دولت ایران را تصرف کردند و اعلی‌حضرت‌شاه آن‌زمان را با خانواده‌اش اسیر کردند و تاج و تخت را از ایشان ربودند و پسر او طهماسب که به‌حکم وراثت قانونی پس‌از پدرش به‌تخت‌شاهی نشست و شاه قانونی ایران‌شد باقی‌ماند و از آنجائی که مایل بود دوستی قدیم درمیان‌دولتین را تجدید کند و بیش‌از پیش استحکام دهد، ازمیان‌چاکران وفادارخود که دراختیار داشت اسماعیل‌بیك اعتمادالدوله‌معزز وصدیق خودرا به‌عنوان سفیر کبیر و نمایندهٔ مختار نزد اعلی‌حضرت‌امپراطور سراسر روسیه فرستاد. وی‌حامل نامه‌ای بود که نه تنها جلوس اعلی‌حضرت‌شاه طهماسب‌را اعلان می کرد بلکه در آن‌نامه خواستار شده بودند که اعلی‌حضرت سراسر روسیه،دراوضاع کنونی، وی‌رادربرابرشورشیان یاری کنند و اراده کنند که تاج و تخت را نیز حفظ کنند و نیز مشعر براین‌بود که به‌سفیر و نمایندهٔ سابق‌الذکراختیارات تام وتمام داده وآن‌را به مهرخود موشح‌ساخته تاوی قرارداد و موافقت‌نامه‌ای ابدی دربارهٔ یاری به اعلی‌حضرت‌شاه در برابر شورشیان منعقد سازد.

بنابراین اعلی‌حضرت امپراطور سراسر روسیه، بنابر علاقهٔ دوستی که با اعلی‌حضرت‌شاه و دولت ایران دارد، فرمان مؤکد عالی شاهانهٔ خود را صادر نمود که با سفیر کبیر و نمایندهٔ مختار اعلی‌حضرت شاه قراردادی به‌شرح ذیل منعقد شود:

۱ــ اعلی‌حضرت‌امپراطور سراسر روسیه دوستی‌صمیمانه و ابدی و نیزیاری و تأییدعالی‌واستوارشاهانهٔ خودرا دربرابرشورشیان به‌اعلی‌حضرت‌شاه‌طهماسب وعده می‌دهد و برای سرکوبی شورشیان و حفظ اعلی‌حضرت‌شاه بر تخت سلطنت ایران اراده می کند که هرچه‌زود به اندازهٔ لازم قشون سوارو پیاده به‌کشور ایران ارسال

دارد تا دربرابر کسانی که بر اعلی‌حضرت‌شاه یاغی شده‌اند واردعملیات لازم نظامی شوند وآنان رادرهم شکنند و اعلی‌حضرت‌شاه به‌آسایش برسراسر ایران حکومت کند.

۲ـ درمقابل اعلی‌حضرت‌شاه شهرهای دربند وباکو را باتمام توابع‌ونواحی شهرهای مزبور درکنار دریای خزر ونیز ایالات گیلان ومازندران واسترآباد را به تصرف و تصاحب ابدی به اعلی‌حضرت امپراطور سراسرروسیه واگذار می‌کند و اراضی مذکوره را من‌الآن الی‌الابد متعلق به اعلی‌حضرت امپراطورسراسر روسیه و تحت تابعیت وی‌خواهد دانست واعلی‌حضرت امپراطور سراسرروسیه بدان‌سبب مایل است اراضی مزبور را به‌عنوان پاداش متصرف شود که قشون اعزامی برای یاری به اعلی‌حضرت‌شاه ایران باید درایران نگهداری‌شود واعلی‌حضرت‌امپراطور برای‌نگهداری قشون از اعلی‌حضرت شاه وجوهی مطالبه نخواهدکرد.

۳ـ چون انتقال اسب به میزان مورد لزوم جهت قشون وتوپخانه وارسال تجهیزات ولوازم و خواربار برای مقابله با شورشیان ازچنین راه‌دوری‌ممکن‌نیست وسفیر کبیر ومختاراعلی‌حضرت نیز اعلام داشته درایالاتی که‌اعلی‌حضرت امپراطور واگذار می‌گردد شمار فراوانی اسب می‌توان تهیه‌نمود، بدین‌جهت فرمانده قوای کمکی باید درایالات‌مذکوره مقدار اسب‌لازم را تهیه‌کند و اگرنتواند، مقداراسب مورد لزوم ازجانب‌اعلی‌حضرت‌شاه ایران‌داده خواهدشدوبهای آن طبق‌نظر ارزیابان پرداخت خواهدگردید ودرهرحال بهای‌آنها نباید از دوازده‌روبل بیشتر باشد. اما دربارهٔ شتر برای حمل اثاثه ولوازم، اعلی‌حضرت‌شاه وعده‌داده‌است که مقدار شتر موردلزوم‌را مجاناً فراهم کند ودرسرحدتحویل دهد. برای تأمین غذای افراد قشون امدادی‌نیز، اعلی‌حضرت شاه‌ایران وعده‌داده‌است که نان‌وگوشت ونمک لازم را در سراسرراه آماده سازد، به‌میزانی که نفرات احساس مضیقه‌نکنند و اعلی‌حضرت امپراطور سراسرروسیه باید دربرابر نان‌وگوشت ونمک بهائی بپردازد. میزان بهای پرداختی به موجب توافقی که در این قرارداد به عمل‌آمده بدین ترتیب خواهد

بود :

بهای هریك من گندم به‌سنگ‌شاه ده کوپك،

بهای هریك من گوشت گاو به‌سنگ‌شاه پنج‌التین و یك کوپك،

برای هر گوسفند که کمتر از چهارمن سنگ شاه وزن نداشته باشد یك روبل،

برای یك من نمك به سنگ‌شاه دو کوپك.

اگر در هنگام حرکت قشون، بهای اجناس بیشتر از مقدار توافق‌شده در قراردادباشد ،اضافه‌بهارا اعلی‌حضرت‌شاه‌ایران ازخزانهٔ خودپرداخت خواهدکرد. به منظور جلوگیری از اتلاف وقت، به محض بازگشت و رسیدن‌سفیر کبیر نمایندهٔ مختار سابق‌الذکر اعلی‌حضرت شاه به‌کشور ایران، برای ذخیرهٔ مواد لازم اقدام مقتضی معمول خواهدگردید.

۴- ازین‌پس تا ابد دوستی میان اعلی‌حضرت امپراطورسراسرروسیه ودولت روسیه و اعلی‌حضرت شاه ودولت ایران روابط دوستی برقرار خواهد بود واتباع طرفین مجازندکه همواره به‌کشور یکدیگر مسافرت کنندوبه میل‌خودآزادانه‌زندگی نمایند وبازرگانان خودرا به مملکت یکدیگر بفرستند وهروقت خواستند بازگردند وهیچکس مانع آنان نخواهدبود و اگر کسی جرأت کندکه به‌کسی آزاری‌رساند ، ازطرف اعلی‌حضرتین به سختی مجازات خواهدشد.

۵- اعلی‌حضرت امپراطور روسیه وعده می‌دهدکه الی‌الابد دوست دوستان شاه ودولت‌ایران ودشمن‌دشمنان ایشان باشد وتعهدمی کندکه همواره دولت ایران‌را دربرابر دشمنان یاری کند و اعلی‌حضرت شاه‌ایران‌نیز متقابلا متعهدمی‌شودکه‌دولت روسیه را دربرابر دشمنان ازهرجهت که باشند یاری بخشند.[۱]

۱- سیاستهای استعماری درایران (تألیف‌دکتراحمد تاج‌بخش، اقبال، تهران،۱۳۶۰) ص۲۹۱-۲۹۳

ترکها در ایران

ابراهیم‌پاشا حاکم ارزنة‌الروم مأمور تصرف گرجستان شد و به‌علت اختلاف بین کنستانتین‌سوم (محمدقلی‌خان) از شاهزادگان ناحیهٔ کاخت که در دربارشاه‌طهماسب بود و وختانگ فرمانروای گرجستان، به زودی توانست برسراسر گرجستان دست‌یابد. شایان توجه‌اینکه وختانگ پس از نومیدشدن از کمك پطر، پادشاه روسیه، از ترکها کمك خواسته بود. ولی ابراهیم پاشاکه به آسانی برتفلیس مرکز گرجستان دست‌یافته و از کنستانتین، درفتح ایروان و گنجه‌نوید فتح دریافت کرده بود،سنگی در ترازوی وختانگ ننهاد. این بار نوبت وختانگ بود که وجه‌بیشتری به پاشای طماع بدهد وچنین کرد. پاشاهم کنستانتین‌را درارگ زندانی‌نمود. اما بازچیزی به وختانگ نرسید. زیرا پاشا بازگشت وختانگ را به سلطنت، مشروط به اسلام آوردن وی‌ساخت. وختانگ نیز از پذیرفتن تاج‌وتخت کارتیل امتناع ورزید. اما برادر وختانگ به نام یزه مذهب تسنن اختیار کرد ومصطفی‌پاشا نامیده شد وفرزند وختانگ نیزکه اسلام‌آورده‌بود، نام‌بکر ولقب ابراهیم‌پاشاگرفت و به‌سلطنت کارتیل رسید. وختانگ نیز به‌دعوت پطر کبیر به‌روسیه رفت، (۱۷۲۴/۱۱۳۷) وتا پایان‌عمر (۱۷۳۷/۱۱۵۰) درآن کشور ماند.

ابراهیم‌پاشای ترك به همراهی مصطفی‌پاشا والی قارص و اسحاق‌پاشا حاکم چلدرکوشیدندکه‌گنجه را تصرف کنند، ولی‌نتوانستند.

درماه ژوئن ۱۷۲۴/ذی‌القعده ۱۱۳۶، عارف احمدپاشا که‌به‌جای‌ابراهیم‌پاشا سمت فرماندهی یافته‌بود، به‌کمك مهندسی از اهالی اسپانیا، ایروان راگلوله‌باران کرد. ولی‌حملات ترکان توسط مدافعین درهم‌شکست و ترکها چندان کشته برجای گذاشتندکه سرعسکر برای تدفین اجساد مجبور به تقاضای متارکهٔ‌جنگ‌شد. بااین حال، بارسیدن قوای کمکی، ترکان دوباره به حمله پرداختند. مردم شهر تا آذوقه و مهمات داشتند، در برابر دشمن ایستادگی نمودند و سرانجام در نهم محرم ۱۱۳۷،

در برابر دشمن تسلیم شدند. براثر شجاعت فراوانی که فرماندهٔ پادگان وسربازانش نشان داده‌بودند، به فرمانده و بقایای پادگان اجازه داده‌شد که با احترام ازشهر بیرون روند. ترکان دربرابر ایروان بیست‌هزارسرباز از دست دادند. تلفات ایروانیان ازاین هم بیشتر بود.

تصرف تبریز برعهدهٔ عبدالله‌پاشا کوپر ولو حاکم‌وان گذشته شده‌بود. وی در بهار ۱۷۲۴/۱۱۳۷ ازمرزگذشت وخوی را تصرف کرد وشهبازخان مدافع شهر و سه‌هزارسربازش رابه‌دم‌تیغ‌سپرد. سپس با بیست‌وپنج‌هزار سرباز به‌تبریزحمله‌بردوبااین که مرند وشبستر را نیزگرفت وتایکی از محلات شهرهم نفوذکرد، ولی مردم‌تبریز چنان برایشان تاختندکه چهارهزارنفر ازترکان برخاك هلاك افتادند. عبدالله‌پاشاعقب نشست و چون شنیدکه تبریزیان قصد شبیخون دارند، شب‌هنگام گریخت. سال‌بعد، باردیگر عبدالله‌پاشا به‌تبریز روی‌آورد و مرند و شبستر را دوباره به دست‌گرفت و با هفتادهزار سرباز به تبریز یورش‌برد. چهارروز جنگ کوچه به‌کوچه ادامه‌داشت تا اینکه‌پاشاپیغام دادکه پادگان ایرانی شهرباحفظ احترامات می‌تواند ازتبریز خارج شود. آنگاه قریب به‌پنج‌هزارکس که از تمامی خلق بی‌شمارآن شهر مانده بودند به دستی‌قبضهٔ‌شمشیر وبه‌دستی دست‌زن و فرزندگرفته از میان سپاه روم بیرون رفتند.

تبریز درروز اول اوت ۱۸/۱۷۲۵ شوال ۱۱۳۷ به دست ترکان افتاد و کمی بعدگنجه نیز سقوط‌کرد.

بدین‌ترتیب درقسمت شمال‌غربی، ترکها کلیهٔ نقاطی راکه طبق قراردادتقسیم بدانان تعلق‌گرفته‌بودمتصرف‌شدندوحتی پس‌از مرگ پطرکبیر، اردبیل راکه‌قرارگاه طهماسب دوم‌بود تصرف کردند.

در قسمت غرب ایران نیز، حسن‌پاشا که مأمور اجرای عملیات نظامی بود، کرمانشاهان راگرفت وآمادهٔ تصرف همدان شد. فرارسیدن زمستان عملیات نظامی را متوقف‌نمود و درهمین‌زمستان حسن‌پاشا درگذشت وپسرش احمدپاشا جای پدررا گرفت. احمدپاشا درسال۱۷۲۴ همدان رامحاصره نمود. مدافعین ایرانی برای‌دفاع

از شهر از هیچ گونه فداکاری دریغ نکردند. حتی دست به دامان کشیشی از فرقه کرملی شدند به نام ژان ژوزف که برایشان توپ بسازد. کشیش بیچاره هم که چندان اطلاعی از این کار نداشت توفیقی نیافت و به اندک زمانی توپی که ساخته بود منفجر شد. سرانجام ترکان برشهر دست یافتند. (اول سپتامبر ۱۷۲۴ م/ ۱۱ ذی القعده ۱۱۳۶ ه). ترکان سپس ناحیهٔ درگزین و شهر نهاوند را متصرف شدند و در این قسمت علاوه بر مناطق مصرحه در قرارداد تقسیم، به منطقهٔ لرستان نیز تجاوز کردند و شهرهای خرم آباد و بروجرد را تصرف نمودند (۱۷۲۵). و حتی ستونی از سپاه ترك روی به اصفهان نهاد. ولی بختیاری‌ها سرراه برایشان گرفتند و ترکان بالاجبار تا همدان عقب نشستند.

روابط طهماسب ثانی با ترکان

درسال ۱۷۲۳ طهماسب سفیری به نام رضاقلی بیك، به قسطنطنیه فرستاد و کمك خواست. ولی داماد ابراهیم ارسال کمك را موکول به اخذ چند ایالت از ایران کرد. در اوایل سال ۱۱۳۹/۱۷۲۶ طهماسب نامه‌ای به عبدالله پاشا نوشت مشعر بر گله از ترکان که شورش افغانها را برای هجوم خود به ایران مغتنم شمرده‌اند.

در این نامه، شاه صفوی نوشته بود که سفیری به روسیه فرستاده و وعدهٔ کمکی ارزنده دریافت نموده است. ولی وی مایل نیست به کمك مردمی خارج از اسلام، با مردم يك کشور مسلمان جنگ کند. وی در این نامه خواسته بود که سلطان عثمانی سه ساله جنگ را متارکه کند تا وی بتواند شورشیان افغانی را سرکوب نماید و اگر سلطان این پیشنهاد را بپذیرد، متقابلاً تمام سرزمینهائی را که از ایران تصاحب کرده، الی الابد نگهدارد. دولت عثمانی نمی‌خواست بدین نامه جواب رد بدهد. زیرا از طرفی با اشرف افغان درشرف جنگ بود و از طرف دیگر می‌ترسید که مبادا بر اثر رد این پیشنهاد، طهماسب به روسها نزدیکتر شود. سرانجام مردی را بنام مصطفی افندی برای مذاکره فرستاد. ولی از مذاکرات طهماسب و مصطفی افندی، نتیجه‌ای حاصل نیامد.

با این حال ترکان، به‌علت وجود قرارداد تقسیم، روسها را از ماهیت پیشنهاد طهماسب و موضوع مذاکرات آگاه کردند وحتی پیشنهاد نمودند که روسها نیز نماینده‌ای برای مذاکرات با مصطفی افندی و طهماسب بفرستند. در سال ۱۷۲۸/۱۱۴۱ طهماسب سفیری به نام ولی محمدخان شاملو به نزد سلطان عثمانی گسیل داشت. ولی ترکان مانع از رفتن این سفیر شدند. استانیان سفیر انگلیس در دربار عثمانی، دراین باره نوشته‌است که ترکان در کار این سفیر اشکال‌تراشی می کنند تا ببینند کار طهماسب به کجا می کشد. دوماه بعد، همین سفیرانگلستان، در یادداشتهای خود می‌نویسد که دولت عثمانی نمایندگانی برای مذاکره با این سفیر به تبریز فرستاده، ولی به آنها دستورداده که تعهدصریحی نکنند وتازمانی که‌وضع متغیرومتحول ایران‌سروصورتی نپذیرفته، قول‌صریحی مخالف با مفاد عهدنامهٔ اشرف وسلطان احمد عثمانی ندهند. بدین‌ترتیب، دولت عثمانی به‌دفع‌الوقت‌می گذرانید تا از مآل‌کار اشرف وطهماسب اطلاع دقیق وقطعی حاصل کند.

درسال ۱۷۲۹/۱۱۴۲، که اشرف دچارشکستهای‌متوالی‌شده‌بود، شاه‌طهماسب ثانی‌سفیری به‌استانبول فرستاد. ولی دولت‌عثمانی که‌ازسرنوشت اشرف‌اطلاع‌دقیقی نداشت، از سفیر شاه‌طهماسب چندان به‌شکوه پذیرائی‌نکرد، تا مبادا اشرف آزرده شود. اما همین که خبردرهم شکسته‌شدن اشرف‌رسید، مراتب احترام ترکان نسبت به سفیر نیز فزونی گرفت. پس از تصرف اصفهان، طهماسب دیگر خود را نیازمند دربارعثمانی نمی‌دانست. دراین‌موقع بود که ترکان به‌ساختن یك‌مدعی برای‌تخت‌و تاج ایران پرداختند. بدین‌معنی که محمدعلی‌نام رفسنجانی را به‌نام صفی‌میرزا وارد قسطنطنیه کردند و هرچند که سفیر ایران هویت اورا به عنوان یك‌شاهزادهٔ صفوی تکذیب کرد، ولی ترکان اورا همچنان به عنوان «صفی میرزای‌ثانی» برادر بزرگ طهماسب با اعزاز واحترام درخاك عثمانی‌نگذاشتند و حتی درجنگ با نادرنیز ازو استفاده کردند. چه خوب حدس زده است استانیان‌که می‌نویسد: «باب عالی برای تسویهٔ‌اختلافات خودباهرکس که شاه‌ایران‌شود،ازین‌شخص (محمدعلی‌رفسنجانی)

استفاده خواهد کرد.»

روابط طهماسب با روسها

پطر کبیر تا زنده بود، سعی داشت که عهدنامه‌ای را که اسماعیل بیك امضاء کرده بود به تصویب شاه طهماسب ثانی برساند و شاه‌طهماسب هم به‌هیچ‌وجه زیر بار آن عهدنامه نمی‌رفت و حتی با این که روسیه قول داده بود که اگر وی به روسیه پناهنده شود، روسیه بدو کمك خواهد کرد، طهماسب نپذیرفت. با این همه، در سال ۱۷۲۵م/۱۱۳۸ ه.ق طهماسب بالاجبار سفیری جهت رفع اختلافات دولتین به روسیه فرستاد. درین هنگام پطر مرده و کاترین زنش، برجای وی نشسته‌بود. وقتی سفیر به گیلان رسید، پرنس دالگوروکی[1] فرماندهٔ کل قوای روسیه‌در ایران، از طرف دولت متبوع خود با وی به مذاکره نشست. کاترین امپراطریس روسیه که از بدی آب‌وهوای مالاریاخیز گیلان ورنج وبیماری سربازان روس درین منطقه شدیداً متأثر شده بود، به‌دالگوروکی نوشت که اگر طهماسب‌تسلط روسیه را برقسمتی ازشروان وداغستان که در تصرف آن کشوراست به‌رسمیت بشناسد،روسیه حاضراست که ازگیلان ومازندران واسترآباد صرف‌نظر کند. این پیشنهاد ظاهراً به وسیلهٔ دالگوروکی به طهماسب داده شد ومضافاً برآن، دولت‌روسیه حاضرشد که از ادامهٔ عملیات نظامی درشمال ایران‌دست بردارد. اما کاترین نیز به‌زودی درگذشت (۱۷۲۷) وموافقتی بین‌دولتین حاصل نشد. ازطرف‌دیگر، دراین‌هنگام سیمون آورامف کنسول روسیه دررشت، به‌عنوان‌منشی‌روسی شاه‌طهماسب انتخاب شده بود که‌روسیه ازآنچه درایران می‌گذرد بی‌خبر نماند. آورامف تا سال ۱۷۲۹ در این سمت بود. همین که اوضاع سیاسی ونظامی ایران‌مناسب شد، طهماسب بیش ازپیش باواگذاری قسمتی از خاك ایران به روسیه مخالفت ورزید. با این حال، روابط وی با سرتیپ

1– Dalgoroky

لو اشف دوستانه بود. به طوری که وقتی طهماسب به مازندران رفت، خلعتی برای «ینارال» (سرتیپ) فرستاد و پیغامی دوستانه‌داد و در پایان همین سال، نادر (طهماسقلی خان) از طرف شاه‌طهماسب ثانی به‌روسها پیغام داد که گیلان راتخلیه کنند. در تاریخ ۱۸ اکتبر ۱۷۳۰ امپراطریس روسیه به‌نام آنا ایوانونا[1] جلوس طهماسب را بر تخت‌سلطنت تبریك گفت و یادآور شد که چون دیگر خطر حملهٔ ترکان عثمانی وجودندارد، دولت روسیه سربازانی راکه برای حفظ گیلان دربرابر حملات ترکان و افغانان فرستاده، فراخواهدخواند. درنتیجهٔ مذاکرات بین دولتین، دراول فوریه ۱۷۳۲ قراردادی به نام عهدنامهٔ رشت بسته شد و به موجب آن دولت روسیه متعهد شد که تمام ایالات ایران را در جنوب رود کورا به‌ایران بازگرداند. سه سال بعد، (۲۱ مه ۱۷۳۵) عهدنامهٔ گنجه تنظیم شد و به موجب آن، دولت روسیه شهرهای باکو و دربند و تمام اراضی واقع در جنوب سولاق را به ایران باز پس داد.

1– Anna Ivanovna

نامهٔ طهماسب ثانی به‌سلطان احمد ثالث[1]

محب اخـلاصمند، بعداز اهدای دعای بی‌ریا و تحیات اجابت انتما، آیینهٔ ضمیر مهر تنویر ملاطفت تخمیر را از صور مدعـا و مکنون خاطر اخلاص اقتضا عکس پیرا می‌سازد که به‌شرح حال و اختلال اوضاع واحوال ایران وسلوك دوستان و دشمنان که البته حقیقت آن گـوشزد معتکفان حریم دولت و اقبال و سامعه افروز مقیمان بارگاه عز وجلال شده و خـواهد بود، پرداختن و مرآت خاطر دریا مقاطر را از غبار اظهار آن آلودهٔ زنگ کدورت ساختن بی‌صورت است و چون دراین وقت، عالی‌جاه صدرمعظم‌محترم‌ودستورمکرم مفخم وزیراعظم،سرورسلاطین‌جهان و افسر تارك خواقین دوران، فاتح ابواب بستهٔ مهر و ولا و شیرازه بند رشتهٔ گسستهٔ صدق و صفا گـردیده، شرحی مشعر برتصمیم همت علیای سلطانی و نهمت والای خاقانی به تنبیه افغان خـذلان نشان و تسخیر اصفهان و تمکن این خالص‌الجنان در ممالك موروثی آبا واجداد بلند مکان و حرکت این نیازمند درگاه‌اله بعدازحرکت و اعلام مجدد سرعسکران ظفر نشان ایشان که با سپاه بی‌کران نصرت همعنان از دربار عظمت مدار خلافت مکان به اعانت این خـالص‌الجنان تعیین شده‌اند کـه انشاءالله تعالی به قلع و قمع آن قوم پرنفاق پردازیم که بعداز دفع و رفع افغان،

۱ــ عنوان در سند: رکاب همایون شوکت مقرونه شاهـزاده طهماسب ایلچیسی ولی‌محمد خان ایله‌کلان استقامت‌نامه صورتیدر.

به عون عنایت داور سبحان و لطف محبت آن عم بلند مکان، در کل ممالك ایران، متمکن گردد قلمی نموده بود مراتب مزبوره یادی از دلجویی و التفات و تفقد و توجهات آن اعظم خواقین روزگار برادری فی‌مابین آن زبدهٔ سلاطین نامدار و والد بزرگوار این عقیدت شعار مستحکم بوده می‌داد. این محب جنانی، در اول کار که از خدمت والد بزرگوار خود ولی‌عهد و مرخص شد، مأمور به اظهار وقایع به خدمت ثریا منزلت آن عم کامکار عالی‌مقدار و شهریار گردون وقار سپهر اقتدار و استمداد واستعانت از کارکنان آن‌سلطنت ابد توأمان بود و به‌همین جهت،حرکت به ولایت آذربایجان که در قرب جوار آن خسرو جم اقتدار بود نموده و ایلچی به دربار ملك مدار سلطانی وتلثیم عتبهٔ علیهٔ خاقانی روانه بود و مشرف نشدن به‌شرف تقبیل آستان آسمان‌سان آن‌خدیو جهانیان جهتی جز مقتضیات فلك کج‌مدار نداشت. حال که الحمدلله خاطر فیض مظاهر که مهبط الهامات غیبی و مطرح اشعهٔ انوار تأییدات لاریبی است، بدون وساطت غیر متوجه این امر خیر شده

آنچه دلم در طلبش می‌شتافت در پس این پرده نهان بود یافت

لهذا به ترقیم و تحریر این ذریعهٔ مخالصت تفسیر پرداخته در پیشگاه رای جهان‌آرا که جلوه‌گاه حقایق اشیاست، صورت‌نمای شاهد مدعا می گردد که در صورتی که مثل آن عم بی‌مثال پادشاهی صاحب شوکت و اجلال متوجه استقرار این فرزند اخلاص خصال خودشوند، شایان شأن سلطنت وکامرانی ومقتضای ابوت و محبت و مهربانی آن تاجبخش پادشاهان روزگار ومهر تابان اوج فرمانفرمائی و اقتدار آن است که از تفویض زیاده برملك موروثی دولتخواهان خودرا قرین امتنان سازند و از آن احسان بی‌پایان نمایان خودرا مذکور السنه و افواه جهانیان فرمایند و کل ممالك ایران را از ساحت ولایت و الگای فسیح الارجای سلطانی شمرند و چون در مکتوب دستور ارسطو شعور مسفور مرقوم و مذکور بود که منتظر اعلام مجدد باشد، لهذا ایالت وشوکت‌پناه، حشمت و جلالت دستگاه، عالی‌جاه صوفی-

زادهٔ قدیم خاندان ولایت نشان ولی محمد خان بیگدلی شاملو را که از زمرهٔ غلام‌زادگان دیرین و بندگان اخلاص آئین و پذیـرای مؤدای انه من عبادناالمخلصین[۱] بود به سفارت و رسانیدن این ذریعةالمخالصت به آن آستان عمیم‌الاحسان سلطانی تعیین و سرافراز و به‌آن سعادت بی‌مثل و ثانی مباهی و ممتاز و به استعجال روانهٔ دربار ملك مدار خاقانی درگاه سپهر بارگاه عثمانی و سفارشات زبانی نیز به سفیر مزبور نمود که بعداز استیذان و رخصت ازمقیمان حریم دولت به‌عرض عاکفان سدهٔ سنیهٔ والا و معتکفان عتبهٔ علیهٔ رساند و لوازم سفارت را و شرایط آداب خدمت و شکرگزاری احسان بی‌نهایت و الطاف و عاطفت آن عم ثریا منزلت به‌جا آورد و به‌عنایت داور ذوالجلال جل شانه و مرحمت قادر بی‌شبه و مثال عم نواله ، بعد از فراغ از بقیهٔ مهمات خراسان و اعلام مجدد ازکارکنان آن خـدیو زمـان به‌اتفاق میرعسکران نصرت نشان آن عم بلند مکان به‌قلع وقمع اعادی شقاوت توأمان قیام خواهـد نمود. از آن خسرو کیوان غلام و خدیو سپهر احتشام مدعا و مـرام آن است که‌لازمهٔ بزرگی و پدری و پادشاهی و خسروی را در این خصوص معمول و سعی و جهد مبذول و خود را عندالخالق جل‌شانه والخلایق مـرضی و مستحسن فرموده، باعث آرامش ولایتی پرشور و رفتن وآسایش جمعی گرفتار بلا و محن شوند وزیاده براین اختلال اوضاع واحوال ایران وتشویش و اضطراب مسلمانان وعصیان وطغیان جمعی از سرکشان بی‌نام و نشان و بی‌التفاتی با محبان ودوستان راسخ الجنان را کـه خلاف غیرت جهانداری و حمیت داوری است ، پسند خاطر عاطر حق‌پسند و منظور نظر فیض منظر کیمیا مانند ندارند . چون طول کلام باعث ملال و سوء ادب بود، به دعا ختم نمود.

الهی‌تاجهان‌راآب‌ورنگ‌است — فلك‌را دور و گیتی‌را درنگ‌است
ممتع داریش در کامـرانی — زهر چیزش فزون کن زندگانی
به تخت خسروی چندان بماند — که بـر خاك فلك تسبیح خواند

۱ــ سورهٔ یوسف ۲۴

باقی، اطناب سرادق جاه و جلال به اوتاد خلود مستحکم و محدود باد برب العباد*

* سند شماره ۱۱۲ انجمن تاریخ ایران

نامهٔ شاه‌طهماسب دوم به داماد ابراهیم‌پاشا [1]

[نظاماً للسلطنة والجلال والعظمة والحشمة والعدالة والعز والاقتدار، سمی احمد مختار، لازالت عتبته العلیه ملجأً لقاطبة الانام وسدته السنیة سداً بین الکفر والاسلام] [2]

صحیفهٔ مشکین طراز بلاغت نشان و نمیقهٔ صداقت آغاز فصاحت عنوان، محلی به جواهر زواهر الفاظ و عبارات و موشح به لالی متلالی نکات و استعارات که از جانب نجیب وصوب حسیب جناب معلی انتساب وزارت و شوکت واقبال‌پناه، عظمت وحشمت واجلال دستگاه، ابهت ونصفت ومناعت انتباه و عدالت و و بسالت و فخامت اکتناه، عالی‌جاه عمدة الامراء الفخام، قدوة الوزراء العظام، ناظم مناظم الامور بالرای الثاقب، کافل مهام الجمهور بالفکر الصائب، وزیر صاحب تدبیر ملک آرای، مشیر صافی ضمیر کافی رای، دستور مکرم مفخم، داماد محترم معظم، ظهیراً للوزارة والشوکة والنصفة والمناعة والعظمة والبسالة والنبالة والشهامة والابهة والفخامة والعز والاقبال [۲] ابراهیم پاشای وزیر اعظم رفع الله شأنه وضاعف اقباله نگاشتهٔ کلک محبت وولا ورقم‌زدهٔ خامهٔ خلت ووفا گردیده اهدای بزم والا واتحاف محفل دلگشای ما ساخته بودند، درزمانی که این نیازمند درگاه خالق مستعان برحسب اراده ورضای ایزد منان، متکفل مهام وانتظام امور بقیهٔ ولایت خراسان بود، در پیشگاه رأی مهرانجلا جلوهٔ ظهور نموده عطرافزای دماغ مؤالفت وروشنی‌بخشای محفل صداقت گردیده مراتبی که درباب استحکام ارکان مؤالفت ووداد صادقه و تشیید بنیان خلوص و اتحاد سابقه فی‌مابین نیازمند این درگاه داور بی‌مانند واعلی-

---

۱ــ عنوان نامه درسند، «شاهزاده طهماسب طرفندن صاحب دولت حضرتلرینه کلان مکتوب صورتیدر»

۲ــ نعوت ابراهیم پاشا احتراماً درصدر نامه آمده وجایش این قسمت است. اماظاهراً درعبارت سمی احمد مختار سقطی روی‌داده، زیرا ابراهیم‌پاشا همنام پیغمبر اسلام نبوده ولی همنام ابراهیم پسر رسول اکرم بوده از بطن ماریهٔ قبطیه.

حضرت گردون بسطت سپهر مرتبت ثریا منزلت مشتری سعادت، خاقان کیوان غلام فلک احتشام، قاآن بهرام صولت فلك احترام، سلطان ستاره سپاه سلیمان بارگاه، شاه جم جاه خورشید کلاه، خسروفریدون فر کسری شکوه، قیصردارادرایت انجم گروه

زینت‌ده بارگاه شاهی زیبندهٔ تخت پادشاهی

شهسوار مضمار نصفت و امتنان، مظهر آثاران‌الله یـأمر بالعدل والاحسان، فارس میدان غزا وجهاد، حارس خطهٔ صلاح ورشاد، رافع الویة الاسلام، کاسررؤس الکفروالاصنام، قامع مآثرالظلم والعدوان، قالع آثارالجوروالطغیان، بدر درخشان سپهر کامکاری، آفتاب تابان فلك بختیاری، ممهد مسندسلیمانی، مزین سریرعثمانی، مطاع اعاظم السلاطین، قهرمان الماءوالطین، سلطان البرین وخاقان البحرین، ثانی اسکندر ذی‌القرنین، خادم الحرمین الشریفین، السلطان بن السلطان بن السلطان والخاقان بن‌ـ الخاقان بن الخاقان، نگاشتهٔ خامهٔ صداقت بیان وریختهٔ قلم مودت ترجمان شده بود، پسند طبع حق‌پسند و مرضی خاطر ارجمند افتاد.

بر آن‌وزیر ارسطو نظیرومشیرروشن‌ضمیر درحجاب خفا وجلباب اختفا نماند که‌چون رویهٔ پادشاهان صاحب تمکین و آئین سلاطین معدلت آئین کـه فی مابین ایشان بنای مصالحه ودوستی واساس موافقت ویکجهتی مشید ومستحکم بوده‌باشد چنان است که درهنگام یسرو رخاء ودرایام عسر وعناء یکدیگر را از کیفیت احوال خویش مطلع ساخته استمدادواستعانت می‌نمایند، بنابراین، بندگان ثریامکان، نواب کامیاب مالك‌رقاب این نیازمنددرگاه‌الهرا به‌ولایت‌عهد مأمور واز دارالسلطنهٔ‌اصفهان روانهٔ آذربایجان وکمال سفارش وتأکید نمودند که درحیـن ورود به آن صوب بهجت‌قرین ایلچی تعیین وبه استعجال تمام به‌دربار سپهرمقـام سلطانـی وعتبهٔ علیهٔ عثمانی‌فرستاده، حقیقت حالات را معلوم نمایند وغرض اصلی ومنظور کلی‌ازروانه‌ـ نمودن این نیازمند درگاه ملك‌منان به‌سمت آذربایجان واختیـار آن ولایت درمیـان ممالك ایران این بود که به معاونت ویاری و مساعدت و مددکاری اولیای دولت

خاندان رفیع الشان قیصری به قلع و قمع افاغنهٔ تیره روزگار و دفع و رفع آن قوم نابکار پردازیم.

لهذا بعداز ورود به‌آن حدود، برخورد ارخان را به رسم سفارت به جهت اعلام کیفیت احوال خود و والد ماجد ثریامکان، روانهٔ آن‌طرف قرین‌الشرف‌نموده توقع آن‌داشت که‌آن شهریار زمان و خسرو دوران، درعالم ضوابط ابوت وبنوت و شرایط محبت والفت لوازم امداد ومعاونت به عمل آورند. به‌آن جهت مدتی درآن حدود توقف‌نموده، منتظر معاودت ومراجعت ایلچی مشارالیه بودیم. بعدازحصول یأس ازمعاودت سفیر مزبور وظهور خلاف توقعات، به این‌نیازمند درگاه رب‌غفور وبه‌هم رسیدن اختلال کلی در اوضاع خراسان به سبب عصیان وطغیان محمود سیستانی که لوای خودسری افراخته انواع تعدیات و بی‌اعتدالی نسبت به رعایا و برایامی نموده عنان یکران عزیمت به‌آن صوب معطوف وهمت والانهمت‌را به دفع او مصروف وباسپاه نصرت قرین وارد آن سرزمین گردیده، بحمدالله‌تعالی الملک‌المتعال به‌یاری باری‌وامداد حضرت‌رسالت‌پناهی دراندک‌زمانی اکثرولایت‌خراسان به تصرف درآمده، محمود مزبور به سزای اعمال خوددرسید. وشرحی که‌طی صحیفهٔ صحیحه مؤالفت ختامه درخصوص توجه واتفاق این نیازمند درگاه سبحان، بعد از اعلام باسرعسکران ظفرنشان ایشان که از دربار فلک‌مدار آن خدیوزمان مأمور به دفع افغان وتمکن این‌نیازمند درگاه ملک منان ودستور آبای بلند مکان در سریر سلطنت ایران‌گردیده‌اند زبانزد خامهٔ صداقت بیان شده باعث تضاعف امیدواری و تزاید الفت ودوستی گردید. در صورتی که‌آن سلطان سلیمان‌شان، در عالم مروت واحسان که رسم پادشاهان معدلت بنیان‌است، به اعانت واعتضادآن دستور مکرم و وزیرمعظم ومحترم متوجه شیرازه‌بندی اوراق متفرقهٔ ایران وتمکن این‌نیازمند قادر یزدان درممالک موروثی آبا واجداد بلند مکان باشند، شایان‌شأن سلطنت ومقتضای شرایط مروت ومعدلت آن است که نوعی محبت والتفات فرمایند که کل‌ملک‌موروثی به انضمام و علاوهٔ ولایتهای دیگر به این نیازمند درگاه ربانی منتقل گردیده تمامی

ایران را نیز داخل ولایت فسیحة‌الارجای خود دانند و این‌نام نیك و احسان‌بی‌پایان تا انقراض زمان جهت ایشان باقی خواهد ماند.

از بزرگان آنچه می‌ماند به جا نام است و بس

و در این وقت اخلاص نامچه در باب مراتب مسطوره به خدمت باسعادت آن عم عالی مقدار و اعظم‌سلاطین نامدار قلمی و به‌جهت تشیید مبانی دوستی و تجدید مراسم یکجهتی و تقدیم لوازم شکرگزاری، ایالت و شوکت پناه، حشمت و جلالت دستگاه، عالی جاه صوفی‌زادهٔ قدیم این خاندان ولایت نشان، ولی‌محمد خان‌بیگدلی شاملو[1] راکه ازجملهٔ صوفی‌زادگان‌عقیدت‌نشان این‌آستان‌خلافت مکان بود، به امر سفارت تعیین و به‌عنوان مسارعت و استعجال روانهٔ دربار عظمت مدار و عتبهٔ‌گردون وقار آن خاندان معدلت شعار نموده مشافهة نیزسفارشات چند به‌سفیر مزبور شده‌که در محل مرغوب و مناسب، در حضور آن دستور به خدمت‌عاکفان سدهٔ سنیه عرض نمایدکه به عنایت قادر سبحان، بعداز اعلام مجدد ایشان و انتظام امور بقیه خراسان به موافقت سرعسکران ایشان، در دفع و رفع افغان قیام و اقدام نمائیم.

طریقهٔ انیقهٔ دوستی و یکجهتی مقتضی آن است که همواره در استحکام بنیان‌دوستی وموالات طرفین و اشتداد ارکان مصادقت ومصافات جانبین واستواری

۱ــ درخصوص این شخص، آذر بیگدلی، درتذکرهٔ آتشکده ذیل کلمهٔ «مسرور» می‌نویسد: اسم شریفش ولی محمد خان عم مؤلف از اعاظم خواتین بیگدلی. در عهد شاه طهماسب ثانی به‌سفارت روم مأمور و حکومت کرمان و آذربایجان نیزکرده. در سنه ۱۱۴۷ در زمانی‌که نادر شاه طهماسب را از سلطنت خلع‌کرده درحکومت لار در دست اشرار شهید شده... حضرتش در اصفهان تحصیل‌کمالات کرده شوق بسیار به‌نظم اشعار داشت و شعر را خوب می‌فهمید... (آتشکده چاپ دکتر شهیدی ۴۱۵) و نیز رجوع‌شود به ریاض‌الشعرای علیقلی‌خان واله‌که آشوب لار را زیرسر شیخ محمدعلی حزین‌معروف دانسته درشرح حال حزین لاهیجی.

اساس دوستی پیشین و استقرار عهد دیرین لوازم کوشش و اهتمام و نوعی نمایند که به محاسن سعی آن دبیر ارسطو نظیر خلل و نقصان به ارکان را سخةالبنیان آن راه نیابد و رعایا و برایا که ودایع و بدایع جناب خالق تواناست در مهد امن و امان آسوده باشند.

توقع از آن دستور ارسطو شعور آن است که ان‌شاءالله تعالی سفیر مزبور را به‌زودی با نیل مقصود اذن معاودت بخشند.

نشود کار عالمی به نظام　　ورنه پای تو در میان باشد

باقی ایام وزارت و شوکت و اقبال بماناد*

* سند شماره ۱۱۳ انجمن تاریخ ایران

فرمان شاه طهماسب ثانی[1]

حکم جهان مطاع شد

چون پیشنهاد خاطر خورشید مظاهر اقدس و قرارداد ضمیر منیر مقدس آن است که جمعی از بندگان اخلاص آگاه و صوفی‌زادگان درگاه جهان‌پناه که جبههٔ سایی آستان امامت نشان را مایهٔ سربلندی وغبار عتبهٔ علیهٔ والاراکحل الجواهر دیدهٔ امیدواری و فیروزمندی ساخته و به مصداق وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید[2] از روی نیاز دراین درگاه بنده‌نواز سر بر آستان عبودیت گذشته ازاین‌سرزمین سربرآسمان افراشته باشند ایشان را به‌مزید الطاف ممتاز و به ضمیمهٔ عنایات سرافراز فرمائیم. ما صدق این مقال صورت احوال صفی‌قلی بیك شاملوی قاپوچی‌باشی دیوان‌اعلی است که همیشه، به‌سان حلقه در باب، چشم براین درگاه دوخته پدر برپدر وابواب سعادت در هرباب ازین عتبهٔ آسمانی کریاس ملایك بواب اندوخته که نسلاً بعد نسل سگ پاسبان این آستان و مقلد قلادهٔ غلامی این خاندان عزوشان می‌باشد. لهذا مشارالیه را به رتبهٔ بلند و لقب ارجمند صوفی درگاه جهان پناه سرافراز و مباهی ومقرر فرمودیم که من بعد این لقب را به‌علاوهٔ القاب‌وارقام جهانگرد شاهی و احکام گیتی‌نورد پادشاهی نوشته باشد.*

۱ــ عنوان‌مطلب درنسخه: رقمی است که درخصوص صفیقلی‌بیك‌قاپوچی نوشته‌شد.

۲ــ سورهٔ کهف ۱۸

* منشآت ص ۳۱

رقم شاه طهماسب به میرزا حسن وزیر گیلان[1]

چون منظور نظر اکسیر تأثیر اقدس و مکنون خاطر خورشید مظاهر آن است که هر یك از بندگان آستان امامت نشان و غلام‌زادگان درگاه عظمت بنیان که دائماً شاهد بی‌ساخته (؟) اخلاصشان در پیشگاه وضوح نقاب خفا و حجاب اختفا از چهره‌گشوده و حسنای دلارای حسن خدمت ایشان بروجه حسن و طریق احسن در منظر نظر اقدس جلوهٔ استحسان نموده به مصداق الذین یعملون الصالحات لهم اجراً[2] حسناً، در این دربار فلك تمثال از رهگذر حسن اعمال، شایستهٔ نوازش احوال باشند، ایشان را از مقربان حضرت شاهی و نزدیکان بساط گردون قماط پادشاهی و به‌مزید عواطف و عنایات ظل اللهی سرافراز و مباهی فرمابیم. ما صدق این‌مقال، حال نیکومآل میرزا حسن وزیر گیلان است که از سعادت اندوزان قرب حضور همایون و از کامیابان فیض خدمت میمنت مقرون می‌بود. چون در این وقت او را به وزارت الگای مزبور سرافراز و به لقب ارجمند «مقرب الحضرة العلیه» که

۱ــ عنوان در منشآت: «رقم علاوهٔ القاب به‌جهت میرزا حسن وزیر گیلان که در ایام شاه طهماسب نوشته»

۲ــ سورة الکهف ۳

مخصوص‌قرب و باریافتگان‌درگاه و برگزیدگان این آستان عز و جاه است ممتاز و مقرر فرمودیم که من بعد این لقب را بــه علاوهٔ القاب او در ارقام مروت نشان سعادت انجام و احکام قدر قدرت قضا نظام نوشته باشند.*

* منشآت میرزا مهدی‌خان استرآبادی (ص۳۲)

رقم صدارت ممالك به‌اسم میرزا ابراهیم[1]

چون به‌یمن تأیید ایزدی والطاف سرمدی، صدر ایوان کیوان قدر این دولت نادره به‌وجود مسعود عالی زینت‌پذیر واسباب کامیابی وکامرانی وموجبات جهانگیری وجهانبانی تباشیر دعای رب اشرح لی صدری ویسر[2] لی امری درسراچهٔ دهرقرین حصول وتیسرمی باشد، ما نیز به‌شکرانهٔ این عارفهٔ عظمی برذمت علیا لازم فرمودیم که هریك از اخلاص کیشان صداقت‌منش راکـه در تأسیس اساس دین مبین و تشیید قواعد ملت متین کوشیده نوعی فرمائیم که حدیقهٔ شریعت زهرا از ازهار نمایش جنت ترسیم و سرابستان ملت بیضا به آبیاری سعی ایشان رشك گلزار ابراهیم گردد. از آن جاکـه حصول این مرام‌منوط به‌نصب و تعیین جمعی است که از فروغ انوار فمن شرح الله صدره للأسلام فهو علی نور من ربه[3] بهرمندی و درمراتب دانش وکمال به فحوای آیهٔ کریمهٔ والذین اوتوا العلم درجات[4] براکفاء و اقران خطاب مزیت و مثال تفوق

۱ــ عنوان در منشآت: «رقم‌صدارت ممالك به‌اسم میرزا ابراهیم نوشته شده‌است.»

۲ــ سورهٔ طه ۲۵ و ۲۶

۳ــ سورة‌الزمر ۲۲

۴ــ سورة‌المجادلة ۱۱

وسربلندی داشته باشند، لهذا از ابتدای بارس‌ئیل[1] خیریت دلیل میرزا محمدابراهیم که مـاصدق این مقال بود به مرتبهٔ بلند و منصب ارجمند صدارت ممالك محروسه سرافراز فرمودیم.*

۱ــ بارس به معنای یوزپلنگ است و بارس‌ئیل یعنی سال یوزپلنگ از دورهٔ دوازده ساله‌ای که هرسالش به‌نام جانوری نامیده می‌شود. آغاز این دوره سال‌موش (سیچقان‌ئیل) است و پایان آن سال خوك (تنگوزئیل).

* منشآت ص ۳۴

فرمان شاه طهماسب ثانی[1]

در مورد لغو عوارض بی‌جای مردم کاشان

حکم جهان مطاع شد

آنکه چـون پیوسته مرکوز خاطر خطیر اقدس و مکنون ضمیر منیر انفس انتشار دین مبین خیرالبشری واشتهار منهاج و هاج اثناعشری در محو آثارمبتدعه و رفع اطوار مخترعه و ترفیه عباد و تعمیر بلاد است، بناء علیه در این وقت کـه سیادت و نجابت پناه هدایت و نقابت و کمالات دستگاه، فضیلت و افادت انتباه، حقایق و معارف آگاه عالی‌جـاه، اسلام و اسلامیان ملاذی، مخاص عقیدت کیش، سراجاً للسیادة والنجابة والهدایة والنقابة والفضیلة والافادة والکمال میرزاابوالقاسم رضوی به‌عرض اقدس رسانید که حوالهٔ وجهی به‌صیغهٔ سرشمار و وجهی به‌علت توفیر نشستن به صیغهٔ محال مشهور به بعضی از قرای دارالمومنین کاشان متداول است که در هیچیك از بلاد شیعه این طریقهٔ شنیعه مستمر نیست و ازآن جا که خلوص عقیدت اعیان و اهالی متو طنین دارالمومنین بر مرآت خاطر قدس مظاهر همایون

۱ــ این فرمان برروی سنگ سفیدی درطرف چپ جلوخان مسجد میدان کاشان به خط نستعلیق نوشته شده است.

جلوه وظهور دارد، رسوم مبتدعهٔ مزبوره را به‌تخفیف وتصدق‌فرق فرقدسای اقدس ومقرر فرمودیم که حکام وعمال‌وجهین مزبورین‌را از جزو جمع بنیچهٔ دارالمومنین مزبور وضع ومتوجهات ایشان‌را موافق‌بنیچهٔ‌سایر طبقهٔ‌موافقهٔ اثناعشری دارالمومنین مزبور حواله و خلاف‌کننده را از زمرهٔ شیعیان ندانند.

مستوفیان عظام گـرام دیوان اعلی سرشمار و توفیر مزبور را از جزو جمع حکام و عمال دارالمومنین مزبور وضع و بدان علت دیناری ابواب جمع ایشان ننموده، جمع ایشان را موافق بنیچهٔ سایر محال برآورد و حواله و شرح رقم‌مطاع را در دفاتر خلود ثبت نموده ، از شائبهٔ تغییر و تبدیـل مصون و محروس دانند و در عهده شناسند.

تحریراً فی شهرالصفر ختم بالخیر والظفر سنه ۱۱۴۲

فرمان شاه طهماسب ثانی[1]

جای مهر: بندهٔ شاه ولایت طهماسب ۱۱۳۷

حکم جهان مطاع شد

آنکه سیادت ورفعت ومعالی‌پناه نظاماً للسیادة والرفعة والمعالی مرتضی‌قلی‌-بیك صفوی به‌شفقت شاهانه سرافراز گشته بداند که قبل‌از این به‌عهدهٔ قورچی تیر و کمان کهنه مقرر شده بود که چریك و ایلجاری قزل آغاج و اوج رود را در عرض سه‌یوم جمع کرده حاضر سازد. تا حال نه چریك وایلجاری‌را حاضر ساخته و نه‌عرض درآن باب نموده. آن سیادت ورفعت و معالی‌پناه چون به‌مضمون رقم‌اشرف مطلع گردد، روانهٔ آن‌حدود شده و مشارالیه را گرفته و آویخته و مبلغ پانصدتومان تبریزی ترجمان[2] ازو گرفته و بعداز بازیافت آن وجه او را مقید و محبوس روانهٔ درگاه جهان‌پناه و وجه‌مزبور را ایفاد نماید و تحقیق نماید که مشارالیه درآن‌حدود با رعایا به‌چه نحو سلوك نموده وحقیقت آن‌را مفصلاً عرض نماید و در این باب

۱ـ از اسناد موزه آذربایجان (به نقل از آثار باستانی آذربایجان) ج ۳ ص ۱۱۳ تا ۱۱۵

۲ـ ترجمان به معنای جریمه

نهایت‌سعی واهتمام به‌عمل آورده کوتاهی نورزدکه ازو بازخواست خواهیم فرمود و در عهده شناسد.

تحریراً فی‌ربیع‌الاول ۱۱۳۷

پشت فرمان هو بالمشافهة‌العلیة العالیة

من حب‌الحسین حب‌الله

فرمان شاه طهماسب ثانی[۱]

[صفیهٔ صفویه حفت بالانوار القدسیة[۲]]

حکم جهان مطاع شد

آنکه سیادت‌پناه ونجابت و رفعت و معالی‌پناه نظاماً للسیادة والنجابة والرفعة والمعالی مرتضی‌قلی بیك صفوی نایب متولی دارالارشاد اردبیل به شفقت شاهانه سرافرازگشته بداند که عریضه‌ای که درباب طلاآلات و اجناسی که سابقاً از آستانهٔ متبرکه[۲] بیرون‌آورده مقرر شده بودکه ارسال درگاه جهان‌پناه نماید ومطالبه نمودن عالی‌جاه اغورلو خان حاکم الکای مغانات اجناس مزبوره راکه به مواجب غازیان دهد و سپردن آن‌سیادت ونجابت‌پناه اجناس‌مذکوره را به عالی‌جاه سبحان ویردی‌خان حاکم‌الکای طالش و دادن مومی‌الیه آنها را به ابدال‌بیك خویش خود ومطالبه کردن آن سیادت ورفعت و معالی‌پناه همان اجناس را از ابدال‌بیك مزبور ونددادن او اجناس‌مسفوره را به‌سبب آنکه درحین استیلای روسیه به‌الکای آستارا به‌تاراج

۱ــ از اسناد موجود در موزهٔ آذربایجان منقول در «آثار باستانی آذربایجان» تألیف سید جمال ترابی طباطبائی (ج ۲ ص ۱۱۶)

۲ــ احتراماً در صدرنامه آمده و جایش بعداز «آستانهٔ متبرکه» است که در متن به شمارهٔ ۲ مشخص شده.

حوادثات رفته به درگاه جهان‌پناه فرستاده بود به‌نظر آفتاب اثر رسید. از اخلاص و صوفیگری وعقیدتمندی آن سیادت و نجابت‌پناه که به‌این آستان امامت‌نشان دارد بسیار مستبعد بود که‌باوجودآن که اهتمام تمام دربیرون آوردن آنها به‌عمل آورده بود در محافظت آنها تهاون نموده و عبث به عالی جاه سبحان ویردی خان دهد که به تاراج رود.

چون برمضمون رقم اشرف مطلع گردد اهتمام تمام نماید که انشاء[لله] به دست درآورده به‌زودی ایفاد درگاه نموده ومحاسن خدمات خودرا برپیشگاه خاطر فیض مظاهر اقدس ظاهر نماید و درعهده شناسد.

تحریراً فی رجب‌المرجب ۱۱۳۸

پشت فرمان: هو بالمشافهة‌العلیة العالیة

رقم شاه طهماسب در باب تفویض نظارت خاصه به محمدعلی‌خان[1]

از آن جائی که ناظم کارخانهٔ قضاوقدر وناظر بی‌نظیراین هفت منظر رتق‌وفتق امور جهانبانی وضبط و ربط مهام کشورگیری و گیتی ستانی را بررای جهان‌آرای نواب‌همایون ما واگذاشته ونظام‌کارخانهٔ عالم امکان و رونق افزایی بیوتات‌معمورهٔ دین و دولت ابد اقتران را به ذات‌کامل الصفات اقدس ما حواله داشته تخت فیروز بخت سلطنت و دارایی‌ایران را به جلوس میمنت مأنوس اشرف ارجمندی ودیهیم فرماندهی وفرمانروایی عرصهٔ جهان را از تارك مبارك اقدس سربلندی‌کرامت‌کرده و ازفیض بهار پیرایی مراحم بی‌دریغ شاهی آثار طراوت و خرمی درحدایق قلوب عالمیان پدیدآورده و از چشمه‌سار عواطف ازحد افزون ظل‌اللهی آب‌تازه به‌روی کار آمده ما نیز به شکرانهٔ این‌موهبت عظمی وسپاسگزاری این عطیهٔ‌کبری برذمت همت فلك‌فرسا لازم فرموده‌ایم که هریك از بندگان عقیدت کیش دودمان خلافت نشان و غلامان خاص خانـدان ایالت بنیان‌که ابأعن جد به‌شیوهٔ یکرنگی و بندگی ستوده و آثار صوفیگری و اخلاص خود را نسبت به این آستان سدره اساس مانند

۱ـ عنوان درمنشآت: «رقم نظارت خاصه به‌اسم محمدعلی‌خان ولـد اصلان خان در ایام شاه طهماسب نوشته» (یعنی میرزا محمد مهدی‌خان استرابادی)

بدر منیر وشعشعهٔ مهرعالمگیر برعالمیان ظاهر نموده به‌مصداق صداقت اتساق وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة[1] از آن وجه سرخ‌روی درگاه رب‌العالمین و سربلند آل طه[2] ویس[3] باشند ایشان را به‌منطوقهٔ و رفعناه مکاناً علیاً[4] رفعت گزین مدارج علیای قرب سلطانی و مورد عنایات بیش از پیش خاقانی فرمائیم. چون ما صدق این مقال حال نیکو مآل محمدعلی‌خان ملقب به‌شاه اصلان‌خان خادم آستانهٔ مقدسهٔ منورهٔ متبرکه است که مدتی از صهبای فرح‌بخش ایالت‌ولایت استرآباد جرعه‌نوش وچندی باشاهد دلارای منصب ارجمند توپچی باشیگری هماغوش بوده، ازاوان صبی حتی الی یومنا هذا که آغاز طلوع نیر جهانبانی وبدو ظهور سلطنت وکشورستانی نواب همایون ماست درمراسم بندگی وعقیدت واخلاص قوی‌دست واز نشأة بادهٔ خوشگوار غلامی این آستان همیشه سرمست بوده لهذا ازابتدای سنهٔ فلان مومی الیه، منظور نظر الطاف خاص و باریافتهٔ خلوت‌سرای قرب اختصاص بوده به‌رتبهٔ منصب جلیل‌القدر نظارت بیوتات خاصهٔ شریفه سرافراز فرمودیم که مانند مردمک بصر از روی امعان نظر به شغل نظارت اقدام فرموده طرفة العینی خودرا معاف ندارد.*

۱- سورة‌القیامة ۲۲ و ۲۳

۳/۲ نام سوره‌های ۲۰ و ۳۶ قرآن کریم و از اسامی رسول اکرم (ص)

۴- سورهٔ مریم ۵۸

*- منشآت ص ۳۳-۳۲

رقم شاه طهماسب[1]
دربارهٔ میرزا مهدی کوکب

چون از روزی که بانی نزهت سرای جهان ومعمورهٔ این بلند ایوان قبهٔ چرخ مقرنس را بی آلت خشت و گل برافراخته وپیش طاق ورواق آنرا به شمسهٔ خورشید زرین و صور سیمین کواکب نگاشته آیینه خانهٔ سپهر زجاجی را به نقوش و تماثیل اختران آراسته و نشیمن خاک راکه عمارت پایین افلاک است به حدایق ذات بهجت حقایق پیراسته و بهار آرایی قدرتش گلهای چهارباغ عناصر را به صنع کامل رنگ‌آمیزی نموده و مهندس حکمتش به‌مفاد والارض فرشناها[2] بسیط بساط زمین و به مصداق و بنینا فوقکم سبعاً شدادا[3] احداث مناظر دلگشای چرخ برین فرموده پایهٔ قصر بی‌قصور این دولت والا را سرکوب قصور سپهر و بنیان ایوان این سلطنت کبری را رفیعتر ازطارم مه و مهر ساخته در ازاء این عارفهٔ عظمی و به شکرانهٔ این موهبت کبری برذمت همت شاهی لازم فرمودیم که هریك از راست کیشان راکه در سرزمین بندگی مانند سرو آزاد ثابت قدم و در جوهر ذاتی بی‌خلاف با چنار توأم

۱ــ عنوان مطلب در منشآت: رقم در خصوص باغبان باشیگری میرزا مهدی ملقب به کوکب نوشته شده

۲ــ سورة الذاریات ۴۸

۳ــ سورة النبأ ۱۲

باشند نزد امثال واقران سرسبز و سربلند و ازوفور عنایت و عاطفت بهره‌مند سازیم. از آن جا که ماصدق این‌مقال حال نیکو آمال میرزا مهدی ملقب ومتخلص به‌کوکب می‌باشد کـه خانهٔ ضمیر را به خامهٔ اخلاص کتابت نوشته و بنیاد عمارت وجودش به آب و گل نیک اعتقادی سرشته است از ابتدای فلان... نظارت کل باغات را و عمارات مبارکات واقعه دراصفهان جنت نشان که نمونهٔ ارم ذات‌العماد التی‌لم تخلق مثلها فی‌البلاد است[۱] به‌مشارالیه مفوض و مرجوع فرمودیم که طرفةالعینی ازمراسم نظارت غافل نگردد. مشرف و سرکاران صاحب اهتمام و سرایداران کیوان مقام و مهندسان و معماران مهندس طراز سنمار فن و سنگتراشان فرهادکیش خاراشکن و نقاشان مانی‌هنر و ارژنگ‌نگار و باغبانان صنایع برو وبدایع کار مشارالیه راصاحب اختیار عمارات و باغات دانند*

۱ـ الفجر ۷

* منشآت (ص ۳۶/۳۷)

فرمان شاه طهماسب دوم

بسم الله

بنده شاه ولایت طهماسب

حکم جهان مطاع شد آنکه ایالت و شوکت پناه، حشمت و جلالت دستگاه، عالی‌جاه نظاماً للایالة والشوکة والحکمة والجلالة والاقبال محمدقلی خان سعدلو به الطاف بی‌قیاس خسروانه سرافراز گشته بداند که درین وقت رفعت و معالی و عزت و عوالی دستگاه نظاماً للرفعة والسمعالی محمدعلی بیك برادر آن عالی‌جاه به‌درگاه جهان پناه آمده حقیقت اخلاص و صوفیگری را چنانچه باید برپیشگاه خاطر فیض مظاهر جلوهٔ ظهور و بروز نموده به عالی‌جاه، عمدة الامراء العظام وکیل الدولة العلیه العالیه قورچی‌باشی مقرر فرمودیم که به آن ایالت و شوکت‌پناه قلمی نماید که ازچه قرار به‌عمل آورد. باید که به‌نحوی که عمدة الامراء العظام مزبوره قلمی نموده آن ایالت و شوکت‌پناه از آن قرار معمول داشته به‌توجهات خسروانه مستظهر و مستمال و امیدوار بوده باشد.

تحریر فی جمادی‌الثانی سنه ۱۱۴۲ *

---

*ـ مجله بررسیهای تاریخی سال ۳ / ۱ صد و پنجاه سند تاریخی ص ۹۴

فصل دوم

نادرشاه افشار

نادرشاه افشار

نادر از قبیلهٔ افشار بود، از تیرهٔ قرقلو. افشار (اوشار) طایفه‌ای صحرانشین بود از مغولان که به قول رشیدالدین‌فضل‌الله در جزء میمنهٔ سپاه اغوزخان جد چنگیز بوده‌اند. این قوم که علی‌الظاهر درزمان استیلای مغول به‌ایران آمده ودر این سرزمین جای‌گرفته‌اند، مرکز اصلیشان درآذربایجان غربی بود. ولی‌قسمتی‌از آنان را اسماعیل صفوی به‌خراسان شمالی در حدود ابیورد کوچ داد، تادر برابر ازبکان سدی استوار باشند. زبان این‌طایفه ترکی بود و محل قشلاقشان در حوالی دستگرد ودرگز.

نادر درمحرم سال ۱۱۰۰ هجری/نوامبر۱۶۸۸ در دستگرد چشم به جهان گشود. بعدها به‌همین‌مناسبت دردستگرد بنایی‌ساخته شد به‌نام «مولودگاه».خانوادهٔ وی بسیار تنگدست بودند. پدرش امامقلی بود که شغل پوستین‌دوزی داشت‌وگویند که مادرش مدتی دراسارت اوزبکان بوده است. درابتدای زندگانی ندرقلی نام داشت ووقتی کارش دردستگاه طهماسب دوم بالاگرفت، لقب طهماسبقلی‌خان یافت وهنگامی که به‌سلطنت رسید خود را نادرشاه خواند.

درایام جوانی، در زدوخوردهای محلی باترکان و کردان چشمگزك خبوشان

(قوچان) و اوزبکان و تاتارها به شجاعت شهرت یافت. همراهانش از افشارهای قرقلو و کردان دره‌گز و ابیورد بودند و جمعی از طایفهٔ جلایر به سرکردگی طهماسبقلی جلایر، قلعهٔ کلات مرکز فعالیتهای شرارت آمیز و نظامی وی بود.

درسال ۱۱۳۵، دولت صفویه در برابر افغانها به زانو درآمد و مشتی افغان بر اصفهان، پایتخت سلسلهٔ دیرپای صفویه، دست یافتند. این امر موجب آشوب در سراسر کشور شد. از آن جمله ملك محمود سیستانی، حکمران منطقهٔ کوچك تون، که نسب خویش به صفاریان و از آنان به کیانیان می‌رسانید، برخراسان مسلط گردید. شاهزاده طهماسب میرزا پسر سوم شاه سلطان حسین، که خود را از اصفهان بیرون انداخته بود، عازم سرکوبی ملك محمود گردید. دراین امر، رئیس ایل قاجار به نام فتحعلی خان، وی را همراهی می کرد. طلیعهٔ سپاه شاه طهماسب ثانی تحت فرماندهی رضاقلی خان توفیقی نیافت. بلکه ملك محمود برنیشابور نیز مسلط شد و به نام خویش سکه زد و تاج برسرنهاد. در آن هنگام نادر جمعی را به دور خویش فراهم آورده بود. طهماسب که به دنبال یار و یاور می گشت، ازمازندران حسینعلی بیك معیرالممالك را نزد وی فرستاد که او را راضی کند تا به اردوی شاهی آید. ندرقلی به حضور شاه صفوی رسید و زانوی وی را بوسید و خطاب طهماسبقلی خان یافت و اندکی بعد فتحعلی خان قاجار را که مانع پیشرفتها و ترقیات خویش می‌دانست، با همداستانی طهماسب میرزا، کشت (۱۴صفر ۱۱۳۹ هـ.ق) وخود یك تنه همه کاره و جملة الملك شد.

جنگ برای تصرف مشهد، در ۶ ربیع الثانی همان سال/۲دسامبر ۱۷۲۶ به پایان رسید و ملك محمود که مقاومت را بیهوده دید، دست ازمحاربت برداشت و به تزویر جامهٔ درویشان پوشید. ازهمین تاریخ، نادر شهر مشهد را مرکز فعالیتهای سیاسی و نظامی و به عبارت دیگر، پایتخت خویش قرارداد و خانوادهٔ خود را به این شهر آورد و گنبد مطهرمزار روضهٔ رضوی را طلا کاری کرد. قدرت نادر موجب وحشت شاه‌طهماسب و مایهٔ حسد اطرافیان وی شد و ازاین تاریخ چندبار بین نادر و طهماسب قهر

وآشتی پیش آمد که شرح آن به‌تفصیل در کتب تاریخ آمده است.

نادر پس از کشتن ملک محمود و بسیاری از بستگان او، شورش کردان درگزو خبوشان (قوچان) را سرکوبی کرد و به جنگ افغانـان ابدالی رفت. اما این امر به‌نتیجهٔ قطعی نرسید. زیرا شاه‌طهماسب میل داشت که نادر، پیش از این کار، به‌اصفهان رود و آن شهر را که پایگاه صفویه وپایتخت آنان بود، از افغانها بازپس گیرد. ولی نادر، به‌حق، نظر داشت که نخست دشمنان خرده‌پا ولی خطرناک را در خراسان ریشه کن کند. طهماسب بیمقدمه نیابت سلطنت عراق و آذربایجان را به محمدعلی‌خان قولرآقاسی داد و چون نادر بـا این نظر مـوافقت نداشت، شاه را به‌مشهد فرستاد وخود روی به‌عراق نهاد. دراین‌هنگام روسها در گیلان سرباز پیاده‌کرده این منطقه را درسال ۱۷۲۲ میلادی/۱۱۳۵ه تصرف کرده بودند. نادر بدانان پیغام فرستاد که بساط خود را برچینند. روسها هم که به علت بدی هوا تلفات فراوانی داده بودند، براساس معاهدات رشت (۱۷۳۳/۱۱۴۵) ومعاهدهٔ گنجه (۱۷۳۵/۱۱۴۷) سپاه خود را ازکلیهٔ مناطق متعلق به‌ایران درجنوب و مغرب دریای خزر بیرون بردند.

افغانان ابدالی درهرات‌ازدیرباز با ایران دشمنی داشتند. سرکوبی آنان‌لازم بود تا بتوان به وضع افغانـان مستقر درایران رسید. نادر بدانـان حمله برد(۴شوال ۱۱۴۱/ ۳ مه۱۷۲۹) وپس ازپیشرفتهای نخستین نظامی، کار به‌مذاکره کشیدو افغانها به‌اطاعت درآمدند ونادرهرات‌را به‌الله یارخان سپرد وطوایف فارسی زبان‌جمشیدی را درجام سکنی بخشیدوبه‌مشهد بازگشت. (۴ذی‌الحجه۱۱۴۱/ اول ژوئیهٔ۱۷۲۹).

اشرف افغان از تیرهٔ غلیجایی (غلبزایی) که دست تقدیر او را برسلطنت ایران نشانده‌بود، برای مقابله‌نادر به خراسان لشکر کشید. نادرپس از غلبه برصیدال(سیدال) خلیفه سپاه اشرف، درروز ششم ربیع‌الاول ۲۹/۱۱۴۲ سپتامبر ۱۷۲۹، درکنار قریهٔ مهماندوست دامغان، سپاه اشرف‌را به‌سختی درهم‌شکست وچنان‌که مورخ‌رسمی او، میرزامهدی‌خان می‌نویسد، نادر در این جنگ برای درهـم کـوبیدن سپاه افغان، از «توپچیان فرنگی نژاد» استفاده کرد. نادر به‌افغانها مجال نداد. جنگ دوم وی با آنان،

درسر درهٔ خوار صورت گرفت وافغانها به اصفهان گریختند و سه هزار نفر ازمردم سرشناس اصفهان‌را کشتند. نادر به‌دنبال آنان تاخت وجنگ سوم در مورچه‌خورت اصفهان روی‌داد. این بار نیز نادر به کمك توپخانه، افغانهارا تارومار کرد.(۲۰ربیع الثانی ۱۲/۱۱۴۲ نوامبر ۱۷۲۹) وسه روز بعد به اصفهان وارد شد. اما زیاد دراین شهر نماند وبه‌تعقیب افغانها به‌طرف شیراز رفت ودرماه جمادی‌الثانیه، اشرف‌را در زرقان نزدیك شیراز شکست داد. اشرف به‌طرف قندهار گریخت ودر راه کشته شد. جمعی از افغانان هم به‌هند گریختند ونادر به‌محمدشاه گورکانی نامه‌ای نوشت و او را، ازپناه دادن به‌فراریان، برحذر داشت. آنگاه نادر ازطریق کهگیلویه وشوشتر و دزفول و خرم‌آباد، وارد بروجرد شد. شاه‌طهماسب فرمان حکومت مناطق شرقی ایران را از قندهار تا پول کورپی، به‌نام وی صادر کرد به‌اضافهٔ مازندران و یزد و کرمان وسیستان.ضمناً یکی ازخواهران خودرا نیز به‌نام رضیه‌خانم به‌زنی بدوداد. ظاهراً این زن قبلاً زن‌داودخان، شاهزادهٔ گرجی‌بوده واز اوپسری دوازده‌ساله‌داشته است. خواهر دیگر شاه طهماسب دوم نیز به عقد رضاقلی‌میرزا پسر ارشد نادر درآمد.

چون ترکان عثمانی به‌پیغام نادر مشعربرترك ایران جوابی نداده بودند،نادر نهاوند را تصرف کرد. فرماندهٔ‌سپاه ترك‌عبدالرحمن پاشا، همدان‌رارها کرده‌به‌سنندج رفت. کمی بعدکرمانشاهان نیز به‌دست نادر افتاد. در۲۷ محرم سال۱۲/۱۱۴۴ اوت ۱۷۳۰نادر وارد تبریز شد ومی‌خواست به‌قصد تصرف ایروان حرکت کند که خبر شورش ابدالیان وهجوم‌آنان به‌مشهد، وی‌را ازاین‌حرکت منصرف ساخت. در این روزها بودکه شورش‌ینی‌چریان‌دراستانبول، موجب عزل سلطان احمد ثالث‌گردید. نادر بیستون‌بیك افشار را در تبریز حکمران ساخته، به خراسان رفت. زیرا ذوالفقارخان حاکم فراه، اللهیارخان ابدالی متحد نادر را که برخلاف دستور نادر از حصار بیرون آمده و به جنگ صحرا روی نهاده بود، درهم شکسته بود. (۱۳ محرم ۲۹/۱۱۴۳ ژوئیه ۱۷۳۰).

نادر پس ازسرکوبی طوایف ترکمن، لشکر به جنگ ابدالیها برد که حسین‌غلجائی برادر اشرف‌افغان بدانان یاری می‌داد. درچهارم شوال جنگ درگرفت. سرانجام افغانیان ذوالفقارخان را معزول کرده، الله‌یارخان را به حکومت دعوت نمودند. الله‌یارخان روز۱۸صفر سال ۱۱۴۴/۲۲ اوت۱۷۳۱ ازاردوی نادر به‌هرات رفت. اما هنوز به‌هرات نرسیده خود اوسر به شورش برداشت وبازجنگ درگرفت. سرانجام هرات دراول رمضان (۲۷فوریه ۱۷۳۲) تسلیم شد.

الله‌یارخان به‌هند تبعید گردیدوچندروز بعد حسین‌غلجائی به‌دست ابراهیم‌خان برادر نادر افتاد.

درمدت اقامت نادر درخراسان، شاه‌طهماسب‌ثانی که می‌خواست قدرتی‌نشان دهد تا خودرا مگراز زیربار تحکمات طهماسبقلی‌خان نجات بخشد ومشاورین‌وی نیز او را بدین‌کار تشویق می کردند، عازم جنگ با ترکان عثمانی شد ودر تبریز بیستون بیک‌افشاررا معزول کرد وخود به محاصرهٔ ایروان شتافت. اما کاری ازپیش نبرد وبازگشت ودرپنج‌فرسخی شمال همدان، بااحمدپاشا والی بغداد درافتاد. اما شکست خورد واحمدپاشا تا ابهر پیش آمد وشاه‌طهماسب به اصفهان گریخت و سردار دیگر ترك به نام علی‌پاشا حکیم‌اوغلو از ایروان به راه افتاد و تبریز و مراغه را نیزتصرف کرد. با این‌حال، ترکهاکه از بازگشت ایرانیان تحت‌نظر نادر هراسان بودند، دم ازصلح‌زدند و طبق قرارداد صلحی که بسته شد، اراضی شمال ارس را ترکان‌عثمانی متصرف شدند.

مقارن فتح هرات بودکه نسخهٔ عهدنامهٔ ایران وعثمانی به‌دست نادررسید و اوعدم رضایت خودرا ازاین قرارداد صریحاً اعلام داشت و ایلچیانی به استانبولو بغداد فرستاده، سرزمینهای مغصوبه را تقاضاکرد.

نادرپس ازتنظیم امور خراسان و سپردن‌آن به ابراهیم‌خان، روز ۷محرم ۱۱۴۴ ازمشهدبیرون‌آمد وپس‌ازسرکوبی ترکمانان به‌گرگان رسید. وی ازشاه طهماسب‌ثانی خواسته‌بودکه درقم یا تهران بدوپیوندد. اما شاه‌که‌سرگرم مذاکرات

جدیدی با ترکان بود، بدین امر توجهی نکرد و نادرهم به اصفهان آمد وشاه‌را به‌چادر خویش دعوت کرد و چندان به شاه‌طهماسب عرق‌خورانید که شاه‌صفوی دست به حرکات ناشایسته‌ای زد ونادرهم وی را درچنین‌وضعی به درباریان و همراهان نشان داده گفت آیاچنین کسی شایستهٔ سلطنت‌است.درباریان نیمی مرعوب ونیمی مجذوب رأی برعزل‌شاه‌طهماسب ثـانی دادند و نادرپسر چند ماههٔ طهماسب را به‌نام شاه‌عباس‌سوم‌به‌سلطنت برداشت. و شاه‌طهماسب را در ۱۴ ربیع‌الاول۴/۱۱۴۵سپتامبر ۱۷۳۲ به مشهد فرستاد و سه روز بعد رسماً سلطنت پادشاه جـدید را اعلام داشت و شاه چندماهه را به قزوین فرستاد.[۱]

نادرپس‌ازگوشمالی‌طوایف هفت‌لنگ بختیاری‌وطایفهٔ‌زند،در۶جمادی‌الثانیه وارد کرمانشاه شد ودر۲۲ آن‌ماه به احمدپاشای باجلان‌حمله‌کرد و قلعهٔ زهاب را در تصرف گرفت. در اول‌رجب به کرکوك رفت تا مگراحمدپاشا ازبغداد خارج‌شود. ولی‌پاشا همچنان دربغداد ماند.نادر به‌کمك پلی که یك مهندس فرنگی‌ازچوب‌خرما ساخت، از دجله‌گذشت و بغدادکهنه را گرفت و بغـداد جدید را مجـاصره‌کرد و شیخ عبدالباقـی، رئیس طایفهٔ بنی‌لام وحکمران مشعشعی خـوزستان را مأمور فتح بصره نمود. احمدپـاشا برای وقت‌گذرانی ، وعده دادکه شهر را در پایان‌ماه صفر تسلیم کند. زیرا می‌دانست که سپاه توپال عثمان‌پاشا ازراه‌کرکوك پیش‌می‌آید.نادر در۶صفر ۱۱۴۶ به مقابله با توپال عثمان‌پاشا شتافت ولی شکست خورد و به همدان عقب نشست وپس‌از تجدید قوای‌نظامی و تهیهٔ مایحتاج، در۲۲ ربیع‌الثانی، مجدداً به جنگ باترکان‌رفت و این‌بار پیروزی‌کامل نصیب نادرشد وتوپال عثمان درمیدان جنگ به قتل رسید واللهیارگرایلی سرش را ازتن‌جداکرد. اما نادر دستور داد‌که سر اورا به‌بدن او ببندندو به‌عبدالکریم افندی‌قاضی‌عسکرعثمانی‌دهند تا به‌وطن برده،

۱ـ سن‌عباس‌میرزا را دراین‌هنگام بعضی دوماه وبعضی هشت‌ماه نوشته‌اند. درهر حال شیرخواره وطفل گاهواره بوده‌است.

دفن کنند.

نادرخودرا به بغداد رسانید. احمدپاشا اعلام کرد که سرحدات ایران‌وعثمانی براساس قرارداد زهاب تعیین‌شود. اما خود او ازبغداد بیرون نیامد. نادرتنها به‌پس‌گرفتن اسرا اقدام نمود. زیرا محمد خان‌بلوچ حکمران کهگیلویه سر به شورش برداشته‌بود. محمدخان ازهمراهان محمود افغان‌بودکه از طرف‌اشرف به سفارت به استانبول رفت ودرباز گشت، شاه‌طهماسب اورا منصب فرماندهی بخشید و ازجانب نادر به‌حکومت کهگیلویه منصوب گردید. ولی‌دراین هنگام سراسر جنوب‌ایران را به‌آتش‌شورش کشیده‌بود. نادر پس‌از زیارت عتبات‌عالیات، در۱۵رجب۱۱۴۶/۲۲ دسامبر ۱۷۳۳، ازبغداد حرکت کرد. محمدخان بلوچ شکست‌خورد وگریخت. اما دستگیر شد و به فرمان نادرچشمان اورا کور کردند.

روز۲۶شعبان ۱۱۴۶ نادر به شیراز واردشد وچون خبری‌از تصویب‌تعهدات احمدپاشا از طرف دولت عثمانی نرسید، نادر در ماه ذی‌القعدهٔ همان‌سال روی به اصفهان‌نهاد. درراه خبرتولد شاهرخ فرزند رضاقلی‌میرزارسید ونادر بسیارخوشحال شد. زیرا این‌مولودکه مادرش دخترشاه‌سلطان‌حسین بود، می‌توانست واسطهٔ‌انتقال سلطنت از صفویه به افشاریه شود.

نادر در۲۵ذی‌القعده به اصفهان‌رسید. نمایندهٔ دولت عثمانی به‌نام عبدالکریم افندی به‌نزد وی آمدکه دولت عثمانی عبدالله‌پاشاکوپرولوزاده را سفیر تام‌الاختیار قرار داده‌است. نادر از وی خواست که ایالات قفقاز را به ایران باز گرداند تاراه برای مذاکرات بعد هموارشود. در۱۲محرم ۱۱۴۷/۴ژوئن ۱۷۳۴، نادرازاصفهان به سوی آذربایجان روانه شد. عبدالله‌پاشا خواستارشدکه حل‌موضوع ولایات‌قفقاز به‌دوسال دیگر موکول گردد. نادرکه وقت‌گذرانی ترکان را دید، نخست به‌سرخای رئیس طوایف داغستان درغازی‌قموق حمله برد. این سرخای‌همان است که‌ازایران روی گردانده به سوی ترکان رفته بود و ترکان حکومت وی را تصویب و تأیید کرده بودند. نادر پس‌از تنبیه طوایف‌داغستان‌ولگزیها، خودرا در ۱۶جمادی‌الثانیه

سال ۱۱۴۷ به‌گنجه رسانید و به کمك توپخانه ومهندسین روسی که‌پرنس گولیتسین سفیر روس دراختیارش گذاشته بود، گنجه راگرفت ودرهمین شهر بودکه قرارداد ایران وروس بسته شد (۱۷۳۰) و به موجب آن روسیه و ایـران تعهد کردندکه در هنگام هجوم دولت‌ثالث ازکمك به یکدیگر خودداری نکنند. وضمناً روسهااراضی ایران را پس دادند.

عبدالله‌پاشا کوپرولوحاضرنبودکه ایالات قفقاز را پس‌بدهد ونادر هم‌دست‌بردار نبود. پس‌جنگ این‌دو حتمی بود. این‌جنگ درمغرب ایروان صورت گرفت وروز ۲۶محرم ۱۱۴۸ فتحی درخشان نصیب نادرگردید (۱۸ژوئن ۱۷۳۵). پنج‌هزار نفر ازسپاه عثمانی دراین‌جنگ کشته شدند. عبدالله‌پاشا وسارومصطفی‌والی‌دیاربکر نیز ازاین‌جمله بودند. نادر سی‌هزارنفراسیرعثمانی‌را انعام داد ومرخص‌نمود ونعش عبدالله‌پاشا راکه به‌دست رستم قرا چورلو کشته شده بود، به قارص فرستاد وجسد سارومصطفی‌پاشا، داماد سلطان‌عثمانی را به‌ایروان . دراین‌جنگ که درمحلی به‌نام مرادتپه روی داد ، شمار سپاه ترك را هفتادهزارسوار و پنجاه‌هزار پیاده نوشته‌اند. وقتی‌چنین سپاهی، بدان‌سان تار ومارشد، شهرهای بزرگ ماوراء قفقاز مانندگنجه و تفلیس و ایروان به دست سپاه نادر افتاد.

نادر پس از سرکوبی مجدد طـوایف سرکش داغستان و تنبیه طهمورث (تیمورز) پادشاه‌گرجستان وفرستادن بیش‌ازشش‌هزار نفر از مردم تفلیس به‌خراسان، روی به جنگ با قاپلان‌گرای نهاد و در هشتم رمضان ۲۲/۱۱۴۸ ژانویه ۱۷۳۶ به ملتقای رودهای کورا و ارس رسید و در دشت‌مغان، نزدیك جواد، اردو زد وامنا و بزرگان ولایات مختلف را احضار کرد وبه‌حاضرین گفت‌که می‌خواهد به خراسان بازگردد و گوشه‌ای گیرد و آنان در انتخاب شاه‌طهماسب ثانی یا شـاه عباس ثالث آزاد هستند.

البته این یك عشوهٔ نظامی وناز سربازی بود . زیرا میرزاعبدالحسین صدر اصفهانی چون‌خواست به حمایت از صفویه سخنی گوید، به دستور نادر طناب به

گردنش افکندند و چندان کشیدند که ازدین وسیاست در گذشت ودیگران هم تکلیف خویش را دانستند و یک زبان گفتند کسی جز نادرشایسته مقام سلطنت نیست. آنگاه نادر به‌سلطنت رضا داد به شرط آنکه مذهب شیعه را که شاه اسماعیل رواج داده‌بود و«مخالف آبای کرام و اروغ عظام» نادربود، ترک کنند. تا بدین ترتیب اتحاد ممالک اسلامی صورت پذیرد و مذهب شیعه پنجمین مذهب در برابر مذاهب اربعه[1] شود و ایرانیان در فروع مقلدطریقهٔ‌جعفری یعنی امام‌جعفر بن محمدالصادق(ع) باشند.همگان به رغبت یا نفرت، غیر تسلیم و رضا چاره‌ای ندیدند و صورت مجلسی (محضری) به مهرهمهٔ‌حضار تهیه و درخزانه ضبط گردید. آنگاه نادر شروط پنجگانه‌ای را که می‌بایست به سلطان عثمانی عرضه شود، بدین گونه عنوان نمود:

۱ـ چون ایرانیان ازعقاید گذشته دست برداشته‌اند، دولت عثمانی بایدمذهب شیعه را پنجمین مذاهب چهارگانه بشناسد.

۲ـ شیعیان رکنی خاص در مکه داشته باشند.

۳ـ هرساله از ایران امیرالحاج تعیین شود، همچنان که ازمصر وشام امیرالحاج تعیین می‌شود.

۴ـ اسرای دوطرف مبادله شوند.

۵ـ ازطرفین، سفیران مقیم درپایتخت دولتین معین گردند.

روز پنجشنبه ۴شوال ۱۱۴۸ نادر برتخت سلطنت نشست وبرای اعلام جلوس خود، سفرائی به استانبول و سن‌پترزبورگ فرستاد. سفیر وی به استانبول عبدالباقی‌خان زنگنه بود. در همین هنگام بود که رضاقلی‌میرزا به‌والیگری خراسان و طهماسبقلی‌خان جلایر به پیشکاری (وزارت) وی منصوب شد و حکومت آذربایجان کلاً از قافلانکوه تا ارومیه چای به ابراهیم‌خان تفویض گردید.

۱ـ منظور از مذاهب اربعه، چهار مذهب مهم اهل تسنن است به نامهای حنفی (منسوب به‌امام ابوحنیفه نعمان بن ثابت) ومالکی(امام‌مالک بن انس) وشافعی (امام‌محمد بن ادریس شافعی) وحنبلی (امام احمدبن‌حنبل).

نخستین اقدام نادر پس از سلطنت، سرکوبی افغانهای غلجائی و تسخیر قندهار بود. برای این امر، نادر در اردوگاه خویش که سرخه‌شیر نام داشت، برجها و باروهای استوار بنانهاد وشهری جدید به‌نام «نادرآباد» پی افکند. روزدوم ذی‌الحجه سال ۱۱۵۰ هـ. ق. قندهار تسلیم شد و به دستور نادر قلعهٔ قندهار با خاك برابر گردید.

دراثنای توقف درقندهار، نادر برثروت‌عظیم هندوستان و بی‌لیاقتی گورکانیان آگاهی یافت. بنابراین، وی عازم حمله به‌هندشد. بهانه‌اش نیز این بودکه محمدشاه بعضی از افغانها را به هند راه داده و سفیرنادر را درهند نگهداشته‌است. شهرهای غزنین‌وکابل و جلال‌آباد یکی بعدازدیگری به دست نادر افتاد. درپنج‌فرسخی جلال‌آباد، رضاقلی‌میرزا به اردوی نادر رسید و منصب نیابت سلطنت وامتیازاختیار تغییر و تبدیل حکام وبیگلربیگیان یافت. ناصرخان والی پیشاور، معبرخیبر راگرفته بود، ولی نادر این‌معبررا دورزد و ناصرخان راگرفت. درپیشاور خبرکشته‌شدن ابراهیم‌خان به دست لگزیها (لزگیها) رسید. نادر یکی ازبزرگان قبیلهٔ قرقلو را به نام اصلان‌خان به جای اوفرستاد وخود به‌سوی دهلی شتافت.

لاهور بزودی به دست نادر تصرف شد. روز۶شوال ۶/۱۱۵۱ فوریه۱۷۳۹، هنگام خروج ازلاهورشنیدکه محمدشاه باسیصدهزار سپاهی و دوهزارفیل ودوهزار توپ به‌کرنال، در بیست فرسخی شمال شاه‌جهان‌آبادرسیده است. جنگ‌روز ۱۵ ذی‌القعده ۲۴/۱۱۵۱ فوریه ۱۷۳۹ شروع شد و باآنکه سپاه نادر ازحریف بسیار کمتربود، به‌کمك تیراندازی دقیق توپخانه، بردشمن پیروزی یافت. چندروز بعد، نادر محمد شاه را به چادر خویش دعوت کرد و اندکی پس‌از این دیدار، نادر در رأس‌سپاه نیرومند خویش، به‌همراه محمدشاه‌گورکانی، به دهلی درآمد و ازپادشاه هند مبلغی هنگفت درحدود بیست‌کرور روپیه وبیست‌هزار سپاه‌کمکی تقاضا نمود (۹ذی‌الحجه ۱۱۵۱/ ۲۰ مارس ۱۷۳۹). نام نادر در خطبه‌ها مذکور و به اسم او سکه‌ضرب‌شد. روز ۱۵ذی‌الحجه نادر به بازدید محمدشاه رفت. بعد ازظهرآن‌روز

شایع شد که نادر در کاخ سلطنتی هند کشته شده است.

لذا اوباش شهر به سربازان ایرانی حمله بردند وجمعی از ایشان را کشتند. شمار کشتگان ایرانی را بین سه تا هفت هزار نوشته‌اند. صبح روز بعد، نادر به مسجد روشن الملک رفته فرمان قتل عام داد. در این قتل عام، که از ساعت ۹ صبح تا دو بعدازظهر طول کشید، بیش از سی هزار هندی کشته شدند. تا این که به خواهش محمدشاه، نادر دستور داد که قتل عام متوقف شود. توقف نادر در دهلی دوماه و چندروز به طول انجامید ودرطی این مدت بود که دختر محمدشاه با تشریفات فراوان به عقد نصرالله میرزا پسر دوم نادر درآمد. میزان مال هنگفتی که نادر از پادشاه هند گرفت دقیقاً معلوم نیست. ولی یکی از هندیان آن مبلغ را شش میلیون روپیه نقد و پنج میلیون جواهر، من جمله الماسهای کوه نور و دریای نور و تاج ماه و محمدشاهی نوشته است، به اضافهٔ تخت طاوس. به سربازان ومأمورین ومستخدمین هم هریك از ۶۰ تا ۱۰۰ روپیه رسید. نادر به شکرانهٔ این پیروزی مردم ایران راتاسه سال از پرداخت مالیات معاف کرد که البته بعد مطالبه و وصول کرد. روز ۳ صفر ۱۱۵۲ ه (۱۲مه ۱۷۳۹) در حضور کلیهٔ بزرگان هند، نادر تاج سلطنت هند را بر سر محمدشاه نهاد و پادشاه مغلوب هند، دربرابر تاجی که نادر بدو بخشید، به نشانهٔ سپاسگزاری ولایات شمال غربی هند یعنی ناحیهٔ سند را از کشمیر تا مرزهای ایران بدو تقدیم نمود.

روز هشتم صفر نادر از دهلی بیرون آمده روی به ایران نهاد ودر اول رمضان به کابل وارد شد وروز هفتم رمضان سال ۱۱۵۳ به نادرآباد واردشد. دوسال وهفت ماه پیش، از همین شهر روی به هند نهاده بود. دردهم ربیع الاول به هرات رسید و به شادمانی فتوحاتی که کرده بود، بر تخت طاوس نشست، و خیمهٔ بسیار مجللی برافراشت تا چشمها را خیره کند.

پس ازپانزده روز اقامت در هرات، وی به طرف بلخ حرکت کرد و در هفتم جمادی الاولی بدین شهر درآمد. نادر پیش ازاین، ازهندوستان، نجاران بسیاری را برای ساختن کشتی جهت عبور ازجیحون فرستاده بود. لذا با ۱۱۰۰ کشتی که هریك

گنجایش ۱۰۰۰ من بار داشت، به طرف چهارجوی روانه شد و در ۱۸ جمادی‌الثانیه به‌چهارجوی رسید و درظرف سه‌روز جسری برشط ساخته شدکه سپاهیان از آن گذشتند. روز نوزدهم ، نادر به نزدیك بخارا رسید و حاکم بخارا ابوالفیض‌خان را به‌حضورپذیرفت. رودجیحون سرحدمیان ازبکان و ایرانیان تعیین‌شد ونادرتاج برسر ابوالفیض‌خان‌نهادودختر اورا برای علیقلی‌خان برادرزادهٔ خودگرفت ودختر دیگرش را خود به زنی اختیار کرد و حکومت نواحی شمال سند را تا تبت به طهماسبقلی‌خان جلایر بخشید.

پس‌ازاین‌وقایع، نادر به سر کوبی ایلبارس‌خان‌حاکم خوارزم شتافت. زیرا درهنگام توقف نادر درهند، وی‌به‌سرحدات‌سرخس تاخته بود. ایلبارس‌خان پس از جنگی دلیرانه دستگیر وبه امرنادر با ۲۰ نفر از اعیان دولتش کشته شدند [۲۴شعبان 5/1153 نوامبر ۱۷۴۰]. آنگاه نادربه‌کلات‌وسپس به مشهدرفت وهدایای گرانبها به حرم حضرت‌رضا تقدیم نمود (آخرشوال). دراین‌اوقات، سفیرمحمدشاه‌گورکانی رسید ورسماً ازطرف محمدشاه واگذاری منضمات ایالت کابل‌وتته واقع درساحل چپ رودسندراکه طبق قرارداد به‌محمدشاه تعلق‌داشت، به نادراعلام کرد ونادر نیز با فرستادن چندرأس اسب وچند خربزه تشکر نمود!!

آنگاه هنگام سرکوبی‌لگزیها رسید، چه‌آنان سر به شورش برداشته و برادر وی ابراهیم‌خان را کشته بودند. وی از راه قوچان واسترآباد و مازندران قصد داغستان نمود. درهنگام عبور از مازندران، در۲۸صفر۱۱۵۴، مردی که خودرا در جنگل پنهان‌کرده بود با تفنگ قصدجان نادر کرد. به طوری که‌دست راست نادر مجروح‌شد وشست چپ‌اوقطع گردید. ضارب را نتوانستند بیابند. ولی رضاقلی‌ـ میرزا که هنگام اقامت نادر در هند و پراکنده شدن شایعهٔ مرگ وی، در سبزوار شاه‌طهماسب‌ثانی وفرزندان اوعباس‌میرزا وسلیمان‌میرزا راکشته وزن‌خودرانیز که‌به قتل برادر اعتراض کرده بود به قتل رسانده و از مردم جریمه‌ای‌گران‌گرفته بود، مورد سوءظن قرارگرفت. درآن هنگام نادر فرزند خودرا درطهران‌گذاشت که در

همان‌جا بماند وخود به سوی داغستان عزیمت کرد. این لشکرکشی برای نادر بسیار گران تمام شد. زیرا لگزیها با شجاعت تمام به‌جنگ پرداختند وحتی راه آذوقه را به سپاه نادر بستند و اگر کشتیهای روسی برای حمل خوارو بار به‌وی کمك نمی کردند، مسلماً سپاه وی دراین جنگ تلفات فراوان تحمل می کرد. درطی همین سفر و شاید براثر خشم و کینه ازلگزیها بودکه نادر تصمیم وحشتناکی گرفت وآن این بودکه مجلس محاکمه‌ای ترتیب داد و اعضای آن را بانظرخاص تعیین نمود و این مجلس رضاقلی میرزا را در واقعهٔ سوءقصد به نادر گناهکار دانست و نادرهم دستور داد تا وی راکور کنند. دراین هنگام نادر زمزمه‌ای در اعراض ازسلطنت وکناره‌گیری از کار و تفویض امرسلطنت به یکی ازپسران خودکرد، اماکسی از ترس نپذیرفت و نادر هم بزودی این داستان را به‌دست فراموشی سپرد. زیرا درذی‌القعده سال ۱۱۵۴ /ژانویه ۱۷۴۲ سفیر ایران از استانبول بازگشت و خبر آورد که سلطان عثمانی از قبول شناسائی مذهب شیعه به عنوان مذهب پنجم وشرکت دادن مردم شیعی مذهب ایران دررکن شافعی خودداری کرده‌است. نادر دراین‌موقع بار دیگر به ملت ایران اعلام کردکه دست ازعقاید بدعت‌آمیز شاه‌اسماعیل بردارند و تصمیمات انجمن مغان را تأیید کنند وبه خلفای نخستین یعنی ابوبکر وعمر وعثمان احترام گذارند.

بعداز نوروزسال ۱۷۴۲/۱۱۵۵، نادرمجددابه داغستان لشکرکشیدوطبرسران را به‌باد غارت‌داد. با این‌همه، وی نتوانست براوسمی که درقلعهٔ قریش متحصن‌شده بود دست یابد. وی به نزد طوایف‌آوار گریخت و قلعه‌اش باخاك یکسان شد. یك سال‌ونیم نادر درداغستان‌گذراند و این سال آغاز ضعف و انحطاط قدرت اوست. زیرا نه تنها درداغستان به فتحی نایل نشد، بلکه دربن‌مدت، به مناسبت دوری نادر از صحنهٔ سیاست وپیکار درهرگوشه شورشی برخاست. درخوارزم پسر ابوالخیر قزاق، طاهرخان راکه از جانب نادرحکومت داشت به قتل‌رسانید وبرخوارزم‌دست یافت. اما وقتی نصرالله‌میرزا متوجه آن خطه شد، مردم خوارزم به مروآمده اظهار اطاعت کردند.

ازبکان سپاه نادرنیز، خواستارحکومت پسرایلبارس‌خان شدندکه نادر او را کشته بود. دربلخ‌هم درویشی راه‌طغیان‌گرفت ولـی پس‌ازجنگ و کشت‌وکشتار دستگیر شد.

نادر در۱۶ذی‌الحجه۱۱۵۵/ ۲۰ فوریه۱۷۴۳ازداغستان بیرون آمدوشب‌نوروز سال ۱۱۵۶/۱۷۴۳ به مغان رسید وازراه تبریز وسنندج به‌شهرزوررفت و توپخانهٔ او ازسمت‌همدان به کرمانشاه و عراق رسید. احمدپاشا حکمـران بغداد باردیگـر هدایای فراوان نزد نادر فرستاد، ولی از تسلیم شهر خودداری نمـود. نادر اطراف بغداد را درمحاصره‌گرفت وخواجه‌خان‌چمشکزکی را به‌فتح بصره فرستاد. روز۱۴ جمادی‌الثانیه نادر به‌کرکوك رسید ویك هفته بعد این‌شهر را تصرف کرد واربیل‌هم یك‌روزه به دست وی افتاد. در کرکوك بود که خبر رسید سلطان عثمانـی پس از شنیدن پیغامها وپیشنهادهای احمدپاشا، فتوای شیخ‌الاسلام را مشعر بر تباین مذهب شیعه با دین‌اسلام‌ومباح بودن‌قتل واسارت‌ایرانیان منتشر ساخته‌است. نادرازکرکوك به قصدموصل‌حرکت‌کرد ولی به فتح این‌شهر توفیق نیافت. با این‌حال مردم‌موصل که ازخشم نادر دروحشت بودند، وعده دادندکـه نمایندگانی به استانبول فرستاده رضایت خاطر سلطان را درپذیرفتن خواستهای نادر جلب کنند. دراین‌هنگام ایلچی احمدپاشا نیز رسید وپیغام سلطان را رسانید که قبول تخمیس مـذاهب اربعه باعث فتنه عمومی خواهد شد. ضمناً سلطان از نادر خواسته بودکـه با احمدپاشا قرارداد لازم بسته، به ایران بازگردد. نادر در دوم رمضان ۱۱۵۶/۱۲اکتبر ۱۷۴۳ به سمت کرکوك و خانقین رفت وپس‌اززیارت بقاع متبرکهٔ کربلا ونجف وسامره‌وکاظمین مزار ابوحنیفه را نیز طواف نمود ودرنجف مجمعی ازعلما و روحانیون‌گردآورد. در این‌جلسه که‌صورت دقیق آن به قلم‌میرزا محمدمهدی‌خان استرآبادی نوشته‌شده، حاضرین مواد تصویب‌نامهٔ مغان را تجدید وازآرای باطله تبری‌جستند. علمای‌عراق امامت جعفربن‌محمدالصادق(ع) را اقرارکردند و مذهب ایرانیان راکه به حقانیت سه‌خلیفهٔ نخست اظهارایمان کرده‌بودند، تصدیق‌نمودند. مطلب قابل‌ذکر اینکه‌دراین

صورت جلسه سخنی از تخمیس مذاهب اربعه نرفته بلکه نوشته شده است که ایرانیان شیعی مذهب می‌خواهند درمکه با رکن شافعی شریك شوند.

نادر وزنانش مبالغی کرامند برای تذهیب وتزیین عتبات عالیات خرج کردند و نادر به ایران بازگشت و هنگام مراجعت دستور داد که کرکوك و اربیل و قرنه (در نزدیکی بصره) را با چند نقطهٔ دیگر به احمد پاشا پس دهند. زیرا پاشای حیله‌گر خوب دانسته بود که چگونه در احترام و تکریم مرد مغرور نودولتی چون نادر بکوشد.

شتاب نادر در آمدن به ایران علت فراوان داشت. ظلم وبیداد نادر و فقر و اضطرار مردم ایران سبب شده بود که هرچندگاه یك‌بار شورشی درنقطه‌ای ازایران برپا شود، خواه از سوی اطرافیان خود نادر، خواه از سوی شیادانی که خود را به خاندان صفوی منتسب می‌نمودند. از جمله در شروان شخصی به نام سام میرزا پیدا شد که‌پسر شاه سلطان حسین است و جمعی دور او را گرفتند. نادر نصرالله میرزا را به دفع وی فرستاد و او بدین شورش پایان بخشید. اما سام میرزا موفق به فرار شد.

در فارس هم محمد تقی خان بیگلربیگی سر به شورش برداشت. وی از سرداران نادری بود که با سردار کلبعلی بیك کوسه احمدلو درعمان ونواحی جنوب خلیج فارس مستقر بودند. نادر آنان را به حضور خواست و محمد حسین خان قرقلو را به جانشینی ایشان معین کرد. اما محمد تقی خان به عزل خویش و رفتن به‌نزد نادر راضی نشد و کلبعلی خان را کشت و با محمد حسین خان به جنگ برخاست. کلبعلی خان پدرزن نادر بود به دو دختر. بدین معنی که دختر بزرگ او نخست با نادر ازدواج کرد وثمرهٔ این وصلت رضا قلی میرزا فرزند ارشد نادر بود که در بیست‌وپنجم جمادی‌الاولی ۱۱۳۱ هـ ۱۵/ آوریل ۱۷۱۹ متولد شد. پس‌ازاین، دختر دیگر وی به نکاح نادر درآمد که نصرالله میرزا و امامقلی میرزا از بطن او بودند. محمدتقی‌خان بزودی قدرتی فراوان یافت وچون مردی‌لایق بود، در دولت

نادری به مقامات عالی رسیده بود. نادر به جنگ وی شتاب کرد و او را گرفت و مقطوع‌النسل ساخت.

در ایل قاجاریه نیز تشنج سختی بروز کرد. طرفداران محمد حسن خان قاجار (پسر فتحعلی‌خان قاجار) و محمد زمان بیك قراموسانلو به‌جان یکدیگر افتادند و محمد حسین‌خان قاجار از اردوی نادر به‌استرآباد آمد. عدهٔ زیادی از مخالفین را کشت و کله منارها برآورد وجمعی را کور کرد.

هنوز در خوارزم آتش فساد تسکین نیافته بود که خبر خروج صفی میرزای صفوی رسید. این مدعی را که اصلاً محمدعلی رفسنجانی نام داشت عثمانیها ساخته بودند. جمال اوغلو احمد پاشا حاکم قارص، ازجانب صفی میرزا که مدعی سلطنت ایران بود، احکامی درآذربایجان منتشر می کرد. وقتی نادر به ابهر رسید و بدو خبردادند که جمال اوغلو معزول شده واحمد پاشا وزیر سابق عثمانی به‌جای وی مأمور قارص شده است، نادر به امیدآنکه پاشای جدید مأمور مذاکره دربارهٔ صلح است، در باغ سبز نشان داد وبه‌حکام ولایات شمالی من‌جمله ایران امر کرد که اسرای عثمانی را رها کنند. اما پاشای جدید از شرایط صلح اظهار بی‌اطلاعی کرد و نادر عازم قارص شد. در راه دوخبر خوش بدو رسید : یکی غلبهٔ گرجیان بر ترکان عثمانی ودیگری دستگیری سام میرزا. چنانکه گذشت، سام میرزا از زندان گریخته بود. البته پیش از فرار به امر نادر بینی او را بریده بودند. این‌بار نادر دستور داد که یك چشم او را نیز از کاسه درآوردند و او را به قارص فرستاد تا چون صفی‌میرزای ثانی نزد پاشای قارص بماند و دوبرادربتوانند یکدیگررا ببینند. یوسف پاشا حاکم آخسقه که با هدایا نزد رؤسای طوایف داغستان می‌رفت، درمحل گوری به دست گرجیها مغلوب شد. نادر به‌پاس این خدمات، طهمورث را والی ایالت کارتلی کرد و پسرش ایراکلی را والیگری کاخت داد.

نادر قارص را در محاصره گرفت ولی به علت سرمای شدید کاری ازپیش نبرد و از راه آخسقه و گنجه به بردع رفت و در ۲۲ ذی‌القعده/۲۷ دسامبر باردیگر

به داغستان درآمد. هنگامی که بعد از نوروز سال ۱۱۵۸/مارس ۱۷۴۵ به کنار دریاچهٔ گوکچه رسید با بیماری دست‌به‌گریبان بود. کشیش بازن، طبیب وی، علائم بیماری اورا مقدمهٔ استسقا تشخیص داده بود.

ترکان عثمانی برای یکسره کردن کار نادر دو سپاه مهم بر سر او فرستادند، یکی بـه سرکردگی یکن محمد پاشا صدراعظم سابق کـه مأمور ناحیهٔ ارزنةالروم شده بود و دیگری به فرماندهی عبدالله پاشا جبه‌چی و سلطان وردی‌خان اردلان از کردان فراری ایرانی مأمور ناحیهٔ دیاربکر وموصل. نادر پسر خود نصرالله میرزا را به‌جلو عبدالله پاشا فرستاد و خود پس از انجام مراسم وتشریفات عروسی برای پسرش امامقلی میرزا و برادرزاده‌اش ابراهیم خـان (پسر ابراهیم خـان مقتول در داغستان) و تفویض حکومت خراسان به امامقلی میرزا وحکومت عراق به ابراهیم خان، روز ۵رجب/۱۳ اوت به‌مقابلهٔ ترکان رفت. یکن محمد پاشا یکصدوپنجاه‌هزار سوار وچهل هزار ینگیچری همراه‌داشت. تصادفاً وی به‌همان نقطه‌ای‌رفت که ده‌سال پیش عبدالله پاشاکوپرولوزاده در برابر نادر مغلوب ومقتول شده‌بود. یعنی محلی موسوم به مراد تپه درنزدیکی ایروان.

جنگ روز یازدهم رجب شروع شد. نادر رابطهٔ وی را با قارص قطع کرد و او را به‌محاصره انداخت. درهمین ایام خبر رسید که عبدالله پاشا درحدود موصل شکست خورده‌است. نادر حلقهٔ محاصره را تنگتر نمود. درمیان آشوب واضطراب ناشی از این پیشامد نـاگوار، یکن محمد پاشا درگذشت و شکست بـر عثمانیان افتاد. دوازده‌هزارنفر از آنان کشته‌شدند وپنج‌هزار نفر به‌اسارت درآمدند وتوپخانهٔ آنان به‌دست نادر افتاد.

بعد از این شکست عظیم که به ترکان وارد آمد، به‌نظر می‌رسید که نادر کار را بر سلطان عثمانی دشوارتر گیرد. ولی وی که از آشوبها و شورشهای روزبروز ایرانیان خشمگین و ازجلب قلوب مردم ایران ناامید شده بود، دیگر اصراری در تحمیل شرایط پنجگانه نداشت بلکه ازپادشاه عثمانی به‌طورمحرمانه فقط خواست

که یا دیار بکر و یا عراق عرب که اولی در زمان شاه اسماعیل و دومی در زمان شاه طهماسب اول به‌دست ترکان افتاده بود بدو داده شود و این مطلب را نیز به خواست و ارادهٔ سلطان عثمانی واگذار کرد. نادر از میدان جنگ به چورس (نزدیك خوی) رفت و پس از پذیرفتن امیر خوقند به عراق آمد و از راه فراهان در ۴ ذی‌الحجه ۱۱۵۸/۲۸ دسامبر ۱۷۴۵ به اصفهان رسید و تا دهم محرم دراین شهر بود. درطی همین روزها بود که طبیب بازن کشیش نوشت که هرچه ظلم درتصور آید مرتکب شد. سپس از راه طبس و کویر در ۲۳ صفر به‌مشهد رفت.

نوروز سال ۱۱۵۹/۱۷۴۶ را نادر در مشهد گذراند و چندی بعد به‌سرکشی قلعهٔ مستحکم کلات رفت و ازآن‌جا به عراق آمد و در دهم محرم سال ۱۱۶۰ از اصفهان، مصطفی خان شاملو را به‌همراه میرزا محمد مهدی‌خان به‌استانبول فرستاد. قرارداد صلح براساس صلح زمان شاه صفی و سلطان مراد چهارم (قرارداد زهاب ۱۰۴۹) بسته شد و ازآن همه صورت مجلس ومحضر وانجمن مغان ونجف وبغداد چیزی حاصل نیامد و آن همه خونهای ریخته از ترکان و ایرانیان ثمری برنیاورد.

نادر در روز دهم محرم ۱۱۶۰ از اصفهان بیرون آمد و نوروز سال ۱۱۶۰/ ۱۷۴۷ را درخارج شهر کرمان جشن گرفت. شاهزادگان که پیش او بدیدن آمده‌بودند باز گشتند. بازن می‌نویسد که نادر به‌شاهزادگان تکلیف سلطنت کرد تاخود کناره‌گیری کند. ولی هیچکس از ترس جوابی نداد. نادر به مشهد رفت و اندکی بعد چون کردان خبوشان سر به شورش برداشتند شخصاً به‌سرکوبی ایشان شتافت. ولی در فتح آباد دو فرسخی قوچان، شب هنگام به‌دست چند تن از سران قزلباش که نادر قصد داشت فردای آن شب ایشان را به‌دست افغانها و ازبکان بکشد، به‌قتل رسید. (یازدهم جمادی‌الثانیه ۱۱۶۰ ه.ق/ ۲۰ ژوئن ۱۷۴۷).

این بود آنچه از زندگانی نادر در کتب تاریخ آمده: شرح جنگها و دلیریها و فتحها و شکستها. ولی هرچند که درضمن بیان، اشارتی کوتاه به خلق وخوی نادر رفته است، جا دارد وبلکه شایسته وبایسته است که از سیاست داخلی نادر و رفتار

او با مردم ایران ذکری شود تا پشت وروی سکه هردو درنظر آید. زیرا از زندگانی نادر به‌عنوان یك قهرمان داستانها گفته و کتابها نوشته‌اند وتاریخ بیست سالهٔ فعالیت سیاسی و نظامی او را هرچه توانسته‌اند مشروحتر و مفصلتر بـه قلم آورده‌اند. اما کمتر کسی زحمت آن را به خود داده که از مردم آن روزگار نیز یادی بکند و بر حال سیه‌روزانی که گناهی جز معاصر بودن با نادر نداشته‌اند اشکی بریزد و از آن همه کشته و مجروح وآواره و سرگردان وعزادار وداغدیده نامی ببرد. زیرا مردم در کشور ما همیشه عامل فراموش شده‌ای بوده‌اند وهیچکس برای آنان ارزشی قائل نبوده که شرح زندگانی سراسر رنج و بدبختی آنان را در کتاب و دفتری آورد و به‌قول بیهقی قلم را لختی برایشان بگریاند. هرچه بوده خداینامه وکارنامهٔ سلاطین بوده است و شرح جنگها و آدمکشیها و فتوحات پادشاهان. به‌همین جهت است که از تکاپو و کوشش نادر، همه کم‌وبیش چیزی می‌دانند. اما ازحال مردم ایران که در رکاب نادر گاهی در عراق عرب وگاهی درگرجستان وگاهی در هند وگاهی در ماوراءالنهر خون خود را نثار می‌کردند کمتر کسی خبر دارد:

اینك اشارتی بدین قصهٔ پرغصه:

در فاصلهٔ مـرگ شاه عباس اول (۱۰۳۸ هـ) تـا سال تسلط افاغنه بر ایران (۱۱۳۵ هـ) کشور و مردم ایران دوران آسایش و آرامشی آمیخته به‌لذت و ثـروت می‌گذرانیدند. سیاست شدید ولی خردمندانهٔ شاه عباس موفق شده بود که دشمنان ایران را چنان سرکوب کند که دیگر اندیشهٔ تجاوز به‌ایران نکنند. عهدنامهٔ زهاب بین شاه صفی وسلطان مراد چهارم که درسال ۱۰۴۹ منعقد گردید به جنگهای خونین و ممتد ایران وعثمانی پایان بخشید. سلاطین ازبك‌هم دیگر از آن جوش و خروش عبیدالله خانی و عبدالمؤمن خـانی افتاده بـودند. بلکه کم وبیش با دربار صفوی نرد محبت می‌باختند. گورکانیان هند هم اگرچه برای تصرف قندهار می‌کوشیدند، ولی به‌همان جنگهای مختصر بسنده مـی‌کردند و ابواب مکاتبات را همیشه گشاده می‌داشتند. روابط اگـر زیاد دوستانه نبود، دشمنانه و پـرخاشجویانه هم نبود.

بنابراین ایرانیان دشمن خارجی سهمگین وخطرناکی نداشتند. در داخل کشور نیز براثر امنیت راهها و برقراری تجارت و ارتباط فراوان با ممالك مجاور وحتی با کشورهای دوردست مثل فرانسه و اتریش و هلند و انگلستان و دلبستگی سلاطین صفوی به ایجاد راههای خوب و آب‌انبارها وکاروانسراها و قناتها و نهرها، وسایل لازم ومکفی دردسترس کلیهٔ طبقات مردم ازتاجر گرفته تازارع وصنعتگر قرارگرفته‌بود و این امر موجب آرامش ممتد و آسایش بیحد وگردآمدن ثروتی عظیم شده‌بود که مسافران فرنگی از شاردن و تاورنیه تا اولئاریوس آدام و انگلبرت کمپفرو، سان سون کشیش و دیگران از آن یادکرده‌اند. اشارات فراوانی که در اسناد و کتابها و رسالات مختلف این دوره چه از خودی چه از بیگانه به‌وجود قهوه‌خانه‌ها وکوکنارخانه‌ها وشرابخانه‌ها و بیت‌اللطف‌ها (روسپی خانه) شده، نشان لذت‌طلبی مردم ایران است که خود ناشی از آرامش وثروت وآسایش وامنیت فراوان می‌باشد. لذت این دورهٔ صدساله را ایرانیان که ذاتاً مردمانی صاحبدل و اهل ذوق و آسایش‌طلب و تفنن‌جو و تجمل پرست می‌باشند هرگز نمی‌توانستند فراموش کنند وبه‌همین‌جهت نمی‌توانستند ازابراز حق شناسی عمیق خود نسبت به‌دودمان صفوی که موجب این همه آسایش و ثروت و لذت بودند، خودداری نمایند و این معنی یکی از علل دلبستگی شدید مردم ایران به دودمان صفوی بود.

از طرف دیگر ایرانیان به مذهب تشیع که اصلاً برداشتی لطیف از اسلام و حاصل محبت واخلاص فراوان قوم ایرانی به‌خاندان رسالت و دودمان ولایت بود، دلبستگی فراوان داشتند و به همین جهت به‌صفویه که این مذهب را قدرت و قوت بخشیدند، به‌دیدهٔ احترام می‌نگریستند. زیرا درست است که درطول قرنها ایرانیان به‌مبانی تشیع وقوف واعتقاد داشتند، اما به‌علت وجود سلاطین سنی مذهب مقتدری چون سلاطین غزنوی و امرای سامانی وسلاجقه و ایلخانیان و تیموریان، تشیع در ایران شمول وگسترشی نداشت و تنها درکانونهای محدودی چون قم و سبزوار و ری وآوه وکاشان فعال و پویا بود واین شاه‌اسماعیل صفوی مؤسس سلطنت صفوی

بود که باشمشیر خون‌فشانش سلاطین‌سنی‌مذهب آق‌قویونلو وشیبانی‌وشروان‌شاهی را درهم‌شکست وراه را برای گسترش وپرورش تشیع بازوهموار نمود واولاد او بودند که باچنگ ودندان از تشیع دفاع کردند ودرمقابل دشمنان مقتدر سنی،مانند سلاطین آل‌عثمان وازبکان و گورکانیان هند سینه سپر نمودند و نه‌تنها تشیع را در برابرخطرات فراوان‌حمایت کردند بلکه‌با تعظیم وتکریم‌علمای شیعه مثل‌شیخ کرکی وشیخ بهاءالدین عاملی وشیخ‌لطف‌الله میسی وشیخ‌محمدتقی مجلسی وپسرش‌شیخ محمدباقر مجلسی صاحب دائرةالمعارف عظیم شیعه یعنی بحارالانوار وملامحسن فیض وآقاجمال خوانساری و صدهاتن دیگر ازفحول علمای شیعه تا آن‌جاکه توانستند برقدرت و قوت تشیع افزودند ودراین‌راه از هیچگونه خدمتی دریغ نکردند. کمااینکه شاه‌طهماسب اول دست شیخ‌عبدالعالی معروف به محقق کرکی یا به اصطلاح آن روز«حضرت مجتهدالزمانی»را در کلیهٔ امور بازگذارد و اورادر حقیقت درسلطنت خویش شریك ساخت ومردی مقتدر چون‌شاه‌عباس درجلو چشم هزاران نفر ازمردم‌اصفهان افسارالاغ ملاعبدالله‌تونی را به‌دست‌گرفت ودرحالی که ملاعبدالله سوار برالاغ بود جلودار وی گشت یا برای شیخ‌لطف‌الله میسی‌عاملی مسجدزیبائی ساخت که هنوز اززیباترین آثار هنر اسلامی است. همین‌شاه‌عباس برای نشان دادن مراتب اخلاص خویش نسبت به حضرت ثامن‌الائمه حضرت‌رضا، از اصفهان پیاده به مشهد رفت وبعدها نیز سنت‌سنیهٔ شاه‌اسماعیل و شاه‌طهماسب و شاه‌عباس دربزرگداشت علمای شیعه همچنان ادامه یافت ومردم ایران به همین‌جهت همواره در سلاطین‌صفوی به‌چشم تحسین وحق‌شناسی می‌نگریستند.

البته نمی‌توان این نکته را نادیده‌گرفت که اندك‌اندك ایرانیان با برداشتهای نادرست از تعالیم اسلام و تشیع دچار انحراف شدند و به‌کم‌کاری و تنبلی و فرار از مسئولیت وپرداختن به ظواهر شرع و تظاهر وریا وتقیه ودروغ مصلحت‌آمیز

روی آوردند.[۱] با این‌حال نباید تصور کرد که گناه این انحرافات برگردن امثال مجلسی و دیگر فقهای شیعه بوده بلکه سبب پیشامدن این‌وضع بیشتر سیاست بوده است. زیرا این‌سلاطین صفوی بودند که می‌خواستند بین جامعهٔ‌اسلامی ایران و جامعهٔ اسلامی ممالك مجاور شکافی عمیق فاصله باشد تا مبادااقلیت ایرانی دراکثریت سنی ترکان عثمانی و ازبکان وگورکانیان هند تحلیل‌رود. درهرحال مردم راحت‌طلب و کامجوی و آسان‌پسند ایران درنیمه اول‌قرن دوازدهم نه‌می‌خواستند راجع به حقایق تشیع و بواطن اسلام فکر کنند، نه‌توان اندیشه داشتند. وانگهی تأثیر این‌گونه سطحی گرائیها آنی نیست و اثرات آن باگذشت زمان‌ظاهر خواهد شد. درهر حال‌مردم ایران‌رونق ایمان‌خودرا به‌دوازده امام (ع) و قدرت‌اظهار علاقهٔ بی‌حد و حصرخود را نسبت به مولاعلی(ع) و فرزندانش ازبرکت وجود صفویه می‌دانستند و این‌هم علت دیگری بود برای دلبستگی مردم ایران به صفویه. اما روزگارهرگز بریك منوال نمی‌ماند. چنانکه برای نیاکان ما در ایران نیمهٔ اول قرن دوازدهم نیز نماند. ناآشنائی‌وبی کفایتی شاه‌سلطان‌حسین‌صفوی‌وبی‌بندوباری اودرامور‌اجتماعی و اخلاقی و شیفتگی او به «لذت خانه‌ها» و سرسره‌ها وپرداختن وی تنها به ظواهر شرع وعدم‌توجه او به مسئولیت دینی ومذهبی درمقابل ملت ایران و امت مسلمان چنان‌اورا ازسلطنت وحکومت دور کرد که نفهمید چگونه یك‌مشت افغانی گرسنه و پاپتی به‌پشت دروازهٔ اصفهان رسیدند وحتی دراین‌هنگام نیز نتوانست خائن را از خادم تمیزدهد. به‌طوری که خادمین دلسوز را ازدربار خویش‌راند وخائنین را بر صدر نشاند. تا آنک، جاه‌طلبیها و طمع‌ورزیهای همین سرداران خائن موجب شدکه شاه‌صفوی به دست خود تاج‌سلطنتی راکه اجدادش به‌ضرب شمشیر از دهان شیر گرفته بودند برسرفرومایه‌ای چون محمود افغان گذارد. (۱۱۳۵ ه. ق.)

۱ـ برای اطلاع برتفصیل بیشتر دراین مورد رجوع شود به کتاب «شیعهٔ‌علوی و شیعهٔ صفوی» از دکتر علی‌شریعتی که بـه طرزی جالب و آمـوزنده در این‌باره بحث کرده‌است.

پنج سال افغانان بر ایران حکومت کردند. نه شاه سلطان حسین که بناچار دست به سینه درخدمت محمود و اشرف افغان ایستاده بود توانست جبران مافات کند، نه طهماسب میرزا که به قصد جمع کردن لشکر وجنگ با افغانان از اصفهان بیرون رفت ولی در تبریز وقزوین به می گساری وزشتکاری نشست. تا اینکه دست تقدیر ندرقلی پسر امامقلی پوستین دوز را به میدان جنگ وعرصهٔ سیاست کشانید. این مرد که آمیخته‌ای ازقدرت اراده و تصمیم وشجاعت ونبوغ نظامی ودرعین حال قساوت وسنگدلی وطمع ودنائت بود، دراندك مدتی توانست خراسان راازدست ملك محمود سیستانی و اصفهان و فارس و دیگرنقاط ایران مرکزی را ازچنگ افغانان بیرون آورد وعثمانیان را ازصفحات غرب وشمال غربی وروسها را ازولایات شمالی ایران اخراج نماید. پیداست که چنین مرد دلیر وبااراده‌ای نمی‌توانست خودرا خادم و بندهٔ مردی سست وترسو وعیاش وبی اراده چون شاه طهماسب ثانی ببیند. درست است که طهماسب برای نشان دادن مراتب علاقه وحق شناسی خود، یك خواهرخویش را به نادر و خواهر دیگر را به رضاقلی پسر نادر داده ونادر یا بهتربگوئیم ندرقلی را خطاب طهماسبقلی خان بخشیده و طهماسبقلی خان هم ظاهراً سرفخر بر آسمان می‌سود و این شعر را ازروی تفاخر یا تملق سجع مهرخویش قرار داده بود:

سایه بـه فلك از ره اقبال رکابم
طهماسبقلی خان شده از شاه خطابم

ولی این مرد جسور نقشه‌های دیگری درسرداشت وبه این القاب وعناوین قناعت نمی کرد. او می‌خواست دستگاه سلطنت صفویه را براندازد و پایهٔ سلطنتی برای خود و اولادش بگذارد. مردم به این نکته پی برده بودند. اما دل ازصفویه نمی‌توانستند بردارند. زیرا صفویه باتمام مفاسد و معایبی که داشتند، پایگاهی در دل مردم برای خویش ساخته بودند. کدورت واختلاف مردم ایران باطهماسبقلی خان

ازهمین‌جا سر چشمه می‌گرفت. خاصه آنکه وضع رقت‌بار شاهزادگان دست و پا بستهٔ صفوی دربرابر مرد خشن و توانا وبیرحم و خونخواری چون نادر، دل‌نازك وپراحساس ایرانیان را به رحم ورقت می‌آورد و آب دردیدگان ایشان می‌گرداند.

مطلب دیگر اینکه طهماسبقلی‌خان ، اگر نگوییم به دینی و مذهبی پای‌بند نبود، لااقل می‌توان گفت که اعتقادی به مذهب تشیع نداشت. بلکه گرایش وی به جانب تسنن یعنی مذهب پدران ونیاکانش بود. وی طعن‌ولعن ایرانیان را برخلفای سه‌گانه نخستین تحمل نمی‌توانست کرد . چون صرف نظـر ازجنبهٔ مذهبی، وی می‌دانست تا وقتی چنین اعمالی در میان مردم ایران رواج دارد، صلح با ترکان عثمانی امکان‌پذیر نخواهد بود وجنگ بین‌دو کشورهمچنان ادامه خواهدیافت. به‌همین‌جهت، بنابرقول محمدخلیل مرعشی در مجمع‌التواریخ، نخست «بعضی افعال راکه شیوه وشعار شیعه می‌باشد مثل تعزیه داشتن خامس آل‌عباحضرت ابا عبدالله‌الحسین (ع) شهید دشت کربلا درعشر محرم‌الحرام و برپاداشتن رسم عیدغدیرخم وعید نوروز از تمام بلاد قلمرو خود موقوف نمود» و بعدها «چادر به یك شاخ افکنده علانیه قدغن نمودکه کسی قرآن نخواند، بلکه نداشته باشد.»

اما ایرانیان که دل درگرو محبت‌علی (ع) و فرزندانش داشتندوگریه‌درعزای حسین بن‌علی ودیگر معصومین‌را رافع معاصی‌می‌شمردند، نمی‌خواستندکه اسلام و قرآن و مذهب تشیع و محبت اهل‌بیت پیغمبر اکرم را از دست بدهند. کشمکش ازاین‌جاشروع شد و در هنگام اجتماع صحرای مغان به صورت علنی درآمد.

در این‌اجتماع، طهماسبقلی‌خان که مقدمات سلطنت‌خودرابه نیروی‌سربازان و تزویر اطرافیان وشمشیر سرداران‌خویش‌فراهم کرده و مدعوین رابه‌زورمحصلین غلاظ وشداد به دشت مغان در شمال آذربایجان کشانده بود، پس ازچندروز، ناز نظامی وعشوهٔ سیاسی، بالاخره‌حاضرشدکه سلطنت ایران‌را بپذیرد. ولی به‌این‌شرط که‌ایرانیان‌ازسب‌ولعن‌صحابهٔ‌پیغمبریعنی‌ابوبکروعمروعثمان‌وطعن‌برعایشه‌خودداری کنند و به اهل تسنن دشنام ندهند واز تعزیه‌داری آل‌عبا دست بردارند. با مقدمات

فراهم آمدهٔ قبلی وزهرچشمی که طهماسبقلی‌خان از همه گرفته بود وشمشیر کشان و چماق به دوشانش که کران تا کـران صف کشیده بودند، به نظر نمـی آمد که کسی اعتراضی کند و لب ازلب بردارد . اما ناگهان صدرالصدور روحانی اول ایران به سخن درآمده گفت قبول این شرایط با مذهب تشیع که مذهب رسمی کشورماست، مغایرت‌دارد. ولی بیچاره‌فرصت توضیح نیافت. زیرانادر که‌ازاین‌صداقت‌وشجاعت وی به خشم آمده بود ، دستور داد تا طناب در گـردنش افکندند و در برابر چشم همهٔ مدعوین وی را ازرنج بحث در اختلاف بین عـامه و خاصه و تشیع و تسنن آسوده ساختند[1].

این آغاز مبارزه بود. مبارزهٔ سخت و خونین نادرشاه فاتح وسردار بزرگ بامردم بی‌سلاح وناتوان ایران. اما ازهمان‌روز تاجگذاری، مردم‌بی‌سلاح که‌قدرت و توان مبارزهٔ رویاروی نداشتند ، با ظریفه‌گویی ومضمون‌سازی و شعرولطیفه کـه سلاح مردم‌عادی با دشمن زورمند سنگدل‌زور گوی است، نادررا به‌مبارزه طلبیدند. چنانکه دربرابر ماده تاریخ«الخیرفی‌ماوقع» [2] که متملقان وچاپلوسان درباری‌جهت تاجگذاری وی یافته بودند، ظریفی ناشناس تاریخ «لاخیر فی‌ماوقع» را اعلام‌کرد ودیگری در این‌زمینه گفت:

بریدیم از مال و از جان طمع

به تـاریخ «الخیر فـی‌ماوقع»

۱ــ هرچندکه درنام ونحوهٔ قتل این‌شخص اختلاف است ولی همهٔ مورخین‌دراین نکته متفق‌اندکه در اجتماع مغان، یك روحانی در برابر نادر قدعلم کرد وجان خویش‌را برسر عقیدهٔ خـود گذاشت . (ر.ك بـه کتب جوناس‌هانوی و یوهان‌اتر و محمد کاظم و دیگران)

۲ــ جملهٔ‌الخیرفی‌ماوقع به‌حساب جمل برابراست با ۱۱۴۸ یعنی سال‌تاجگذاری نـادر.

و دیگری گفت:

طهماسبقلی نه می نه‌پیمانه گذاشت

درخرمن‌مانه خوشه نه‌دانه گذاشت

نادرهم هرگز نخواست با مردم کنار آید و آنان را درحساب آورد. او ازهمان روزهای نخست خواست که پایهٔ سلطنت خویش را برروی اجساد خون‌آلود مردم قراردهد تا کسی جرأت مخالفت ننماید. قتل صدرالصدور پیرمرد، بیشتر برای ترساندن و زهرچشم گرفتن از دیگران بود تا مجازات شخصی او. از آن‌روز به‌بعد نادر روز بروز در اجرای این سیاست جری‌تر ودرنده‌تر وبرنده‌تر شد. به‌طوری که وقتی از تشریفات تاجگذاری فراغت یافت و ازصحرای مغان بازگشت، دستورداد تا تمام وجوه اوقاف ایران را ضبط کردند و بـه مصرف قشون نادری رسانیدند و صریحاً گفت حقی که سپاهیان من به‌گردن مردم ایران دارندبه مراتب بیشتر ازحقی است که علمای شیعه جهت خویش قائل هستند.

نادر همیشه‌ازاین موضوع رنج می‌برد کـه چرا مردم اورا دوست ندارند و صفویه را دوست‌دارند. اما اونمی‌دانست کسی که می‌خواهدموجب‌وحشت دیگران باشد، هرگز مورد محبت آنان قرار نخواهد گرفت و آنان که دوست دارندبراعصاب مردم حکومت کنند، هرگز در قلبهای افراد مردم راه نخواهند یافت. زور وفشار هرگزموجب محبت نمی‌شود!!

در تاریخ‌ایران آدمکش و خونخواره کم‌نیست، اما نادرچیز دیگری‌است. در

۱ـ نقش سکه نادر بریک‌طرف همین جملهٔ «الخیرفی‌ماوقع» بـود وبرطرف دیگر این بیت:

سکه بر زرکرد نام سلطنت را درجهان نادر ایـران زمین و خسرو گیتی‌ستان

۲ـ دیوان طالب کتابخانهٔ ملی به شمارهٔ (۲۶۶۸ف)

مورد قساوت نادر، ازیك چشم یا دوچشم کندن و از گوش ودماغ بریدن وبیضه کشیدن وشکنجه وچوب و تازیانه لازم نیست سخنی به میان آید. چون این جزئیات در برابر «قهرمان قهروسطوت نادری» ناچیز است. حتی از کشتاری که نادردردهلی به راه انداخت تاجائی که به قول ژنرال سایکس هنوز هم مردم دهلی برای مفهوم «قتل عام» کلمهٔ «نادرشاهی» را به کارمی برند وخود ماهم درمقابل حکم زور می گوئیم «حکم نادری» ذکری نمی کنیم، زیرا در نظر ما که سراسر تاریخمان قتل عام وخاص بوده است وحکم زور وبی منطقی، این مسائل چندان تازگی ندارد. مگر آنکه باحسن ابتکار و ابداعی توام باشد!! مثلا این داستان که در تاریخ سالاری آمده است:

پس از اینکه درمیدان نقش جهان اصفهان چندنفر از بازرگان ارمنی ومسلمان و یهودی وهندی را بـه دستور وی زنده زنده در آتش سوزانیدند[1] ،«دراواخر سنه یك هزارویکصدوپنجاه ونه، موکب والا از راه نیریز به صوب کرمان نهضت فرمود. در اوایل صفرسنهٔ یك هزار و یکصد وشصت، در خارج گواشیر که دارالملك کرمان است، درپای چنار موسوم به چنار مرزبانی منزل نمود. خاندانقلی بیك نایب الحکومه (معاون استانداری کرمان) که مدتها درآن ولایت توطن داشت، با اینکه آن بیچاره تا بلوك انار که اول خاك کرمان است استقبال نموده، پیشکش و بارخانهٔ کرامند از نظر والا گذرانیده، اولیای دولت را فرداً فرد نزل وماحضر فرستاده، سیورسات و مایحتاج اردورا حتی سیروپیاز فراهم آورده درحالتی که به‌هیچ‌وجه، بهانه‌برای قتل و مصادرهٔ اونبود، روز دوم ورود، به خاندانقلی بیك فرمودکه چندسال قبل من ترا دیدم لاغروباریك اندام بودی. چه کردی که بطین (شکم گنده) وسمین (چاق) شدی. عرض کرد طبیبی کرمانی معجونی برای من ترکیب نمود. مداومت آن سبب فربهی بنده گردید. شاه پرسید اجزای آن چه بود. بیچاره ادویهٔ معجون را یك‌یك بر شمرد تا

---

۱ ـ علت این جنایات را جو ناس هانوی چنین نوشته: می گفتند که این گروه زین اسبی را که متعلق به‌شاه‌سلطان‌حسین بوده خریده وبدون اطلاع دادن به‌نادر مروارید‌های آن را برده بودند. (زندگی نادرشاه ص ۳۱۰)

به شیرهٔ‌مغز گنجشك رسید. نادر کج‌خلق گردیده به فراشان غضب امر کرداورا باریك نمایید. بنا به حکم همایونی بردیوار باغی که نزدیك‌سراپردهٔ شاهـی بود، سوراخ تنگی کرده، سرخاندانقلی‌بیك را از سوراخ بیرون‌آورده طنابهای محکم‌بر آن سرو گردن بستند وسردیگر طنابها را به دوگاوبسته وچوب به‌گاوها زدند. سرخاندانقلی بیچاره با بیشتر اعصاب و عـروق‌آن کنده شد. پنج الف که هرالفی پنج‌هزار تومان این زمان است به اسم حسینقلی‌بیك پسرخاندانقلی‌بیك نوشتند و محصلان غلاظ و شداد به جهت اخذ وجه معین گردید.»

در همین سفر کرمان‌است که از سرشصت‌وسه‌نفر از کلانتران وعمال‌بلوکات فارس و یکصدوشانزده نفر از مردم کرمان، دوکله منار ساخت. به‌طوری که میرزا- محمد کلانترمی نویسد نسقچیان از علینقی‌بیك لر تقاضا داشتند که کشتهٔ فارسیان از شصت‌وسه کمتر نشود که مباداکله منار ناقص شده مورد مؤاخذه شویم‌و‌نسقچی‌هم از ترس‌نادر و از بیم‌آنکه مبادا عدد کشتگان از شمارهٔ مقرر کمتر شود وکله مناره ناقص بماند هرکه در راه می‌یافت بدون هیچ علت وپرسشی درجمع آن بی گناهان داخل‌می کرد. به‌طوری که میرزامحمد کلانتر که خود ازمستوفیان وحسابداران‌درگاه بود می‌ترسیده به دنبال‌دایی خویش برود مبادا کـه نسقچی اورا به‌عوض فراریان «به قلم دهد».اصل این بود که کله منار ناقص نشود. دیگر جان مردم بیگناه که نه سرپیاز بودند نه ته پیاز چه اهمیتی داشت!!!

بازدرهمین‌سفر محنت اثر است که درحدود هفتصدنفر از مردم‌کرمان را بـه قتل رسانید و ازکله‌ها منارها به ثریا برآورد . مـن جمله آقافتحعلی نام‌کلانتر شهر کرمان را کشت. گناه این بینوا این بودکه در آن سال (۱۱۶۰) شب سه‌شنبه نهم ربیع‌الاول (شب قتل عمر خلیفهٔ ثانی) مصادف شده بود با شب تحویل‌سال و جشن نوروز. آقافتحعلی هم مثل دیگر ایرانیان به مناسبت نوروز حمامی رفته ودست و پای خودرا حنایی گذاشته بود. تا چشم نادر بـه دست خضاب کردهٔ کلانتر افتاد، فرمود یقین به‌جهت این‌عید (=قتل خلیفهٔ ثانی) خضاب کردی و فحش زیادی به

سلاطین صفویه داد که چرا روز نهم ربیع‌الاول را عید قرار دادند وحکم به قتل آقافتحعلی کرد و اورا به طناب خفه کردند. وجسد اورا در خندق انداختندوورثه و اقربای او جرأت دفن اورا نکردند.

وباز درهمین مدت اقامت کوتاه نادر درکرمان است که منشی بنگاه تجارتی هلندی به چوب فلك بسته شدوچندان‌چوب خورد که مرد و بهانهٔ این کارهم‌ظاهراً این‌بود که چرا یکی‌از اشراف ایران‌مبالغ گزافی ازاموال خود را به‌او سپرده‌است.

با این همه بیرحمیها، نادر می‌خواست اورا دوست داشته باشند. تازه بااین روشهای ابتکارآمیز! در جلب قلوب مردم، فرومایگی و پول‌پرستی و مال دوستی مفرط ولئامت وخست را نیز همراه ساخته بود. این سیرهٔ ناپسند که در ابتدا زیر پوشش لزوم توجه به قشون وتهیه هزینهٔ جنگ در مقابل ترکان عثمانی پنهان شده بود، پس‌از استقرارقطعی وی برتخت سلطنت، به‌صورت بارز و کریه‌بلکه‌رسوائی آمیزی برملاگردید و مردی که حتماً می‌بایست قهرمان ملی شناخته شود واحتیاجی هم به جمع مال نداشت، به‌علت پستی‌طبع، چنان به جمع مال شیفته شد که‌دراین راه ازصغیرو کبیر وبرنا وپیروزن‌ومرد نگذشت و هرجازر وسیمی می‌دید به زور شمشیر یا به‌چوب محصل و داروغه‌گرفت و این حرص او به جمع مال، بیشتر از هنگامی شروع شدکه وی به هند رفت و شکوه وجلال دویست‌ساله دربار هند را ملاحظه‌کرد.

حمله به هند درسال ۱۱۵۱ صورت‌گرفت. ثروت افسانه‌ای این کشور کهن سال‌همیشه‌موجب‌هجوم‌بیگانگان‌بدان‌کشوربوده‌است. سلطان محمودغزنوی وتیمور گورکانی ظاهراً به‌قصد جهاد و باطناً در اندیشهٔ غارت و جمع مال به هند حمله بردند. نادر هم برای تاراج جواهر و جمع غنائم وثروت به هندروی آورد. پس ازغلبه برسپاه هند (جنگ کرنال ۱۶ذی‌القعدهٔ ۱۱۵۱ ه. ق/ ۱۹ فوریه‌۱۷۳۸) دختر پادشاه هند را برای پسر خودنصراللهمیرزاگرفت وبه شکرانهٔ این فتح مالیات سه سالهٔ ایران رابخشید. نادر سلطنت هندراکه نمی‌توانست نگهدارد به محمدشاه‌پس-

داد و درعوض هرچه جواهر ونفایس در خزانهٔ محمدشاهی بود صاحب شد و همه را به ایران آورد، من جمله تخت‌طاوس والماسهای معروف کوه نور و دریای‌نور و تاج‌ماه و محمدشاهی.

شرح این نفایس و قیمت و ارزش افسانه‌ای آنها در کتب مختلف، من‌جمله کتاب جوناس‌هانوی انگلیسی که خود درآن‌هنگام در ایران بود، آمده‌است. وی قیمت این غنایم را برابر با ۸۷/۰۰۰/۰۰۰ لیرهٔ انگلیسی تخمین می‌زند. شرحی که تاورنیه در حدود صد سال پیش ازین تاریخ راجع به تخت طاوس نوشته، نوشته جوناس هانوی را تأیید می کند. تاورنیه می نویسد:

«این‌تخت به همان شکل و به همان اندازهٔ تخت خوابهای سفری ماست یعنی تقریباً شش پا طول وچهارپا عرض دارد. در روی چهارپایهٔ آن‌که بسیار کلفت است وبیست تا بیست وپنج شست دست، ارتفاع دارد، چهار میله‌کار گذاشته‌اندکه تخت درروی‌آنها قراردارد. در روی این‌میله‌ها ۱۲ستون است که از سه‌طرف‌روپوش تخت برروی‌آنها قرار دارد و طرفی که روبروی حیاط است، روپوش‌ندارد. هم پایه‌ها و هم میله‌ها که بیش‌از ۱۸ شست دست عرض دارند، کلاً از طلای‌میناکاری مرصع به الماس و یاقوت و زمرد پوشیده شده‌اند. در میان هرمیله‌ای‌یاقوت‌درشتی دیده می‌شود که دروسط و اطراف‌آن چهارزمرد است که‌به‌شکل‌صلیب‌درآورده‌اند در طول میله‌ها، جابجای، از همین صلیبها دیده می‌شود و طوری‌آنها را قرار داده‌اندکه در یکی ازآنها یاقوت در وسط است وچهار زمرد درچهارطرف و در دیگری زمرد دروسط‌است وچهار یاقوت درچهارطرف. زمردها راسطح‌تراشیده‌اند ودرجاهایی که در میان یاقوتها و زمردهاست الماسهائی نشانده‌اند. بزرگترین این الماسها بیش‌ازده تا دوازده قیراط نیست وهمهٔ‌آنهانگینهای مسطح هستند، دربعضی نقاط مرواریدهائی است‌که در طلا نشانده‌اند. در یکی از اضلاع طول تخت چهار پله است‌که ازآن بالا می‌روند. از سه پشتی یابالشی که درروی‌تخت است، یکی که در پشت شاه‌گذاشته می‌شود درشت و گرد است، مانند متکاهای ما و آن دو پشتی

دیگر که دوطرف وی می گذارند پهن است. گذشته‌ازین شمشیری و گرزی و کمانی وتبری وترکشی به‌این‌تخت آویخته‌اند و این سلاحها تماماً مانند بالشها و پله‌ها و دیگر قسمتهای تخت مرصع به‌جواهراتی هستند متناسب باجواهرات دیگرتخت. من یاقوتهای درشتی راکه دراطراف‌تخت کار گذاشته‌اند شمردم. تقریباً صد وهشت دانه است که‌کوچکترین‌آنها صد قیراط وزن دارد. بعضی‌از آنها دویست بلکه‌بیشتر هم وزن دارد. زمردها تا اندازه‌ای خوش رنگ‌اند و بـزرگترین‌آنها ممکن است تقریباً شصت قیراط باشد وکوچکترین آنها سی‌قیراط. من تا یك وصدوشصت دانه از آنهارا شمردم وبه‌همین‌مقدار یابیشتر، یاقوت است. عقب روپوش تخت پوشیده از الماس و جواهر است و در دورآن ریشه‌ای از مروارید آویخته‌اند و دربالای روپوش که به‌شکل گنبد است وچهاردانه دارد، طاوسی دیده می‌شود که دم‌خود را بلندکرده و آن دم از یاقوت‌کبود و جواهرات رنگ دیگر است. بـدن طاوس از طلای میناکاری است و چند قطعه جواهر، از آن جمله یاقوت درشتی است که در جلو شکم طاوس است و ازآن مرواریدی به‌شکل گلابی آویزان است کـه پنجاه قیراط تقریباً وزن دارد وزردرنگ است. دردوطـرف طاوس دسته‌گل بزرگی‌است به قد همان پرنده متشکل ازچندین‌گل طلائی میناکاری با چند قطعه جواهر. درآن طرف تخت‌که روبه‌حیاط است، شبکه‌ای ازجواهر والماس که هشتاد تا نود قیراط وزن آن می‌شود آویخته است و دراطراف‌آن یاقوتهائی است و وقتی که شاه روی این‌تخت نشسته این‌شبکه درست روبروی چشم اوست. آنچه به‌نظرمن دراین‌تخت مجلل گرانبهاست، این است که دور دروازه ستونی که روپوش آن را نگه می‌دارد رشته‌های زیبائی ازمرواریدهای خیلی‌گرد و درشت پیچیده‌اند و هردانه‌ای از آنها ممکن است از شش تا ده قیراط باشد به فاصلهٔ چهارپا ازتخت، درچهارطرف، دو چتراست‌که درزمین کار گذاشته‌اند ومیلهٔ‌آنها‌که هفت تاهشت‌پا ارتفاع‌دارد مرصع به الماس ویاقوت ومرواریـد است. این چترها از مخمل سرخ است‌که زردوزی کرده‌اند و دراطراف‌آنها رشته‌ای ازمروارید است. این‌بود آنچه من‌توانستم‌ببینم.

کسانی که حساب جواهرات شاه و ارزش این کار را دارند، به من تأکید کردند که صد و هفت هزارلك روپیه تمام شده یعنی معادل پانصد هزارلیره به‌پول ما».

محمدکاظم نیز این تخت را به چشم دیده است و او وصف تاورنیه را از تخت‌طاوس بدین گونه تکمیل می‌نماید: «دیگر تختی بود مشهور به تخت‌طاوس... هفتاد شتر آن تخت را می‌کشید. به طرح کلاه فرنگی هشتی که دور آن مدور بود وسقف و در و دیوار آن ازطلای مرصع کرده بودند و در بالای سرآن طاوس یك دانه از زمرد و یاقوت ساخته گذاشته بودند و در بالای سرآن طاوس یك دانه الماس به‌قدر بیضهٔ مرغی بود مشهور به کوه نور که قیمت او را بجز ذات پاك الهی احد دیگر نمی‌دانست نصب کرده و بالهای آن مکلل به‌جواهرساخته‌بودند. مروارید درشت بسیار چون بیضهٔ کبوتر به‌سیم کشیده وبدان پایه‌های تخت قرارداده وجمیع آلات و اسباب آن تخت ازسیم سرخ و به‌جواهرمکلل بود و دانهٔ ضعیف‌تر آن به وزن نیم‌مثقال و باقی دیگر چهارمثقال و سه مثقال و دومثقال وفروش خارج آن از گلابتون که دورآن به مروارید آبدار غلطان تعبیه شده بود و پنج ذراع از آن تخت محجری ازطلا، استادان صاحب وقوف به طرح هشت کرده‌وساخته بودند، مکلل به جواهر که در زمین به‌دور ودایرهٔ آن تخت کشیده که هرگاه پادشاه ممالك هندوستان ارادهٔ جلوس می‌نمود، براورنگ جهانبانی برآمده چند نفر از امیران عظام وسرداران کرام درپائین آن تخت تکیه بدان محجرطلا کرده توقف‌می‌نمودند و آن تخت ومحجر همه پاره‌پاره بود به‌یکدیگر نصب کرده برقرارمی‌گردانیدند». «محرر این رواق (محمدکاظم) در هنگامی که رایات جاه و جلال از هندوستان به دارالسلطنهٔ هرات منعطف گردیده بود، آن تخت راکه حسب‌الفرمان قضاجریان باخیمهٔ نادری تکانیده بودند تماشای آنرا نمود که عقل بندهٔروزگار ازتصور وتقریر آن عاجز و قاصر است. دارای زمان آن تخت را مقررفرمود که بارگیری کردند».

در میان این غنایم اشیای نفیس فراوان بود من‌جمله خیمه‌ای که آسترش از اطلس بنفش وروی آن صورت تمام پرندگان وحیوانات روی‌زمین و گلهای قشنگ

نقش شده‌بود. تمام این نقوش وتصاویر ازمروارید والماس ویاقوت قرمز ویاقوت کبود و دیگر جواهرات تهیه شده بود.

محمدکاظم دراین مورد می نویسد: «ازجمله تحفه‌ها دو دانه یاقوت والماس بود یکی مشهور به‌دریای نور ودیگری معروف به‌عین‌الحور که ازقرارتقریرحاجی علی‌نقی‌خان جواهری قیمت هریك دانۀ آن به‌نحوی است که هرگاه طفل چهارساله اشرفی دومثقال و نیمی را به هـوا بیاندازد، تا مکانی که آن اشرفی عروج نماید زر سرخ هرگاه بدان بلندی بریزند قیمت یك دانـۀ آن است و حسب‌الامر دارای زمان آن را نیز ضبط سرکار نمودند.!!»

«دیگر ازجملۀتحفه‌ها کتابی بود مشهور به رموزحمزه که‌خوش‌نویسی بسیار خوب آن را کتابت نموده ونقاشان وصحافان ومذهبان صاحب وقوف مقطعات آن‌را مصور پشت و رو نموده بودند که هرجنگ وجدال و مجلس آرائی وعیاری عمرو بنی‌امیه‌وباقی‌مقدمات را تصویر کرده وساخته که عقل ازتصور آن عاجزو آن کتاب‌را دربار دوقطارشتر می‌بستند. چون دارای زمان خواهش آوردن آن‌را نمود، محمد‌شاه صمصام‌الدوله وزیر اعظم را به خدمت حضرت‌گیتی‌ستان فرستاد و خواهش آن نمود که آن کتاب را ملاحظه‌فرمودند به‌انعام‌ما مقررفرمایند. حضرت‌صاحبقران درجواب فرمودند که هرگاه خواهش‌نبردن جمیع خزاین‌را نمایند قبول‌می‌فرمایم. اما خاطراقدس تعلق به مطالعۀ آن کتاب به‌هـم رسانیده، انشاءالله‌تعالی از ممالك ایران خواهم فرستاد. صمصام‌الدوله معروض‌داشت که محمد شاه را ازبردن خزانۀ شاهی سرموئی ملال به‌خاطـر خطور آن نمی‌نماید، امـا به‌جهت این کتاب بسیار مکدرخاطر گردیده است. بندگان اقـدس (نادر) میرزا زکی ندیم خـاص خود را فرستاد که رفته درخدمت پادشاه مذکورمعذرت‌خواهی کتاب‌را نمود. ناچارمحمد‌شاه سکوت‌اختیارنمود وهرورق [آن‌کتاب]مساوی‌یك‌ذرع ونیم‌شاه‌طول وسه‌چهار یك‌عرض‌داشت وجمیع ورقهای آن را مقوا نموده بودند.»

همین محمدکاظم شرح دقیقی نیز دربارۀ میزان غنایم و بهتر بگوییم چپاول

نفایس هند به‌دست نادر آورده که خواندنی است.

«ازقرار تقریر میرزا محمدشرف موازی بیست هزارنفر شتر درسر کارخاصهٔ شریفه بود وموازی چهارهزارنفر شتر را جواهر ومرصع آلات پادشاهی بارگیری نمودند و موازی دوهزارنفر دیگر را اسباب اسب و یدکی مرصع و زین و لگام مرصع و اسباب وموازی دوهزار نفر دیگر را ازقبیل زرینه آلات مرصع چون جام وزیرجام بلورین کنده کاری مکلل به‌جواهر وصراحی یشم وطلا وسرپوشهای بلورین مرصع وغیرهم که عقل ازتصور آنها عاجز بود بارگیری نمودند وموازی شش‌هزار نفر دیگر را اشرفی جهان‌آبادی بارگرفتند و موازی بیست وچهارهزار رأس استر بردعی را زرسفیدونقره آلات بار بستند.»

تنها این جواهر ونفایس وخزائن نبود. نادر درطول راه‌بازگشت، سربازان و افسران خود را نیز بازرسی کرد تا اگر پول و جواهری دربار خود داشتند به «بندگان اقدس» تحویل‌دهند. این داستان ازمحمدکاظم شنیدنی‌است (به‌اختصار):

«چون چند منزلی طی مسافت نمود و به نظارهٔ سپاه فیروز دستگاه مشغول گردید، همگی عساکر خود را چون آراسته و به لباسهای الوان ملون ملاحظه‌کرد سجدات شکرالهی را به‌جا آورد. اما جمعی از کوته‌اندیشان وحاسدان وخوشامد‌گویان به‌عرض رسانیدند که‌عساکر منصور درهنگام‌قتل‌عام‌وغارت‌شاه‌جهان‌آباد(دهلی) جواهرات بسیار وطلا آلات بیشمار تحصیل کرده‌اند ومین‌باشیان و پانصدباشیان و یوزباشیان، هریك بدون‌حساب ازجواهرات وطلا آلات کسیب کرده‌اند وهرگاه‌وارد مملکت ایران‌گردند و این‌همه دولت و اثاثه که در تصرف ایشان است‌گاه باشدکه باد نخوت وغرور که درکاخ دماغ ایشان راه یافته هریك طالب فتنه وشینی‌خواهند گردید...»

دارای زمان را ازین رأی و تدبیر تأمل دست‌داده بعد از ساعتی گفت‌گرفتن این مال و اثاث البیت درکمال آسانی است. اما حال وقت اظهار نیست. از آن منزل در حرکت آمده و واردکنارهٔ رود اتک و سندگردیدند. اولاً دارای زمان

باعمله و کارکنان سرکار ازجسری که در هنگام ورود در عرض دو یوم بسته بودند گذشته و به‌دفعات مین‌باشیان را باغازیان تحت هریك دسته بدسته ازجسر گذرانیده ودر آن طرف رود آب، نسقچیان غلاظ وشداد ومعتمدان باتمهیدوداد فرمود که‌عساکر منصوره را فرود آورده و جمیع اموال و اشیاء ایشان را ملاحظه می کردند هرگاه سایر ملازم اضافه ازپنجاه تومان و یوزباشی از دویست تومان و پانصدباشی ازهزار تومان و مین‌باشی از دوهزارتومان وامرای عظام از سه‌هزار تومان نقد هرگاه اضافه داشته باشند یا آنکه ازجواهرات نفیسه و مرصع آلات گرانبها که داشته‌گرفته، ضبط سرکار گیتی‌مدار می کردند و به‌همین‌تمهید، جمیع اموال‌عساکر منصور را ملاحظه واضافه نقد وجنس به نهجی که مذکور گردیده ضبط نمودند وبعد از اتمام غازیان، گرفتن نقود واجناس نسقچیان ومعتمدان رانیز به عهدهٔ غلامان مقررفرمود که‌اموال آنها را ملاحظه کرده برنهج‌سایر مردم گرفتند وخاطرجمع گردیدند.» اما ظاهراً نادر بازهم خاطرجمع نشده بود. زیرا باردیگر: «به سمع همایون رسانیدندکه غازیان آنچه جواهرات و طلاآلات که داشتند در جهاز شتران و درمیان نمد زین اسب و پالان دواب بارگیر خود مخفی‌داشته و چیزی به دیوان عاید نگردیده. چون عساکر منصور وارد کنارهٔ رود گردیدند، مجدداًحسب‌الفرمان گیتی‌ستان‌مقرر گردید که دواب غازیان را ملاحظه نمودند. چون عساکر فیروز مآثرچنان مشاهده کردند، جمعی که ازجواهرات و زرینه آلات بسیار تصرف کرده بودند، ازخوف وسخط پادشاهی که مبادا در مقام بازخواست درآمده به قتل خیانت کنندگان امرفرماید، جواهرات و زرینه‌آلات‌بسیاردرمیان‌رود آب انداختند... القصه‌درآن منزل‌نیز به‌قدر یك دوکرور جواهرات ومرصع آلات به تصرف اولیای قاهره درآمد. سوای آنکه به رود آب ریخته بودند و درزیرخاك مخفی داشتند.»

آن حال مردم بیچارهٔ مغلوب هند بود و این حال سربازان فاتح نادری . اما آنان نیز که به بسته‌بندی و بارگیری این غنائم مأمور شدند نیز سرنوشتی به ازین نداشتند. یکی ازین افراد آقا محمد نام بود که «خزانه‌دار و صندوقدار صاحبقران

دوران و محل اعتماد و اعتبار آن حضرت بود. در هنگام تحویل گرفتن طلاآلات به‌قدر سه خروار طلا تقلب کرده تصرف نموده بود. غمازان و حاسدان بداندیش آن مقدمه را به عرض اقدس رسانیدند و بعد از تشخیص تصرف نمودن آن مقدار مذکور، میرزا محمد را به قتل رسانید و آن منصب خطیر را به عهدهٔ همان شخص (لابد همان غازی و حاسد بداندیش) مقرر فرمود و در هنگام مراجعت در کنارهٔ رود جیلمند به‌جهت یکصد مثقال طلا، آن نیز به قتل رسید.[۱]»

با این کرور کرور مال و جواهر، باز هنگامی که در عمرکوت بر کیاناصر غلبه کرد و کیاناصر به اضطرار «یک‌صد هزار تومان نقد که در خزاین موجود بود، تکلف و پا انداز پیشکش سرکار خاصهٔ شریفه گردانید» باز نادر «به عهدهٔ غلامان مقرر گردانید که به‌خدمت کیاناصر رفته، اظهار نمایند که این یکصد هزار تومان نعل بهای عساکر منصوره نمی‌گردد و هرگاه قدری دیگر وجه به سرکار ما مهم‌سازی نمایند عوض آن را از مداخل سند به عمال جدید مقرر خواهم فرمود که تسلیم نمایند» و کیاناصر به‌عرض رسانید که «آنچه در خزاین بود، تسلیم کارکنان سرکار گردیده» یعنی دیگر کفگیر به ته دیگ خورده و چیزی حاضر نیست. اما در همین وقت «چند نفر از خوشامدگویان به سمع همایون رسانیدند که درمیان ارگ این قلعه چاهی است عمیق و در قعر آن چاه به قدر پانصد هزار تومان اشرفی خالص مخفی داشته» نادر یا به قول محمد کاظم، بندگان گیتی‌ستان «آن دو نفر را مقرر فرمود که این راز را مخفی داشته اولاً مقرر داشت که کیاناصر با سه چهار هزار نفر عازم خداآباد و قبل از ورود موکب همایون در تدارک مهمانداری اشتغال ورزد» و خلاصه به این بهانه او را دست به‌سر کرد و «دارای دوران به‌حفر آن چاه مقرر فرمود. پانصد هزار تومان از آن چاه انتزاع داد[۲].»

میزان این غنایم و نفایس که نادر از هند به ایران کشید به قدری زیاد بود که

۱ــ محمد کاظم، عالم آرای نادری ج ۲ ص ۴۶.

۲ــ محمد کاظم، عالم آرای نادری ج ۲ ص ۴۸.

تقریباً یك قرن یعنی صدسال بعداز آن تاریخ یکی از بازماندگان فقیر و بینوای نادر گردن‌بند مرجانی کارهند به ژنرال سایکس فروخته وژنرال در کتاب خودنوشته است که طبق قوانین ودلایل گردن‌بند مزبور از غنائم هند بوده که نادر به ایران آورده است.

این ثروت هنگفت را نادر به ایران آورد ولی یك‌دینار ازآن را در این کشور خرج نکرد، سهل است که حتی مالیات سه سالهٔ ایران راکه قبلاً به شکرانه فتح هند به مردم ایران بخشیده بود، مجدداً مطالبه نمود و تاشاهی آخر وصول کرد. از آن گذشته وجود این ثروت عظیم و انبوه اثاثهٔ مجلل و مرصع وخرمنهای جواهر، به جای آنکه اورا نسبت به خالق مطیع‌تر ونسبت به‌مخلوق خدا مهربانتر گرداند ، بیشتر موجب بغی وطغیان وجور وعدوان اوباخدا و خلق خداشد. اولا به‌طوری که جوناس‌هانوی نقل کرده ازآن‌پس نادر هرجا در ایران جواهری سراغ می کرد، به‌عنوان آنکه دردهلی دزدیده شده وازجواهرات هند است ازمردم می گرفت. ثانیاً مدام نگران اسباب و اثاثه و جواهراتی بودکه یا درهند به غصب وزور از محمدشاه، یا در ایران به قساوت و لئامت از مردم گرفته بود و به جرم سرقت آن اشیاء، بیگناه و گناهکار را به فجیع‌ترین صورتی می کشت. این داستان را ازطبیب مخصوصش کشیش بازن بشنوید:

«پیش‌ازآنکه از اصفهان بیرون‌آید، خواست اثاثهٔ گرانبهای کاخ خودرا شماره کند. سجاده‌ای که ازآرایشهای تخت پادشاهی بود، ازسه سال پیش گم شده بود. نخست به‌نگهبان جواهرات‌سلطنتی بدگمان شد. متهم‌انکار کرد وچون‌تازیانهٔ بسیار خورد، گفت که مأموری‌که پیش از اونگهبان بوده سجاده را فروخته است. نادر سخت برآشفت که کیست که جرأت خریداری اثاثه قصر را داشته باشد، نام اوچیست. متهم مهلت خواست تاجستجو کند. چون چندروزگذشت، بازگشت و گفت که‌یك مشت بازرگان، دوهندی، دو ارمنی‌وچهار یهودی، سجاده‌را خریده‌اند. هرهشت‌تن را دستگیر کردند وپس ازچند جلسه بازجوئی، ازهریك ازآنان، یك

چشم را برکندند. ایشان را بـا زنجیری گران از گردن به هم بستند. فردای آن روز بامدادان به فرمان پادشاه آتشی بسیار بزرگ روشن کردند و آن هشت تن را همان گونه که با زنجیر به هم متصل بودند، در میان آتش انداختند. همـهٔ مردم حتی جـلادان نیز از نگریستن بدان عقوبت وحشیانه به هراس افتاده بودند. این نخستین بار بود که فرمان مجازاتی چنین داده شده بود ولی با آن همه تفحصها و جستجوها عامل دزدی کشف نشد.»

نادر ازخاندان بسیار فقیری بود، وقتی هم که به سلطنت رسید، هنوز تلخی فقر وبدبختی روزگاران گذشته را ازیاد نبرده بود. او که خود وخانوادهٔ خویش را در برابر مردم وبزرگان زمان کودکی خویش فقیر و حقیر و سرافکنده وبدبخت و بینوا دیده بود، دیگر تنها راضی نبود که خود را زورمند و توانگر وخوشبخت و سرافراز ببیند، بلکه دوست داشت که همهٔ مردم را عموماً وبزرگان زمان خـود را خصوصاً فقیر وحقیر و سرافکنده وبدبخت وبینوا ودرزیر پای خود عاجز ومسکین و مخذول و منکوب ببیند. چه خوب فهمیده وچه خوب گفته است، شیخ محمدعلی حزین دربارهٔ نادر وروزگار وی

به دست خلق عالم کاسهٔ در یوزه می‌بینم
گدا چون پادشه گردد، گدا سازد جهانی را

این شیخ محمدعلی که ازمردم لاهیجان بود وشعر می گفت و در شعر «حزین» تخلص می کرده ولذا در تاریخ و ادب ایران بیشتر به حزین لاهیجی شهرت یافته، مردی بود دانشمند و شاعر، با احساسی شدید و پختگـی ودانش و هوش تام و تمام. وی ازبدو روزگار، درآن روزهای سخت محاصرهٔ اصفهان وبعد دراستیلای افغانها وسپس در سالهای پراضطراب و آشوب سلطنت طهماسب ثانی در ایران بوده و ازآن پس، درسال ۱۱۴۶ به هند گریخته ودرموقعی که نادر به‌هند حمله کرده وی درهند بوده است. پس هرچه در این باره نوشته یا ازدیده‌های خود اوست یا از

قول مردمی که خود این بدبختها را به‌چشم دیده‌اند. گواه گفتار شیخ لاهیجی سخن کشیش بازن فرانسوی است که می‌نویسد نادر می گفته « در مملکت برای هر پنج خانوده یك دیگ کافی است» یعنی مردم باید به حدی فقیر باشند که درهفته بیش از یکی دوبار غذای پختنی نخورند. وچقدر فرق است بین نظر نادر با عقیدهٔ هانری چهارم پادشاه فرانسه که می گفت «در روزگار سلطنت من هرخانواده‌ای درروزهای یك‌شنبه باید مرغی بپزد ». همین کشیش فرانسوی که طبیب مخصوص نادر بوده همچنان می نویسد :

«در ابتدای دسامبر (روز آخر خزان) به اصفهان بازآمد[1] وچهل‌وپنج‌روزدر آن‌جا بماند ودرآن مدت آنچه از ظلم و تعدی که بتوان تصور نمود به مردم رسید که‌آن‌همه یا به فرمان خود اوبود و اگر هم نبود مرتکب مورد هیچگونه مؤاخذه و بازخواست واقع نمی گردید. سپاهیان که درشهر واطراف پراکنده بودند، آسیب‌و زیان فراوان می‌رسانیدند. درهر کوی وبرزن دسته‌دسته سربازان خشمناك درحرکت بودند که عنان‌گسیخته می‌دویدند وبه ضرب‌وزور گروههای بیست‌سی‌نفری ازمردم بدبخت را که نتوانسته بودند حرص و طمع بی‌پایان آنان را فرو نشانند بر زمین می کشیدند. درهرجا، جز فریادهای دلخراش و رقت‌بار که نشان وحشت و نومیدی بود، شنیده نمی‌شد. اگر کسی از ترس وبیم از خانهٔ خود می گریخت، خانهٔ همسایهٔ او را به‌باد تاراج می‌دادند و اگر اهل روستایی هجرت می‌نمود وبه‌جایی دیگرخود را سربه‌نیست می کرد جریمهٔ آن را ازشهری می گرفتند. شهری که در معرض هجوم قرارگیرد وپس‌از فتح، آن هم به قهروغلبه، به‌سربازان فاتح واگذار شده باشد، آن گزندها وصدمه‌ها نبیند که شهر اصفهان در این‌چهل‌وپنج روزه از نادرشاه وکسان اودید. بدگمانیهای اونسبت به ستمکاریهایش روبه افزونی می گذاشت. هرروزی، روز زوال و پایان چند خانمان بود. هرگز نشد که من از قصر بیرون آیم و نعش

۱ـ یعنی پائیزسال ۱۱۶۰ که نادر پس ازتوقف یك ماه ونیمه در اصفهان به‌شیراز وکرمان رفت و ازآن‌جا خودرا به مشهد رسانید وکمی بعدکشته شد.

بیست و پنج تاسی‌مرد را نبینم که برخی به امر اوخفه شده بودند و بعضی به‌دست سربازان وی به هلاکت رسیده بودند.[۱]»

جوناس هانوی هم دراین‌خصوص شرح مفصلی دارد ومی‌نویسد که‌محصلین وچاپارهای نادری، درنظر مردم ایران، مانند مأمورین عذاب ولعنت بودند ودرهر ده یاقصبه‌که مردم ازآمدن ایشان باخبر می‌شدند، برای جلوگیری ازورود ایشان از هرطرف محصور ومستحکم می کردند. فی‌الواقع مثل این‌بود که تمامی ایران‌فاتح به‌دست دشمنی ویران شده ونفوس‌آن ناپدید شده‌اند.

نادرکه از طرفی درمبارزه بادولت عثمانی، باوجود موفقیتهای نظامی سال ۱۱۵۸ ﻫ در منطقه ایروان، موفق نشده بود که موضوع مذهب جعفری را به عنوان خامس مذاهب اربعه بقبولاند و از طرفی نتوانسته بود شورشیان داغستان را(که برادرش راکشته بودند) سرکوب کند، دچار نوعی سرکوفتگی شده بودکه اورا سخت می‌آزرد وبرای تلافی این ناکامیها، بدبختانه بیچاره‌تر از مردم ایران‌کسی را نیافته بود . امری که مزید برعلت شده بود سوءظن نادر بود به رضاقلی‌میرزا و کورکردن او و بعدپشیمان شدنش ازین عمل وحشیانه. علت این امرچه‌بود؟

علت این‌بودکه مردم ایران‌نادر رادوست نداشتند، امابه‌پسرش رضاقلی‌خان بی‌علاقه نبودند. زیرا تصور می کردند که اوچون بر بساط سلطنت بزرگ شده و زنش هم از خانوادهٔ صفوی و بزرگ‌زاده است، ازین گونه سختگیریهای لئیمانه و پولدوستیهای ناشی از گداطبعی، به دور خواهد ماند. نادر این علاقهٔ مردم را به رضاقلی تحمل نمی‌توانست کرد. خاصه این که درطی سفر نادر به هند، به محض شیوع خبر بی‌اساس مرگ نادر ، رضاقلی دستگاه سلطنت چیده وطهماسب ثانی و فرزندانش عباس وسلیمان خرد سال را به قتل رسانده بود تا مبادا برای سلطنتش معارضی باقی بماند. این بود که تا موضوع سوءقصد پیش آمد ، نادر به رضاقلی بدگمان شد ودستور داد اورا کور کنند. اندکی بعدکه براثر علاقهٔ پدری یا رفع

۲ـ مجلهٔ یغما سال ۱۳۲۹ ص۳۸

سوء تفاهم ازین کار پشیمان شد، پنجاه نفر از بزرگان راکـه درمجلس کـور کردن شاهزاده حضور داشتند به قتل رسانید به این بهانه که چرا شفاعت نکردند!!

نادر برای وصول پول و گرفتن مال مردم وفقیر کردن آنان ابداعات و اختراعات فراوان و هول‌انگیز داشت . یکی ازین ابتکارات داستان «الف» بود. الف کلمه‌ای است عربی به معنای هزار. ولی نادر آن را پنج‌هزار می‌دانست. هر کس که مورد بی‌مهری پادشاه افشار قرار می گرفت، اگر سرش از گردنش جدا نمی‌شد، یاگوش وبینی وخصیهٔ خود را ازدست نمی‌داد، به پرداخت «الف» مجازات می‌شد، آن‌هم نه‌یك‌الف، چون درجنب جبروت و کبریای نادری، یك الف یعنی پنج‌هزار نمودی نداشت، بلکه پنج الف، ده الف، بیست الف. حال نحوهٔ وصول:

«از عمالی که به پای محکمهٔ حساب، می آورد ، ده‌الف وبیست الف مطالبه می کرد . و اگر آن جماعت وجهی در بساط نداشتند ایشان را به چوب می بست یا گوش وبینی می برید تا از راه اضطرار به نام خود هرچه را پادشاه بیرحم خواسته بود بنویسند وقبض بدهند. سپس به فرمان نادر جماعت مزبور را به عنوان معرفی اعوان و دستیاران چوب می‌زدند و آن گروه بخت برگشته از ترس جان هر که را می‌شناختند یادیده یااسمشان را ازکسی شنیده بودند نام می‌بردند و مأمورین غلاظ وشداد نادری به دستگیری ایشان روانه می‌شدند و به اسم هر کس که نامی ازوبرده شده یادیگری به‌خطا یا به‌غرض اورا همدست قلمداد کرده بود، چندین الف صادر می‌شد و عمال شاهی به‌وصول آن می‌رفتند و «حکم حکم نادر» است را به رخ او می کشیدند . خلاصه این ابتکار شوم نادر و احکام و حوالجات ظالمانه‌ای که از طرف اوبه‌نام شهرها و دهات و قصبات صدور می‌یافت، آن قسمت از آبادیهای ایران را هم که در استیلای افغانان و قشونکشیهای نادر و طغیان سرکشان خـراب نشده بود، ویران ساخت و فریاد مظلومین را به‌فلك رساند. خاصه آنکه مأمورین نادری هر که را از پرداخت آن وجوه گزاف سرمی‌پیچید کور می کردند یاگردن می‌زدند واگر قدرت پرداخت آن را نداشت و در زیر شکنجه جان می‌سپرد، حواله به‌ورثهٔ

او و درصورت بی‌چیزی به همسایه به محله و ازمحله به شهرها و ولایات منتقل و وجه‌آن به‌سختی تمام مطالبه می‌شد تا حکم نادر بلااثر وحوالهٔ او بلاوصول نمانده باشد[۱]»

بدیهی است که پرداخت این‌همه وجوه ناروا خارج از حد و اندازهٔ قدرت وطاقت‌مردم‌ایران‌بود که درفاصلهٔ استیلای افغانان غارتگروسالهای‌آخرسلطنت نادر از هستی ساقط شده بودند و مأمورین و محصلین دیوانی هم، با تمام ترسی که از لاوصول ماندن آنها بر جان خود داشتند نمی‌توانستند تمام آنها را دریافت کنند. ناچار قسمت عمدهٔ حواله‌ها وصول نشده برمی‌گشت. این‌بار دیگر نادر، به بهانهٔ آنکه حوالجات تحصیل لاوصول و حقوق ثابتهٔ دیوانی معطل مانده، محصلین و مأمورین راکور می‌کرد و از سرهای ایشان کله منار می‌ساخت. چنانکه در سال ۱۱۵۹ هجری در اصفهان، تعداد هفتاد وسه نفر از ضابطان وعمال و کلانتران فارس راکه در رکابش حاضر بودند سخت مؤاخذه کرد که «چرا مال ما را نمی‌دهید و خدمت نمی‌کنید». آنگاه دستور داد تا شصت‌وسه نفر ازآنان راکور کردند وسپس درکرمان «تمامی کورهای فارس وشصت وسه نفر از کلانتران وعمال بلوکات را به ضمیمهٔ یکصد و شانزده نفر اهالی کرمان برحسب حکم «پادشاه عدالت‌پناه» کشتند و جنازهٔ‌آنها را در میدان انداختند و از سرهای‌آنها که به‌شمارهٔ یکصد وهفتاد و نه نفر بود دوکله مناره ساختند و به مراسم معدلت پرداختند.»

این پولها را چه می‌کرد؟ همه را روی‌هم می‌انباشت واز داشتن و دیدن‌آن همه زر وسیم و جواهر لذت می‌برد. همچنانکه سلطان محمود از دیدن جواهراتی که از هند غارت کرده بود، حتی در بستر مرگ خودداری نمی‌توانست کرد. برای حفظ این ثروت عظیم که ازخون جگر و اشك دیدهٔ مردم فراهم‌آمده بود، نادرشاه افشار دستور داده بود که قلعه‌ای درکلات بسازند. کلات نخستین پایگاه نادر بود.

۱ــ مجلهٔ یادگار سال۲ شمارهٔ ۵، یادداشتهای کشیش بازن (مجلهٔ یغما سال ۱۳۲۹ ص ۳۸).

شرح ساختمان قلعهٔ کلات را از زبان ابوالحسن گلستانه از معاصرین آن روزگار و مؤلف مجمع‌التواریخ بشنوید:

«نادرشاه درایام سلطنت، سنگتراشان چابکدست را ازجمیع ممالك محروسه احضار و به تراشیدن وهموار نمودن پست و بلندآن کوه‌آسمان شکوه مقرر داشت وجمعی دیگر ازملازمان حضوررا برایشان گماشته که دقیقه‌ای آنهارا بی‌کارنگذاشته روزمره حقیقت‌کار را به‌عرض رسانند. چنانچه پنج‌سال متوالی مأمورین به‌خدمت مقرره قیام‌نموده، کوه را به‌حدی صاف وهموارنموده بودندکه‌کارپردازان شخصی را می‌فرستادندکه ازسر آن‌کوه‌آرد بربدن‌کوه بریزندکه اگرناهمواری معلوم شود هموار نمایند و در وقت ریختن، همهٔ آن آرد برزمین می‌ریخت که یك مثقال از آن به‌کوه نمی‌چسبیدواگرازچهارطرف جائی‌پیدامی کردکه کسی‌ناخنی‌بند بتواند کرد، پنج تومان از سرکارشاهی به او انعام می‌دادند.»

مردی‌که برای حفظ جان وناموس خود وخانوادهٔ خویش و برای انباشتن جواهرات و زر وسیم خود چنین قلعه‌ای می‌ساخت‌که حتی آرد برسنگهای‌آن بند نشود، نه به‌جان و مال مردم رحم می‌کرد، نه به‌عرض وناموس‌آنان. به این داستان توجه‌کنیدکه‌چگونه ناموسها برباد می‌رفت تاکلات«به‌سیم‌وزر وجواهرومسکوك» انباشته شود.

درهمان سفرکرمان، وقتی نادر تصمیم به مراجعت به خراسان‌گرفت، دستور داد تا متمولین شهر وبلوکات‌را سیاهه‌کردند وپای‌هرکس چند «الفی» نوشتند. از اعیان وغیره سیصدنفربدبخت به‌قلم‌آمد. سیصد محصل‌ومیرغضب برای‌اخذوصول تنخواه درکرمان‌گذاشت . یکی از این بیچارگان «الف» داغ شده خواجه محمد شفیع بردسیری بود. به‌طوری‌که صاحب تاریخ سالاری می‌نویسد:

«هرچه نقد و جنس از او و منسوبانش وصول می‌شدگرفتند و هنوزکلی از مبلغ مقرره باقی‌بود. محصلان خواجه شفیع‌را به‌جهت وصول بقیهٔ تنخواه شکنجه کردند . چند نفر تاجر ترکمان و مردم ماوراءالنهر درکرمان بودندکه هرگاه کسی

به قدر جریمه‌ای که به‌نامش نوشته بودند نتواند بدهد، هرگاه دختر یا پسر مقبولی داشته باشد بخرند تا او پول گرفته درعوض وجه مقرر بدهد. خواجه محمد شفیع بیچاره لابد دودختر خودرا چادر کرده بامحصل به‌منزل ترکمان برد که شاید بخرند و از عذاب فارغ شود. چون ترکمان روی آن دو مستوره دید گفت نمی‌خواهم. محصل گفت خواجه‌محمدشفیع، فلان(تاجر ترکمان) نپسندید، فکرپول کن. خواجهٔ بیچاره گفت خدایا تاجر ترکمان نپسندید توهم مپسند».

واقعاً دربرابر چنین رفتارهای وحشیانه‌ای مردم ایران چه‌می‌توانستند بکنند. جزاینکه گاه وبیگاه به‌عنوان اینکه یکی از شاهزادگان صفوی را یافته‌اند دورکسی جمع‌شوند وشورشی به‌راه اندازند. ولی هیچیك ازاین‌شورشها هم به‌جائی‌نمی‌رسید وتنها اثری که ازآن برجای می‌ماند خشم شدید نادر و خونریزی بیشتر بود. دراین روزگار، مردم چنان از ظلم وجور نادر به‌ستوه آمده بودندکه مرگ او را از خدا آرزو می کردند وحتی‌روزی همه دیدند که برمقبره‌ای که نادر، جهت‌خود در مشهد، ساخته بود این بیت نوشته شده:

در هیچ پـرده نیست نباشد نوای تو
عالم پراست ازتو وخالی‌است جای‌تو

بیتی که از یك غزل عارفانه صائب تبریزی‌گرفته شده وتمام‌آن غزل برروی سنگ آرامگاه شاعر در اصفهان منقوش است.

این مقدمات بالاخره بدانجا منجر شدکه نادر اندك‌اندك نسبت به«قزلباشیه» یعنی سرداران وسربازان ایرانی‌شیعی مذهب بکلی بدگمان‌گردید و درصدد برآمد که به‌کمك افغانان و تاتارها و ازبکان سنی‌مذهب اردوی‌خویش، یکباره سرداران ایرانی‌را ازمیان بردارد. زیرا اومی‌پنداشت‌که اگر اوبه حیات این سرداران شیعی مذهب و علاقمند به صفویه پایان ندهد، آنان به حیات پادشاه خونخوار و فرومایه

و سنی مذهب خویش خاتمـه خواهد داد . نادر در سال ۱۱۶۰ در ۲۳ ماه صفر از کرمان به مشهد رسید. مقارن همین ایام،مردم سیستان سربه شورش برداشتند. نادر برادرزادهٔ خودعلیقلی‌خان‌وسردار وفادارخویش‌طهماسبقلی‌خان‌جلایر امیرکابل‌را به سرکوبی شورشیان فرستاد . هنوز علیقلی‌خان و طهماسبقلی‌خان به سیستان نرسیده بودندکه عده‌ای ازگرفتار شدگان به دست محصلین نادری ، در زیرضربات چوب، دروغهائی دربارهٔ ایشان گفتند و نتیجه این شدکـه صد الف نادری (الفی پنج‌هزار) به پای علیقلی‌خان و پنجاه الف به‌پای طهماسبقلی‌خان نوشته شد . محصلین نادری هم فوراً جهت اخذ وصول «آلاف» مذکور راه افتادند . علیقلی‌خان که می‌دانست کار «عموی تاجدار» عذر و بهانه بـرنمی‌دارد ، خود بـا سیستانیان ساخته سربه‌ شورش برداشت وچون سردار جلایر را با خود همدل وهمداستان نمی‌دید، وی‌را مسموم کرد ومخالفت خودرا باعموی تاجدار آشکار ساخت. درهمین زمان، کردان ناحیهٔ خبوشان (قوچان) نیز شورش کردند و نادر به سرکوبی‌آنان شتافت. شورش سیستان و نافرمـانی کردان خبوشان و سرکشی قوم قاجار در استراباد و تشنجات سایرنقاط، مثل‌تجمع مردم تبریز در زیرلوای سام‌میرزای دروغین وشورش‌شروان و قتل حاکم آن منطقه ، نادر را سخت به خشم آورد و او را واداشت کـه تصمیم نهائی خود را در مورد قلع وقمع سرداران و بزرگان قزلباشیه زودتر عملی سازد. برای این منظور، نخست فرزندان خود نصرالله میرزا و امامقلی‌میرزا را به کلات فرستاد وعده‌ای از عمال ولایات راکه در حضور او بودند دستور داد تا «بعضی را نابیناکردند وبرخی دیگر را محصلین شدید همراه داد به‌اوطان آنها رخصت کردند که درآن برده باقی زرابواب ازآنها وصول نمایند»سپس باسرداران ازبك وافغان قرار برقتل سرداران قزلباش در فردای‌آن روز نهاد. اما یکی از حاضران در جلسهٔ شوم مزبور، مراتب رابه محمدقلی‌خان کشیکچی‌باشی گفت و او نیز بـه چند نفری از امرای قزلباش اطلاع داد و این عده که مرگ خود را محقق دانسته بودند ، در قتل نادر با یکدیگر همداستان شدند.

داستان این شب خونین را (به اختصار) از گلستانه مورخ مشهور و معاصر بشنوید. عندلیب آشفته‌تر می‌گوید این افسانه را:

«شب یك‌شنبه یازدهم جمادی‌الثانی سال ۱۱۶۰، درمنزل فتح آباد، دوفرسخی قوچان، محمدخان‌قاجارایروانی و موسی بیك افشارخلخالی وقوچه‌بیك گوندوزلوی افشاراورمی‌و محمدصالح‌خان قرقلوی ابیوردی با هفتاد نفرجوان داوطلب نیمه‌شب به سمت سراپرده روانه شدند و تا رسیدن به پردهٔ زنبوری‌که اول باب سراپرده بود، از هیبت وسطوت نادری، پای دلاوران ازحرکت بازمانده، سه نفر خود را به پردهٔ زنبوری رسانیده داخل سراپرده شدند. خواجه سرای‌که قاپوچی حرم بود ایشان را دیده خواست‌که فریادکند که یکی از جوانان خود را به او رسانیده حلق او را چسبیده وگفت اگر حرفی خواهی زد کشته می‌شوی. بگو شاه درکدام خیمه است. خواجهٔ مذکور محل خوابگاه شاه را اشاره نموده همان وقت حلق او را فشرده، جان به‌قابض ارواح سپرد.»

آن روز نادرشاه درکمال اضطراب، به‌خلاف عادت مقرر، چندین‌بار به‌حرم داخل شده و بیرون‌آمده بود و دریك جا قرار وآرام نمی‌گرفت و مردمان حضور همگی‌درحیرت و[تعجب بودند] واحدی را یارای تحقیق این مراتب نبود. حسینعلی بیك معیرالممالك‌که معتمد علیه بود وامورات مخفیه را نظر به اعتماد و اعتبار او، جناب شاهی ازو پوشیده نمی‌داشت، سبب وحشت و تفکر را پرسید. شاه او را نزدیك طلبیده فرمود خوابی دیده‌ام، به تو می‌گویم. این را به احدی اظهار مکن. پیش از ظهور این دولت خداداد، دراوایل حال، باباعلی بیك‌کوسه احمدلوحاکم ابیورد[۱] که ما را برای امری به اصفهان فرستاده بود، با چند نفرکه همراه بودند، به‌همین منزل وارد شدم و به همین مکان‌که حالا سراپردهٔ سلطانی برپاست خیمه کوچکی استاده کرده، شب آن روز درعالم رویا شخصی مرا به نزد خود خوانده

۱ــ وی مخدوم و مربی نادر بود ولی نادر او را به قتل رسانید.

گفت همراه من بیا که حضرت ترا می‌طلبد. من رفتم. درصحرا مکان مرتفعی به‌نظر آمد که دوازده شخص عظیم‌الشان که نور روی ایشان صحرا روشن کرده بود، در آن بالا نشسته‌بودند. از آن‌دوازده بزرگ یکی که ازهمه بزرگتربود خطاب به‌یکی ازآن بزرگان کرده فرمود که‌آن شمشیر را بیاور ومرا پیش‌طلبید وشمشیر را به‌کمر من بست و فرمود که «ریاست ایران را به‌تو دادیم . با بندگان خدا رویهٔ سلوك را مسلوك دار» و مرا مرخص فرمود . من از خواب بیدار شدم و این خواب را برای احدی نقل نکردم تاآنکه به این دولت رسیدم . شب گذشته درخواب دیدم که همان شخص که در آن ایام مرا به‌خدمت آن دوازده بزرگ برده‌بود حاضر شد ومرا کشان کشان به خدمت آن بزرگان برده روبروی استاده کرد . آن بزرگی که شمشیر به‌کمر من بسته بود، از دیدن من روی درهم کشید وفرمود که شمشیر را ازکمر این ناقابل بگشاکه لایق این کار نیست . هرچند من خواستم که شمشیر را ندهم مفید نیفتاد. جبراً ازکمر من واکرده مرا از نزد خود بیرون کردند. از وقتی که از خواب بیدار شده‌ام قرار و آرام از من سلب شده . نمی‌دانم چه خواهد شد . اگر تا دو سه روز خود را به قلعهٔ کلات برسانم این همه‌کدورات به فرح و سرور مبدل خواهد شد. معیرالممالك عرض کرد که الحمدلله دشمنان‌را حالت مقابله نیست وقلعهٔ کلات هم نزدیك است و از هیچ رهگذر مخاطره و تشویش نمی‌باشد ، شاه در جواب گفت «آنچه من می‌دانم، توو دیگری نمی‌دانید». این راگفته مضطرب به‌حرم داخل شد.

آنشب نادر نزد دختر محمدحسین‌خان یکی از زنـان خود بود. شاه را آن خواب این‌قدربی‌حواس کرده بود که‌لباس ازتن برنیاورد و کلاه نادری که چهارجیقه براو نصب کرده بود ازسر برداشته برزمین گذاشت وبه دخترمحمدحسین‌خان گفت که خواب برمن چندان غلبه‌کرده که عنان اختیاراز کف ربوده وخوابیدن‌را برخود خوب نمی‌دانم. این‌قدر که چشم‌من گرم‌شود، زود مرا بیدارکن و سپس چشم برهم نهاده به خواب رفت.

درآن وقت محمد صالح‌خان نزدیك رسید. دختر محمدحسین‌خان سیاهی او

را دیده مرتعش شد و دستی به‌پای شاه رسانید. شاه سراسیمه ازجای جست وچشم او برمحمد صالح‌خان افتاده زبان به دشنام‌گشود، شمشیر را از غلاف بیرون کشید وازجای برخاسته به‌سوی اجل‌دوید که پای او به طناب خیمه بند شده به‌رو درافتاد. محمد صالح‌خان شمشیری به کتف او نواخت که یك دست او از بدن جدا شد، شاه را از افتادن دست، در ارکان وجود شکست به‌هم رسیده به‌عجز درآمد. صالح‌خان را بعد از زدن ضرب از سطوت نادری، دست ازکار وپای از رفتار بازمانده زمین دوز بود که محمدبیك قاجار رسیده نادر را به خـون غلطان و صالح‌خان را به حال خودگرفتار دیده بجلدی پیش‌آمده سرنادر را بریده از سراپرده بیرون‌آمد.

سرداران قزلباش‌خواستند این‌مطلب‌را پوشیده نگهدارند تاهم‌اردو دستخوش غارت وچپاول نشود وهم‌آنان بتوانند به حساب ازبك و افغان برسند. ولی تقدیر با تدبیرسازگار نیامد. سران ازبك وافغان‌که از ماوقع خبردار شدند، ازنظراحتیاط «شباشب سنگین‌بـار را ریخته اسباب خوب و اسرای مرغـوب را حمل شتران و باربرداران‌کرده به سمت قندهار روانه» کردند وخود باجمعیت خویش‌که درحدود سی‌هزار نفر بودند منتظر ماندند وصبح که خبرقتل به همه‌کس وهمه‌جا رسیده بود، اردوی نـادری به غارت رفت و در مدتی‌کمتر از چهار ساعت ازآن همه‌شکوه و عظمت نادری و از سراپرده و اردو خیمه وخرگاه اثری باقی‌نماند و به قول مورخ مخصوص وی:

سـر شب سـر قتـل و تاراج داشت
سحرگه نه تن سر نه سر تـاج داشت
بـه یك گـردش چـرخ نیلـوفـری
نـه نـادر به جـا مـاند و نه نـادری

چنین بود پایان زندگانی پرماجرای نادر و چنین بود آخرین ساعات حیات خونین وی. این مردکه به نیروی دلیری وتوانایی ارادهٔ‌کشورما را در دشوارترین

لحظات از سقوط حتمی نجات داد، پس از آنکه برسرزمین پهنـاوری از داغستان تا هند و از خوارزم تا بحرین تسلط یافت، براثرعلاقهٔ فراوان به قدرت‌نمائی وعشق به جمع مال ومنال، آن‌قدر در آزار مردم کوشید که سرانجام جان خویش را دراین راه گذاشت. او نیز مانند دیگر فاتحان جهان چندان به جهانگشایی و جهان خواری حریص شد که از جهانداری بازماند. هیچگونه اثری در زمینهٔ اصلاحات داخلی از خود باقی نگذاشت. یك‌قدم برای اصلاح کارمردم برنداشت. چنین بود که امپراطوری پهناوری که بنیان نهاده‌بود، پس ازمرگش، همچنان گلدانی چینی که از دست کودکی برزمین افتد قطعه قطعه بلکه ریز ریز شد.

چه خوب اظهار عقیده کرده است ناپلئون امپراطور فرانسه در بارهٔ نادر، آن جاکه در نامه‌ای به فتحعلی‌شاه می نویسد: «نادرشاه جنگجوی بزرگی‌بود که موفق شد قدرت بزرگی تحصیل کند . وی در مقابل مفسده جویـان سهمگین و در برابر همسایگان مهیب بود. بردشمنان خود غالب آمد و با افتخار سلطنت کرد. ولی این فرزانگی را نداشت که هم به‌فکر حال هم به‌فکر آینده باشد.»

آری نادر جنگجوی بزرگی بود و دیگر هیچ!

در پایان این مقال، بی‌مناسبت نیست کـه شرحی درباب صورت و شکل و شمایل وهمچنین اعتقادات مذهبی وی گفته آید، آن هم از قول مردی که او را به چشم دیده و مدتی در اردوی او بوده و طبعاً با بزرگان دربار نادری حشر و نشر داشته است. این مرد جوناس هانوی انگلیسی است. وی که در ۱۷۱۲ درپرتسموت انگلستان متولدشده و در ۱۷۸۶ درلندن در گذشته، درسال ۱۷۴۳ به‌روسیه رفته و برای ایجاد روابط بازرگانی به ایران سفر کرده است و چون در استراباد دزدان اموال وی را به سرقت بردند وی برای تظلم و به امید پس گرفتن اموال خویش به نزد نادر رفته است. اوشرح وقایع زندگانی خود را به‌اضافهٔ مطالب ارزندهٔ دیگری درخصوص اقدامات انگلیسیها درجهت ایجاد روابط تجاری باایران درچهار جلد درسال ۱۷۵۳ در لندن منتشر نموده است. آنچـه دراین جا می آوریم ازکتاب اوست در نهایت

اختصار:

«قیافهٔ وی حاکی از سادگی او بود و طبیعت ستمگر او را نشان نمی‌داد. صورت او گردتر از صورت ایرانیها و بینی او کمتر شبیه بینی رومیها بود، زیرا بینی غالب ایرانیها شبیه بینی رومیهاست. مویش سیاه و چشمانش درشت و نافذ و پیشانیش بلند و صورتش گندمگون و بدنش نیرومند و قدش در حدود شش پا و شانه‌هایش جلو آمده بود. قیافهٔ او مخصوصاً هنگامی که لب به سخن می گشود هیبتی مخصوص داشت. صدای او چنان قوی و طنین‌افکن بود که از مسافت بعید شنیده می‌شد و هنگامی که درصحنهٔ جنگ به‌سربازان فرمان می‌داد بسیار شدید بود و سرانجام یکی از وسایل جلوس او به تخت سلطنت شد. نیروی جسمانی وی نیز در پیشرفت کار او بی‌تأثیر نبود. استفاده از تبرزین که یکی از قدیمی‌ترین سلاحهای معمول در میان ایرانیان است، گرچه از مدتها پیش منسوخ شده بود ولی نادر آن را دوباره رایج ساخت. به‌طوری که وی را قبل ازجلوس برتخت سلطنت «تبرزین‌خان» می‌نامیدند. قوهٔ حافظهٔ او و همچنین وقوفش براحوال ایرانیان شگفت‌انگیز بود. وی می‌توانست به آسانی نام همهٔ اشخاصی راکه با آنها رابطه داشت به خاطر بیاورد. جزئیات عایدات هر ایالت را می‌دانست. چنان در حیله و نیرنگ استاد شده بودکه از راه راست منحرف شد و با ظلم و ستم زمینهٔ نابودی خود را فراهم کرد. وی از آنجاکه عادت به‌تفکر نداشت، فکرش مشغول نبود و فقط دربارهٔ مطالبی می‌اندیشید که به‌امور جنگی وابستگی‌داشت. دراواخرعمرشروع به‌خواندن ونوشتن کرد. حضور ذهن عجیبی داشت. تصمیمات خود را تقریباً به همان سرعت فکر خود عملی می‌ساخت. در مرحله‌ای از عمر به‌آزادی شراب و عرق می‌خورد. ولی بعد، از نوشیدن عرق، بکلی روگردان شد وفقط شراب به اندازه‌ای می‌خورد که باعث ازدیاد قدرت جسمانی وفکری او بشود. غذای او بسیار ساده بود واغلب به‌قدری نخود برشته که مانند ایرانیان درجیب داشت اکتفا می کرد. لباس اوقابل ملاحظه نبود. بیشتر به جواهر گرانبهائی که تاجش راآراسته کرده بود می نازید. و

عمامهٔ خود را نیز با جواهر مزین ساخته بود . غالباً دیده می‌شد که فیروزهٔ درشتی در دست دارد و در چادر با آن سرگرم است. می گویند که همیشه جوشنی زیر لباس می‌پوشید و این موضوع هم بعید نیست. زیرا وی ازخشم مردم برضد خود آگاهی داشت. اما تظاهر می کرد که جامهٔ زیادی دربرندارد و به‌سربازان خود نیزمی گفت که از او پیروی کنند . نادر به زنان علاقهٔ بسیار داشت . می گویند که تا چند سال پیش از مرگش، هرشب دختری به‌حضور او می‌بردند. ولی این خود قصهٔ مسخره آمیزی بیش نیست. وی در اواخر عمر به سی وسه زن قناعت می کرد و بعضی از آنها را تا مدتها دوست داشت. در جنگهای با عثمانیان، غالباً زنان خود را همراه می‌برد.

در مقاصد مذهبی، ظاهراً نادر هدف مبهمی‌را درنظر داشت. اومی‌خواست که ذهن مردم را به‌خود مشغول‌دارد ودرهمان زمان باایجاد مذهبی نومانند پاشاهان گذشته بر شهرت خود بیافزاید. چون خاندان‌صفوی به‌سبب تقوی وایمان برتخت سلطنت نشسته بودند، او نیز ظاهراً مایل بود که بر اساس مذهبی نو سلسله‌ای نو تأسیس کند. در اواخر سال ۱۷۴۰ وی فرمان‌داد که انجیل را به زبان فارسی‌ترجمه کنند. ولی از طرز رفتار او دراین مورد چنین برمی آمد که این‌عمل از روی هوی و هوس است وبرطبق نقشهٔ ثابت و صحیحی نیست. این امرتحت نظر میرزامهدی که مرد نسبةً عالمی بودگذاشته شد و او چند تن از اسقفها وکشیشان ارمنی وچند نفر از مبلغین کاتولیك وملاهای ایرانی را دعوت کرد که با او در اصفهان ملاقات کنند. اما ملاها دعوت او را نپذیرفتند. زیرا اگر تغییری در اوضاع حاصل‌می آمد به‌زیان مسلمانان تمام می‌شد. گذشته ازاین، رفتار نادرنسبت به‌آنها بیسابقه وزننده بود. ازین‌رو، بسیاری از آنان به میرزامهدی رشوه‌های کلانی دادند تا از حضور معاف شوند.

درمیان عیسویانی که دراین مورد احضارشدند تنها یك مبلغ کاتولیك که در ایران تولد یافته بود و در زبان فارسی به انـدازهٔ کافی تسلط داشت می‌توانست به

چنان کار مهمی بپردازد. اما ارامنه اگرچه در ایران به‌دنیا آمده‌اند و با مردم معاشرت می کنند، ولی عدهٔ کمی از آنها در زبان فارسی تسلط دارند. در این ترجمه انواع لغات و مشکلات قرآنی به‌کار بردند. منبع معتبر آنها ترجمه‌ای از قرآن به زبان فارسی بود. کشیشی به‌نام ده وین[1] از مردم فرانسه، ترجمهٔ انجیل را به زبان لاتین مورد استفاده قرار داد. شش ماه در این کار وقت صرف شد.

در ماه مه بعد (۱۷۴۱) میرزامهدی با علما و کشیشان به‌حضور نادر رسید. نادر نظری سرسری به کار آنها انداخت و وقتی قسمتی از ترجمه را برای او خواندند، مطالب مسخره‌آمیزی دربارهٔ مذهب عیسوی بر زبان راند و ضمناً مذهب موسی را به‌باد ریشخند گرفت وهمچنین ازحضرت محمد (ص) وامام علی (ع) انتقاد کرد نادر عقیده داشت که نویسندگان انجیل در شروح خود بیش ازمسلمانان اختلاف دارند و بنابراین اشکال مرتفع نخواهد شد و اگر خدا به او عمر بدهد از مذهب اسلام و مسیحیت مذهبی به‌وجود خواهدآورد که از دیگر مذاهب بشر بهتر باشد.

این مطلب به درازا کشید و بهتر آن است که بیش از این به‌تفصیل نگرائیم. اما دریغ است که درمورد وزیر ومنشی ومشاور وی میرزامحمدمهدی‌خان استرآبادی خاموشی اختیار کنیم و ازاین مرد ادیب سخنور ونویسندهٔ زبردست، که دست تقدیر او را همنشین و همسفر وهمراه وهمراز مردی چون نادر کرده بود، یادی ننمائیم.

1– Desvignes

میرزا محمد مهدی‌خان استرآبادی

میرزا محمدمهدی، پسر محمدنصیر، تحصیلات خود را در اصفهان که در آن روزگار مهد دانش و فرهنگ اسلامی و ایرانی بود آغاز کرد و در پرتو هوش فراوان واستعداد کم‌نظیر خویش، بزودی در ادبیت و عربیت پیشرفت تمام نمود و در معارف اسلامی و دقایق زبان فارسی و عربی به‌مقامی ارجمند رسید و در لغت و انشا دستی توانا یافت و به «سرکار خاصهٔ شریفه» یعنی دستگاه دولت و دربار صفوی درآمد و باسمت منشیگری مشغول خدمت شد. اما این که نوشته‌اند وی کوکب تخلص می‌کرده و فرمان باغبان باشیگری یا به‌اصطلاح امروز چیزی در حد ریاست بیوتات سلطنتی داشته، ظاهراً درست نیست. در این باره سخن بسیار است و ماحصل آن اینکه در هیچیك از تذکره‌های معتبر مثل «تذکرهٔ اختر» احمدبیك گرجی و «سفینة‌المحمود»، اثر محمود میرزای قاجار پسر فتحعلی‌شاه و «نگارستان دارا» تألیف عبدالرزاق دنبلی و «مصطبهٔ خراب» اثر هلاکو میرزا از زندگانی و اشعار شاعری به‌نام کوکب استرآبادی یا مازندرانی و استرآبادی یاد نشده است. حتی در «تذکره آتشکده» تألیف آذر بیگدلی نیز نام چنین شاعری نیامده و این امر می‌رساند که آذر چنین شاعری را نمی‌شناخته و نامی از او نشنیده بوده، درحالی که وی لااقل در روزگار جوانی با ایام پیری میرزا

مهدی‌خان معاصر و همزمان بوده است. از آن گذشته رقم باغبان باشیگری که به‌نام میرزا مهدی کوکب صادرشده به‌قلم میرزا محمدمهدی‌خان استرآبادی نوشته شده و بعید می‌نماید که در دستگاه عریض وطویل ودیرپائی چون دولت صفوی، از لحاظ شمار محرران ومنشیان، چنان قافیه تنگ بوده باشد، که میرزا محمدمهدی خان‌خود مأمور نوشتن فرمان منصب جدید خویش شده باشد و این مطلب که فرمان مذکور به‌قلم‌میرزا محمد مهدی‌خان است، نه براهل ادب و واقفان برشیوهٔ ترسل و دقایق انشاء که برهرطفل دبستانی آشکاراست وآن فرمان درمنشآت وی‌نیز به‌چاپ رسیده است.

باری، ظاهراً دوران خدمت وی دردستگاه صفوی چندان به طول نیانجامیده است. چه‌افغانها نخست برقسمت شرقی ایران دست یافتند و سپس اصفهان را در محاصره گرفتند وپس از محاصره‌ای نسبةً طولانی، براثر بروز قحط وظهور غلا، مردم‌شهر به‌جان آمدند وشاه‌صفوی بیش ازآن تاب نیاورد و به‌اردوی محمود افغان رفت وتاج خویش برسر وی نهاد و بدین‌گونه دولت صفوی عملاً فرو ریخت و اندکی بعد، طهماسب میرزاکه دربحبوحهٔ محاصرهٔ اصفهان به‌قصدتهیهٔ لشکر واعلام جنگ با افاغنه، ازپایتخت دولت صفوی خود را بیرون انداخته بود، در نشیب و فراز میدان جنگ وعرصهٔ سیاست باندرقلی آشنا شد وبه‌نیروی کفایت وشجاعت او خراسان را از دست رقیبان به‌قهروغلبه بیرون کشید وندرقلی که آنك به«طهماسبقلی» شهرت‌یافته بود، درجنگهای‌متعدد افغانها را درهم‌شکست وفاتحانه به‌اصفهان‌درآمد وتختگاه دولت صفوی را ازلوث وجود مهاجمین‌ستمگر بپرداخت. درهمین‌هنگام بودکه میرزا محمد مهدی‌خان عریضه‌ای مشعر بر تهنیت فتح اصفهان وورود سپاه فاتح قزلباش به‌دار السلطنهٔ اصفهان‌تقدیم موکب نادری داشت وازجانب‌مردم‌استرآباد عرض‌تبریك‌وتهنیت نمود. ظاهراً ازهمین‌روزگاراست که وی دردستگاه طهماسبقلی خان(نادر) راه یافته ومنشی مخصوص اوشده وازآن پس همه‌جا با او بوده ورسماً «منشی‌الممالك» نادر گردیده است.

نادر پس از غلبه برافاغنه و بیرون رفتن روسها از ایران، براثر قراردادهای رشت (۱۷۳۳) و گنجه(۱۷۳۵) وغلبه برترکان عثمانی، نخست شاه طهماسب ثانی را به‌جرم بیکفایتی ازسلطنت برکنار کرد وشاه‌عباس‌سوم راکه طفلی شیرخواربود به‌سلطنت برداشت وخود زمام امور را به دست گرفت وپیداست که درچنین‌شرایطی سلطنت به نام عباس میرزا بود و بـه کام طهماسبقلی‌خـان. اما طهماسبقلی‌خان نام سلطنت را نیز خواستار بود . لذا به‌کمك سربـازان و سرداران ، زمینه را بـرای سلطنت خود هموار کـرد و بـزرگان هر شهر و ولایت را به دشت مغان کشانید وبه‌شرحی که همه می‌دانند با ارعاب وتهدید که حربهٔ زورگویان و ستمگران‌است، خلع صفویه را ازسلطنت وتصویب‌سلطنت نادروخاندانش‌را ازآن‌جماعت‌مرعوب ومجذوب درخواست کرد و مردم در کف آن شیرنر خونخواره ، جز تسلیم و رضا چاره‌ای ندیدندوبه‌سلطنت‌وی گردن‌نهادندوشرایط‌نامطلوب‌وی‌را پذیرفتند(۱۱۴۸).

در همین روزهای نخستین سلطنت نادر، میرزا محمد مهدی‌خان از منصب منشی‌الممالکی برکنار شد وبه‌امر نادر، میرزا مؤمن که قبلا وزیرشاه‌طهماسب ثانی بود سمت منشی‌الممالکی یافت. هرچند ازاین منشی‌الممالك درتاریخ نادر ذکری نیست، ولی از میرزا محمدمهدی‌خان که‌به‌سمت وقایع نگاری تنزل یافته بودسخن بسیار است وظاهراً ازاین‌مطلب‌چنین‌برمی آید که‌غرض‌از تعیین شغل جدید،تضعیف وتحقیر نبوده بلکه محرمیت بیشتر وحضور دائم وی درخدمت نادر بوده است.

نادر مثل همه زورگویان‌وخیره سران بی‌منطق مغرور، نه‌اهل شور ومشورت بود، نه‌کسی‌را شایستهٔ شور ومشورت می‌دانست و نه‌اندیشه و نظر دیگران را به چیزی می‌شمرد. همهٔ‌کارها باخود او بود و او خود در همهٔ‌کارها، از جنگ گرفته تا سیاست واز اقتصاد وامورمالی تا دیانت اظهارنظر می کرد و حتی به جزئیات کارها مداخله می‌نمود وسخن نخستین وواپسین را می گفت و کسی راحق چون وچرا در کارهای وی نبود. چنین بود که‌دردستگاه نادری نامی ازصدراعظم ووزیری نبود. تمام یاران یا بهتر بگوئیم ارکان دولت وی چهار نفر بیش نبودند: میرزا محمد-

مهدی‌خان استرآبادی که منشی فرمانهای مهم سیاسی و اداری بود. نامه‌هائی که به سلاطین نوشته می‌شد ودستورات مهم اداری که به‌عمال و ضابطین نادری ارسال می گردید، حتی فرمان مشاغل ومناصب درجهٔ اول همه به‌انشائ میرزا محمدمهدی‌خان بود.

دیگری میرزا علی‌اکبر ملاباشی که درمسائل مذهبی دست داشت وازجانب نادر با علمای سنی مذهب مذاکره می‌نمود و سفری نیز به‌سفارت به دربار عثمانی رفت وبامفتی دولت عثمانی مذاکره ومکاتبه نمود. دیگری حسینعلی‌خان معیرالممالك بسطامی که مسئول وجوه نقدی وضرب سکه وحفظ عیار پول بود وبالاخره چهارمین نفر میرزا ابوالقاسم کاشی.

گذشته از اینان، در سفرها نیز چهار مستوفی همواره در رکابش بودند: میرزا محمد شفیع تبریزی، مستوفی آذربایجان (متوفی در ۱۱۸۰ ه.ق) ومیرزا محمد باقر مستوفی خراسان که‌نادر دراواخر سلطنت‌خود به‌قتل‌او فرمان داد ومیرزاحسن مستوفی عراق که پس ازنادر بیگلربیگی فارس شد ودرشیراز درگذشت وتقی‌خان‌شیرازی مستوفی‌فارس که به‌فرمان نادر مقطوع‌النسل وازیك‌چشم‌نابینا گردید. البته این‌چهار ایالت آذربایجان وخراسان وعراق و فارس درآن روزها شمول وسیعتری از امروز داشت وکلیهٔ سرزمین «ایران» را شامل می گردید. این تقسیم بندی ایران ، به‌چهار ایالت آذربایجان وخراسان وفارس وعراق، تا اوائل سلطنت رضاشاه نیز معمول بود ودرمدارس نیز تدریس می گردید. وبعدها، خاصه از سال ۱۳۲۰ هجری شمسی در تقسیمات کشوری تجدید نظرهای مکرر صورت گرفت وبرشمار استانها افزوده شدو حتی آذربایجان به‌دواستان شرقی و غربی تقسیم گردید.

باری ارکان دولت نادری همین چندتن بودندواینان نیز دربرابروی سخن ازچون و چرانمی گفتند ولب جزبه «بله‌قربان» نمی گشودند وبااین همه درجامعهٔ محدود آن روز ایران نامی داشتندوجاهی. تااینکه درسال ۱۱۵۹، پس ازآن همه تلاش و کوشش وجوشش نادر، چه درعرصهٔ سیاست چه درمیدان محاربت، دولت عثمانی بی آنکه شرایط نادر رادر موردمذهب جعفری وتخصیص مقامی درمکه ازرکن شافعی به‌شیعیان ایران پذیرفته باشد

حاضر به مصالحه شد ونادر هم که گذشته از پیری و فرسودگی جسمانی، از طعن و کنایهٔ مردم ایران وتوجهشان به صفویه وشورشهای هر روزهٔ آنان به زیر لوای مدعیان انتساب به صفویه خسته شده بود، صلح را پذیرفت و سفیر عثمانی به نام نظیف افندی برای عقد قرارداد صلح به ایران آمد وقرارداد صلح بسته شد وبرطبق قرارداد بناشد که طرفین به مبادلهٔ سفیر اقدام کنند و سفیری از ایران به باب عالی رود و سه سال در آن جا اقامت کند و سفیری نیز ازباب عالی (دربار عثمانی) به ایران آید و سه سال در دربار نادری مقیم باشد.

متعاقب امضای قرار داد، ازطرف دولت عثمانی، احمد افندی حاکم سیواس به موافقت رحمی شاعر معروف ترک وعثمان نعمان افندی از فضلای کشور عثمانی قرار شد به ایران بیایند وهدایای سلطان عثمانی را به حضور نادر آورند. متقابلاً ازجانب دولت ایران نیز مصطفی خان شاملو از سرداران نادری با لقب خلیفة الخلفائی مأمور سفارت به دربار عثمانی شد و مقرر گردید که میرزامحمدمهدی خان نیز همراه این سفیر باشد.

به درستی نمیدانیم که میرزامحمدمهدی خان دراین هیأت سفارت پر اهمیت چه سمتی داشته است. رحمی شاعر ترک، به عنوان وقایع نگار در جزو همراهان سفیر ترک به ایران آمده بود. اما به نظر نمی آید که میرزا مهدی خان چنین سمت وعنوانی داشته، شایدهم مغزمتفکر هیأت سیاسی او بوده و مصطفی خان شاملو به اصطلاح نقش ظاهری ونمایشی داشته ومأموریت مهم سیاسی وزدوبندهای دیپلوماتیک و جمع آوری اطلاعات و اخبار با میرزا محمدمهدی خان بوده است. این مطلب از این جا تأییدمی شود که درجزو اسناد سیاسی دولت ترکیه سندی است، ازاحمدپاشا حاکم زیرك بغداد به دولت متبوع خود درباب این که میرزامهدی خان را بر مصطفی خان مرجح بدانند، هرچند که ظاهراً عنوان سفارت با مصطفی خان است. پیداست که پاشای بغداد که به زیرکی و حیله گری شهرت فراوان داشت متوجه موضوع شده و خواسته باب عالی را نیز ازاین امر مطلع کند تا مبادا بر اثرغفلت مقامات موجبات

ندامتی فراهم آید. احمدپاشاتصریح می کند که‌چون میرزامهدی‌خان ازمصطفی‌خان به‌نادرشاه نزدیکتر است، مأمورین باید بـه اوبیش از مصطفی‌خـان احترام کنند.[۱]
هیأت سفارت ایران، روزدهم محرم ۱۱۶۰، در همان هنگامی که نادر از راه یزد و کـرمان، چون پیك مرگ روانـهٔ خراسان شد ، راهـی مأموریت خـویش شدند تا خود را به استانبول رسانند وهدایای نادری را به‌سلطان محمودخان عثمانی تقدیم دارند. این هدایا، غیرازتحف ونفایس‌فراوان آن روزگار مانند، پارچه‌های‌ابریشمی و ظروف چینی‌و شمشیرهای جوهردار مرصع وامثال آن، مشتمل بود برتختی‌زرین وخیمه‌ای مجلل و زربفت ودو زنجیر فیل رقاص.

هیأت سفارت ایران از اصفهان عازم بغداد شد. در روزهای توقف در بغداد بود که خبر کشته‌شدن نادر رسید و معلوم شدکه شب یکشنبه یازدهم جمادی‌الاخری سال ۱۱۶۰ پادشاه‌بیدادگر،خونریز،مال‌دوست وجواهرپرست‌ایران به‌دست‌سربازانش کشته شده است. با وصول این خبر، بهت‌وحیرت همه را فروگرفت و مبادلهٔ سفرا که هر دو در بغداد بودند به‌تعویق افتاد. زیرا دولت عثمانی نمی‌دانست که پس از نادر چه‌کسی بر بالش سلطنت تکیه خواهد زد.

در این احوال، جماعتی از داعیه‌داران سربلند کردند که ما از دودمان‌صفوی هستیم و وارث تاج و تخت کیان. از آن جمله، حسین میرزا نامی بود کـه ترکان عثمانی او را در بغداد بدین کار وا داشته بودند . حسین مدعی بودکه فرزند شاه‌ـ طهماسب ثانی بوده و در هنگامهٔ قتل شاهزادگان صفوی به‌دست محمود افغان فرار کرده و به‌روسیه‌گریخته و ازآن‌جا خود را به‌بغداد رسانده است.

نوشته‌اندکه مصطفی‌خان‌شاملو برصدق‌ادعای‌حسین‌میرزا گواهی داده است. روزی سفیر نادر و روزی در کنار مدعیان نادر!!

باری‌مصطفی‌خان، پس ازمرگ نادرمدتی بلاتکلیف وحیران‌در بغدادبود تااینکه

۱ــ فهرست اسناد تاریخی ایران تألیف محمود غروی (انتشارات فرهنگستان ادب و هنر ۱۳۵۷ ه.ش)، سند شمارهٔ ۴۶۴

در مبارزهٔ قدرت، ابراهیم‌خان برادرزادهٔ نادر بر علیقلی‌خان برادر خود غلبه کردو بر جای وی به‌سلطنت نشست و برای تحکیم کار خویش، خواست با دولت‌عثمانی رابطهٔ سیاسی برقرار کند. وی مصطفی‌خان شاملورا در مأموریت سفارت ابقاوتـأیید نمود، اما میرزا محمدمهدی‌خان را درنظرنیاورد. شاید این مطلب هم قرینهٔدیگری بوده بر محرمیت و تقرب فراوان میرزا مهدی‌خان به نادر و اعتماد فراوان نادر به هوش و کاردانی وی. مزایائی کـه پس از مرگ نادر، موجب عزل و بـر کناری وی شده، زیرا میرزا مهدی‌خـان مسلماً امثال ابراهیم‌خان را بـه چیـزی نمی گرفته و او را شایستهٔ خدمت نمی‌دانسته و ابراهیم‌خان نیز، با استحضار بـراین مراتب، بدو اعتماد واطمینان نداشته است.

مصطفی‌خان کوشش فراوان داشت که هرچه زودتر عازم استانبـول شود. اما گویی مشیت الهی براین کار قرار نگرفته بود. زیرا بزودی بدو خبر رسید که اولاً دو پسر اورا به امر کریم‌خان زندانی کرده‌اند و ثانیاً چندتن از خـوانین لرستان با بیست‌وپنج‌نفر از بزرگان قوم وی در کرمانشاهان نزد حسین‌میرزا رفته‌اند و منتظر او می‌باشند. مصطفی‌خان بناچار عازم کرمانشاهان شد.

در این میان، میرزا محمدمهدی‌خان که ازسفارت برکنار شده بود، ظاهراً از بغداد به‌کرمانشاه وازآن‌جا به‌مشهد رفت. زندگانی وی در این سالها روشن‌نیست. نمی‌دانیم درکجا بوده وچندسال‌وچگونه زیسته و کی روی‌درنقاب خاک کشیده‌است. تاریخ اتمام کتاب سنگلاخ ۱۱۷۲ قمری است‌وازاین‌جا برمی آید که مرگش پس‌از این تاریخ بوده. سال مرگش را در بین سنوات ۱۱۷۵ و۱۱۸۰ نوشته‌اند. اگرچنین باشد، یعنی وی بیست سال پس از نادر حیات یافته باشد، لابددر گوشهٔ عزلت ودر میان کتابهای‌فراوان خود به‌سرمی‌برده. زیرا او کتابخانهٔعظیمی داشته مشتمل بر کتب خطی فارسی وعربی وترکی و مجموعـهٔ مفصلی از خطوط خوش‌استادان بـزرگ من‌جمله خطوط میرعمادالحسنی و اکثر مذهب به‌کار آقامحمد هادی. چنانکـه در روزگار ما هر جاکه خط‌میرعماد پیداشود، مهر میرزا مهدی‌خان برپشت آن‌جلب‌نظر

می کند. میرزا محمد مهدی خان این کتابخانۀ عظیم را وقف ارشد اولاد خویش کرد تا مگر از فنای آن جلوگیری نماید. وای به کاری که نسازد خدا. صورت وقف نامۀ کتابخانه در جزو منشآت وی چاپ شده و در آن اسامی بسیاری از کتب مهم و مشهور (و لابد کتب موجود در کتابخانه) به تصریح یا به ابهام و تعمیه و تلمیح آمده است.

میرزا محمد مهدی خان با همۀ گرفتاریهای اداری، آن هم در خدمت مرد تندخوی زورگوئی چون نادر، کتابهای مهمی نوشته است. من جمله: تاریخ نادرشاه معروف به «جهانگشای نادری» جالب توجه است که وی خود نامی بر کتاب خویش ننهاده ولی ایرانیان کتاب او را، شاید هم به قیاس کتاب عطاملك جوینی دربارۀ چنگیز، «جهانگشای» خوانده‌اند. نه آخر، نادر هم چون چنگیز فاتحی خونریز بود. در این تاریخ، مؤلف هرگز نتوانسته به صراحت و صداقتی درخور یك مورخ به شرح مطالب بپردازد. گاهی در بیان وقایع به ایجاز تمام گرائیده و گاهی هم اصلاً یادی از وقایع نکرده. ولی در شرح وقایع سال آخر سلطنت نادر، مؤلف با صراحت و روشنی تمام به ذکر مطالب و مسائل پرداخته است و پیداست که این فصول را بعد از مرگ نادر نوشته.

درۀ نادری نیز کتاب دیگری از این مؤلف است در تاریخ نادر ولی خلاصه‌تر از جهانگشا. این کتاب هرچند نمونۀ روشنی است که از شیوۀ مغلق و متکلف نثر فارسی و نموداری از فضل فروشی منشیانه ولی ضمناً دلیل روشنی است بر احاطۀ عظیم میرزا-مهدی خان بر دقایق زبان عربی و فارسی و لغات شاذو نادر و عمق اطلاعات مؤلف در فرهنگ عظیم گستردۀ ایرانی و اسلامی.

لغت سنگلاخ فرهنگی است ترکی در بیان الفاظ مشکل امیرعلیشیر نوایی که تألیف آن از زمان نادر شروع شده و به سال ۱۱۷۲ پایان یافته و آن از بهترین کتب لغت در زبان ترکی جغتایی است.

منشآت که مجموعه‌ای از نامه‌های اوست در زمینه فرمانها و نامه‌های سلطنتی واداری، ولی آنچه به‌نام منشآت وی چاپ شده، آن هم به صورتی بسیار مغلوط و ناقص، مسلماً متضمن سراسر نامه‌های او نیست. زیرا نمی‌توان تصور کرد که مرد توانا و منشی ماهر فاضلی چون میرزا محمد مهدی خان، آن هم در دستگاه پرجوش و خروش نادری، هرچند

تنگ‌نظر و تنک‌مایه، همین مجموعهٔ مختصر را پرداخته باشد. تازه این مجموعه نیز ظاهراً پس از میرزامحمد مهدی‌خان فراهم آمده و می‌توان احتمال داد که نامه یا نامه‌هایی از نویسنده یا نویسندگان دیگری نیز در این مجموعه راه یافته باشد.

علیقلی خان واله در تذکرهٔ ریاض‌الشعرا که به سال ۱۱۶۲ تألیف شده است می‌نویسد که وی اشعاری از قطعه و قصیده و غزل و مثنوی داشته. ولی ظاهراً این سخن درست نیست و تاکنون هیچگونه شعری در تذکره‌ها به‌نام میرزامحمد مهدی استرآبادی کوکب تخلص نیامده است.

همچنان که از پایان کار میرزا محمد مهدی‌خان اطلاع نداریم، از وضع زندگی و شمار و نام فرزندان و فرزندزادگان وی نیز بی‌خبریم و این امر شگفت‌آور است که مردی چون وی که مصاحب روز و شب و محرم و انیس و سفیر و منشی‌الممالک و مورخ و وقایع‌نگار بوده، درگمنامی بمیرد و کسی نداند که پس از مخدوم نیرومند خود چه کرده و کی مرده و کی بر او گریسته است، تنها در کتاب «حدیقةالشعرا» به‌چندتن از نوادگان دختری وی اشاره شده است.

شرح حال او را کسی بتفصیل یا به‌ایجاز ننوشته و هرکه به شرح زندگی وی پرداخته چیزی جز سخنان گنگ و بی‌ارزش، آمیخته به مدح وثنای لفظی، نگفته و مطلبی به دست نداده. نمونه را به نقل مطالبی که در استرآباد نامه آمده، اکتفا می کنیم. این نکته‌را هم برای روشنترشدن مطالب بیافزائیم که ظاهراً درسال ۱۲۹۴ ناصرالدین‌شاه اظهار تمایل می کند که شرح‌حال «علماء عظام و محدثین والامقام و مجتهدین فخام و عرفاء کرام و اطباء حکمت فرجام و منجمین حقایق نظام» که «از مبداء اسلام الی هذه‌الشهور والاعوام (۱۲۹۴) درمملکت محروسهٔ ایران درهرعصری و هرمصری بوده‌اند، نوشته شود تا کتابی دراین باب پرداخته آید» وانجام این کار را به اعتضادالسلطنه محول می‌نماید و او نیز به «حکام و فرمان فرمایان جمیع بلاد محروسهٔ ایران» ابلاغ می کند که اهل خبرت و بصیرت هربلدی در این باب آنچه را دانند و توانند و تعلق به بلد ایشان داشته باشد، درحیز تحریر درآورده به‌منصهٔ

عرض پیشگاه... برسانند». حاکم استرآباد هم به محمد صالح‌بن محمدتقی استر- آبادی، دانشمند همشهری میرزامحمدمهدی‌خان این‌مهم را ارجاع می‌نماید و اینک آنچه وی درباره میرزامحمد مهدی‌خان نوشته:

المرحوم المبرور میرزا مهدی‌خان نادری الاسترابادی

ماشاءالله ازعلم وفضل‌اوکه دراوایل و اواخر چون اوصاحب فضل واطلاع از علوم چشمی ندیده وگوشی نشنیده. درعلم لغت و تفسیر ونحو وصرف ومنطق و معانی و بیان و رجال وتاریخ ونظم و نثر وانشاء و تواریخ مقتدر متبحر وفاضل کامل‌وماهر بوده عبارات رشیقه و مضامین رقیقهٔ دقیقهٔ انشاآت او در«درهٔ نادری»و غیره سرمشق متقدمین و متأخـرین است. چنانکه صدنفرکاتب تحریر بنشینند و قلم نگارش اوصاف و تحریر فضایل او در سرانگشت بگیرند، سالهای دراز به انجام نتوانند رسانید . آخرالامر اعتراف به عجز و اقرار به قصور خواهند نمود. همانا کافی‌الکفاة صاحب‌بن عباد ثانی بلکه اول‌است. اگر استرآباد را هیچ صاحب‌فضلی نبود الا او، هرآینه کفایت می کرد، در تفردآن بلد [و] برابری می کرد با اوصاف جمیع بلدان ایران بلکه می‌افزود.

چو خورشید سر بر زد از کوهسار
دگـر شمع کافور ناید به کار

این بودآنچه دانشمند استرآبادی دربارهٔ همشهری خود میرزا محمد مهدی خان استرآبادی می‌نویسد. ماشاءالله از تحقیق او!

چنین به نظرمی‌رسد که زندگانی میرزا محمدمهدی خان باهمهٔ فضل وهنرش چنان تحت‌الشعاع زندگانی‌سراسرحادثه وپرسروصدای نادرقرار گرفته که هیچکس بدو نپرداخته و هر نکته‌ای یا داستانی از زندگانی وی که در سینهٔ مردم ایران یادر دل کتابها و تواریخ باقی مانده باز به مناسبت ارتباط وی با نادر بوده است. از آن

جمله گویند که پس از جنگ کرکوك که به شکست و فرار نادر منجر شد، نادر صدد جبران فوری آن شکست برمی آید و برای این امر به میرزا محمد مهدی خان دستور می دهد که به اطراف و اکناف کشور ماجری را خبر دهد و تقاضای کمك نماید. میرزا محمد مهدی خان نیز قلم بر صفحهٔ کاغذ می نهد و پس از ذکر جریان جنگ، با عبارات منشیانه، ضمن کوچك نشان دادن شکست، بدین مطلب اشاره می کند که «چشم زخمی به قشون ظفرنمون رسیده است. اما وقتی نامه را برای نادر خوانده، نادر سخت برآشفته که این مهملات چیست. چشم زخم کدام است، بنویس ... نادر را پاره کردند. قشون بفرستید.»

این داستان را هم نوشته اند که نادر در بزم شبانه دستوری به میرزا محمد مهدی خان داد که اجرا کند. بیچاره همچنان که سپندآسا برای اجرای فرمان نادری از جا پرید پایش به قدح چینی گرانبهایی خورد و قدح شکست. نادر روی درهم کشید و میرزا فی البدیهه گفت:

کاسهٔ چینی به چشمم کلهٔ فغفور بود
چون سگ این آستانم پا نهادم بر سرش

لابد بیچاره میرزا محمد مهدی خان مرگ را به چشم دیده بود. چه زجری دانشمندان در خدمت زورگویان می کشند و چه زبونیها بر خویش روا می دارند. هر چند که دانشمندی که به زور گوئی خدمت کند، شایستهٔ چنان زجر و مستحق آن زبونیها نیز خواهد بود. اگر دانش استغنا نبخشد وسیلهٔ بردگی و دریوزگی خواهد شد.

در تحریر شرح حال نادر از مراجع ذیل کم و بیش سود جسته ام:

جهانگشای نادری از میرزا محمد مهدی خان استرابادی (انجمن آثار ملی، تصحیح عبدالله انوار، تهران. ۱۳۴۱ ش).

مجمع التواریخ از ابوالحسن گلستانه به تصحیح محمد تقی مدرس رضوی، ۱۳۲۰ ش، تهران

مجمع‌التواریخ از میرزا محمد خلیل‌مرعشی به تصحیح عباس اقبال ۱۳۲۸ ش، تهران

روزنامهٔ میرزا محمد کلانتر فارس به تصحیح عباس اقبال ۱۳۲۵ ش، تهران

سفرنامهٔ تاورنیه، ترجمهٔ ابوتراب خان نوری، ۱۳۳۱ ق، تهران

تذکرهٔ محمد علی حزین (چاپ سوم) ۱۳۳۳ ش، اصفهان

تاریخ کرمان (سالاریه) تالیف‌وزیری به‌تصحیح دکترباستانی پاریزی، ۱۳۴۰ ش، تهران

فارس نامهٔ حاجی میرزا حسن فسایی (چاپ سنگی، جلداول)

تاریخ‌ایران‌تألیف ژنرال‌سایکس، ترجمهٔ فخرداعی گیلانی (ج۲، چاپ اول ۱۳۳۰ ش، تهران)

نادرشاه از لارنس‌لاکهارت ، ترجمهٔ مشفق همدانی (امیر کبیر، ۱۳۳۱ ش)

تاریخچه نادرشاه ازولادیمیرمینورسکی، ترجمهٔ غلامرضا رشیدیاسمی (چاپ دوم ۱۳۵۶ ش، تهران)

منتخباتی از یادداشتهای ابراهام کاتوغیکوس ، ترجمهٔ عبدالحسین سپنتا و استفان هانائیان (۱۳۴۷ ش، اصفهان)

رستم‌التواریخ از محمد هاشم رستم‌الحکما به اهتمام محمد مشیری (۱۳۴۸ ش، تهران)

تاریخ نادرشاه از جیمز فریزر، ترجمهٔ ابوالقاسم‌خان ناصرالملک (۱۳۲۷ ق، کرمانشاه)

تاریخ نادرشاهی از محمد شفیع به‌اهتمام دکتر رضا شعبانی (بنیاد فرهنگ ۱۳۴۹ ش، تهران)

دولت‌نادرشاه از ک.ز. اشراقیان و م. رآرونوا به روسی، ترجمهٔ حمیدمؤمنی (انتشارات شبگیر، ۱۳۵۶ تهران)

نامه‌های طبیب نادر شاه ازکشیش بازن، ترجمهٔ عباس حریری ، مجلهٔ یغما

سال ۲۹ (وچاپ جداگانه انجمن آثار ملی)

زندگی نادر از جوناس هانوی، ترجمهٔ دکتر اسماعیل دولتشاهی (ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۶، تهران)

همچنین مقالات:

«عاقبت نادرشاه» از عباس اقبال آشتیانی، مجله یادگار سال ۲ شمارهٔ ۲ سال ۱۳۲۵)

«چگونه نادرقلی شاه شد» از نصرالله فلسفی (چند مقاله تاریخی و ادبی، ۱۳۴۲ ش، تهران)

«نادر در دوران» از دکترمحمدابراهیم باستانی پاریزی (خاتون هفت قلعه)، ۱۳۴۴، تهران

«عاقبت بازماندگان نادر» از عبدالحسین نوایی مجلهٔ یادگار سال ۲ شمارهٔ ۵ (سال ۱۳۲۵)

و در باب میرزا محمد مهدی‌خان استرآبادی:

سبك شناسی از محمد تقی ملك‌الشعراء بهار، (جلد ۲ ص ۳۱۱، تهران)

الذریعه تألیف آقا شیخ آقا بزرگ تهرانی (ذیل نام کتب وی)

ریحانةالادب از شیخ محمدعلی تبریزی معروف به مدرس (ج ۳ ص ۳۹۷)

نادرنامه از محمدحسین قدوسی (انجمن آثار ملی، ۱۳۴۹)، ص ۵۱۳

«میرزامهدی‌خان استرآبادی» مقاله احمد سهیلی‌خوانساری در مجلهٔ توشه (سال اول شمارهٔ اول، ۱۳۳۷، تهران)

نامهٔ میرزا مهدی‌خان به طهماسبقلی‌خان[1] (نادر)

به‌ذروهٔ‌عرض می‌رساند که‌چون ذی شوکتی که‌تدبیر ملك آرایش جهان را علت و برق شمشیر جان ستانش آتش افـروز خرمن صبر و توان دشمن ملك و ملت باشد و صاحب دولتی کـه لذت زخم خنجرش گلوسوز اعدای دون و ماهچهٔ لوای طالعش به‌سان رایت زرین آفتاب خیره سازدیدهٔ‌خفاش‌طبعان سیاه اندرون بوده از آب تیغ آتشبار خاك مذلت برروی دشمنان بادپیما پاشد دعای بقای عمر واقبالش برخاص وعام وشکر دولتش برعموم و جمهورا نام واجب می‌باشد.

لهذا بنـدهٔ اخلاص نژاد با تمامی اهل استرآبـاد ، درگاه و بیگاه، ازدرگاه احدیت به مسئلت دوام دولت و ایام عمر شریف قیام و به اقدام جبین به‌طی مراحل دعاگوئی اقدام ورزید به‌تخصیص درین اوان خجسته و زمان فرخنده که به‌معاضدت جنود تأییدات لایزالی ولشکر کشی ودشمن کشی نواب مستطاب عالی فتح دارالملك اصفهان میسر و کلید تدبیر وسعی بندگان عالی مفتاح هلالی مملکت گشای هر کشور وشهر گشته‌ونقدملت محمدی که‌دربازارجهان کاسد شده‌بود رواج طلای دست‌افشار[2]

۱ـ عنوان نامه در منشآت: «عریضه که درمبادی حال، درتهنیت تسخیر اصفهان، به خدمت اقدس نوشته».

۲ـ اشارتی ادیبانه به قوم و قبیلهٔ نادر یعنی افشاریه.

گشته و اورنگ سلطنت و جهانبانی که پای فرسودهٔ اعدای سرکش گشته بود سرکوب چرخ برین برآمده الحمدلله ثم‌الحمدلله که مجدداً آفتاب وجود قبلهٔ حقیقی برعرصهٔ ملك موروثی تافت و به‌کوری چشم کوتاه‌بینان، خاك اصفهان از تأثیر قدوم میمنت لزوم والا درنظرها حکم سرمهٔ صفاهانی یافت. دراین صورت فراموش کردن حق اینگونه احسان کجا رواست و خاموش گشتن از شکر مروج ملت ازدست رفته درکدام مذهب سزا. امید که دائماً کشورگشای عرصهٔ دولت و اقبال و سپه‌آرای معارك نصرت و اجلال باشند.*

* منشأت (ص ۸۶/۸۷)

نامهٔ میرزا محمد مهدی‌خان به طهماسبقلی‌خان در تهنیت حکومت خراسان[1]

به ذروهٔ عرض می‌رساند که در این عهد خجسته و زمان فرخنده از مژدهٔ تفویض دارایی و حکمرانی ممالك خراسان به بندگان صاحب قران شکوفه‌های شکفتگی در حدیقهٔ خاطرها شکفت و سروش غیبی دیدهٔ منتظران ظهور فجر فرح را چشم‌روشنی می‌گفت و امید از کرم پادشاه حقیقی و شهنشاه تحقیقی آنکه در عن‌قریب نگین فتح کابل در کابلج[2] اقبال وساغر حکمرانی بلخ دربزم‌آمال مالامال بوده از خیل ختلانی ناحیه‌پرداز بلاد عرب و عجم و از سیف هندی زنگ زدای آیینهٔ ملك حلب واز چین جبین‌خانه برانداز خطا کاران و به‌زور بازوی عزم‌آبادگر کشور قلوب امیدواران باشند.*

۱– نامه وقتی نوشته شده که نادر به‌مناسبت خدماتش در قلع وقمع افاغنه وتصرف اصفهان، از جانب طهماسب ثانی به فرمانروایی سراسر خراسان منصوب‌شده بود.

۲–کابلج وکابلیج بروزن نارنج و مارپیچ انگشت کوچك دست وپا راگویندکه در عربی خنصر خوانده می‌شود (فرهنگ رشیدی).

*– منشات ص ۲۹/ ۳۰

فرمان طهماسبقلی‌خان (نادر) به الله‌یارخان[1]

آنکه عالی‌جاه الله‌یارخان بداند شرحی که درخصوص [عضو تقصیرات[2]] اخوی ابراهیم‌خان [قلمی] عرض و استدعا نموده بود، چون مشارالیه از بی‌طالعی خود شرمنده و ازوقوع امرشکست که ازقضایای آسمانی‌بود شکسته دل وسرافکنده است، من‌بعد به زبان و قلم او را نیازاریم و به شرمساری وخجلت‌زدگی خودش

۱ــ نادر به‌برادرش ابراهیم‌خان تأکید کرده بود که اگر احتمالا افغانها به‌خراسان حمله‌کنند، وی ازجنگ رویاروی درصحرا خودداری‌کند و به قلعه‌داری بپردازد. ولی وی برخلاف همهٔ سفارشها، هنگامی که نادر درمغرب ایران با ترکها در زد وخورد بود همین که افاغنهٔ ابدالی به‌سرکردگی ذوالفقارخان حاکم فراه به خراسان آمدند و مشهد را در محاصره گرفتند، ابراهیم خان از مشهد بیرون‌آمد و به‌جنگ ایستاد. اما شکست خورد (۱۳ محرم ۱۱۴۳) و به‌شهر گریخت و از ترس وشرمساری درصحن‌مطهرحضرت رضا متحصن شد. این خبر را رضاقلی‌میرزا به نادر رسانید. همین‌که نادر در بازگشت به سوی خراسان به استرآباد رسید، الله‌یارخان افغان پای شفاعت درمیان نهاد و عفو ابراهیم‌خان را خواستار شد. نادر تقاضای عفو را پذیرفت واین نامه راکه به انشای میرزا محمد مهدی‌خان است ارسال داشت.

۲ــ قسمت بین اقلاب درجهانگشا نیامده.

که ارباب غیرت را بدتر از آن عذابی نیست واگذاریم. بر آن عالی‌جاه مخفی و مستور نخواهد بود که طالبان نام وننگ را درمعارك جنگ کشش و کوشش به‌قدر امکان درکار است. اما بعد از آنکه چهرهٔ شاهد فتح از پس پردهٔ غیب جلوهٔ ظهور نکند موجب ملالت آن طایفه که با قبض و بسط عالم معنی‌کاری و از تقدیرات الهی اختیاری ندارند نخواهد بود. زیرا که به‌مضمون صدق نمون کریمهٔ ماالنصرالامن عندالله[1] ابواب فتح و ظفر منوط به تأییدات حضرت ایزد داور است نه به زور بازوی سعی بشر[2]. باوصف این کسانی که فی‌الجمله از غیرت بهره‌ورند به نیزه و سنان اعدا سینه سپرمی‌سازند، اما به‌طعنه‌پردازی نیزهٔ خطی کلك زبان امثال واقران تن درنمی‌دهند و به تیغ تیز دشمن سرکش گردن تسلیم می‌نهند اما به چوبکاری عصای خانهٔ پدر و برادر راضی نمی‌گردند وحرف تند راکشنده‌تر از سیف وسنان قاتل و روی ترش را تلختر از زهر هلاهل می‌دانند.

در دوزخم بیفکن و نام گنه مبر
کاتش به گرمی عرق انفعال نیست

از صدور چنین امری مادام الحیات در شکنجهٔ خجالت گرفتار قید ملامت بوده، ممات‌را برحیات راجح می‌شمارند. چنان‌که اظهرمن‌الشمس است که سپهدار زرین لوای مهر، بعد از آنکه از معرکهٔ سپهر تیغ کشیده روی به‌هزیمت می‌گذارد از رنگ زردی به زمین فرومی‌رود و هروقت که رایات جهانگشایی را از مرکز نقطهٔ نصف‌النهار منحرف می‌سازد، ازفرط شرمساری آفتاب عمرخود را قرین‌زوال می‌بیند. هرچند بنابرمعانی مذکوره ملامت برمشارالیه وارد نمی‌آید که چراازدشمن

۱ـ سورهٔ آل‌عمران ۱۲۶

۲ـ منشآت: به‌زور سرپنجهٔ بشر ـ ولی بازو درستتر به‌نظر می‌آید. زیرا ظاهراً میرزا مهدی‌خان بدین بیت سعدی نظر داشته از باب پنجم بوستان.

سعادت به بخشایش داور است ... نه درچنگ و بازوی زورآور است

شکست یافته و نمی‌توان گفت که چرا شمع آسا این همه سرزنش برخود روا داشته و از تیغ تیز عدو روتافته ولیکن سخن درین است که با وصف این که مکرر از جانب ما در باب جنگ روبه‌رو ممنوع و از اوج سمای خاطر الهام مآثر خطاب یاابراهیم اعرض عن‌هذا[1] او را مسموع شده بود، باز برخلاف معمول مصدر این گونه جهل وفضول گشته، بایستی به رهنمونی دلیل عقل طریق مصلحت پوید و یا رضای خاطرما را بروفق اشاره جوید. درین صورت که سالك طریق احدالامرین وتابع مدلول آیهٔ کریمهٔ وهدیناه‌النجدین[2] نگشته طعن وتوبیخ را سزاوار و شایستهٔ رنجش و آزار می‌باشد. حال چون آن عالی‌جاه در مقام شفاعت والتماس درآمده حسب‌المأمول‌والمسئول آن‌عالی‌جاه،این‌دفعه زبان قلم‌را از آزردن او کوتاه وبه‌همان توبیخات سابقه او را انتباه ساختیم.*

۱ــ سورهٔ هود ۷۹

۲ــ سورهٔ البلد ۱۱

*ــ منشآت میرزا مهدی‌خان، جهانگشای نادری تصحیح سید عبدالله انوار ص ۱۳۷ ــ ۱۳۹

فرمان نادر به محمدحسین‌خان غلیجایی[1]

عالی‌جاه محمدحسین‌خان بالقابه بداندکه شرحی که درباب مقدمهٔ ابدالی و روانه ساختن کسان خود به نزدآن طایفهٔ از خرد خالی برای اصلاح بعض مواد و رفع نزاع وفساد نگاشتهٔ خامهٔ اظهار ساخته بودند، اگرچه قبل از ورود مومی‌الیهم به مفـاد کریمهٔ ادع الی سبیل ربك بالحکمة والموعظةالحسنة وجادلهم بالتی هی احسن[2] آن طایفه را به راه اطاعت ارشاد و ترغیب به قبول متابعت وانقیـاد نموده بودیم، لیکن این‌دفعه نیزفرستادگان آن عالی‌جاه را برای اتمام حجت روانهٔ هرات ساختیم که ادای سفارشات و تبلیغ مضمون نگارشات آن عالی‌جاه نمایند. بعد از مراجعت معلوم شد که به مفـاد ومایـنفعکم نصحی‌ان اردت ان انصح‌لکم[3] برزبـان قولا له قولاً لیناً[4] باآن طایفه سخن گفتن به سرانگشت نـرم سنگ سفتن است. آن

۱ـ عنـوان در منشآت: «فرمانی کـه به محمدحسین‌خان غلیجایی نوشته». خواهر حسین‌خان درحبالهٔ نکاح نادر بود (رک نامه‌هـای کشیش بازن مجلهٔ یغما آبـان ۱۳۲۹ ص ۳۲۸).

۲ـ سورةالنحل ۱۲۵

۳ـ هود ۳۴

۴ـ طه ۴۴

جماعت نه به آن طایفه در مقام اخلاص اند و نه به آن عالی‌جاه در سدهٔ موافقت و اختصاص، یحلفون لکم انهم منکم وماهم منکم ولکنهم قوم یفرقون[۱] و از گل رعنای احوال آن گروه آثار دورنگی واضح و از آیینهٔ حال ایشان صورت نفاق و عکس وفاق ظاهر ولایح است وماوجدنا لاکثرهم من عهد[۲] سواء علیهم ا انذرتهم ام لم تنذرهم لایؤمنون[۳] اگرچه آثار مکر واحتیال از ناحیهٔ آن فرقه پیداست لیکن ومایمکرون الا بانفسهم انهم یکیدون کیداً و اکید کیداً[۴] وهمانا این طایفهٔ دوراز خرد را اجل نزدیک وبه‌مفاد اذاجـاءت الحین صارت العین دیدهٔ بصیرت تیره و تاریک گشته که به‌مضمون کمثل العنکبوت اتخذت بیتاً[۵] حصار قلعه را مأمن وسر کشی را دست‌مایهٔ رفع محن دانسته‌اند. بلی اذا اراد الله بقوم سوءلامرد له[۶] .از آن جا که بر اختصاص یافتگان به مفاد نرفع درجات من نشا[۷] و به محتوای کلکم راع و کلکم مسئولون عن رعیته لازم است که در صیانت حال و پاسداری احوال خلایق کوشیده و از شیبهٔ غوغاطلبان هنگامهٔ عنادو فتنه‌انگیزان طریق یهلك الحرث والنسل والله لایحب الفساد[۸] طرفة العینی دیده نپوشیده از اطـاعت کیشان به‌حکم و ان جنحوا للسلم فاجنح[۹] لهارفع حیف و برفسده ومرده به‌مصداق فان لم یعتزلوکم ویلقوا الیکم السلم ویکفوا ایدیهم فخذوهم واقتلوهم حیث ثقفتموهم[۱۰] سل سیف نمایند. این جانب را از فرقهٔ ابدالی الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه ویقطعون ما امرالله به ان یوصل و یفسدون فی الارض[۱۱] بجز

۱ـ سوره التوبه ۴۶: ویحلفون بالله انهم لمنکم وماهم منکم

۲ـ الاعراف ۱۰۲

۳ـ یس ۱۰

۴ـ الطارق ۱۶، ۱۵

۵ـ سورهٔ العنکبوت ۴۱: کمثل العنکبوت... وان اوهن البیوت لبیت العنکبوت.

۶ـ سورة الرعد ۱۱

۷ـ الانعام ۸۳، یوسف ۷۶

۸ـ البقرة ۲۰۵

۹ـ الانفال ۶۱

۱۰ـ النساء ۹۱

۱۱ـ البقره ۲۷

اطاعت منظور دیگر و از کشیدن سد سدید شمشیر تیز برروی آن جماعت بغیر از تسدید راه یأجوج فساد امری ملحوظ نیست. لیکن ایشان می‌خواهند که به محض حرف رفع این امر شگرف کرده بازاعادهٔ عادت قدیم نمایند. یقولون بالسنتهم ما لیس فی قلوبهم[1]. هرچند معلوم است که اطوار آن گروه غدار نامرضی طبع آن صدیق صداقت شعار است ولقد نعلم انك یضیق صدرك بما یقولون[2] اما بنابر حکم ولاتحزن علیهم ولاتك فی ضیق مما یمکرون[3] از آن رهگذر خلجانی به خاطر راه ندهید که ان‌شاءالله تعالی وخامت آن کار عن‌قریب به روزگار آن طایفه عاید خواهد گشت. درین صورت آن عالی‌جاه اعانت و یاری ایشان را هم منافی رضای باری و هم مخالف شیوهٔ حق‌گزینی و صداقت شعاری خواهند دانست که به حول وقوهٔ الهی قطع کار آن طایفه حواله به دم شمشیر تیز و طیور ارواح ایشان صید چنگال شهباز خونریز خواهد بود و سایر امور رجوع به‌تقریر فرستادگان مزبور است که درانجمن حضور مذکور خواهند ساخت.*

۱ـ الفتح ۱۱
۲ـ الحجر ۹۷
۳ـ النحل ۷۰
۴ـ منشآت ص ۹۴ ـ ۹۳

رقم عتاب آمیز نادر به افاغنهٔ هرات

حکم جهان مطاع شد

آنکه ریش‌سفیدان و سرخیلان افاغنهٔ سکنهٔ هرات و اسفزاز بدانند که دراین چند وقت به‌سبب انقلابی که دراوضاع به‌هم رسید، اکثر ایالات پا از جادهٔ اطاعت بیرون گذاشته سر به سرکشی درآوردند. یکی از آن جمله ایل افغان بود که در مقام بغی وطغیان برآمده‌اند. در این اوقات بحمدالله تعالی ممالك ایران صاحب به هم رسانیده وهمگی سرکشان ازحزب غازیان نصرت بنیان به دستور قدیم، بلکه بهتر از اول، طوق اطاعت به‌گردن گرفتند سوای افاغنهٔ عهد شکن هرات که ایشان نیز درسال قبل باوکلای عالی عهد اطاعت بستند. اما زود مفاد اوفوا بالعهدان العهدکان مسئولا[1] را فراموش ومصدقهٔ و من نکث فانما ینکث علی نفسه[2] را [آویزهٔ گوش] خاطر ضلالت نیوش نکردند. زود پیمانهٔ‌پیمان را به‌سنگ بدعهدی شکسته باوصف این معنی باز وکلای عالی از راه مروت به مفاد ادع‌الی سبیل ربك بالحکمة و

۱ـ سورهٔالاسری ۳۴

۲ـ سورةالفتح ۱۰

۳ـ تکمیل قیاسی

الموعظة‌الحسنه[1] آن گروه را براطاعت دعوت و به مضمون عفی‌اللّه عماسلف[2] از سوابق اعمال ایشان اغماض و اتمام محبت برایشان کردیم. چون به فحوای اذا اراداللّه بقوم سوء فلامردله[3] و به مضمون اذاحان‌الحین صارت‌العین آن طائفهٔ دور از خرد اجل نزدیك و در ورطهٔ حیرت دیدهٔ بصیرت تاریك‌گشته تمیز خیر از شر و نفع از ضرر نمی‌نمایند و به مضمون و ظنوا انهم مانعتهم حصونهم[4] قلعه‌نشین و تحصن‌را باعث نجات خود می‌شمارند. چون حالت افاغنهٔ‌آن حدود معلوم و کلای عالی نبود، به‌همین‌جهت در این چند وقت جیوش بحر خروش را مأمور به‌مکث در پنج فرسخی‌آن نواحی ساخته رخصت یورش و قلعه‌گیری ندادیم که مبادا در عین تسلط افواج قاهره، بنابراطاعت امر وجادلهم بالتی‌هی‌احسن[5] و به مصداق فقولا له قولاً لیناًلعله یتذکراویخشی[6] به اعلام این مراتب بپردازیم که حرکات خیانت‌پیشگان هرات راکه به‌مفاد ان‌اللّه لایهدی کید الخائنین[7] از سرمنزل هدایت دورند پروا نکرده وحرف علی‌مردان یا دیگری از بی‌عاقبتان را یوحی بعضهم الی بعض زخرف‌القول[8] غروراً عبارت از آن‌است به‌سمع قبول نشنیده جمعی از روسا وسرکردگان به مدلول ان‌الحسنات یذهبن‌السیآت[9] به تدارك مافات پرداخته از راه یك جهتی روانهٔ خدمت عالی شوند. معلوم است که به مفاد لاتثریب[10] علیکم از کرده‌های افاغنهٔ هرات برایشان ملامتی وارد نگشته ونفوس وعرض وجان ایشان

۱ــ سورة‌النحل ۱۲۵

۲ــ سورة‌المائدة ۹۵

۳ــ الرعد ۱۱

۴ــ الحشر ۲

۵ــ النحل ۱۲۵

۶ــ طه ۴۴

۷ــ یوسف ۵۲

۸ــ الانعام ۱۱۲

۹ــ هود ۱۱۴

۱۰ــ یوسف ۹۲

درمعرض صیانت وامانت خواهد بود. چنانچه درآمدن خائف باشند ازآن سرزمین کوچیده با مال وحال روانهٔ مسکن قدیم خود شده ولایات را به‌دستور ازمنهٔ سابقه به تصرف جنود مسعود دهند واگراختیاراحدالامرین نکنندانما بغیکم علی انفسکم[۱] واینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج المشیدة[۲] به عنایت بلانهایت الهی سپاه منصور را به‌تخریب بنیاد هستی ایشان مأمور و قلاع ایشان را محصور همت ساخته در انـدك زمانی به آتش انگیزی نوایر کهن، دود از دودمان ایشان خواهیم برآورد ولباس‌وجود ایشان را باخاك تیره یکسان خواهیم کرد. اگر به‌ظلمت‌سرای هند رفته‌اند که برق شمشیر غازیان چراغی در پیش راهشان خواهد افروخت واگر به روم گریخته‌اند که بارقهٔ شمشیرمصری خانمان ایشان را خواهد سوخت. آن‌وقت به‌مفاد فلم یك ینفعهم ایمانهم لمارأوا بأسناندامت[۳] سودی ندارد. و احدی ازایشان را روی‌بهبودی نخواهد بود. انهذه تذکرة لمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا[۴]. درعهده شناسند. تحریرآفی شهرفلان

۱ــ یونس ۲۳

۲ــ النساء ۷۸

۳ــ المؤمن ۸۵

۴ــ المزمل ۱۹

فتح نامهٔ هرات[1]

[حکم جهان مطاع شد[2]]

آنکه کلانتران و اهالی ممالك محروسه به‌توفیق یزدانی و به توجهات خاطر والا مستظهر و مستوثق بوده بدانند که از آن‌جا که به‌برکات و عنایات ایزد داور و به‌یمن تولای خاندان ائمهٔ اثنی عشر علیهم صلوات الله الملك ألاکبر تیغ هلال آسای فلك‌سای عالی را درفتح شهرها خاصیت ماه‌نو وموکب سعادت‌قرین راهمیشه‌نصرت وظفر پیشرو وجیوش اقبال نیوش را سروش غیبی [وانزل جنودلم تروها[3]] رهبر و بازوی با نیروی بخت فیروز را درگشـایش بلاد وقلاع دست دیگرست، در این اوان میمنت‌نشان که به‌عواطف قادرمنان افاغنهٔ ابدالی‌هرات‌راکه ازدم‌شمشیرغازیان

۱ــ عنوان‌مطلب درمنشآت‌چنین‌آمده: فرمان درفتح هرات که به‌تمامی ولایات‌ایران نوشته شده.

۲ــ درمنشآت به‌جای‌این جمله‌آمده است: «فرمان همایون شد». ولی‌ظاهراًتوقیع طهماسبقلی‌خان(نادر)«فرمان جهان مطاع شد» بوده‌وهنوزشاه نشده‌بودکه «فرمان‌همایون شد» بنویسد.

۳ــ این قسمت‌که جزئی است ازآیه ۱۶ سورة‌التوبة درجهانگشا نیامده.

غضنفرفر و بهادران اژدر درکانهم حمرمستنفرة فرت من‌قسورة[۱] فراری و به‌مصداق وظنوا انهم‌مانعتهم‌حصونهم[۲] کمثل‌العنکبوت اتخذت بیتاً[۳] درقلعه هرات متحصن و متواری بودند، به مفاد و قذف فی‌قلوبهم‌الرعب[۴] گونهٔ احوالشان متبدل به فحوای و زلزلوازلزلاًشدیدا[۵] ارکان صبر و قرارشان تزلزل یافته از شدت جوع به‌جان و ازخوردن زخم سیف وسنان به امان آمدند. مانیز به‌مضمون آیهٔ کریمه وان احدلمن المشرکین استجارك فاجره[۶] و به‌مدلول احسن‌العفو عندالقدرة القاهره آن طایفه را امان وبه کوچیدن ازقلعهٔ هرات فرمان دادیم وازشصت هزار خانوار بیشتر ازایشان که به‌حال‌نیم جان درعرصهٔ فلاکت و ورطهٔ هلاکت حیران مانده بودند همگی‌را با خانه کوچ کانهم جراد فانتشر[۷] متفرق ساخته به‌ممالك خراسان الی خوار وشهریار فرستادیم‌ولله‌الحمد به‌مقالیدتأئید ایزدی فتح‌قلعهٔ هرات میسر وتمامی اهل قلعه‌مزبور باطوایف غلیجائی قندهار که با آن طایفه اتفاق ورزیده بودند مطیع و مسخرگشته طوق اطاعت وچاکری وقـلادهٔ خدمت وفرمان‌بری به‌گـردن گرفتند ودرخلال این احوال،که از انجام مهام هرات الی‌قندهار فراغت حاصل وسرکشان حدودخراسان را تنبیه کامل فرموده بودیم، نوشتهٔ عالی‌جاه[۸] محمدرضاخان عبداللو[۹] که به‌سفارت روم مأمور بود رسید مشعر براین که فی‌مابین او واولیای دولت عثمانی چنین قرار یافته که ممالك واقعه درآن طرف رود ارس به ارومی و این طرف به‌قزلباش تعلق

۱ـ سورة‌المدثر ۵۱/۵۳

۲ـ الحشر ۳

۳ـ العنکبوت ۴۱

۴ـ الاحزاب ۲۷

۵ـ ایضاً ۱۱

۶ـ التوبة ۶

۷ـ القمر ۷

۸ـ منشآت شاه‌والاجاه

۹ـ جهانگشا: عبداللـه‌لو

داشته باشد. الحق این مصالحه درنظر اولوالباب حکم نقش برآب و نمونهٔ موج سراب دارد. زیرا که مقصود اصلی استخلاص اسرای ایران بود که مطلق به آن نپرداخته وآن امر اهم را درضمن صلح به‌هیچ وجه‌مندرج ومذکور نساخته وجود امثال ما بندگان که به توفیق کردگار رتبهٔ برتری و اقتدار [سروری] یافته‌ایم برای همین است که به‌مقتضای کلکم راع وکلکم مسئول عن‌رعیته صیانت ضعفا و یاری اسرا نموده شر مخالفین را از سر مسلمین رفع‌ومادهٔ مفاسد را از مزاج ممالک‌دفع نمائیم. نه‌اینکه‌قفل غفلت بردل‌زده[تغافل وازکارگرفتاران تجاهل کرده[1]] تابع‌رأی دشمن ورضاجوی خاطر خصم عهد شکن باشیم.

بحول‌الله‌وقوته امروز روز اعادی‌دین‌تیره ودست اقبال‌خسروی چیره‌وضعف بدخواهان‌قوی‌وغلبه از آن دین‌مرتضوی‌است. دربن‌صورت‌ازآن طایفهٔ[بدسگال[2]] که به‌فحوای آیهٔ‌کریمهٔ فاذا جاء الخوف رأیتهم ینظرون الیك تدوراعینهم کالذی یغشی‌علیه‌من‌الموت واذا ذهب‌الخوف‌سلقوکم‌بالسنة حداد اشحةعلی‌الخیر[3] مصداق حال ایشان است تحمل این‌گونه امورکردن ازحمیت‌دور ومنافی خاطر وطبع‌غیور است[چرا باید این تکلیف را شنید و این تخیل کشید[4]]. چون صلح مزبور مغایر رضای جناب سبحانی ومخالف‌مصلحت دولت ابدمدت خاقانی‌بود، لهذا به‌عزامضا مقرون نفرمودیم. چون از آن جاکه سرپنجهٔ شوق طواف روضهٔ ملایك مطاف حضرت امیرمؤمنان و مولای متقیان، مظهرالعجائب والغرائب، علی‌بن‌ابی‌طالب، گریبانگیر دل عطوفت قرین وضمیرحقانیت‌گزین وتوفیق استخلاص اسرای‌مسلمین [عمدهٔ مآرب ومسایل می‌باشد[5]]، انشاءالله‌تعالی، بعد ازعید سعید فطر، به همعنانی جنود غیبی وهمرکابی تأییدات لاریبی، از خدمت سلطان اقلیم ولایت ارتضا،علی-

---

۱ـ جهانگشا ندارد

۲ـ جهانگشا: [کم‌فرصت]

۳ـ سورةالاحزاب ۲۰

۴ـ جهانگشا ندارد

۵ـ جهانگشا: [را از درگاه احدیت مسائل می‌باشد]

بن‌موسی الرضا علیه التحیة والثناء مرخص گشته با جنود پرخاشجوی قوی چنگ وعساکر هژبرخوی فیروزجنگ، بدون تأمل ودرنگ، کوچ بر کوچ عازم کعبهٔ مقصودخواهیم شد.

[طغیان نمود شور جنونم به سوی یار چون‌سیل می‌روم همه جا روی‌برزمین]

مصراع تایار که را خواهد و میلش به که باشد

ولاتقولن لشئی انی فاعل ذلك غدا الاان یشاءالله[1]

حافظ اگر قدم نهی دره خاندان به‌صدق

بدرقهٔ رهت شود همت شحنة النجف

دشمن آتش پرست بادپیما را بگوی

خاك برسر کن که آب رفته باز آمد به‌جوی

هر که دراین امر[راجل ودرین مصلحت[2]] داخل نباشد، ازکسوت حمیت عاری و بی‌بهره و از سعادت دینداری [بری وشایستهٔ[3]] لعنت حضرت باری بوده ازحوزهٔ اسلام خارج ومردود ودر زمرهٔ خوارج داخل خواهد بود[4] .

دراین وقت، رفیع مقدار عمدةالاماجد، محمدقلی بیك افشار را برای‌عرض بعضی مواد روانهٔ درگاه سپهر بنیاد به اعلام این مراتب پرداختیم که منتظر ورود موکب مسعود عالی باشند. چون عهد کردیم که درمقدمهٔ هرات نقصان نرسدوهمیشه اهالی آن ولایت، درراه دین ودولت ابدمدت، متحمل متاعب بی‌نهایت شده‌اند، به علت مژدگانی وغیره دیناری به‌احدی ندهند و در عهده دانند.*

۱ــ سورةالکهف

۲ــ جهانگشا: شحنهٔ نجف

۳ــ ایضاً:[وسزاوار]

۴ــ و منشآت پس‌ازاین مطالب‌داستان منظوم مطولی به‌سبك بوستان‌آورده به‌مطالع شنیدم که دردولت‌معتصم... درجهانگشا، فرمان نادر به‌همین‌جا پایان می‌پذیرد. (رك تاریخ جهانگشا، تصحیح سید عبدالله انوار ص ۱۷۸ــ۱۷۵)

*ــ منشآت ص ۴۲ــ۳۹

رقم نادر شاه به‌میرزا محمد زکی شیخ‌الاسلام اصفهان[1]

آنکه علامی فهامی مولانا میرزا محمدزکی بداند مکتوبی که به انضمام دو ای له‌دعا اهدا یافته بود، سمت‌وصول یافته تمیمهٔ بازوی نصرت ویتیمهٔ اکلیل‌دولت گردید. دراین اوان فیروز نشان که به‌توفیق ایزدمنان تسخیر هرات وجههٔ همت والا بود، ذوالفقارخان ابدالی اعلای‌لوای استبداد وبه‌فحوای الغریق یتشبث بکل‌حشیش ازحسین غلجایی وافاغنهٔ قندهار استمداد نموده وحسین مزبور به مصداق استحوذ علیهم الشیطان فأنسیهم ذکرالله[2] ضرب دست غازیان را فراموش وازقندهار استرکاب جندوجیوش کرده به‌مفاداین که‌صیدرا چون‌اجل آید سوی‌صیادرود، به‌امدادذوالفقار خان آمده که شاید به‌یاری‌یکدیگر ازدم تیغ فولاد پیکر تیمورطالع غازیان که‌جوهر فیه‌بأس شدیدومنافع‌للناس[3] ازآن‌پیدا وتصورش‌درعالم وهم چاك‌افکن قلوب‌دلهای اعداست جان به در کرده که با مشتی خاك راه برسیلاب و با شاخص‌گذر بر آفتاب بندند. ازآن‌جاکه همیشه تأییداً حضرت داور مقدمةالجیش موکب قیامت اثروفتح

۱ـ عنوان رقم درمنشآت: «رقم که به‌میرزا محمدزکی شیخ‌الاسلام اصفهان نوشته

۲ـ سورة المجادلة ۱۹

۳ـ سورة الحدید ۲۵

وظفر طليعهٔ لشکر ضیغم شکار وغضنفرفر به مضمون کریمهٔ وایده بجنود لم تروها[۱] سپاه غیبی پیشرو وجیوش اقبال سروش وانتم الاعلون والله معکم ولن یترکم اعمالکم[۲] به‌انهای منهیان لاریبی سامعه افروز خاطر حقیقت سگال بوده آمدن آن هردو بخت‌برگشته رادلیل آمد کار و آن دو به‌دام افتاده راصید دلیران شیرشکار دانسته به‌همراهی وفود عنایت سبحانی با افواج قاهره ظفر مناقب

کتائب لماجردوا السیف قهرهم　　یصیر بها الدهر الغشوم کتائب

توکل به خالق جزو و کل کرده به اذن سلطان اقلیم ولایت وارتضا، علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحیة والثنا، کوس قیامت غریو رزم‌سازی را بلندآوا ولوای کشورگشائی را فلك فرسا ساخته از ارض قدس حرکت واقع شد. اما چون این لشکرکشی و جنگجویی وسپه آرایی و جهان پویی را جز این امر داعی نیست که شمع جهان افروز دین مصطفوی به هواداری مشکوة ایزدی از صرصرفتن مصون و کافهٔ خلایق که بهین ودیعهٔ خالقند از تطاول قهرمان اعادی مأمون بوده کار ممالك صحت‌مزاج ونقد ملت حقه درعرصهٔ گیتی رواج یابد، برفرازندگان علم علم که سالکان سالك مسلمانی وطلبهٔ رضای سبحانی‌اند لازم است که چنان که لشکریان به بذل جان وارباب مکنت به‌صرف مال در راه دین مبین ذخیره‌اندوز سعادت می‌باشند، ایشان نیز به‌قدر قوت وتوان دست اعانت بلند وبه‌همراهی کردن فوج چیر دست دعا که لشکر خصم افکن وسپاه دشمن شکن را بهتر از آن مددی نمی‌باشد امداد ویاری غازیان نصرت پیوند نمایند. فی الواقع همیشه گشایش ابواب فتوح بعد ازتفضلات خداوند به‌دستیاری دعای اتقیا میسر وبه‌برکات انفاس میمنت اساس آن فرقهٔ حق‌شناس اسباب فتح وظفر درپیشگاه حصول جلوه‌گر بوده است.

می‌باید که آن فضایل مآب درایام ولیالی متبرکه تمامی فضلای ذی‌شان وصلحا ودرویشان راکه درمعرکهٔ جهادنفس سروبررا به درع ودراعهٔ صلاحادت واسلحهٔ زهد

۱— سورة التوبة ۴۰

۲— سورة محمد ۳۵

واصلاح آراسته جوشن دعای خیرشان حرز دافع تیر قضا وجنهٔ واقیهٔ سهام بلاواقع می‌باشد وسهم اللیل آهشان درظلمت شب از سپرنه قبهٔسپهرترسی گذشته برهدف‌زاد کارگر آید به‌اشاره ضرب البحر بنیاد کرده اعدا را به‌آب می‌رساند وبه‌ناموس قدرت زورق کشتی شکستگان طمطام حادثات‌را از گرداب سرگشتگی می‌رهاند ازدم‌سیفی ایشان سیف مسلول خصم راچون ید مشلول اثر نباشد وبی‌اعتصام همت ایشان ایام حیات عدوی‌عدم‌کیش اختتام‌نیابد،درجوامع وجمعات جمع ودرصباح ومساتوسل به‌ادعیهٔ اجابت سمات جویند وقدح دهان را ازشراب طهور دعا لبریز ساخته به‌ختم سوروآیات طیبات فرقانی‌که مصباح متهجدان صوامع لاهوت ومفتاح کنزالعرش ملکوت است طریق‌استفتاح پوییده شاهدان صنمی قریش افغان را تأیید خداوقوت سرپنجهٔ دعا ازطاق هستی براندازد و خاك عرصهٔ ایران را به آب شمشیرآتشبار آن هواخواهان ازلوح وجود اعدا پاك سازند.*

---

* منشآت: ص۸۹-۸۸

فرمان طهماسبقلی‌خان (نادر)
به‌علیمرادخان شاملو سفیر دولت ایران در هند
در باب هرات و غلبه بر افاغنهٔ ابدالی

[حکم جهان مطاع شد]

آنکه حجابت و ایالت و شوکت پناه، سفارت وحشمت وجلالت دستگاه، واقف رموز آداب‌دانی، ناظم امور بارگاه آسمان‌جاه، سلطان عالی‌جاه، مقرب الخاقان نظام‌للأیالة والشوکة والحشمة والجلالة والاقبال‌علیمرادخان شاملو ابشیك آقاسی-باشی دیوان اعلی به‌توفیقات الهی موفق و به اشتقاق سرشار خدیوانه مستوثق گشته بداند که بعداز رفتن آن عالی‌جاه ازشیراز به سفارت هندوستان، رایت کشورگشائی به‌عزم تنبیه وتأدیب سرکشان روم واسترداد وانتزاع آن مرزوبوم در نهضت آمد. به نیروی الطاف یزدانی سه‌دفعه مابین‌غازیان‌خون‌آشام ووزیراعظم وپاشایان‌بااحتشام مصر وشام‌وعساکر بی‌شمار که درحدود آذربایجان آمادهٔ پیکار ومهیای کارزار شده بودند محاربه واقع شد وقریب پنجاه‌هزارکس ازآن‌گروه فسادانگیز درعرصهٔ‌ستیز

و آویز عرصهٔ شمشیر تیزوده هزار درقیداسارت گرفتار آمدند که از راه فتوت دربارهٔ ایشان به کلك احسن العفوعندالقدرة رقم نگار فرمان آزادی گشته روانهٔ دیار و امصارشان فرمودیم ولله الحمدتمامی ممالك وسیع المسالك ایران که به اقتضای گردش دوران به‌حیطهٔ تصرف رومی وافغان و سایر مخالفان درآمده بود مسترد و به اولیای دولت جاوید مدت بندگان ثریا مکان نواب کامیاب سپهر رکاب قاآن اعظم و خاقان معظم و مالك الرقاب الامم سیدالسلاطین[1] العالم مقرر گشته از انتظام مهام عراق و آذربایجان وفارس فراغ کامل حاصل کرده بودیم که مقارن آن خبر رسید که افاغنهٔ ابدالی هرات که درسال قبل ازبیم شمشیر غازیان شیرگیر وسطوت دلیران هژبرنظیر قلادهٔ اطاعت برگردن گرفته‌ازجان امان یافته بودند، شیوهٔ اقبح المکافات المجازاة بالمساواة پیش آورده درمقام بغی وطغیان برآمدند، لهذا تنبیه‌سرکشان آن دیار اهم و ازسایر مهام الزم دانسته به‌همرکابی قائدتوکل ازحدود روم عنان تاب توسن عزم و درساحت هرات هنگامه آرای عرصهٔ رزم گردیدیم. به مجرد وصول آوازهٔ توجه‌موکب عالی، افاغنهٔ ابدالی به مضمون الغریق یتشبث بکل حشیش ازحسین برادر محمود استمدادواونیز ازقندهار باطایفهٔ غلیجه به‌مدد هراتیان آمده واز آن جاکه همواره‌سپاه وایده بجنودلم تروها[2] مقدمهٔ لشکر غضنفرفرونوید انتم الاعلون والله معکم‌ولن‌یترکم اعمالکم[3] به‌انهای‌منهیان عالم غیب سامعه افروزدل‌حقیقت‌پرور می باشد، آمدن حسین را دلیل آمدن کارآمدن صیدبه‌پای‌خودبه‌دام‌وسرهای گروه‌را آویزهٔ فتراك غازیان شیر شکار دانسته اگرچه از اشتداد سپاه‌دی سد طرق ومعابر گردیده بود، اما چون‌جنود مسعود را ازفرط سرگرمی شوق خصم‌افکنی حر وبرد درنظر یکسان وطی بحروبر مانند ریح صرصر برایشان سهل وآسان بود، سه روز بعداز نوروز فیروز که هنوز لشکربهمن پابه‌دامن نکشیده بود به‌همعنانی‌وقوهٔ تأییدات ایزد بی همتا وبه‌اذن‌سلطان

۱ـ منظور شاه‌طهماسب ثانی‌است که به‌مناسبت انتسابش به سیادت ، نادر وی را سیدالسلاطین العالم خوانده است.

۲ـ سورة‌التوبة ۴۰

۳ـ سورة محمد ۳۵

اقلیم ولایت ارتضا حضرت علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا از ارض فیض تخمیر باسپاهی به‌عدت مور وصولت شیر با بخت جوان وتدبیر پیر، کوس قیامت غریو رزم سازی بلند آوا و لوای گیتی ستانی فلک فرسا ساخته عازم مقصد گردیدیم. طنطنه پردازی شیران بیشهٔ بسالت ولوله افکن عرصهٔ غبرا گشته، حسین واتباع او را به‌مفاد وقذف فی قلوبهم[۱] الرعب گونهٔ احوال متبدل وبه فحوای وزلزلوا زلزالاً شدیداً[۲] ارکان صبر و قرار تزلزل یافته چون صرفه در جنگ وصلاح در مکث ودرنگ نیافتند از اسفزار عنان عزیمت برتافتند وبه جانب قندهار شتافتند وعرایض اخلاص آمیز که مشعر براظهار بندگی وچاکری وتعهد خدمت وفرمان بری [بود] به‌خدمت والا فرستادند. پیشتازان لشکر ظفر اثر وشجاعان سپاه فیروز اختر که به ضرب یکه‌آویز[۳] جوزا را دو پیکر وبه‌برق شمشیر تیز خرمن هستی اعدا را تودهٔ خاکستر می‌ساختند، تا حوالی هرات آتش افروز نوایر کین و خانمان سوز اعادی خذلان قرین وبا آن فوج دغا هنگامه آرای معرکهٔ وغا گشتند. زیاده ازده هزار از آن گروه ناپاك را برخاك هلاك افکندند. بقیة السیف آن طایفه کحمر مستنفرة فرت من قسورة[۴] فراری وکمثل العنکبوت اتخذت بیتاً[۵] به مصداق وظنوا انهم مانعتهم حصونهم به‌امید نجات درقلعهٔ هرات متواری شدند. سرپل مالان یك فرسخی شهر مضرب خیام فلك احتشام بود که عریضهٔ آن عالی جاه محتوی بروروداد رنه پول[۶] پذیرای وصول وبه‌پیشگاه حضور والا موصول گردید. ولله الحمد، به‌حسن تأییدات از ابتدای هرات الی یك منزلی قندهار تمامی قلعه‌جات که مساکن افاغنه بود به‌تصرف غازیان در آمده سوای قلعهٔ هرات و

۱ـ سورة الاحزاب ۲۶

۲ـ ایضاً ۱۱

۳ـ به‌نظر می‌آید از ترکیبات ساخت میرزا مهدی‌خان باشد به‌معنای شمشیر، تیغ.

۴ـ سورة المدثر ۵۰/۵۱

۵ـ العنکبوت ۴۱

۶ـ یعنی شهر ادرنه

فراه و اسفزار که آنها نیز به‌عنایت الهی محصور سپاه انجم شعار وسکان هریك ازاین سه‌قلعه ازچهار طرف درششدرحیرت گرفتارند و به‌حول وقوهٔ الهی عن قریب کار آن طایفه ساخته واین ممالك ازوجود ایشان پرداخته خواهد شد. لیکن دراین اوان که از کثرت جنود قاهره وافزونی جیوش رعد خروش باهره‌ساحت سپهرفسحت‌هرات برگروه انجم حشم تنگ واز این ناحیه تا حد قندهار هرسرزمینی پایکوب اشهب دلیران فیروز جنگ می‌باشد، چون آن طایفه را سوای سمت کابل مفری و بغیر آن مملکت مقری نیست،ممکن است که بعضی از آن طایفه از دم شمشیر صمصام آتش فام وبلارك خون آشام غازیان بهرام انتقام به آن سمتها گریزند و شیران بیشهٔ حرب وهژبران عرصهٔ طعن وضرب که چنگ وچنگالشان همیشه به‌افتراس آن طایفهٔ روباه خصلت‌تیز وسرپنجهٔ بسالتشان درمضمار جان ستانی خونریز است به‌تعاقب آن گروه یکران جلادت به‌آن حدود برانگیزند واز نابلدی دوست ازدشمن نشناخته به امری که نامرضی طبع امنای دولت طرفین بوده باشد اقدام نمایند.

چون همیشه فی‌مابین این دو دولت‌عظمی اساس دوستی وولا مستحکم بوده دراین ولا که به‌یمن مرحمت خالق توانا ومنطوقه والله یؤید بنصره‌من یشاء[1] این نیازمند درگاه اله به فتح وظفر مخصوص وفرمان‌فرمای افواج چیره دست یقاتلون فی‌سبیله صفاً کانهم بنیان‌مرصوص گشته پیوسته پیشنهادوالا واقتضای رای همت‌اعلی آن است که بیشتر مراسم الفت ووداد فی‌مابین این‌دودولت خداداد معمول‌وپیوسته ازاین‌دو دودمان‌عظیم‌الشان‌رسم‌ائتلاف‌ویاری‌به‌یکدیگر مرعی ومبذول گردد،می‌باید که‌آن عالی‌جاه به‌خدمت عاکفان عتبهٔ علیهٔ خاقانی و سدهٔ سنیهٔ گورکانی عرض‌نماید که‌هرگاه احدی از درگاه‌عظمت مدار تعیین شود که بافوجی‌ازجنود جلادت نمود وارد کابل وآن عالی‌جاه نیز همراهی نماید اموری که ازطرفین محتاج به‌ابلاغ و

۱ـ الحشر۲

۲ـ آل عمران۳

۳ـ الصف۴

تبلیغ باشد بروجه بلیغ به‌یکدیگر اعلا ومقدماتی که موافق مرام وشیوهٔ خیراندیشی والتیام باشدبه‌هرسمت سمت حصول وانجام یافته‌هم کشور دوستی ازدست اندازسپاه فتور وفتن مصون هم سد راه‌نجات‌وفراریان‌آن طایفهٔ خذلان نمون خواهد. تحریراً فی‌شهرفلان*.

*- نادرنامه‌ص ۵۴۳-۵۴۶

فرمان طهماسبقلی‌خان به بیگلربیگی فارس در باب فتح هرات و غلبه بر افاغنهٔ ابدالی

(حکم جهان مطاع شد)

آنکه عالی‌جاه رفیع جایگاه، عزت و سعادت همراه، فخامت و مناعت اکتناه، جلالت وجلادت انتباه، اخلاص وارادت آگاه، محمدعلی‌خان بیگلربیگی مملکت فارس به توجهات بی‌قیاس خاطر خطیر حضرت شهریاری درجهٔ مفاخرت و اعتبار یافته بدانندکه از آن جایی‌که به برکت الطاف حضرت داور دادگر و به یمن تولای خاندان حیدر صفدر وائمهٔ اثنی‌عشر علیهم صلوات‌الله‌الملک الأکبر تیغ هلال آسای وکلای اخلاء عالی رادر فتح شهرها خاصیت ماه نو و موکب نصرت قرین معالی را همیشه قائد اقبال و ظفر پیشرو و انزل جنوداً لم‌تروها[1] جیوش اقبال نیوش را سروش غیبی راهبر و بازوی بخت فیروز را از گشایش قلاع و بلاد دستی دیگر است، دراین اوان سعادت نشان، به عنایت قادر منان، جماعت افاغنهٔ

۱ـ سورة‌التوبه ۲۶

ابدالی هرات راکه از دم شمشیر غازیان غضنفرفر ودلاوران اژدر در کانهم حمر مستنفرة فرت من‌قسورة [۱] و به مصداق وظنوانهم مانعتهم حصونهم [۲] متحصن گشته کمثل‌العنکبوت اتخذت‌بیتاً [3] در قلعهٔ هرات محصور و متواری بود، به مفادوقذف فی‌قلوبهم الرعب [۴] گونهٔ احوال متبدل و به فحوای فزلزلوا زلزالا شدیداً [5] ارکان صبر و قرارشان متزلزل از شدت جوع به‌جان‌رسیده واز خوردن سیف‌وسنان به‌امان آمده بودند امان خواستند. ما نیز به‌مضمون وان احدالمشرکین استجارك فاجره [۶] و به مدلول احسن العفوعندالقدرة آن طایفه را امان وبه کوچانیدن از قلعهٔ هرات‌فرمان دادیم و از شصت هزار خانوار ایشان آنچه تا حال درعرصهٔ فلاکت و به ورطهٔ هلاکت بودند ازآن‌جا همگی را با خانه‌کوچ کأنهم جراد [۷] منتشر متفرق ساخته‌به ممالك خراسان الی خوار وشهریار فرستادیم‌وبحمدالله به‌تأیید ایزدی فتح قلعهٔ‌هرات میسر وتمامی ایل مزبوره‌باطوایف غلیجهٔ قندهار که به‌آن طایفهٔ نابکار یار ومددکار گشته بودند مطیع و مسخر گردیده طوق اطاعت و چاکری و قلادهٔ خدمتگزاری و فرمانبری را به‌گردن جان انداخته‌در این حال که از انجام مهام هرات فراغ حاصل و سرکشان حدود خراسان را تنبیه‌کامل فرموده بودیم، نوشته‌ای از جانب عالی‌جاه رفیع جایگاه،محمدرضاخان که قبل‌ازاین به‌سفارت روم‌تعیین گشته بود رسید مشعربر آنکه میان او و اولیای دولت عثمانی چنین قرار یافته که ممالك واقعه در آن سمت

---

۱ ـ سورة‌المدثر ۵۱/۵۲

۲ـ الحشر ۳

۳ـ العنکبوت ۴۱

۴ـ الاحزاب ۲۷

۵ـ ایضاً ۱۱

۶ـ التوبة۶

۷ـ القمر ۷

رود ارس به رومی واین‌طرف به قزلباش تعلق‌داشته‌باشد. الحق این مصالحه‌درنظرما حکم نقش بر آب و موج سراب دارد. زیراکه مقصد اصلی استخلاص اسرای ایران بودکه مطلق بـه آن نپرداخته و آن امـر را هم در ضمن صلح مندرج و مـذکور نساخته‌انـد . چـون سنور مزبـور منا رای و رضای سبحـانی و مخـالف دولت قاهرهٔ‌حضرت‌خاقانی بوداین صلح‌رامناط‌اعتبار ندانسته‌دراین وقت‌که مناعت و معالی پناه مقصود علی‌بیك گرایبلی را به اتفاق ایلچی روم روانه فرمودیم ، عالی‌جاه مشارالیه را اعلام فرمـودیم که چنین‌صلح رامناط اعتبار ندانسته منتظر ورود موکب مسعود سرکار عالی بوده باشد.

برعالمیان ظاهر است که وجود امثال مابندگان خاکسار که [به‌عنایت؟] سایهٔ حضرت آفریدگار مرتبهٔ سروری و رتبهٔ برتری یـافته‌ایم از برای ما همین است که یاری و غمخواری ضعیفان و فقیران و زبردستان‌نماییم به فحوای کلکم راع و کلکم مسئول عین‌رعیتهٔ یاری ضعفا نموده شرمخالفین را از سرمسلمین رفع و مادهٔ‌فساد را از مزاج ممالك دفع کنیم نه‌این که ازحال‌ضعیفان‌تغافل ودرکار ایران تجاهل‌نماییم. تابع رأی دشمن و رضاجوی خاطر خصم عهدشکن باشیم. به‌حول وقوهٔ خداوندی امروز که روزاعادی تیره‌ودست اقبال شیعیان وهواخواهان این دولت ابدمدت‌چیره و ضعف بدخواهان قوی و غلبه از دین مـرتضوی است، این صورت از این‌طائفه کم‌فرصت که کریمهٔ فاذاجاءالخوف رأیتهم ینظرون‌الیك تدور اعینهم کـالذی‌یغشی علیه‌من‌الموت فاذا ذهب‌الخوف سلقوکم بالسنة حداداشحة علی‌الخیر[۱] مصداق‌حال ایشان است تحمل کردن از حمیت‌دور ومنافی طبع غیور ماست، چرا بایداین‌نوع تکلیف را بکنند و به‌این طرف رود اکتفا نمایند. چون حدود و سنور مزبور منافی رضای سبحانی و مخالف مصلحت دولت ابدمدت خاقانی بوده.

۱ـ الاحزاب ۲۵

به خدمت فلک رفعت بندگان ثریا مکان همایون اعلی عرض شد که این صلح را مناط اعتبار ندانسته و معلوم است که روانه ساختن ایلچی از راه اسفار بوده و الا طبع غیور نواب همایون ما البته به این معنی راضی نخواهد شد. به هر حال، چون سرپنجهٔ شوق طواف روضهٔ ملایک مطاف حضرت امیرمؤمنان و مولای متقیان غالب کل علی بن ابی طالب (ع) گریبانگیر دل و توفیق استخلاص اسرای مسلمانان را پیوسته از درگاه احدیت سائل می باشد، ان شاءالله تعالی، بعداز عیدسعیدفطر، به همعنانی جنود غیبی و همرکابی تأییدات لاریبی از خدمت سلطان اقالیم ولایت و ارتضا، علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا مرخص گشته باجیوش بحرخروش قوی چنگ و عساکر هژبرخوی فیروزجنگ بدون تأمل و درنگ کوچ بر کوچ عازم کعبهٔ مقصود خواهیم شد. تا یار کرا خواهد و میلش به که باشد. ولاتقولن لشیئی انی فاعل ذلک غداً الا ان یشاءالله[11].

طغیان نمود شوق خیالم به سوی دوست
چون سیل می روم همه جا سینه برزمین

حافظ اگر قدم نهی درره خاندان به صدق
بدرقه رهت شود همت شحنة النجف

چون در این ولا، حضرت مناعت و معالی دستگاه معصوم علی بیک گرایلی [را] به اتفاق ایلچی روم به عنوان بدرقه روانه فرمودیم، آن عالی جاه جلادت و جلالت همراه را از اراده و مقصود خاطر واقف ساختیم که از این معنی مستبشر و به الطاف الهی مستظهر بوده مصالحهٔ رومیه را مناط اعتبار ندانسته و منتظر موکب مسعود عالی باشد که ان شاءالله تعالی عماقریب افواج قاهره، به عدت و صولت شیر با بخت جوان و تدبیر پیر، از رکاب ظفر انتساب بندگان ثریا مکان جمشیدنشان ارفع

۱۱ــ الکهف

همایون مرخص و با افغان آن سامان مرز وبوم ممالك روم خواهیم شد.

دشمن آتش پرست باد پیما را بگو

خاك برسر کن که آب رفته بازآمد به جو

و هریك از شیعیان که به این امر راضی و از فساد این صلح غافل باشند از حمیت دور واز طریقهٔ دینداری عاری و مورد سخط باری، ازحوزهٔ تشیع خارج و در زمرهٔ خوارج داخل ، خون ایشان حلال و زندگانی بر آنها حرام خواهد بود.

شنیدم که در دولت معتصم	اسیری گرفتار شد از عجم
روان کرد از دیده سیلاب خون	بنالید از ضعف و حال زبون
که ای معتصم غافلی داد داد	اسیرت به دست مخالف فتاد
تویی شمع روشن بهفانوس ملك	بهتو می‌رسد ننگ وناموس ملك
رعایا امان پروران تواند	همه دختران خواهران تواند
مخالف برآشفت زین گفتگو	ز روی غضب سیلیش زد بهرو
که الحال شاه شما معتصم	ز ابلق سواران ملك عجم
فراهم کند لشکر بی‌شمار	به عزم نجات تو گردد سوار
قضا را به اندك زمان این خبر	رسانید پیکی به آن نامور
زغیرت درآمد ز جا معتصم	صدا زد به گردان ملك عجم
که هرکس که‌دارد زمردی‌نشان	کشد مرکب ابلقی زیر ران
تدارك چنان دید آن شهریار	برآورد از دشمن خود دمار
ز بهر خلاصی آن یك اسیر	درآمد ز جا لشکر بی‌نظیر

در این دم که از شیعیان عجم — اسیرند در دست اهل ستم
یقین است بـرزمرهٔ شیعیان — که شاه خراسان امام زمان
نبوده است از بهر اهل عجم — به ناموس وغیرت کم از معتصم
خصوصاً که ازلطف و فضل اله — ظفر همعنان است بـا این سپاه
به فضل خداوند و لطف امـام — ز افغان کشیدیم خوش انتقام
نمانده دراین‌مرزوبوم این‌زمان — ز افغان بجـز نام افغـان نشان
دراین‌دشت‌شدبس که‌افغان‌شکار — قزلباش گردیده هر نوک خار
به اقبال شاه خراسان زمین — ز افغان تمامی گرفتیم کین
زقتل اعادی‌زبس خورده خون — شده جوهر تیغ‌ها لاله گون
گرفتیم از دشمـن نابکار — هری را به شمشیر تا قندهار
به احرام درگاه شاه نجف — نمودم به اخلاص روی‌آن‌طرف
که آن آستان را زیارت کنم — اسیران خود را حمایت کنم
بگیریم از رومیان کینه را — بمالیم اعـدای دیـرینه را
در این رزم هرکس تأمل کند — ز بی‌غیرتیهـا تحمـل کند
حلال است هم‌خون وهم‌مال‌او — ز دین است بیرون، بدا حال او

آن عالی‌جاه هرگاه درالگای فـارس سرگردانی داشته باشد به طریق ایلغار روانهٔ دارالسلطنهٔ اصفهان وبه‌خدمت فلک رفعت بندگان اقدس ارفع نواب همایون ما مشرف شده بنایی دراین‌باب گذاشته‌که چنین صلحی به‌کار نمی‌آید و به‌هیچ‌وجه من‌الوجوه مناسبت ندارد. وکلای عالی وعموم قزلباش هم البته به‌این‌معنی راضی نخواهندشد. چنانچه‌مقدمهٔ اعراب‌فیصل‌نیافته‌باشدوحرکت‌متعذر[باشد] فوراً اعلام واگرخود تنبیه و تأدیب می‌نماید خوب والاکه امداد ضرورت داشته باشد عرض نمایدکه فوجی ازغازیان نصرت نشان را بـه امداد وکمک آن عالی‌جاه اخلاص همراه از رکاب ظفر انتساب روانهٔ آن سرزمین نماییم واحوالات واخبار آن‌سامان

را بامطالبی که بوده باشد به‌امیدواری به‌طی اعلام آورده ودرعهده شناسد. تحریراً فی‌شهرفلان.*

* ـ نادرنامه ۵۴۶ تا ۵۵۱، تکمیل اشعار از منشآت. ظاهراً این نامه به صورت بخشنامه (باکمی اختلاف) برای کلیهٔ بیگلربیگیان ارسال شده است.

فرمان نادر (طهماسبقلی‌خان) در مورد خلع طهماسب دوم و سلطنت شاه عباس سوم [1]

[حکم جهان مطاع شد]

[آنکه] عالی‌جاه سلالة‌الاطیاب میرزا محمد رضای متولی و کلانتر واعزه واهالی واعیان مشهد مقدس به‌توفیقات الهی موفق وبه‌توجهات خاطر عالی مستوثق بوده بدانند که‌دراین مدت که‌فرمانروایی ایران به‌ذات شریف‌نواب کامیاب طهماسب میرزا اختصاص داشت، هرروزامری حادث وبه‌مصلحت سنجی کارگزاران آن دولت سنوح حادثه‌ای را باعث می‌گشت که مردم خواب راحت در خواب نمی‌دیدند واز میزان عدالت ایشان غیربارگران زحمت نمی کشیدند. صغیر و کبیر از شاخسار اقبالشان به‌جای گل دست حسرت برسر می‌زدند وبرنا و پیر ازخوان احسانشان

1- عنوان موضوع درمنشآت: «رقم مبارك درخصوص خلع سلطنت ازطهماسب‌میرزا و تفویض امر مزبور به پسرش شاه عباس ثالث، به میرزا محمد رضا متولی مشهد مقدس نوشته.»

به‌جای نوال خون جگر می‌خوردند.

لهذا به مفاد تلك الایام نداولها بین الناس [1] به مصلحت و کنگاش عظمای قزلباش ورؤسای این فرقهٔ حق تلاش خلع سلطنت وپادشاهی از قامت اقبال نواب سابق‌الذکر گشته امرسلطنت و پادشاهی وشغل فرماندهی وشهنشاهی بلاد عراق و فارس و آذربایجان [2]، به دستوری که بانواب سابق‌الالقاب بود، به حضرت گردون مهد فیروز عهد، سکندر بخت آسمان تخت، مظهر فحوای وآتیناه الحکم صبیا [3] و مظهر کریمهٔ ورفعناه مکاناً علیا [4] ملك وملت را وارث، السلطان بن السلطان شاه‌عباس ثالث خلدالله ملکه وصانه عن الحوادث مقرر یافته رؤس منابر و وجوه دنانیر در ممالك محروسهٔ سلطان به‌اسم سامی و نام نامی قرهٔ باصرهٔ کشورستانی وغرهٔ ناصیهٔ جهانبانی آرایش پذیرفت وارض اقدس به‌جهت مکث و توقف نواب سابق‌الذکر معین گشته [5] فلان وفلان درخدمت حضرت مأمور شدند. می باید مضمون رقم مطاع را درمجمع عام‌گوشزد دور و نزدیك وترك وتاجیك ساخته‌وضیع وشریف را ازاین مژده مستبشر وبه‌الطاف الهی مستظهر سازند. *

۱ـ سورهٔ آل عمران ۱۴۰

۲ـ باندك توجهی روشن می‌شود که‌نادر ایالت خراسان را از بلوچستان وسیستان و کرمان گرفته‌تا ایالات ساحلی بحرخزر برای خودنگاه داشته ودرجزو قلمروپادشاه صفوی نیاورده است.

۳ـ سورهٔ مریم ۱۲

۴ـ ایضاً ۵۷

۵ـ نادرخراسان راکه قلمروشخصی خود می‌شمرده به‌عنوان زندان طهماسب معین کرده تاکاملا وی را درزیرنظرخویش داشته باشد. دوران حبس طهماسب یا به‌تعبیر نادر «مکث وتوقف» چندسال‌طول کشید که سرانجام وی بادوپسرش درهمان سالهای «مکث و توقف» هنگامی که بازگشت نادر ازهند به‌درازاکشید وحتی شایعهٔمرگ او منتشر گردید به‌دستور رضاقلی میرزا کشته شد.

رقم نادر (طهماسبقلی‌خان) به‌نایب‌السلطنه تبریز ۱

درخصوص خلع طهماسب دوم و سلطنت شاه‌عباس سوم

[حکم جهان مطاع شد]

آنکه نایب‌السلطنهٔ تبریز به‌عواطف بیکران و توجهات بی‌پایان خاطر عالی اعزاختصاص یافته بداند از آن‌جاکه خلع و تفویض سلطنت و جهانبانی به‌مصداق تؤتی ألملك من‌تشاء ۲ به‌رد و قبول قهرمان ازل منوط و تغییر و تبدیل شفای غلیل پادشاهی به‌مفاد تعز من‌تشاء ۳ به‌حکمت اندیشی شاهنشاه لم‌یزل مربوط می‌باشد، در این اوان سعادت نشان، به‌مقتضای تلك‌الایام نداولها ۴ [بین‌الناس] ، به‌مصلحت‌سنجی کارگذاران تقدیر، اورنگ سلطنت و حکمرانی وسریرفرمانروایی وجهانبانی به‌وجوداقدس اعلی حضرت گردون مهد خجسته عهد فیروز بخت ، مظهر آثار

۱ـ عنوان درمنشآت : رقم همایون به‌نام نایب‌السلطنه تبریز نوشته

۲،۳ـ سورة آل عمران ۲۶   ۴ـ ایضاً ۱۴۰

و آتیناه‌الحکم صبیا [۱] و مظهر آیات ورفعناه‌مکانا، علیا [۲]، آنکه شخص‌مقدسش در کودکی چون طفل عین بینش دیده وراست و وجود عدالتش دربدوکار مانند مهر انورکرم جهانداری وملک‌پروری، اعنی انتظام ملك و ملت را باعث وکشور دین دولت را وارث، شاه عباس‌ثالث‌صان‌الله عمره ودولته عن‌الحوادث آرایش‌پذیرفته رؤس منـابر و وجوه دنانیر به‌نام نامی و اسم سامی آن غرهٔ ناصیهٔ جهانداری وقرهٔ باصرهٔ شهریاری [۳] زینت گرفته خلاع فاخرهٔ آفتاب مثال به‌آن عالی‌شان وسرکردگان نصرت نشان با سکهٔ مبارکـه ارسال شد. می‌بایدکه حکم همایون وخلاع خورشید نمون را به‌آیین تمام‌استقبال وخلعت‌را پیرایهٔ برودوش اعتبار ورقم اشرف رازینت تارك افتخار سـاخته سوافق ضابطـهٔ ودستور مجلس جشن و سرورآراسته خلاع سرکردگان را به‌ایشان تسلیم ودرازاء این عطیه به سجدات ایزدی تقدیم نموده سکهٔ نامی را در دارالضرب تبریز نقش جبین طلا ونقره سازد [۴] ونقارهٔ شادمانی بلندآوازه وخاطر خاص و عام ازاین مژدهٔ دلپذیر قـرین مسرت بی‌اندازه کرده حکم والا را به‌اطراف ممالك آذربایجان فرستد *

۱ـ سورهٔ مریم ۵۷ ۲ـ ایضاً ۵۷

۳ـ این همه‌عناوین ونعوت تملق‌آمیز برای طفل شیرخواره‌ای بوده‌که‌نادر وی را به‌سلطنت برداشته‌بود تادست خودش درکارهای کشور بازباشد. سه‌سال بعد نادر این مانع ناچیزرا هم از سرراه برداشت وخودرا رسماً شاه خواند و شاه عباس ثالث را به‌سبزوار نزد پدرش فرستاد (۱۱۴۸) و درحدود سه‌سال بعدهم این طفل به‌دستور رضاقلی میرزا کشته‌شد.

۴ـ ازسکه‌های شاه عباس ثالث نمونه‌هائی موجود است. دروسط نقش لااله‌الاالله محمد رسول‌الله علی ولی‌الله است‌ودرحاشیه نام دوازده امام ودرپشت‌آن، این بیت:

سکه برزر زد به‌توفیق الهی درجهان ظل حق عباس ثالث ثانی صاحبقران

* . منشآت ص ۹۳-۹۲

وثیقهٔ نامه دشت مغان

غرض از تحریر این وثیقهٔ واضحة الدلالات و تنمیق این صحیفهٔ صحیحة البینات آنکه چون همگی ولایات تا زمان ظهور شاه اسماعیل صفوی در تصرف اهل سنت و جماعت وایشان تابع خلفای کبار بوده‌اند و بعد از آنکه شاه اسماعیل متصدی امر سلطنت شد، چون ممالك ایران را از تصرف ترکمانیه و افشار که از اهل سنت بودند گرفته بود، برای صرفهٔ کار واستحکام اساس دولت خود، که مبادا رعایا از راه موافقت مذهب باز مایل بدیشان گشته رخنه در اساس سلطنتش به‌هم رسد، فی‌مابینهم بنای سب و رفض گذاشته و به‌دستیاری این تدبیر آتش افروز دو برهم‌زنی گردیده بنیان نقاضت را مستحکم ساخت و به‌این وسیله رسم آمیزش و التیام را از میانهٔ اهل اسلام برانداخت تا اینکه مسلمین دست از مقاتلهٔ کفره برداشته مشغول اسر و قتل نفوس و فروج و نهب اموال یکدیگر شدند و از نتایج این قضیه کار ایران به‌این جا رسید که

۱ـ شاه اسماعیل ایران را از ترکمانان آق قویونلو (بایندر) گرفت. نویسندگان وثیقه کلمه افشار را در متن آورده‌اند که به‌تملق خاندان وقبیله نادر را نیز از این نمد کلاهی داده باشند.

طایفۀ لزگیه برشروان وافاغنه برعراق وفارس واصفهان وملك محمود سیستانی بر خراسان وررومیه[1] بر آذربایجان وهمدان و کرمانشاهان وروسیه برمملکت گیلان‌الی دربند مسلط و مستولی شدند وضعفای ایران و عجزه و مساکین دیار و بلدان جمیعاً پایمال جنود حوادث وفتن واسیر سرپنجۀ فتور و محن گشتند. بعد ازآنکه دست امید ما بی‌کسان ازهمه‌جا گسیخته وخاك یأس برفرق فرق اهل ایران ریخته شد، به فحوای کریمۀ سیجعل‌الله‌بعد عسر یسراً[2] عنایت یزدانی ومرحمت صمدانی کوکب وجود مسعود همایون ونیر تابناك ذات فرخنده صفات میمنت مقرون، نواب سپهر رکاب، برگزیدۀ حضرت خالق، زحمتکش راه خلایق، آفتاب اوج سلطنت و جهانبانی، دری درج بسالت و گیتی‌ستانی، مظهرقدرت‌الهی، طلای دست افشار معدن پادشاهی، السلطان‌الاعظم والخاقان‌الافخم، السلطان‌نادرقلی بهادرخان[3] خلدالله ملکه وسلطانه ازافق خراسان تابان ومشعل دولت فیروزش رابرای ظلمت زدایی شب تیره روزی ماسیه‌بختان روشن و فروزان ساخت. اولاً به نیروی تأیید الهی خراسان را ازوجود متغلبه پرداخته‌بعدازآن رایت افرازعزیمت به‌جانب اصفهان گشته‌اصفهان وممالکی‌راکه‌درتصرف افغان‌بودمسخرساخت وهمچنین ولایات‌گیلان را ازتصرف اروس[4] وممالك آذربایجان وسایرقلاع‌را ازتصرف رومیه انتزاع و مسخرگردانیده آثار جور و عدوان را برانداخت و در این اوان سعادت‌نشان که‌به‌عون‌عنایت‌الهی‌و چیره‌دستی‌بخت‌فیروز برهمگی‌دشمنان وسرکشان‌ایران‌واطراف‌ممالك‌محروسه‌غالب

۱ــ غرض ازرومیه ترکان عثمانی هستند. آسیای صغیر یعنی سرزمین اصلی دولت روم شرقی‌را ایرانیان «روم» می‌گفتند ومولاناجلال‌الدین محمدبلخی معروف به‌مولوی را چون ساکن‌آسیای صغیر بود به‌همین جهت رومی خوانده‌اند.

۲ــ سورة‌الطلاق ۷

۳ــ نام نادر تفخیماً دربالای وثیقه‌نامه‌نوشته‌شده

۴ــ روس را «اروس» می‌گفتند. هنوز درآذربایجان این تلفظ وجوددارد. کلمۀ ارسی (اروسی = روسی) به نوعی درهای بالارو (مزین به‌شیشه‌های رنگی) وگونه‌ای کفش زنان اطلاق می‌شد. چه‌این هردو ظاهراً ازروسیه به ایران آمده‌بود.

ومظفر ورعایاوضعفای این بلاد که چندین سال بود که اسیرانواع مصائب و گرفتار سجن نوائب بودند هریك در مکان ومقر خود آسوده حال و رفاهیت روزشدندو کاردشمن شکاری اتمام و امورمملکت نظام یافت تمامی اهالی مملکت ایران راازسیدو فاضل وعالم وجاهل وخردوبزرگ وتاجیك وترك وصغیرو کبیرو برناو پیردرصحرای مغان به اردوی ظفر نمون احضار فرموده، خواهشمند اذن کلات وابیورد گشته مقرر فرمودند که برای خوداز سلسلهٔ صفویه یاسایر طبقات امم هر کس را که خواهیم به سلطنت وریاست قبول کنیم. چون اهالی ایران آنچه درین مدت به روزگار خود دیده از گل خیز بوستان دولت صفویه بود که درعهدایشان آتش فتنه و نقاضت افروخته گشته اطراف را به دشمن وما را به دست انواع بلا ومحن داده خود نیز ازعهدهٔ ضبط و محافظت ما برنیامدند ودرمعنی همگی آزاد کردهٔ بندگان اقدس بودیم که مارا ازچنگ اعدانجات وقالب افسردهٔ مارا دوباره حیات دادند . لهذا همگی درمقام الحاح وزاری درآمده دست به دامان مرحمتش زده مستدعی فسخ این عزیمت گشتیم و بندگان اقدس از راه مرحمت استدعای کمترینان راپذیرفته ترك عزیمت مذکوره فرمودند و کمترینان نیز بالطوع والرغبة قلباً و لساناً و متفق اللفظ والکلمة، بندگان اقدس را به سلطنت و ریاست اختیاروترك تولای سلسلهٔ صفویه کرده عهد وشرط واقرار واعتراف نمودیم که نسلا بعد نسل شیوهٔ رفض وسب امور مبتدعهٔ دولت صفویه را که منشأ مفاسد عظیمه بود محو و متروك وملت حنیف جعفری را که همیشه ازجملهٔ ملل ومتبوع ملت احمدی است معمول و مسلوك داشته ازسلسلهٔ صفویه ذکوراً واناثاً احدی را تابع ومطیع نشویم ودرهر مملکت وشهر که باشند ایشان را اعانت و متابعت نکنیم واز هریك ازکمترینان که نسلاً بعد نسل خلاف عهد وقول ظاهرشود، مردود درگاه الهی ومستحق سخط وغضب حضرت رسالت پناهی بوده خون ما هدروعرض ونفس ما مستوجب عقوبت و خطرباشد.

تحریراً فی شهرشوال المکرم سنهٔ ۱۱۴۸ *

---

* مجله توشه سال اول (۱۳۲۷) شماره ۲، چندمقاله تاریخی از نصرالله فلسفی ص ۲۵۴.

اعلامیه نادر بعد از تاجگذاری

بیگلر بیگیان عظام و حکام کرام وسادات عالی‌مقام وعلماء وفضلای کروبی احتشام و اهالی شرع مبین‌وواقفان سالك حق ویقین و کلانتران و کدخدایان ورؤسا وسرکردگان و قاطبهٔ قاطنین وجمهور سکنه و متوطنین ممالك محروسهٔ شاهنشاهی ومستظلان سایهٔ قصر بی‌قصور دولت ابد مدت ظل اللهی به مکارم بی‌دریغ خاقانی وعنایات ازحد افزون قاآنی امیدوار بوده بدانندکه چون شاه اسماعیل صفوی که در سنهٔ نهصد و شش هجری خروج کرد وجمعی ازعوام کالانعام را باخود متفق ساخت، بنابر اغراض نفسانی و ریاست دنیای دنی درمیان اهل‌اسلام قدح زنادو دوبرهم‌زنی کرده بنای سب ورفض گذاشت وبه‌این‌وسیله احداث مبغضتی عظیم‌بین مسلمین‌نموده لوای نزاع‌ونفاق برافراشت. به‌حدی که کفره درمهدآسایش استراحت گزین شدند ولی فروج ودماء مسلمین به‌معرض تلف درآمدند . درشورای کبرای صحرای مغان ، درحینی که جمهور انام و کافهٔ خاص وعام ایران، ازنواب همایون ما استدعای امرپادشاهی می کردند، به ایشان تکلیف فرمودیم که درصورتی مسئول ایشان مقرون به قبول خواهد شد که ایشان نیز ازسب و رفض که ازبدو ظهور شاه

اسماعیل درمیان اهل ایران شیوع یافته نکول و تبری و درفروعات مقلد امام بحق ناطق جعفرصادق علیه‌السلام باشند وحقیت خلفای راشدین راکه‌مذهب آبای همایون واروغ میمون ما بوده بالجنان واللسان اذعان و قبول کرده ازرفض و تبری تبر و به‌ولای ایشان تولا نمایند. برای تأکید این معنی ازعلمای اخبار وفضلای دیندار که ملتزمان رکاب ظفر شعار و پرتواندوز حضور مهرآثار بودند تحقیق و استفسار فرمودیم. همگی به‌عرض اقدس رسانیدند که بعد ازبعثت حصرت سید المرسلین صلی‌الله علیه‌وآله و اصحابه اجمعین، هریك ازصحابهٔ راشدین درترویج دین‌مبین بذل نفوس واموال و هجرت ازاهل وعیال واعمام واخوان کرده ولوم ولئام وتغییر خاص‌وعام را برخودقرارداده وبه‌این جهت به‌شرف صحبت‌خاص جناب رسالت‌مآب اختصاص‌یافته‌پیرایه‌پوش تشریف‌نزول آیه‌وافی‌هدایهٔوالسابقون‌الاولون‌من‌المهاجرین والانصاروالذین اتبعوهم باحسان[1] گردیدند وبعدازرحلت‌حضرت سیدالمرسلین بنای خلافت به‌اجماع‌صحابهٔ‌کبارکه اهل حل وعقد کاراست‌بودند‌برخلیفهٔ‌اول ثانی‌اثنین اذهما فی‌الغار صدرنشین [2] مسند خلافت احمدمختارابی‌بکرصدیق وبعد ازاوبه‌نص ونصب اصحاب برفاروق اعظم، مزین‌المنبروالمحراب، عمربن‌الخطاب و بعد از آن به‌جناب ذی‌النورین عثمان‌بن عفان وبعد ازو به‌حضرت اسدالله‌الغالب،غالب کل غالب، مظهرالعجائب والغرائب، علی‌بن ابی‌طالب (ع) قراریافت و هریك ازخلفای اربعه، درمدت خلافت خود، باهم‌سالك طریق وفاق ومعری ازشوائب خلاف ونفاق بوده ، رسم اخوت و ائتلاف مرعی و ملحوظ وحوزهٔ دین مبین را از تطرق شرك وكین مصون‌ومحفوظ‌می‌داشته‌اند. وبعد ازخلافت خلفای اربعه رضی‌الله‌عنهم بازاهل اسلام در اصول عقاید متفق بوده‌اند. اگرچه به مرور دهوروتصاریف اعوام و شهور، به‌اعتبار اختلاف علمای اسلام، دربعضی ازفروعات ازقبیل ادای صوم و صلاة وحج وغیره اختلاف راه یافت، لیکن دراصول مذهب ومحبت واخلاص به

۱- سورة‌التوبة ۱۰۰

۲- ۴۰ ایذاً

خدمت حضرت رسالت پناهی واولاد واصحاب او نقص وقصوری وخلل وفتوری راه نیافته تا زمان ظهور شاه اسماعیل صفوی به‌همین دستور مستمر بوده ایشان نیز به‌رهنمونی حکم اقدس و ارشادامر مقدس ترک آثار مبتدعه وسب ورفض نموده بل به‌ذیل محبت وولای آن چهاررکن ایوان دین مبین متشبث گردیدند.

در ازای این معنی، ما نیز سریر سروری را به جلوس میمنت مأنوس اقدس تزیین داده تعهد فرمودیم که عهود خمسهٔ معهوده را به اعلی حضرت فلك رفعت، خاقان‌البرین و سلطان‌البحرین، خادم الحرمین الشریفین ، ثانی اسکندر ذوالقرنین ، پادشاه اسلام‌پناه، برادر دارا احتشام، اعنی سلطان ممالك روم اعلام وآن امررا بر وفق مأمول پذیرای اختتام سازیم که مقدمات مزبوره به تأیید الهی قریب‌الحصول رددرشرف انجاح ووصول است.

دراین وقت که ساحت دربند مطلع ماهچهٔ رایات فیروزمند ومقر کوکبهٔ موکب آسمان‌پیوند بود، به‌تجدیدمزیداًللتأکید، ازبرای استحکام آن کارواطمینان خاطرحقانیت مدار، ازعلامة‌العلما ومجتهدالزمان، ملا علی‌اکبر ملاباشی وباقی علمای‌گرام که در رکاب نصرت انتساب حاضر و متقبس انوار خدمت فیض مظاهر بودند در مجالس وخلوات استعلام فرمودیم . همان مراتب سابق را معروض داشتند و به‌همه جهت حجاب شبهه وابهام را ازپیشگاه ضمیراقدس ما مرتفع ومادهٔ تشکیك وتردید مندفع گردید وبه‌حد یقین پیوست که همگی رفض وبدع ناشی ازفتنه‌انگیزی شاه اسماعیل بوده والا، ازصدر اول الی بدء ظهورصفوی، همگی مردم اسلام درمناهج اصل بر یك طریق ثابت وراسخ بوده‌اند. بناء علی هذالمقال، به‌تأیید ربانی والهام سبحانی، حکم اشرف اقدس اعلی ازموقف عز و علا شرف صدور یافت که به نحوی که از مبادی اسلام تا هنگام ظهور شاه اسماعیل همگی ایشان خلفای راشدین را خلیفهٔ علی‌التحقیق می‌دانسته‌اند ، به همان دستور هریك را خلیفهٔ برحق دانسته از سب ورفض محترز باشند وخطبای گرام ونقبای عظام در رؤس منابر اسامی سامی ومناقب ومحامد خلفای کرام را مذکور وجاری ساخته درتحریر وتقریر نام ایشان‌را

به‌خیر و رضا یاد وشاد نمایند.

علامی وفهامی، خلاصة‌الفضلاءالکرام، میرزامحمد علی‌نایب‌الصدارۀممالك محروسه‌رابه‌اقطار ممالك خاقانی روانه‌فرمودیم که‌مضامین حکم همایون رابه‌همگی دور ونزدیك القاء و ایشان نیز به‌سمع قبول واذعـان اصغا نموده تخلف از مدلول آن را موجب عذاب الهی‌ومورد سخط وغضب شاهنشاهی دانند. *

۱ـ جهانگشای‌نادری ص ۳۷۳ تا ۳۷۵ (به تصحیح سیدعبدالله‌انوار)

فرمان نادر به‌مردم ایران

به‌منظور ایجاد وحدت کلمه بین شیعه و سنی

عالی‌جاهان صدر عالی‌قدر و حکام و مجتهدین و علمای دارالسلطنهٔ اصفهان به‌الطاف ملوکانه مباهی بوده بدانند که اوقاتی که رایت ظفرآیت درصحرای مغان برپا بود، در مجالس متعدده قرار براین شد که چون طریقهٔ حنفی وجعفری، موافق‌آنچه از اسلاف به ما رسیده است متحد بوده است خلفای راشدین رضی الله عنهم را خلیفهٔ سیدالمرسلین (ص) می‌دانسته‌اند، من بعدالایام، اسامی هر-یك از خلفای اربعه که ذکر کرده شود باتعظیم تمام ذکر کنند. به‌علاوه در بعضی‌از اوضاع مملکت ما، برخلاف اهل سنت، دراذان واقامه لفظ علی ولی‌الله را برطریقهٔ شیعه ذکر می کنند و این فقره مخالف اهل سنت است و منافی قراری‌که معمول اسلاف‌بوده. گذشته ازاین برتمام‌اهل عالم‌هویداست که‌امیرالمؤمنین اسدالله‌الغالب(ع) برگزیده و ممدوح و محبوب خداوند متعال است و به واسطهٔ شهادت مخلوق بر جایگاه ورتبت او در درگاه احدیت نخواهد افزود و به‌حذف این الفاظ هم چیزی ازفروغ بدر قدر او نخواهدکاست. ذکر این عبارت موجب اختلاف و بغض و

عداوت مابین اهل تشیع وسنت است که هردو درمتابعت شریعت مطهرۀ سید۔ المرسلین (ص) شریك‌اند وخلاف رضای پیغمبر (ص) و امیرالمومنین (ع) به‌عمل خواهد آمد.

لهذا به‌مجرد اطلاع ازمدلول این‌فرمان عالی، به‌تمام مسلمین ازاعالی وادانی بزرگ وکوچك و مؤذنین شهرها وتوابع واطراف واکناف باید اعلام شودکه از امروز به بعد این عبارت که خلاف طریقۀ اهل سنت است ذکر نشود ونیز درمیان حکام معمول است که درمجالس بعد ازفاتحه وتکبیر، دعای دوام عمرپادشاه وولی نعمت را می‌نمایند، ازآنجا که این نحو تعظیم بیهوده وبی‌معنی‌است، خصوصاً امرومقررمی‌فرمائیم که خوانین صاحب طبل وعلم، دراین مواقع حمد نعمای پادشاه حقیقی را به‌زبان بیاورند. عموم رعایا وبرایا اطاعت این احکام واوامررا برعهده شناسند. هرکس ازآن تخلف ورزد، مورد غضب شاهنشاهی خواهدگردید. به‌تاریخ شهرصفر ۱۱۴۹ *

* ـ نادرنامه، تألیف محمد حسین قدوسی (انجمن آثارملی، ۱۳۳۹) ص ۵۴۲-۵۴۲

روابط نادر باروسیه

پس از مرگ پطر کبیر (۲۸ ژانویه ۱۷۲۵ میلادی) زنش کاترین[۱] (کاترینوشکا) را اولیای دولت روسیه به‌سلطنت برداشتند . اما کاترین که درسال ۱۶۸۹ به دنیا آمده‌وابتدامعشوقهٔ پطربودوسپس زن قانونی‌اوشده بود، برسریرسلطنت تزارها دیری نپائید ومتعاقب یک‌بیماری کوتاه وتبی‌شدید درماه مه ۱۷۲۷در گذشت. پس ازوی پطردوم ، پسر پطرکبیر سلطنت یافت . اوکه درسال ۱۷۱۵ متولد شده ودرهنگام رسیدن به‌سلطنت دوازده سال بیشترنداشت، ازامر خطیرسلطنت ووظایف دشوار آن کاملا بی‌خبر بود وخبری هم نیافت. زیرا در شب ۱۹ ژانویه سال ۱۷۳۰ به بیماری آبله وفات کرد . درآن هنگام به‌زحمت پانزده سال داشت.

رجال دربار روسیه ، این‌بارآنا ایوانوونا[۲] را به‌سلطنت برگزیدند. آنادختر یوان[۳] برادر دائم‌الخمر پطرکبیر بود ودرهنگام رسیدن به‌سلطنت سی وهفت سال

1– Catherine = Katerinauchka

2– Anna Ivanovna

3– Ivan

داشت. وی به دستور پطر کبیر با فردریك گیوم[۱] دوك کورلاند[۲] ازدواج کرد و پس ازمرگ شوهر درسال ۱۷۱۱ دردوك نشین دور افتادۀ کورلاند درانزوا وتنهائی وفقر وبینوائی روزگار می‌گذرانید که ناگاه بزرگان دربار روسیه اورا به سلطنت انتخاب کردند. کسی که بار اول ازوی برای سلطنت روسیه نام‌برد، پرنس دیمتری گالیتزین[۳] بود. پرنس گالیتزین وپرنس دولگوروکی[۴]، بنابرنظر شورایعالی، قرارشد که آنارا به‌سلطنت نوید دهند و درمقابل ازاو بخواهند که وی تعهد کند که بدون مشورت باشورای‌عالی‌درخصوص جنگ‌وصلح تصمیم نگیرد ومناصب والقاب را بیهوده به این وآن نبخشد ودست به‌ولخرجی نزند وبه‌درآمدهای مملکتی تجاوز نکند و تفویض مناصب عالیۀ کشوری و لشکری را به‌شورای‌عالی واگذارد. آنا، در قبال دریافت ده هزار روبل، کلیۀ پیشنهادهارا پذیرفت و تعهد نامه‌را امضاکرد. ولی وقتی خرش ازپل گذشت وبرسریر سلطنت مستقرشد، تعهدنامه‌را پاره کرد.

دوران سلطنت دوازده سالۀ وی آمیخته‌ای از باده‌گساریها و شهوترانیها و ضیافتهای‌مجلل وشکاروهرزه‌گیهای زننده بود. درزمان وی بود که نادر درایران قیام کردودر برابر شجاعت و قاطعیت وی، دولت روسیه‌بالاجبار مناطق ساحلی شمالی ایران یعنی‌گیلان و مازندران واسترآباد را برطبق عهدنامۀ رشت در۱۷۳۲ ومناطق ماوراء ارس را براساس قراردادگنجه (۱۷۳۵) به‌ایران مسترد داشت. آنا ایوانوونا درپنجم اکتبر سال ۱۷۴۰ درگذشت.

آنا ایوانوونا نوۀ خواهرخودرا که کودکی دوماهه بود برای‌سلطنت روسیه

۱– Fredrik Gillaume

5– Courland

3– Dimitri Galitzine

4– Dolgourouki

در نظر گرفت. این کودك شیرخواره ایوان آنتونویچ[1] نام داشت و مادرش شاهزاده خانم لئوپولدوونا[2] و پدرش شاهزاده برنسویك لونبورگ بودند. ابتدا بوهرن معشوق آناایوانونا عنوان نایب‌السطنه یافت. ولی فیلدمارشال مونیخ به حمایت از آنالئوپولدونا، بوهرن[4] را در شب نهم نوامبر ۱۷۴۰ بازداشت کرد. اموال وی به نفع دولت ضبط، و خود او پس‌از تحمل تازیانه‌های فراوان به‌سیبری تبعید شد و آنالئوپولدونا عنوان نایب‌السلطنه یافت. اما مردم روسیه دیگر از تحمل حکومت آلمانیهای دربار به تنگ آمده بودند، سرانجام درشب ۲۵ نوامبر سال ۱۷۴۱، گاردهای هنگ پرئوبرژانسکی[5] به حمایت از الیزابت[6] دختر پطرکبیر برخاستند و آنالئوپولدونا و شوهرش را دستگیر نموده تبعید کردند. آنا در سال ۱۷۴۶ درگذشت و شوهرش سی‌سال بعد از وی زندگی کرد و در سال ۱۷۷۵ عمرش به‌سر آمد. اما آن کودك تیره روز که در دوماهگی صاحب تاج و تخت شد و در شانزده ماهگی از سلطنت برکنار گردید، محکوم به تبعید و زندان شد و سرانجام دربیست و چهار سالگی در سرداب تاریك دژ شلوسلبورگ به قتل رسید.

الیزابت پترونا زنی شهوتران و شیفتهٔ شکار و پوشیدن لباس مردانه بود. وقتی کاخ سلطنتی دچار حریق شد، چهارهزار دست لباس وی از بین‌رفت. پس از مرگش پانزده‌هزار دست لباس درگنجه‌هایش یافتند. وقتی در یك مجلس رقص الیزابت دیدکه ناتالی لوپوخین[7] زیبا لباسی چون لباس او پوشیده سیلی محکمی برصورت وی نواخت و از شدت خشم فحشهای چاروادارى بدو داد و«به قدرت سه‌هنگ از سربازان گارد که ناسزاگویند» فحش وناسزاگفت و چندی بعد دستور

1– Ivan Antonovich 2– Ana Leopoldovna
3– Antoine Ulrich Prince Brunswick–Lounebourg
4– Bohren 5– Preo Bre jeneshi
6– Elisabeth Petrovna 7– Schlosselbourg
7– Natalie Lopovkhine

داد تا زبان ناتالی را بریدند و دستها و پاهایش را به چهاراسب بستند و آنها را شلاق زدند تادر جهات مختلف برانند. چنین بود که اعضای بدن وی قطعه قطعه شد. با این اوصاف جمعی از مورخان درباری از «مهربانیهای الیزابت» یاد کرده‌اند!!

با تمام این احوال، درعرصهٔ سیاست ومیدان عمل، الیزابت آثار نیکوئی بر جای گذاشت. با این که تا سی‌وسه سالگی هرگز تجربه‌ای درکارهای کشوری نیاندوخته بود، الیزابت ازهنرو ادبیات حمایت کرد. تشکیلات اداری را بازسازی و بهسازی نمود. دست به تأسیس بانکها زد و به اوضاع اقتصادی کشور خود سروصورت داد و با راه دادن پروتستانهای فراری اروپا به روسیه، به‌جلب افراد متفکر وصنعتگران ماهر و متخصص پرداخت و امر تعلیمات عمومی راگسترش فراوان بخشید و سرانجام آنکه براثر قرارداد متارکهٔ جنگ با سوئد، قسمتی از فنلاند را به روسیه ضمیمه ساخت. الیزابت بیشتر میل به عیش‌ونوش ولذت و شهوت‌داشت. ولی‌براثردسته بندیهای سیاسی و دسیسه‌های سیاستمداران، وی ناخواسته درجنگهای هفت ساله درگیر شد و دراین جنگ نیز پیشرفت درخشانی نمود. بطوری که تنها مرگ ناگهانی الیزابت، فردریك‌دوم،پادشاه پرجوش‌وخروش پروس را ازشکست قطعی وسقوط نهائی نجات بخشید. الیزابت متعاقب‌یك سکته ناقص وفلج اعضا در ۵ژانویه ۱۷۶۱ درگذشت.

دوران جانشینان پترکبیر که از مرگ پتر (۱۷۲۵م/۱۱۳۷ ه.ق) تا استقرار سلطنت کاترین دوم طول کشیده، کلاً مصادف است با روزگار نادر، ازهنگام قیام و ورود درصحنهٔ جنگ و سیاست تا وصول به پادشاهی و سرانجام تا مرگ و فنای وی. لذا بدنیست که اشاره‌ای به‌روابط سیاسی نادر و روسیه بکنیم.

می‌دانیم که از حدود سال ۱۱۳۴ که دولت صفوی در برابر افغانها به زانو درآمده و ازهرگونه اقدام سیاسی و نظامی عاجز شده بود، پترکبیر نخست دربند وباکو و شماخی یعنی داغستان وشروان را تصرف نمود و سپس در ولایات شمالی ایران، گیلان ومازندران نیروی‌نظامی پیاده کرد و شهر رشت را تصرف نمود وسفیر

دولت ایران را به‌زور و زر و تهدید و تزویر،وادار به‌عقد قراردادی ننگین ساخت. به طوری‌که سفیر جرئت بازگشت بـه ایـران ننمود و سپس پتر (پطر) با دولت عثمانی نیز قراردادی درباب تجزیهٔ ایران و تصرف مناطق شمالی آن منعقد ساخت.

اما عمر پتر چندان اکتفا نکرد که تمام مقاصد جاه طلبانهٔ وی درباب تصرف ایران و رسیدن بـه‌آبهای گرم خلیج‌فارس تحقق یابد. مـرگ وی در سال ۱۷۲۵/ ۱۱۳۷ برای ایرانیان موهبتی الهی بود. کاترین زن پتر چندان غرق در شهوترانی و میگساری بود که نتوانست دنبالهٔ خیالات جاه‌طلبانهٔ وی را بگیرد و سپس‌دوران پتر دوم آغاز شد و سلطنت و مرگ مستعجل وی ، تا اینکه نـوبت سلطنت روسیه به آنا ایوانوونا رسید. در خلال این مدت، امری عجیب‌روی‌داده بود وآن ظهور وقیام ندرقلی‌نامی بود که براثر رشادت‌وشجاعت‌فراوان، ناگهان‌از گمنامی، به‌شهرت فراوان رسیده و کشور ایران را از سقوط حتمی ومسلم نجات بخشیده بـود. برق شمشیر نادری همان‌طور که چشم ترکان عثمانی‌را خیره‌کرده بود، موجبات وحشت روسها را نیز فراهم نموده بود. خاصه‌آنکه عدهٔ زیادی از سربازان روسی درمناطق باتلاقی گیلان ومازندران یا دچار مالاریا شده و یا به‌اسهال و تب‌گرفتار آمده هلاك شده بودند. چنین بود که ملکه آناایوانوونا در سال ۱۱۴۳ نامه‌ای به شاه طهماسب ثانی فرستاد و شرایط تخلیهٔ ایالت‌گیلان را از طرف روسها یـادآور گردید و بارون شافیروف[1] را به عنوان نمایندهٔ دولت روسیه در مذاکرات معـرفی نمود. وی وارد رشت شد، تا به‌اتفاق ژنرال لواشف[2] فرماندهٔ قوای روسی درگیلان، قـراردادی با دولت ایران منعقد سازد. به‌موجب این قرارداد که درسال ۱۱۴۵/۱۷۳۳ منعقد شد و به‌قرارداد رشت معروف است، روسها متعهد شدند‌که در ظرف پنج ماه نیروهای نظامی خودرا از ایران خارج کرده تمام مناطق متصرفی‌را (به‌استثنای نواحی‌شمالی قفقازیه) که می‌بایستی پس‌از خروج تـرکان عثمانی،از ارمنستان و گرجستان، تخلیه گردد، به ایران‌واگذار نمایند و دولتین روسیه و ایـران در کشور یکدیگر نمایندهٔ

1– Shafirov 2– Levachov

سیاسی داشته باشند و تجار روس و ایرانی در خاک یکدیگر به‌آزادی تجارت کنند.

درهمین سال ۱۱۴۵، نادر، به‌شرحی که در تواریخ آمده، شاه طهماسب را از کار برکنار کرد و پسر شیرخوارهٔ وی را به‌نام شاه‌عباس سوم به سلطنت برداشت و خود بـه عنوان نـایب‌السلطنه زمام کلیهٔ امـور را به‌دست گرفت و مراتب را ضمن نامه‌ای به‌اطلاع دربار روسیه رسانید وعازم جنگ باعثمانیان شد.

روسها از پیشرفتهای اولیهٔ نادر در برابر دولت عثمانی بسیارشادمان شدنـد. زیرا می‌دانستند که عثمانی به‌واسطهٔ درگیری با ایران است کـه قرار داد صلح خود را با روسیه‌مراعات‌می‌نمایدواگرترکان‌ازجانب‌ایران‌دچارجنگ‌نبودند قطعاً به‌روسیه حمله می‌بردند. روسیه در آن زمان گرفتار جنگهای جانشینی لهستان بود و می‌ترسید که مبادا ترکان نیز در سرحدات جنوبی به جنگ برخیزند و برای دولت روسیه که از جنگ همزمان در دوجبههٔ شمال‌و جنوب وحشت داشت، ایجاد اشکالات فراوان کنند. برعکس روسها، فرانسویان مـایل بـودند که ایران در این جنگ مغلوب و یا به‌اتحاد باعثمانی مجبور گردد تا دولت‌عثمانی بتواند برضد دولت‌روسیه به‌جنگ برخیزد. شکست نادر در کرکوک موجب وحشت و اندوه روسها و مایهٔ شادمانی و دلگرمی مارکی ویلنو[1] سفیر فرانسه درقسطنطنیه‌گردید. اما نادر بـه زودی شکست خود را جبران نمود وباغلبه بـرسپاه عثمانی مـوجب شد که دربار روسیه نفسی به‌راحت بکشد. دولت عثمانی حاضر به صلح با ایران شد و هیئتی به ایران فرستاد.

هنوز هیئت سیاسی عثمانی از دربار نایب‌السلطنه‌دور نشده،یک هیئت‌سفارت روسی، تحت ریاست پرنس سرگی‌دیمیترویچ گالیتزین[2]، وارداصفهان شد. گالیتزین از سیاستمداران کارکشته و ازدرباریان‌ورزیدهٔ روسی بود و پیش‌از این دردربارهای اسپانیا و پروس سفارت کبرای روسیه را به‌عهده داشت. هدف اساسی مأموریت‌وی این بود که نادررا از متارکهٔ جنگ با دولت عثمانی و عقد قرارداد صلح‌بازداردو ضمناً گزارشی دقیق از وضع نظامی و سیاسی ایران تهیه نماید.

1– Marquis Villeneuve   2– Sergei Dimorivitch Galitzine

گالیتزین پیشنهاد کرد که بین ایران وروسیه قرارداد صلحی منعقد شود و کشور ایران باردیگر به‌عثمانی اعلام جنگ کند وهرگاه یکی از دولتین ایران و روسیه با کشور دیگری وارد جنگ شود، طرف دیگر قرار داد به کمك وهمکاری برخیزد و اطمینان داد که دولت روسیه، به کشور ایران در جنگ با ترکان عثمانی، بـه‌نحوی مؤثر یاری خواهد کرد. اما نادر درجواب اظهار تشکر کرد وای گفت که اگر جنگ بین ایران وعثمانی درگیرد، میل دارد، شخصاً، بدون کمك دیگران، حریف را به‌زانو درآورد. البته اگر ایران توانست خود را به قسطنطنیه برساند، دولت روسیه می‌تواند از جانب دیگر به عثمانی حمله برد.

گالیتزین که جواب رد شنیده بود، بعد به‌سن پطرزبورگ گزارش داد که نادر از دولت روسیه خشمناك است. زیرا دولت روسیه هنوز تخلیهٔ بندرباکو و دربند را شروع نکرده است. هرچند دولت روسیه‌حق دارد برطبق مفاد عهدنامهٔ رشت، تا ترکان آذربایجان و ارمنستان وگرجستان را رها نکرده‌اند، نواحی شمالی رود کر را در تصرف داشته باشد.

نادر که تعلل عثمانیان رامانع تصویب پیمان صلح دید، روز ۱۲ محرم ۱۱۴۷ باردیگر به‌لشکرکشی برضد عثمانی پرداخت. در این سفر گالیتزین نیز همراه او بود. اما در همدان به نادر گزارش رسید که دربار روسیه به واختانگ پادشاه سابق گرجستان و پسرش دستور داده تا به طرف دربند روانه شوند و شماخی وکارتلی را به تصرف روسیه در آورند. نـادر بدین جهت حمله را از آن ناحیه شروع کرد و پس از تصرف شماخی، به‌وسیلهٔ گالیتزین به دربار تزار پیغام فرستاد که اگر باکو و دربند را پس ندهند آمادهٔ جنگ باشند. دربار روسیه به نادر پاسخ داد که با وجود عهدنامهٔ رشت، بازهم دولت روسیه کلیهٔ ولایات ایران رامستردخواهد داشت. مشروط برآنکه دولت ایران دشمنان روسیه‌رادشمنان خودتلقی کند. چندروز بعد، ژنرال لواشف که به‌فرماندهی قوای روسیه در داغستان منصوب شده‌بود، ماموریت یافت که تمام مناطق جنوب، من جمله باکو ودربند، را به‌ایران واگذارد. هنگامی که نادر درگنجه بود،

گالیتزین که همچنان همراه نادر بود، بنا به‌دستوری که از سن‌پترزبورگ دریافت نموده بود، به نادر اطلاع‌داد که ملکه آناچون به‌غلبهٔ نادر بر ترکان و تصرف آذربایجان و گرجستان و بیرون راندن عثمانیان اطمینان کامل دارد، حاضر است کلیهٔ اراضی ایران را که دردست روسهاست، مسترد بدارد. به شرط آنکه نادر دشمنان روسیه‌را دشمنان ایران تلقی کند و کتباً به گالیتزین قول بدهد که تا سرحد امکان در برابر ترکان مقاومت کند. نادر نیزقول داد که بدان شروط عمل کند. چنین بود که در سال ۱۷۳۵ و در آغاز ۱۱۴۸ قرارداد گنجه بسته‌شد و برطبق این قرارداد، دولت روسیه ملزم شد که از تاریخ امضای عهدنامه، تاپانزده روز، باکو و تا دوماه دربند را تخلیه کند. ایران نیز متقابلاً قول‌داد که‌هرگز دربند وباکو را به کشور دیگری نسپارد. قلعهٔ سولاق مرز بین ایران وروسیه اعلام شد و دولتین‌متعهد شدند که بدون اطلاع دیگری درصدد عقدقرارداد صلح باعثمانی برنیایند.

درسال ۱۱۴۸، نادر همچنان باترکان عثمانی درجنگ بود. دولت عثمانی قاپلان‌گرای خان کریمه را، با قوای فراوان، به‌داغستان به‌جنگ با نادر فرستاد. نمایندگان انگلیس واتریش و هلند درقسطنطنیه خطر جنگ‌را باروسیه به‌صدراعظم عثمانی گوشزد کردندو برای‌جلوگیری ازوقوع جنگ‌بسیار کوشیدند. ولی‌سودی‌نداد و درتابستان ۱۱۴۸، قاپلان‌گرای با۵۳هزارنفر قوای‌خود به‌صوب داغستان عزیمت نمود. هرچند تصادمی بین تاتارها و روسها روی نداد، ولی دربار روسیه ژنرال لئونتف را بابیست‌هزار نفر سرباز مجهزو عده‌ای‌قزاق‌مأمورنمود تاشبه‌جزیرهٔ کریمه را زیروزبر کند، تا هم به نادر کمکی شده باشد، هم طوایف تاتار کریمه که دائماً به روسیه تجاوز می‌کردند گوشمالی‌سخت‌یافته باشند. براثر این اقدامات دولت عثمانی حاضر به مصالحه شد و کلیهٔ اراضی متعلق به‌ایران راکه تصرف کرده بود مسترد۔ داشت. درطی مذاکرات صلح بادولت عثمانی، نادر اصرار ورزید که دولت‌روسیه نیز به عهدنامهٔ صلح ملحق گردد.

سفیر دولت روس کالوشکین، جانشین گالیتزین، به‌کنت استرومان صدراعظم روسیه گزارش داد که نادر حاضر به‌عقد قرارداد صلح با ترکان است به شرط آنکه دولت روسیه نیز بدین عهدنامه بپیوندد. ولی دولت عثمانی با این پیشنهاد مخالفت می‌ورزد. زیرا معتقد است که روسیه با حمله به‌لهستان، دشمنی خود را با دولت عثمانی آشکار نموده است. کالوشکین می‌نویسد که «من دلایل حملهٔ روسیه را به لهستان برای نادر بیان کردم و نادر متقاعد شد که حق به‌جانب ماست و گفت خدا مرا یاری نکند اگر بدون اطلاع روسیه، با دولت عثمانی صلح کنم. سپس از احساسات دوستانهٔ امپراطوریس آنا ایوانونا تشکر نمود»

در زمستان ۱۱۴۸، نادر پس از مراسم سیاسی ونظامی دشت مغان به‌تخت سلطنت نشست ونماینده‌ای به‌سن پترزبورگ فرستاد تا خبر جلوس وی را بر اورنگ شاهی به‌دربار روسیه اعلام دارد. در مراجعت از سفر پیروزمندانهٔ خود به هندنیز، نادر در رجب ۱۱۵۲ھ/ نوامبر ۱۷۳۹ سفیری به نام سردار بیك قرقلو توپچی باشی با هدایای فراوان و چند زنجیر فیل به پترزبورگ فرستاد.

در ماه مه ۱۱۴۹/۱۷۳۶، روسیه به‌قصد تصرف بندر آزوف به دولت‌عثمانی اعلان‌جنگ داد. کالوشکین دستور یافت تامراتب‌را به‌اطلاع نادرشاه برساند و اورا به جنگ با ترکان عثمانی برانگیزد. اما نادر در جواب اظهار داشت که با دولت عثمانی وارد جنگ نخواهد شد. ولی، با مذاکرات صلح، مدتی‌عثمانیان‌را سرگرم و معطل خواهد ساخت. کالوشکین اعتراض کرد که دولت ایران خود دولت روسیه را به جنگ با ترکان بر می‌انگیزد، ولی عملاً از متحد دیرین خود جدا می‌شود وبه‌کشوری می‌پیوندد که جز دشمنی با ایران اندیشه‌ای ندارد. نادر هم صریحاً در جواب گفت که عملیات جنگی روسیه عملیات پر اهمیتی نیست. از آن گذشته دلیلی ندارد که ایران وارد جنگ شود تا روسیه آزوف را بگیرد. همچنان که روسهاوارد جنگ با ترکان نخواهند شد، صرفاً برای اینکه ایران بغداد را تصرف کند.

چنانکه ذکر شد نمایندهٔ ایران مأمور اعلام جلوس نادر به دولت روسیه

اطمینان داد که بدون شرکت روسیه، دولت ایران با عثمانی قراردادی امضا نخواهد کرد. بنابراین وقتی خبر امضای عهدنامهٔ قسطنطنیه، بین ایران و عثمانی، به دربار روسیه رسید موجب شگفتی و بهت زدگی شد. هرچند که نادر قرارداد صلحی منعقد نکرده بود و قرارداد قسطنطنیه درحکم آتش بسی بود که هنوز به تصویب نرسیده بود.

پس از بازگشت از فتح هند، نادر از کشته شدن برادرش ابراهیم خان به دست لزگیها خبر گرفت و عازم گرفتن انتقام خون برادر شد. در تهران، کالوشکین به حضور وی رفت و بر طبق دستور دولت روسیه، مراتب وداد و محبت دربار روسیه را به نادر ابراز داشت. ظاهراً این اقدام وی بسیار مؤثر و مفید بود. زیرا سفیر ایران در روسیه گزارشهای اغراق آمیزی در باب مقاصد سوء دولت روسیه نسبت به ایران داده بود. کالوشکین که مأمور بود گزارشی دربارهٔ مقاصد نادر به روسیه بفرستد، در گزارش خود نوشت «بخت النصر جدید از بادهٔ پیروزیها سرمست است و می گوید فتح هندوستان کار دشواری نبود. من اگر با یك پا حرکت کنم هند را تصرف می کنم و اگر با دو پا حرکت کنم دنیا را می گیرم.» کالوشکین هرچند مطمئن بود که نادر نسبت به ترکان عثمانی روش و اندیشهٔ مساعدی ندارد ولی از حسن نیت او در مورد روسیه نیز اطمینان کامل نداشت.

در سال ۱۱۵۴/۱۷۴۱، سلطنت روسیه به الیزابت پتروونا رسید و او کالوشکین را همچنان به سفارت در دربار نادری شناخت و او را مأمور اعلام سلطنت خود نمود. ظاهراً این اقدام دولت روسیه آخرین عمل سیاسی آن دولت در ایران زمان نادر نبوده، بلکه سفیر دیگری نیز به ایران فرستاده که نامش در تواریخ به صورت «کناس» درآمده است که مسلماً صورت مغلوط کلمهٔ کنیاز روسی به معنی شاهزاده است. و این سفیر وقتی به ایران رسید که نادر شهر قارص را به محاصره گرفته بود. سفیر روسیه پس از بیان مراتب احساسات محبت آمیز دربار روسیه گزارش تحویل شهرهای دربند و باکو و دیگر شهرهای مناطق شمال رود کر را به ایران تقدیم کرد. نادر هم در بازگشت از ایروان، میرزا کافی نصیری خلفا را به سفارت ایران در دربار

تزار تعیین نمود و اورا بایك زنجیرفیل وهدایای دیگر، به‌همراه سفیر روس به‌دربار تزار فرستاد.

اندکی پس‌ازاین‌قضایا، درتابستان ۱۱۵۸ درتاریخ نهم‌رجب، نادر درمرادتپه بایکن محمد پاشا روبرو شد. همان‌طور که درست ده‌سال‌پیش درهمین نقطه عبدالله پاشا کوپرولو را درهم شکسته بود، این‌بار نیز سرعسکرجدید عثمانی را درهم شکست وسردار عثمانی، پس‌از تحمل تلفاتی به میزان بیست‌وهشت‌هزار نفر، خود نیز کشته‌شد. نادر اسرای ترك را آزادکرد و بار دیگردولت عثمانی در صلح زد و چون این‌بار نادر در قبولاندن مذهب جعفری و استقرار رکن پنجم اصرار نکرد، قرارداد دولتین، براساس‌قرارداد زهاب(۱۰۴۹/۱۶۳۹)، بسته‌شد (۷شعبان ۱۱۵۹/۴ دسامبر ۱۷۴۶). هنوز ده ماه از این قرارداد نگذشته بودکه نادر به قتل رسید و هرچه رشته بود پنبه شد.

نامۀ نادر به‌پادشاه روسیه[1]

نفایس دعوات وافیات اجابت قرین وتحف طیبات مصادقت تضمین را از کمال محبت ونهایت مودت به‌جانب نجیب وصوب حسیب حضرت آفتاب طلعت ثریا منزلت، زهرۀ زهرای برج سلطنت وکامکاری ودرۀ دریای عظمت و جلالت و وشهریاری، ثمرۀ شجرۀ دولت وابهت واقبال وشمسۀ ایوان شهامت وجهانداری واجلال عمدة السلاطین المسیحیه وزبدة السلاطین العیسویة، پادشاه خورشید کلاه کیوان ایوان، خسرو شیرین شمایل هوشنگ روان، ابلاغ واهدا ساخته. مشهود رای بیضاضیامی دارد که‌نامۀ نامی ومکتوب لازم الاعزاز گرامی که مشعر برمژدۀ جلوس میمنت مأنوس آن خدیو والاشان براورنگ پادشاهی وقرار گرفتن حق به‌مرکز خود به‌عون وتأییدالهی نوشتۀ کلك محبت سلك والا شده بود، سمت وصول یافته باعث شکفتن شکوفه‌های شکفتگی درحدیقۀ خاطر وموجب طراوت و نضرت چمن همیشه‌بهار باطن وظاهر گردید وفی الحقیقه نظر به‌اولویت واستحقاق آن برازندۀ سریر وافسر به‌فرمان فرمانی آن دیار، احق واولی می‌باشد ودر این وقت که‌این خبر بهجت اثر سامعه افروز گردید واین نوید فرحبخش به مسامع دوستان رسید، نه‌به‌حدی انبساط وانتعاش درطبع اقدس حاصل شد که به‌دستیاری خامه وبه‌توسط نامه سمت اعلان وصورت اظهار وبیان توانددیافت

۱ـ عنوان نامه درمنشآت: «صورت مراسله که به حضرت خورشید کلاه روس نوشته است»

امر مصالحه را بـه عهدهٔ اهتمام عالی‌جاهان [ینارال‌لواشف و بارون شافیروف][۱] وچند نفر دیگرفرموده، آنچه شایان امر وداد ومقتضای صلاح کار بود، عالی‌جاهان مشارالیهم به ظهور آورده، عهدنامجات همایون از طرفین عز صدوریافت. ولایات گیلان به نحومقرر بـه حیطهٔ تصـرف اولیای‌دولت علیه درآمد. فـی‌الحقیقه شاهد دوستی و اتحاد، در این‌مدت که ادعا می کردند، حلیهٔ شهود وپیرایهٔ وقوع پوشانیده درمیان سلاطین زمان و خواقین دوران به حسن وعد و صدق عهداختصاص یافتند. نهایت مقدمهٔ ردکردن اسیران گیلان در جنب این‌محبت نمایان امری است‌جزئی و مقرب‌الخاقان مشارالیه، درطی مصالحه، مکرر این‌مراتب را اظهار نموده بنابـراین که اسرا را به‌ولایت روس برده‌اند ، استرداد آن بـه تعویق افتاده در این اوقات، که این نیازمند درگاه‌اله ازقلع وقمع دشمنان و تمشیت امورخراسان فراغت‌گزین و عازم تنبیه سایرمخالفین است، بعد از فضل جناب‌باری، به‌دستیاری درخشنده‌اختر برج سلطنت وکامکاری بالکلیه رفع‌فساد ونگاهداشتن اسرا، بعداز مصالحه‌فی‌مابین پادشاهان، خلاف معمول وبه‌وهن‌بنیان دوستی محمول است.

لهذا از امنای کبری ترقب ورجا آن است که امـر اشرف‌صدور یابد اسرا را درهرجا[که بوده] باشند، جمع نموده به اتفاق مقرب‌الخاقان مشارالیه که حامل‌نامهٔ مودت‌ختامه است آورده تسلیم نمایند که هم‌موجب خشنودی پروردگار وهم‌باعث منت پذیری کارگزاران این سلطنت ابدمدارگشته، ابدالدهر موادمودت فـی‌مابین دولتین باقی و استوارخواهدبود.*

۱ـ تصحیح قیاسی. در متن مغلوط منشآت: [ینارال وآقابارون و نظر شافیروف]

*. منشآت ص ۱۱۶

نامهٔ طهماسبقلی (نادر) به پادشاه روسیه[1]

شرایف دعوات و افیات صداقت آئین و تحایف تحیات طیبات مخالصت قرین‌را، از فرط عقیدت و نیازمندی، هدیهٔ بزم همایون و تحفهٔ حریم حرم‌سپهر نمون علیاحضرت قمر طلعت خورشید احتجاب ثریا جناب قمر رکاب، زهرهٔ زهرای سلطنت و کامکاری ودرهٔ دریای عظمت و بختیاری، غرهٔ ناصیهٔ پادشاهی وقرهٔ باصرهٔ دیده وری و آگاهی، فروزندهٔ گوهر عقل و فرهنگ، فرازندهٔ رایت تخت واورنگ، طرازندهٔ جامهٔ شهریاری، برافرازندهٔ افسر تاجداری، محجوبهٔ حجاب عظمت، مستورهٔ نقاب عصمت، مهد علیاوستر کبری، همسر امپراطوریچهٔ عظمی، خلدالله تعالی ظلال سلطنتها ساخته، بعدازنگارش [مراتب] محبت کیشی و گزارش مراسم خلوص اندیشی، مرفوع رای عالم آرای ایستادگان قوایم سریرفلک مسیرمی‌داردکه بعدازآنکه عالی جاه مقرب الخاقانی میرزا ابراهیم‌خان ایلچی، به شرف تقبیل آن عتبهٔ علیه رسیده و در استحکام بنیان دوستی طرفین کوشیده آن‌علیاحضرت بلقیس شوکت‌سرانجام

۱ــ عنوان نامه درمنشآت: «مراسله که به پادشاه خورشیدکلاه روسیه مرقوم شد.» دربار ایران امپراتریسهای روسیه‌را به‌عنوان «خورشیدکلاه» مـی‌نامید. ولی‌دلیل آن‌را نیافتم. فتحعلی‌شاه هم یك دخترخود را «خورشیدکلاه‌خانم» نام نهاده بود. (ر. ك تاریخ عضدی به تصحیح نگارنده، چاپ انتشارات بابك ۱۳۵۶ ش)

وقبل از وصول مکتوب گرامی، به‌وساطت[ایوان کالشتین[۱] ایستیك[۲]] وکیل آن دولت دولت ابدمدت معلوم رای جهان‌آرای همایون گردید. ازغایت‌محبت به ابلاغ نامهٔ مشکین ختامهٔ تهنیت جلوس میمنت مأنوس شاهی پرداختیم. انشاءالله تاج و دیهیم سلطنت برتارك شریف مبارك ومیمون و ایام‌جهانداری و جهانبانی به ابـود و خلود مقرون‌باد. واینکه مرقوم‌قلم‌دوستی رقم‌شده بودکه شرایط دوستی و محبت نسبت‌به این دولت جاوید مدت بهتر وبیشتر از ایام سلف مرعی ومنظور خواهد بـود، هر هرچند قبل از این، ازآن‌طرف به‌سبب بی‌اهتمامی وسهل‌انگاری کارگزاران سالفه‌که متکفل امور آن دولت می‌بودند به‌عمل نمی‌آمد، لکن از آنجاکـه با دولت علیهٔ روسیه‌حرف‌دوستی به‌میان آمده بود، از آن رهگذر چندان غباری برخاطرخورشید مظاهر راه نداده‌ایم. حال بحمدالله سریردولت موروثی به وجود مسعود آنحضرت مزین گشته، این معنی بالکلیه زنگ زدای کلفت وموجب احیای راه و رسم الفت گردید. معلوم است که، به‌مقتضای محامدذات خجسته‌آیات گرامی، درهرباب شیوهٔ اسلاف را مرعی و ملحوظ وکشور مودت را ازدست‌انداز تطاول‌فتن‌وفتورمحفوظ خواهند داشت.

وشرحی که مشتمل برتفویض شغل وکالت آن دربارعظمت مدار[بـه‌ایوان کالشکین[۳]] به دستور سابق و توثیق او [درامور[۴]] بین‌الدولتین نوشته بـودند، از [ایستیك[۵]] وکیل مزبور در این مدت لوازم دولتخواهی به‌ظهورآمده به‌همه‌جهت

۱ــ کالشتین ظاهراً تحریفی است ازکالوشکین که‌در سفارت‌روسیه‌در ایران‌جانشین گالیتزین بود. کالوشکین ازجانب آناایوانونا به‌سفارت به‌ایران آمده بود ولی در زمان الیزابت پتروونانیز در همین سمت ابقاء و مأمور رساندن خبرجلـوس سلطنت الیزابت برتخت سلطنت روسیه شد.

۲ــ قسمت بین‌دوقلاب درمنشآت نیامده است.

۳ــ ایضاً

۴ــ در مجله ارمغان چنین آمده و درمنشآت: شاهنشاه

۵ــ منشآت: ایشك

منظور انظار عنایات شهنشاهانه می‌باشد و دراین اوان که ازجانب نیکو جوانب آن پادشاه والاجاه به‌تجدید وامضای شغل و کارخود سرافرازی یافته است، البته زیاده برسابق، او را محل اعتمادآن دولت خواهیم‌دانست. طریقهٔ مرضیه آنکه[بامراسلات دوستانه ابواب مودت را مفتوح سازند.[1]]*.

۱– ارمغان : پیوسته به مراسلات دوستانه ابواب مودت را مفتوح سازند.

*. منشآت ص ۱۰۴، مجلهٔ ارمغان سال یازدهم. شمارهٔ هفتم ص ۵۷۷

نامه نادرشاه به وزیراعظم روسیه[1]

جناب وزارت‌مآب، ایـالت و شوکت‌پناه، حشمت و دولت دستگاه، رکن رکین دولت ابدمدت روسیه‌وحصن‌حصین‌مملکت دوران عدت مسیحیه، وزیراعظم رفع‌الله قدره، بعدازطی مراحل تعارفات، انها واعلام آنکه مکتوب آداب اسلوب شعربرجلوس‌میمنت‌مانوس حضرت خورشید طلعت، زهرهٔ برج سلطنت‌وکامکاری و درهٔ درج عظمت و شهریاری، بر اورنگ موروثی وصرف همت پادشاه والاجاه معزی‌الیها، بنابراینکه آثار محبت و اتحاد زیاده برازمنهٔ سابقه‌بین دولتین علیتین به ظهور رسیده نوشته بودند سمت وصول یافت و از این خبربهجت اثرکمال مسرت و شادکامی میسر گشته، ازاین که الحمدلله زمـام وکالت وسررشتهٔ کفالت آن دولت والابه قبضهٔ اختیار جناب وزیر صائب تدبیر نیک‌خـواه درآمده. بهجت بـربهجت افزود وحقیقت اخلاص ودولتخواهی به‌مساعی جمیلهٔ آن عالی‌جاه به‌تقریبات‌شایان، به‌عرض اقدس ارفع امجد امنع همایون اعلی که جانها فـدایش باد رسیده باعث مزید عنایت شاهنشاهانه دربارهٔ آن وزارت وشوکت‌پناه گردید و دراین وقت که‌افسر و دیهیم سلطنت به‌عز فرق پادشاه خورشیدکلاه مقرب‌الیها سربلندی یافته و خاطر آفتاب مظاهر همایون شاهنشاهی متعلق به آن می‌باشدکه بهتر از ازمنهٔ سابقه‌وبیشتر

۱ــ عنوان نامهٔ در منشآت: «مراسله‌که به‌وزیر خورشیدکلاه روس نوشته شده»

از سنوات ماضیه، رسم محبت و ولا وشرط مصادقت و صفا بین‌الحضرتین مرعی و ملحوظ گردد وهرگاه قبل ازاین به‌سبب مساهلهٔ کارگزاران، که متکفل امور آن‌دولت می‌بودند، قصوری وفتوری در بعضی مواد واقع شده باشد، معلوم است که من‌بعد به صیقل خیرخـواهی زنگ زدای آینهٔ خـاطر آفتاب مظاهر شهنشاهی گشته، حق مصافات‌و شرایط موالات ازآن‌طرف قرین الشرف به تقدیم خواهد رسید ونوعی خواهد شدکه محبت و اتحاد بین‌الدولتین به حسن سعی ونیکخواهی آن وزارت پناه ابدآلاباد برقرار وپایدار باشد و بـه مقتضای مودت وحسن عقیدت و اخلاص مطالب ومستدعیات که دراین درگاه خلافت مناص‌داشته باشد مخلصانه اعلام کرده، قرین انجاح نمایند.*

*.منشآت.ص ۱۰۷–۱۰۵

عهدنامه دوم رشت بین ایران و روسیه

ژانویه ۱۷۳۲

به نام پدر و پسر و روح‌القدس

همه بدانند و آگاه باشند که چند سالی است در کشور ایران اغتشاشات بزرگی روی داده و برخی از اتباع آن کشور بر دولت قانونی خود عصیان ورزیده و نه تنها در آن کشور ناامنی فراهم آورده و خرابی ایجاد کرده‌اند بلکه به اتباع امپراطوری روسیه نیز زیان رسانیده‌اند. ازاین روی، عده‌ای از تجار روسی که به ایران روی آورده بودند زیان بسیار برده‌اند و چندین صدهزار روبل از اموال ایشان به غارت رفته و بسیاری از ایشان و پیشکارانشان را آزار رسانده و سر از فرمان پادشاه خود پیچیده‌اند و این امر دولت ایران را به خطری بزرگ انداخته است. بدین سبب امپراطور بزرگ ـ پطر کبیر که خداوی را در کنف رحمت خود جای دهد ـ که امپراطور و شاهنشاه سراسر روسیه بود، هم برای حفظ ولایات نزدیك به ایران، هم برای جلوگیری از سقوط دولت ایران، ناچار لشکریان خود را به ایالات ایران فرستاد و به سربازان خود دستور داد در برخی ازاین ولایات و شهرهای مجاور دریای خزر فرود آیند یعنی در مناطقی که از دستبرد شورشیان که بر ضد شاه برخاسته واو

را مغلوب ساخته بودند در امان باشند و ایشان شورشیان را راندند و درنتیجهٔ این لشکرکشی، سلطنت ایران اکنون درکمال آسایش می‌تواند اصفهان را پایتخت قرار دهد و شاه برتخت نیاکان خود جلوس کند و به پیشرفتهای دیگر توفیق یابد.

اینك امپراطریس بزرگ آناایوانونا که فرمانروائی وی قرین آسایش است و امپراطریس و فرمانروای سراسر روسیه است ولشکریان فراوان دراختیار دارد، فرمان داده و اراده فرموده است که همه‌نوع یاری به‌اعلی‌حضرت شاه بکنند وچون از نیك‌اندیشی آن اعلی‌حضرت همایون، اعلی‌حضرت امپراطریس آگاه شده است وازنظر دوستی وحسن همجواری و اینکه‌همواره خواستار نیکبختی اعلی‌حضرت شاه است و امیدوار است که وی بتواند از همه ناگواریهایی که در دورهٔ پادشاهی موروث‌اوست درامان‌باشد به‌نمایندگان خود که در گیلان هستند ومخصوصاً به‌کسانی که در ولایات متصرفی اقامت دارند، یعنی سرتیپ نجیب والامقام آقای واسیلی لواشو، دارای نشان سنت الکساندر از درجهٔ کاوالیر و آقای بارون پتر شافیرو و مشاور دولتی فرمان‌داده است که وسائل‌استقرار و استحکام روابط دوستی دیرین‌را فراهم آورند و وارد مذاکره شوند و با نمایندهٔ‌مختار اعلی‌حضرت شاه ایران،عالی جاه میرزامحمد ابراهیم مستوفی‌سرکاری خاصه‌که ازسوی اعلی‌حضرت شاه‌ایران اجازهٔ رسمی واختیارتام‌دارد قراری بگذارند وطرفین که ازجانب پادشاهان بزرگ خود اختیاردارند، پس‌از گفتگو،عهدنامهٔ دوستی مؤبد را به‌این شرایط امضا کردند:

۱ــ همه اختلافات‌وعملیات‌خصمانه‌که تاکنون ازاین‌سو به‌ایران‌وارد آمده و ازآن‌سو که‌ایران واردآورده‌است، ازطرفین کلاً فراموش خواهد شد. امید است که پادشاهان دولتین علیتین روابط دوستی و همجواری را فی‌مابین خود برقرار کنند، از این پس بدخواه یکدیگر نباشند و بکوشند تا دشمنیها را درحال‌وآینده از میان بردارند.

۲ــ طرفین، به‌وسیلهٔ این‌عهدنامه،دوستی‌صمیمانهٔ خود راالظهار واعلام‌می کنند که‌به‌موجب‌فرمان‌امپراطریس بزرگ روسیه، دولت روسیه‌ازامتیازاتی که‌امپراطوران

روسیه ـ که‌خدا ایشان‌را بیامرزاد ـ باعقد قرارداد یاقوهٔ‌قهریه ویاتحمل‌مخارج گزاف وقبول‌ضرر و زیان از آغاز ورود به‌ایران الی‌الآن ازطرف لشکریان به‌دست آورده‌اند، به‌خاطر رفاه مردم ایران‌صرف نظر می کنند ومتعهد می‌شوند که‌یك ماه پس از امضاء ومبادلهٔ این‌قرارداد، ولایات‌لاهیجان ورانکوه وتوابع ولواحق آنرا به‌تصرف‌عالی جاه‌نمایندهٔ‌مختارسابق‌الذکر دهند ودراختیار کامل پادشاه ایران گذارند ومنتظر امضای آن از طرفین نخواهند شد. اما گیلان و استرآباد وسایر نواحی رود کور، پنج‌ماه پس‌ازامضاء تصدیق قراردادبه توسط پادشاه‌ایران، واگذارخواهدشد. زیرا که‌مردم این نواحی اکنون درظل‌حمایت لشکریان‌اعلی‌حضرت‌امپراطریس بزرگ در کمال رفاه و آسایش‌اند ومنافع ولایت کهدم و شفت یك‌ماه پس از آن و عایدات ولایات دیگر واقع بر کنار رود کور، سه‌ماه‌پس‌از امضای این‌قرارداد وتصدیق آن ازجانب اعلی‌حضرت شاه از تصرف مأموران امپراطوری روسیه خارج و در مدت پنج‌ماه به تصرف‌کسی که از جانب اعلی‌حضرت شاه مأمور دریافت آن خواهد شد، داده می‌شود. اما درمورد ولایات و محال دیگرایران درآن‌سوی رود کور که در تصرف امپراطریس‌بزرگ روسیه است و اکنون رسماً وبه‌موجب‌قرارداد دردست‌مأموران اوست، امپراطریس روسیه نمی‌خواهد این نواحی را به‌کشور خـود ضمیمه کند، بلکه متعهد می‌شود به‌محض رفع شدن‌خطر، یعنی‌همین که اعلی‌حضرت شاه بتواند دشمنان خویش‌را درهم شکند و از کشور خـودبراند و مملکت راآرام کند، آنها را دراختیار شاهنشاه بگذارد. چون تصرف‌این ولایات به‌دست لشکریان امپراطور روسیه دلیل دیگر جز خیرخواهی نسبت به شاه ایران و حمایت ازاو نداشته است مبادا مانند گذشته‌روزی که لشکریان امپراطریس بزرگ‌روسیه ناگهان ازاین‌ولایات ونواحی‌بیرون‌روند، عشایر کوه‌نشین آن‌مناطق بامخالفان‌شاه دست‌یکی کنندودوباره ناامنی فراهم آورند وباز موجب آسیب وزیان بسیار گردند. لـذادولت روسیه از ولایات دیگر متعلق به‌ایران‌لشکریان خودرا احضارخواهد کرد وفرمان‌خواهدداد که بدون هیچ‌عذری این‌ولایات را به‌دولت ایران بازپس دهند.

اما امپراطریس بزرگ روسیه صلاح در آن می‌داند که نواحی مفتوحه به وسیلهٔ ناوگان روسیه و مأمورین امپراطریس بزرگ که به‌شاه ایران واگذار می‌شود به‌هیچ‌وجه به‌دولت دیگری واگذار نگردد و اعلی‌حضرت شاه ایران از این گذشت دولت‌روسیه سپاسگزار خواهد بود ودوستی‌دولت روسیه راخواهد پذیرفت و تعهد می‌کند که متقابلاً ازهیچگونه دوستی با امپراطریس‌روسیه دریغ نکند.

۳- به‌همین جهت، وبرای اظهار مراتب سپاس، اعلی‌حضرت شاه ایران از جانب خود وجانشینان خود اعلام می‌دارد که همواره با امپراطریس بزرگ روسیه روابط دوستی وحسن‌همجواری ابدی‌را حفظ خواهد کرد و در همه قلمرو و محال کشورش بازرگانان درکمال امنیت وآزادی رفت‌وآمد کنند و ازاین‌پس، در مقابل کالائی که از روسیه به‌ایران می‌برند و معاملات مربوط بدان‌کالاها گمرك ندهند وبه‌همهٔ حکام شهرها وولایات و مأمورین گمرکی فرمان خواهد داد که هیچگونه گمرك و عوارض دیگر ازتجار روسی‌نخواهند ونگیرند وباارائهٔ نامه‌های رسمی، ازحکام نواحی سرحدی قلمرو امپراطوری، درمورد تعلق‌کالاها به‌اتباع امپراطوری روسیه، تجار روسی مجاز باشند درهمه‌جای قلمرو اعلی‌حضرت بدون پرداخت‌گمرك‌وارد شوند ونیزاگر اتباع روسیه بخواهند ازقلمرو اعلی‌حضرت‌شاه‌ایران برای تجارت‌به هندوستان یاکشوردیگری بروند عوارضی به‌دولت‌ایران‌نخواهند داد وهدایا ورشوه به‌هیچ عنوان ودلیل ازایشان مطالبه‌نخواهدشد وامیدچنان است که درمواردمحاکمه و مجازات و وامها و غراماتی که باید به اتباع روسیه داده شود، حکام تابع اعلی‌حضرت‌شاه ایران‌که باید استیفای‌حقوق کنند همیشه به‌حق‌ایشان برسند واجحاف و تجاوز دربارهٔ ایشان روا ندارند و به ایشان اجازه دهند خانهٔ‌مسکونی وکاروانسرا و دکان برای بازرگانی خود بسازند وکالای خود را انبار کنند وحکام ایران هرگونه یاری به‌ایشان معمول دارند و اگر درجایی ازقلمروایران زیانی به‌تجارروسی‌برسد، توقع آن است که‌درکشور اعلی‌حضرت شاه‌ایران فرمان داده شود تادربارهٔ آن بیچارگان وتأمین احتیاج و امنیت‌آنان، از جانب مردم ایران، اعانت و امداد لازم

معمول گردد و همچنین در این گونه موارد خطر تأمین قطعی داده شود که در کشتیهای شکستهٔ ایشان هیچگونه غارتی به‌عمل نیاید و چنانچه یکی از اتباع روسیه در ایران فوت کند، اموال وی بی کم و کاست به‌درخواست شرکای ایشان به کسانشان داده شود و در برابر امضای ایشان بی‌نقص تحویل دهند.

۴- متقابلاً به اتباع ایران که در روسیه هستند یا از طریق روسیه به تجارت به کشورهای دیگر می‌روند وعده داده‌می‌شود که از جانب امپراطریس بزرگ روسیه از هر گونه اعانت و امداد و آزادی در برابر احکام و سنن روسیه چنان که شایستهٔ اتباع دولت است برخوردار شوند و در برابر هر گونه تقاضای ایشان با کمال انصاف کمك به‌عمل آید و در این زمینه از جانب امپراطریس بزرگ روسیه در شهرها و همهٔ نواحی تابع دولت روسیه دستور داده خواهد شد- چنان که شایسته دوستی است- با صدور فرمانها در همه نواحی دولت امپراطوری بزرگ روسیه، هر گونه مساعدت با ایشان معمول گردد و تقاضاهای ایشان بر آورده گردد مورد هر گونه حمایت قرار گیرند و نیز از جانب امپراطریس بزرگ روسیه تعهد می‌شود که بازرگانانی که با اسناد رسمی و معتبر دولتی برای خرید کالاهای مورد احتیاج شاه به‌روسیه می آیند، به‌پاس احترام شاه ایران، از پرداخت گمرك دولتی معاف باشند و این بازرگانان بنابر رسوم قدیم مورد احترام قرار خواهند گرفت و از هر گونه اعانت و استقبال برخوردار خواهند شد. البته مشروط بدان که این تجارت به‌سود مردم ایران باشد نه این که تجار مزبور کالا برای بازرگانی خصوصی تحصیل کنند وجز برای شاه به‌تهیه وخرید کالا بپردازند.

۵- چنان که قبلاً ذکر شد، از آغاز سرکشی یاغیان در کشور ایران و قیامشان در برابر اتباع شاه به‌بسیاری از بازرگانان روسی خساراتی وارد آمده چندصدهزار روبل دارائی ایشان به‌غارت رفته و در نتیجه جمعی از تجار روسی ورشکست شده اند و بدین سبب امپراطریس روسیه که از این گرفتاریهای اتباع با وفای خود متأثر شده فرمان داده است که مراتب به‌پیشگاه شاه ایران معروض گردد تا در بارهٔ این بازرگانان روسی از جانب شاه دادرسی به‌عمل آید و اموال به‌غارت رفتهٔ ایشان مسترد شود و

اعلی‌حضرت شاه ایران هم‌عقیده دارند که دادخواهی به‌عمل آمده است. ولی اظهار می‌دارند که‌این کار درزمان‌شورش‌یاغیان‌صورت گرفته‌وقول‌می‌دهند که‌چنانچه‌خدای قادر متعال بدوقدرت دهدتا این‌نواحی‌را به‌تصرف درآورد، وی‌فرمان خواهدداد تا به‌موضوع‌غرامت‌زیان دیدگان رسیدگی به‌عمل آیدوچنانچه مرتکبین غارت‌وکشتار اتباع روسیه شناخته شوند، حکم خواهدکرد تامقصرین یاورثه‌آنان غرامات اموال منقول‌وغیرمنقول اتباع آسیب‌دیدهٔ روسیه رابپردازند.

۶ـ چون روابط دوستی و همجواری اقتضا دارد که ادامهٔ روابط دوستانه و رفت‌آمد طرفین منجر به‌روابط دولتین و تنها دردربار واقامتگاه وزیران ومنوط بر اقتضای ارادهٔ شاهانه نباشد بلکه در نقاط مهم کشور نیز کسانی باشند که در مقام کنسولی یا نمایندگی، ازروی خبرت وبصیرت‌به‌کار تجار روسی برسند وبتوانند در موقع لزوم زیانهای وارد به بازرگانان را جبران نمایند ونیزدر میان ایشان به‌دادرسی بپردازندوبرای توسعهٔ تجارت از طرق مختلف اقدام‌واز وسائل گوناگون استفاده کنند، علی‌هذا مقرر می‌گردد که در دربار هریك ازدوکشور، وزرای مختار اقامت داشته باشند و امتیازاتی که در خور مقام و اهمیت کاروشخصیت آنان است مطابق شئون ایشان رعایت شود واز طرف دولتی که ایشان را پذیرفته باید به‌آنها مسکن مناسب و وسیلهٔ معاش‌متناسب وضع آنها واگذار گردد ودرشهرهائی هم که لازم تشخیص شود، اجازه داده خواهدشد که برای‌حمایت ازتجار در هردوکشور قنسولها و نمایندگانی مقیم‌باشندو به‌فراخورمقامی که دارند مورداحترام ویاوری‌قرار گیرند وبه‌نیروی‌طرفین دستور داده‌خواهدشد تابدیشان احترام بگذارند وازهرنوع بی‌حرمتی وخسارتی درامان باشند وچنانچه ضرری بدیشان‌رسیده شکایتی دربارهٔ اتباع یکی از طرفین صورت گرفت هرگونه دادرسی و داوری منصفانه به‌عمل آید وبه‌شکایت ایشان برسند.

۷ـ دولت ایران نباید مردم ایران و اتباع شاه‌را «که هنگام ورود و اقامت نیروهای مسلح روسی، درولایات و شهرهای ایران، پیرو فرمان وتابع امپراطوری

بزرگ روسیه بودند مقصر بشناسد و پس ازخروج سپاه‌روسی، به‌علت خدماتی که [به روسها] کرده‌اند نباید به ایشان آسیبی برسدو به‌املاکشان تعرضی‌صورت گیرد. بلکه ایشان کمافی‌السابق املاك و دارائی خود را حفظ خواهندکرد و ازعنایات و عواطف شاه ایران برخوردارخواهند بود. متقابلاً ازجانب امپراطریس روسیه نیز تعهدمی‌شود که پس‌ازامضای این‌عهدنامه ومبادلهٔ آن اتباع شاهنشاه‌ایران رابه‌اسارت ازاین‌ولایات نبرندوپس از امضای‌این‌عهدنامه به‌ایشان‌اجازه داده‌خواهدشدکه‌چنانچه مایلند داوطلبانه وارد خدمت‌دولت روسیه‌بشوند ویا از خدمت روسیه خارج‌شوند.

۸ـ واختتان پادشاه گرجستان که تاکنون نسبت به‌امپراطوری‌بزرگ روسیه و شاه ایران محرم وفادار بوده از دارائی خود محروم شده است. شاه ایـران تعهد می کندوقتی که گرجستان کمافی السابق‌درتحت‌حمایت‌ایران قرار گیرد، املاك‌ودارائی وی به‌وی‌مستردگردد.

این‌قرارداد به‌وسیلهٔ نمایندگان مختارطرفین بسته شد و ازجانب هردوکشور نسخه‌ای به امضای نمایندگان مختارطرفین رسید وبه مهرایشان تصدیق‌شد و مبادلهٔ نسخ به‌عمل آمد ونمایندگان‌مزبور متعهد شدندبا اختیار تامه که‌دراین زمینه ازطرفین دارند، چه ازجانب امپراطوری بزرگ‌روسیه، چه‌ازجانب شاهنشاهی‌بزرگ‌ایران، این‌عهدنامه را هرچه زودتر که ممکن‌باشد، به‌امضاء و به‌مهر دولتی برسانند و ارسال دارند. دررشت (گیلان) در ۲۱ ژانویه ۱۷۳۲ به‌امضارسید.

در ضمن نمایندگان مختار امپراطوری بزرگ روسیه‌تعهد می کنندکه‌تاچهار ماه پس‌ازمبادلهٔ این‌عهدنامه آن را به‌امضای امپراطریس بزرگ روسیه بـرسانند و بفرستند وموقع استرداد ولایات معهود دراین عهدنامه از وقتی خواهد بودکه این عهدنامه به‌امضای شاهنشاه ایـران فرستاده شود و به‌نمایندگان امپراطریس بزرگ تسلیم گردد.

عهدنامه گنجه بین ایران و روسیه

مارس ۱۷۳۵

به نام خداوند بخشنده مهربان

سپاس خدای را که دوستی در میان دولتین را برای آرایش جهان برقرار ساخته وموافقت آنها را برای آرامش همیشگی هردولت فراهم کرده و درود ابدی برپیامبری که با نوشتهٔ خود از خداوند مسیح پسر مریم خبر داده است. به او پناه می‌بریم و از اوآمرزش التماس داریم.

بدین گونه برهمه آشکار است که ازچند سال پیش دولت ایران از تاخت وتاز لشکریان دشمن لگدکوب و ویران شده بود و سرکشان درآنجا بیدادگری بسیار کرده بودند و ازهرسوی مزاحمت فراهم آورده وبدخواهان از هرراه می کوشیدند با ظلم و بیداد وسائل انقراض کامل آن را فراهم آورند و ابواب نعمت را به روی مردم مسدود سازند. اما خداوند توانا که به‌قدرت خود همه کس را مشمول عنایات خود قرار داده و مردم ایران را نیز از لطف عمیم خود برخوردار ساخته، مرا نیز همو از الطاف شاملهٔ خود بهره‌مند نموده است. بدین گونه باسپاه فراوان ازمشهد پایتخت

خراسان برای تنبیه و سرکوبی دشمنان برخاستم و به‌کوشش و اهتمام من شهر اصفهان و دیگر نواحی از دشمنان پاك شد و هرچند دشمنان می‌خواستند دوستی دیرین واستوار و لایزال ایران وامپراطوری روسیه‌را ازمیان براندازند وبدعتهای نادرست پدید آورندکه‌گوئی امپراطور روسیه می‌خواهد ولایاتی راکه در ایران گرفته همچنان نواحی دیگر در تصرف خود نگاه دارد و بدین تهمتها خواستار دشمنی درمیان دولتین بودند.

اما برهمه واضح وخصوصاً برمردم ایران مبرهن ولایح است‌که به‌چه‌سبب امپراطور بزرگ اعلی‌حضرت پطر اول ـ که خدایش بیامرزد ـ شهرها و ولایات ایران را متصرف شده تا مدتی در تصرف خود داشت. اما پس ازچندی‌که موقع را مناسب دید، برای اثبات حسن‌نیت و محبت مبتنی برصمیمیت خود و[علی‌رغم] اکاذیبی‌که به ناروا در میان بود، بلکه فقط برای اظهار محبت حقیقی، گیلان و ولایات‌آبادان دیگر راکه از خزانهٔ روسیه اداره می‌شد ، بی‌آن‌که اجباری در میان باشد ، به دولت ایران واگذارکرد و بدین ترتیب به نفع مشترك دولتین علیتین و و برای حفظ دوستی فی‌مابین الی‌الابد وتوسعه وافزایش آن درآینده، طرفین برای گوشمال دادن دشمنان و تحکیم روابط دوستی پیمان بستند و برای این امر کنیاز سرگئی گالیتسین رایزن مخصوص والامقام نمایندهٔ مختار صاحب نشان درجهٔ دوم که اکنون درایران است به‌فرمان عالی وباداشتن‌اختیارات تام ازجانب امپراطریس بزرگ روسیه دربارهٔ مواد مختلف عهدنامه به‌شرح ذیل‌موافقت‌کرد واتحاد دائمی بین دولتین برقرارگردید و امیدآن‌که این قرارداد تا ابد از هرخللی مصون باشد.

مقدمه: نظر به‌این که‌دررشت،درعهدنامه‌ای که‌بین‌طرفین‌منعقدشده،مقرر گردید که بقیهٔ شهرهای ایران درتصرف روسیه مانند باکو و دربند درموقع خود به‌ایران مسترد شود، اکنون براساس حسن‌نیت دولت روسیه به‌منظور اعادهٔ دوستی دیرین و تأکید درعدم تمایل به تصرف قسمتی ازخاك ایران وصرفاً به‌علت عنایات شاهانه، پیش از رسیدن موعد مقرر، شهرهای باکو و دربند را با همه توابع و لواحق آن

به ایران مسترد کنند و به محض حصول فرصت لشکریان روسیه را از آن مناطق فرا خواند. لهذا چنین مقرر شده که شهر باکو و مضافات آن در ظرف دوهفته و شهر دربند ومضافات آن تا سرحد درظرف دو ماه پس از عقد این قرارداد و مهماامکن پیش از این مدت از نیروی نظامی تخلیه خواهد شد و داغستان و نواحی دیگر که جزو شمخال‌و اوسمی‌هستند کماقی‌السابق درتحت تصرف‌دولت ایران خواهد بود. برطبق این عهدنامه مقرر می‌شود:

۱- در برابر لطف ومحبت امپراطوری روسیه، دولت ایران متعهد می‌شود که همیشه اتحاد خود را با امپراطوری روسیه محترم شمارد و جداً دوستان روسیه را دوستان و دشمنان آنان را دشمنان خود بشمارد و هرگاه کسی با یکی از این دو دربار فلك مدار وارد جنگ شود، این هردو دربار بزرگ، با متجاوز جنگ را آغاز کنند و در هرمورد یار و یاور یکدیگر باشند و شهرهای باکو و دربند به‌هیچ وجه و به‌هیچ عنوان به اختیار دیگران خاصه دشمنان مشترك واگذار نشود بلکه همهٔ سعی برآن باشد که در تحت تسلط ایران بماند واگربعضی ازاهالی این شهرها که درتحت‌تبعیت وخدمت امپراطریس‌بزرگ‌روسیه وامپراطوری روسیه باشند وبه علت وفاداری‌خودبخواهندبه‌آنجاباز گردند،دولت‌ایران‌هیچگونه‌آزاری‌بدیشان روا نخواهد داشت وآن عمل را دلیل‌بر بی‌وفایی نسبت به‌دولت ایران نخواهد شمرد. امید چنان است که صومعهٔ نصارای‌گرجی در دربند همچنان در مقررات خودآزاد باشد وآن را ویران نکنندواجازه دهند که درآنجا، برطبق دیانت مسیح، به‌عبادت پردازند وکسی زحمتی برای خدمهٔ آن‌که از روحانی و غیرروحانی بیش از شش تن نیستند فراهم نیاورد و هیچگونه ستم به‌آنان روا ندارد.

۲- نفع ایرانیان دراین است که این صومعه با این تصمیم مفیدی که اکنون اتخاذ می‌شود، درکوتاه‌کردن دست دشمنان خود اهتمام ورزد تا به خواست خداوند دشمنان دولت ایران و دشمنان خود را براندازد و به حال سابق باز گردد ونیز به‌امپراطوری روسیه نشان دهند که کماقی‌السابق خطری ازجانب ایشان متوجه

نیست. دولت ایران خواهد کوشید حتی‌الامکان جنگی را که در برابر دشمنان آغاز کرده است دنبال کند تا از ایشان انتقام بگیرد و همهٔ ولایات ـ نه تنها ولایات کنونی بلکهٔ ولایاتی را که سابقاً از دولت ایران گرفته‌اند ـ باز پس گیرد و تا همهٔ آنها کمافی‌السابق به دولت ایران مسترد نشده است قرار صلح نگذارند و به کیفر خدعه‌ای که از ترکان سرزده جنگ را در داخل دو کشور ادامه دهد و تا وقتی که دولت‌ایران همهٔ ولایات‌خود را باز پس نگرفته است در جنگ بماند. زیرا منافع دولت ایران چنین اقتضا می کند.

۳ـ طرفین متعهد می‌شوند که پیش از گفتگو و مذاکره با یکدیگر، به هیچ مذاکره‌ای با ترکان تن درندهند و اگر کار به توسل به اسلحه منجر گردید یا باب عالی به طیب خاطر همهٔ آن ولایات مأخوذه را به دولت ایران مسترد داشت، دولت ایران تعهد می کند که در امر مصالحه دولت امپراطوری روسیه را نیز شریک بداند بدین ترتیب که دولت ایران بادولت روسیه قراردادی دارد که بنابر آن موظف است همهٔ دشمنان روسیه را دشمن خود بداند وبا تمام کسانی که بخواهند با امپراطوری روسیه جنگ داشته باشند دولت ایران باید وارد جنگ شود و مصالحه را با این توضیح برقرار کند و بدون آن قراری نگذارند و اگر وقتی فی‌مابین امپراطوری روسیه و دولت عثمانی کار به عقد قراردادی برسد، درآن حال نیز به همین گونه که توضیح داده شد دولت ایران را نیز در عقد قرارداد دخیل خواهد نمود.

۴ـ از این پس، این ماده جزو مواد عهدنامه‌ای ، که در رشت میان دولتین منعقد گردید (ژانویه ۱۷۳۲) باید شمرده شود و کلمه به کلمه جزء آن باشد و با این عهدنامه، اتحاد همیشگی تجدید و تحکیم می گردد و این قرارداد مدی‌الایام الی انقراض‌الزمان اعتبار خواهد داشت.

۵ـ چون منافع طرفین مقتضی آن است که تجارت برپایه‌ای استوار برقرار گردد وهیچگونه اشکالی در داد وستد فی‌مابین نماند، لذا دولت‌ایران تعهد می کند که از این پس با تجار روسی بنابرمقررات عهدنامهٔ رشت به داد وستد پردازد و

به روسها و کشتی‌های ایشان اجازه دهد در همهٔ لنگرگاهها و بنادر و باراندازها بایستند و کالای خود را در هرجاکه خواهند تخلیه‌کنند و انبار نمایند یا به جای دیگر منتقل سازند و کسی مزاحم ایشان نشود و ستمی روا ندارد و اگر دستوراتی مغایر با عهدنامه رشت به شهرهائی داده شده‌که تجار روسی عازم آن شهرها هستند باید آن دستورات را ملغی‌الاثر بدانند و برطبق آن رفتار نکنند بلکه به وسیلهٔ صدور دستورات دیگر مفاد عهدنامه رشت را تأکید کنند و به‌همین ترتیب از جانب روسیه نیز با اتباع و تجار ایران براساس عهدنامهٔ رشت رفتار خواهد شد و در بارهٔ اتباع ایران در امپراطوری روسیه طوری رفتار کنند که شایسته رفتار با اتباع دولت دوست باشد.

برای آن که فایده این عهدنامه عامتر باشد، امپراتریس بزرگ روسیه، ازروی لطف، قنسولی مأمور رشت خواهند کرد. قنسول مزبور قریباً از دربار روسیه با اعتبارنامهٔ لازم گسیل خواهد شد و دولت ایران وی را خواهد پذیرفت و فرمان دربارهٔ وی صادر خواهد گشت.

۶- بدین سبب و برای ادامهٔ دوستی درمیان طرفین، امپراطریس روسیه - پیش از هروظیفهٔ دیگر- بنابرعدالت‌پروری خود و به‌پاس نمایندگی که این بندهٔ درگاه داشته است، فرمان داد که از اسیران این طرف - نه‌تنها کسانی را که درحال حاضر در اسارت هستند - به میرزاکاظم نمایندهٔ مختار ایران مسترد دارند بلکه در سراسر کشور فرمانی صادرشود که اسیران را از هرجاکه باشند برای اعاده به‌ایران جمع‌آورند و به همین‌گونه باید همه اتباع امپراطوری روسیه، به هرمقدار و در هرکجا از خاك ایران که باشند، به روسیه بازگردانده شوند و دراین‌باره فرمانهای لازم صادرگردد. اما در مورد کسانی که ازاین پس، ازایران به روسیه یا بالعکس بگریزند باید طرفین آنان را دستگیر کنند و مسترد سازند.

۷- این بندهٔ درگاه عالی‌جاه با نمایندهٔ مختار مذکور که از دربارهای عالی خود اختیار داریم، در مواد این عهدنامهٔ اتحاد با یکدیگر موافقت کردیم. برای

آن که الی‌الابد مورد قبول و تأیید باشد به مهر اعلی‌حضرت شاه ظل‌الله موشح و به نمایندهٔ عالی‌مقـام مذکور تسلیم شده است و در مدت پنج ماه پس از امضای این عهدنامه به تصویب خواهد رسید و همهٔ موادآن به اجراگذاشته خواهد شد و به امضای مسئولین دیگر نیز خـواهد رسید و ارسال حضور امپراطریس بـزرگ روسیه خواهد شد و این بندهٔ درگاه متعهد شوم که‌آن را برساند.

برای‌اطمینان ازاین‌عهدنامهٔ اتحاد، مقرر شده است دونسخهٔ مطابق یکدیگر تهیه شود و هردونسخه به مهر و امضای طرفین رسیده مبادله‌گردد.*

* سیاستهای استعماری (ص ۳۰۴ ـ ۳۰۶).

نامهٔ طهماسبقلی خان (نادر) فرمانده سپاه ایران به ابراهیم پاشا صدر اعظم عثمانی [1]

محب صلاح اندیش ، بعد از ابلاغ جواهر زواهر دعوات وافیات اجابت آیات استجابت سمات و اتحاف تحیات طیبات موالات بینات و ارسال نفایس تسلیمات زاکیات خصوصیت علامات، مکشوف رای ممالك آرای آفتاب ضیای عالی و مرفوع ضمیر منیر خورشید نظیر آینهٔ سیمای معالی که مهبط انوار فیوضات الهیه و مطرح اشعه تاییدات غیرمتناهیه وعقده گشای امور جمهورانام وانتظام بخش سلسلهٔ ایام است ، می‌دارد که اخلاص نامچهٔ عقیدت مشحونی که در این اوان خیریت اقتران مبنی بر تصمیم همت والانعمت اعلی حضرت سپهر رتبت، ثریا منزلت، فلك رفعت ، مشتری سعادت، بهرام صولت، سلطان ستاره سپاه و جهانبان جهانیان پناه، تاج بخش خواقین جهان ، ملادو معاذ سروران زمان، ملجأ سلاطین الشرق والغرب، الضرغام الباسل والهزبر السالب فی الغزاء والحرب، سلطان البرین وخاقان البحرین، ثانی

۱ـ عنوان نامه در بایگانی ترکیه : دولتلو صاحب دولتلرینه طهماسبك سرعسکرنیك صورتیدر .

اسکندر ذوالقرنین، خادم الحرمین الشریفین، سمی احمد مختار[۱]، لازالت ایام سلطنته وادام الله ظلال عظمته مابقی اللیل والنهار، به‌تنبیه مخاذیل افغان که نسبت به‌این دولت خداداد در مقام تمرد واستبداد درآمده‌اند و تعیین سرعسکران ذی شان، با سپاه بیکران به‌صوب اصفهان و ترقب ظهور شرایط موافقت از جانب بندگان این آستان خلافت نشان به گماشتگان آن طرف قرین الشرف و تاکید اساس وفاق و تشیید بنیان میثاق و تجدید مواثیق عهود و سنور و تجدید بعض مراتب و امور از فرط خیرخواهی و محض حقانیت و آگاهی انفاذ عتبهٔ علیهٔ شاهی و کشیدهٔ سدهٔ سنیهٔ ظل اللهی ساخته بودند، در هنگامی که ساحت خراسان مطلع ما هچهٔ لوای نصرت انتمای سلطانی و مقر کوکبهٔ موکب ظفر کوکب خاقانی بود، منظور نظر اکسیر اثر اقدس و ملحوظ عین عنایت پرور مقدس نواب کامیاب، مالک رقاب اشرف اقدس ارفع ـ که جان ما غلامان فدای نام نامیش[۲] باد ـ گردیده مساعی شایان و یکجهتیهای آن آصف سلیمان و ارسطوی سکندر احترام در پیشگاه خاطر مهر مظاهر اشرف درجهٔ ترحیب و احتشام یافت و انوار کمال حق‌شناسی و حق گزینی از سفیدهٔ صبح صادق عنوان نوشتهٔ صداقت سرشته بر ساحت وضوح تافت. الحق هرسطری از آن پویندگان شاهراه محبت را جاده‌ای بود به سر منزل مقصود موصل و هر نقطه‌اش مرکز دایرهٔ نظام جهان بروجه کامل. هرچند که بعد ازوصول اخلاص نامچهٔ والا، به‌پایهٔ سریر معلی، نواب اشرف اعلی خود به سعادت و فیروزی عازم حرکت بودند، اما از آنجاکه از انتظام مقدمات خراسان و هرات هنوز فراغی حاصل نشده بود و بدون اتمام و انجام مهام آن صوب، عطف عنان رای رزین به سمت دیگر فرمودن منافی عزم خسروان بود و آن والاشان، به راهبری ارشاد جاه و جلال، حرکت عساکر نصرت اشتمال را موقوف به اعلام مجدد فرموده بودند، لهذا بندهٔ این درگاه آسمان جاه را به‌نیابت سلطنت روز افزون

---

۱ ـ منظور سلطان احمد ثالث است.

۲ ـ باوجود ذکر این همه عناوین والقاب و اظهار خدمتگزاری خود نسبت به‌شاه طهماسب ثانی، نادر اندکی بعد باوی به‌مخالفت برخاست و اورا ازسلطنت برکنار کرد.

و تکفل مهام دولت ابدمقرون و جمعیت ایلات واحشامات این مرز وبوم مأمور فرمود که بر تهیهٔ امرمقرر قیام ومستعد و مترصد بوده به مجرد اعلام ، مقدمه‌الجیش موکب همایون باشدوعالی‌جاه رفیع‌جایگاه ،مبلغ تبلیغ قواعد رسالت وشایان‌شأن قوانین‌سعادت، امیرالامرای عظام ، صوفی زادهٔ خاندان‌ولایت نشان، ولی‌محمدخان بیگدلی شاملوزاده ، از معتمدان عبودیت کیش راسخ الاعتقاد و معتقدان اخلاص نژاد این‌دودمان خلافت بنیان که، اباً عن جد، به‌شرف بندگی درگاه والامعززومباهی و بالانشین محفل قرب حضورشاهنشاهی بوده ، به‌سفارت تعیین و با اخلاص‌نامچه که به خدمت ثریا منزلت دارای خورشید رای والتفات نامچه که به‌آن دستور گیتی آرانگارش رفته بود ، به رسم استعجال روانه فرموده ، از لفظ‌گوهر بار همایون جواهر شاهوار بعضی سفارت به ودیعت در درج خاطر صداقت ذخایر عالی جاه معززالیه مخزون ساختند که ان‌شاءالله، بعداز استسعاد به تقبیل عتبهٔ علیهٔ خاقانی، در خدمت ایستادگان قوایم سریر قیصری بر طبق عرض جلوه داده امور چند رادربزم والا ونادی موفور الایادی صحبت معلی بیان سازد ،که بدانچه موافق آداب‌وآیین بزرگی و دولتمندی بوده باشد ، در استحکام قواعد وداد و انجام مهام‌لازم‌الصلاح این دودولت قوی‌بنیاد در خدمت همایون به عمل آورند وآنچه درباب برخی مواد نگاشتهٔ خامهٔ واسطی نژاد شده‌بودکه بنابر ضرورت از جانب اولیای دولت عثمانی نسبت‌به‌مستظلان‌طوبای سلطنت‌سلطانی به‌معرض صدور درآمده این‌معنی‌برعالمیان ظاهر وروشن است که هرنحوغلبه و تسلطی که بر ممالک‌خاقانی واقع شده به امر و فرمان خاقان قاآن‌شان وپادشاه گیتی نگهبانی بودکه اباً عن جد سلطان و سلطان نشان برآستان آسمان بنیانش‌مغفرسروران دوران وز بردستان قوی بازووجهانگشایان صاحب نیرو را در برابـرافـواج قاهره‌اش مصداق یـاایهاالنمل ادخلوامساکنکم لایحطمنکم سلیمان وجنوده[۱] ظاهر و فرفریدونی وسطوت بهرامی از نـاصیهٔ حال کمینه چاکران درگاهش باهر است و در این حالت چیره دستی‌این قسم فوج‌ؤید

۱ ــ سورة‌النمل آیه ۱۸

و قوم قوی‌بدعار و ناگوار نیست. فکیف که آن‌هم به‌لطف واحسان وافی وخیر تلافی شود. نهایت این معنی خاربستر آسایش دل ورنج افزای دوستی منزل است که از طایفهٔ رذیله‌ای که همواره رعیت و رعیت زادهٔ ایران و از ضرب شمشیر سربازان این دولت جاوید در افغان [1] بوده‌اند، به اقتضای گردش سپهر بی‌مهر و بوقلمون طبع چرخ دیوچهر این نحو حرکات واقع شده ضمیمهٔ آن‌علت ذمیمه کاربه‌جائی رسانند که دست گستاخی از آستین هوسناکی و بی‌باکی به دامن دولت عثمانی دراز و به‌این‌حد، حد ناشناسی آغاز نموده ازخیمهٔ قلندری بی قدری نابجا پادردارائی داعیهٔ سلطنت گذارند و به‌کاخ ابدبنیان چنان دولت قویم‌الارکانی که‌سایهٔ قصر بی قصورش ملجأ قیاصره است تیشه‌زن افساد شوند [2] و اینکه طوطی کلك شکر سنج رانواپرداز این این مطلب ساخته بودند که دروفاق واتفاق باگماشتگان حضرت سلطانی به تشکیك ارباب نفاق وشکوك طریقهٔ اهمال سلوك نگردد، والاعدم رغبت این‌طرف به‌موافقت اولیای دولت روز افزون به وضوح خواهد پیوست، حاشاکه این معنی را مجال خطور برخاطرخطیر امنای این‌سلطنت‌خلودتخمیر تواندبود. زیراکه بین این دودولت قویم قوایم روابط عرض وجوهر میسر ومعنی هیولی و صورت متصور و در روز ازل کارکنان دستگاه سلطان لم‌یزل خمیر این دو سلطنت فیروز به‌آب و گل‌محبت سرشته‌اند و دبیران دیوان قدرت ایزدی منشور جلی الظهور این دو دولت والارا بی‌خلاف و اختلاف به‌یك مضمون نوشته‌اند و بدیهی است که ازاین‌صوب صواب جزرسم وفا نیاید و از آن جانب فرخنده جوانب غیرمردمی و احسان به‌وقوع نپیوندد واگر چندی مستلزمات شرایط مودت از طرفین به عمل نیامده باشد، بنابراتفاق و مقتضیات چرخ بی‌وفاق خواهد بود و آنچه مبنی برتدارك مافات زبان‌زدقلم عنبرین

---

۱ ــ منظور افغانها هستند و نویسندهٔ نامه از جناس بین افغان (مردم افغانستان) و افغان (فریاد وناله) خوب استفاده کرده است.

۲ ــ غرض جنگ اشرف افغان است با احمد پاشاواشارتی سیاستمدارانه به غلبهٔ افغانان بر عثمانیان.

رقم شده بود، هر که اعانت و یاری جز از حضرت باری نشاید و هیچ دری را جز کلید مرحمت داور مطلق نگشاید و هرچه در صفحهٔ تقدیر نگاشتهٔ کلك مشیت ازلی شده باشد مرضی و مرغوب است، لکن چون معاونت دوستان مر دوستان را رسمی است به آشنایی و شمع نور طلب بی کسب فروغ ازمشعل درخشان چراغ افروز خاندانها نگردد و ماه تابان بی‌اقتباس ضوء از مهر فروزان نورپاش فضای جهان نشود واظهر من الشمس است که هرگاه بنابر هجوم پرافشانی پروانه طینتان جانسوز که حاصل کارشان درد سرشمع شعله خو دادن وخرمن عمر خود را به برق سوختن است، چندی در پرتو نبراس دولتی دهن به هم رسد، جز به هوا داری فانوس حمایت ومشعله سازی وضیاء افروزی دست معاضدت واعانت احباب چاره‌گرنیست حال که آن دستوراعظم افخم وصدرمکرم محترم به الهامات غیبی و تاییدات لاریبی متوجه‌شده‌اند که چراغ خورشید فروغ ودادی که درنور وبهاطعنه زن مشاعل ماه‌و مهرورشك‌افزای شموع کثیر السطوع بزم سپهر بود، به دستور سوالف زمان، بل بهتر از آن، ازپرتومحبت آن روشندل آگاه ضمیر وارسطوی فلاطون تدبیرنوریاب غیرت مصباح منیر نیر جهانتاب گردیده، خفاش خصلتانی که بنابر انخساف چند روزهٔ دولت بی‌زوال جلوه‌گر میدان خود نمائی شده‌اند، از رفع کلف کلفت و طلوع طلیعهٔ مهر الفت اختفا گزین بیغولهٔ عدم‌شوندودرخدمت‌همایون به‌مضمون الذینهم لاماناتهم وعهدهم راعون [۱] محرك سلسلهٔ عهد قدیم شده خاطر مقدس آن حضرت‌را معلق به استحکام دولت صفویه و رعایت حال از دست رفتگان این سلطنت بهیه ساخته‌اند. البته لوازم حسن عهد و شرایط انجاز وعده که جبلی‌ذات بزرگان‌مروت پیشه و خیریت طلبان فتوت اندیشه است، درهر باب به عمل خواهد آورد که این نیکنام تا انقراض عالم درالسنه وافواه‌دورونزدیك وترك‌و تاجیك‌از ایشان باقی‌بماند. و عالی جاه سفیرآداب تخمیر را بـه‌زودی از خدمت حجاب بارگاه فلـك قباب سلطانی مقضی المرام رخصت انصراف ارزانی وازشکفتن گلهای مواعید دلپذیر

۱ – سورة‌المعارج ۳۲

دماغ تمناومشام خاطرهای منتظران بهاوالتفات را عطر بیز روایح سرور ونکمت‌اندوز نفایح شادمانی خواهند ساخت . زیاده تطویل مقال موجب کلال و ملال است .

امید که همواره ممالك جهان و مسالك دوران وامور جهانبانی و مهمات کشور گشائی‌وگیتی‌ستانی به‌یمن‌توجه‌شادی‌رای رزین حقانیت‌گزین‌والامنتظم‌وصور احوال جهانیان در آیینهٔ رفاهیت وعیش‌مرتسم بوده سرادق اقبال‌وکامکاری به اوتاد خلود مشید باد ، برب‌العباد *.

*سند شمارهٔ ۱۸ انجمن تاریخ ایران (نامهٔ همایون ج ۷ ص ۲۱۵) «اسناد و مکاتبات تاریخی ایران دورهٔ افشاریه» دکتر محمد نصیری (جهاد دانشگاهی گیلان، ۱۳۶۴) ج ۱ ص ۶۹-۷۳

نامهٔ طهماسبقلی‌خان (نادر) به صدراعظم دولت عثمانی ابراهیم پاشا[1]

مخلص برحادهٔ اخلاص مستقیم، بعد ازتبلیغ دعوات مخالصت بیان وترسیل تسلیمات مصادقت نبتان که تحفهٔ بزم ارم نشان عالی و هدیهٔ محفل خلدسان متعالی تواند شد به نوای عندلیب خامـهٔ عقیدت انتما، در بهارستان عرض مدعا، رطب-اللسان می گردد که در اوانی فیروز و دلگشا وزمانی بهجت‌اندوز وفرح افزا، شمامهٔ عنبرین شمیم عطربار دوستی و ولاونامهٔ مشکین تنسیم آهوی تتار یکجهتی وصفا، مهرنیر تابان مشرق نور وضیا و بدرمستنیر درخشان مطلع مهر و وفا یعنی نامهٔ نامی صداقت بنیان که زبان قلم جواهر سرشتهٔ رشتهٔ اظهار و بیان و ارسال محافل جنت مشاکل‌خلد تو أمان بندگان ثریا مکان اقدس‌اعلی[2] روحی‌فداه فرموده‌بودندکصحف مکرمةمرفوعة مطهرة[3] ازسمای صدق‌علیاء مودت نازل‌ومانند وحی در درج مخزون

۱ـ عنوان در سند: دولتلوعنایتلو صاحب دولت حضرت لرینه شاهزاده طهماسب اعتمادالدوله سی‌مقامنده اولان طهماسبقلی‌خان دن الچی ولی محمدخان ایله کلان مکتوبك صورتیدر.

۲ـ مقصود شاه طهماسب دوم است.

۳ـ سورهٔ عبس ۱۳،۱۴ اصل آیه فی صحف.

خاطر احبا منزل گرفته در محل مرغوب و مکان مطلوب به‌نظر آفتاب اثر اقدس شاهی فایض گردانیده، از شعله افروزی کوکب دری بیضا بینش که به مؤدای صدق ادای ومن اوفی بما عاهد علیه‌الله فسیؤتیه اجراً عظیماً[1] مبنی بر استعداد کیفیت امور واقعه و اظهار توجه‌بندگان اعلی حضرت ثریا منزلت فلک رفعت، مریخ صولت، مشتری درایت پادشاه ظل‌الله ستاره سپاه اسلام پناه، معدن معدلت و مروت واحسان، تاج‌بخش تارك سلاطین زمان، المؤید من عندالله والمجاهد فی سبیل‌الله [سلطان البرین و خاقان البحرین، خادم الحرمین الشریفین، ثانی اسکندر ذوالقرنین، ایدالله ایام دولته الی یوم الدین[2]] به دستور سابق و تصمیم همم علیهٔ عالیه به قلع و قمع افغان خذلان نشان و تعیین سرعسکران والاشان، از سمت عراق و آذربایجان به اصفهان بود، به‌مدلول فرحین بما آتیهم‌الله من فضله[3]، ابواب سرور و نشاط بر وجنات احوال محبان گشاده مژدهٔ این تهنیت عظمی و موهبت کبری به‌گوش هوش اعلی و ادنی رسیده و از اتفاقات حسن، سفرای پادشاه والاجاه عالی مکان ترکستان، که از راه وفور اخلاص و فرط اختصاص در کریاس فلك اساس حاضر بودند، ازین معنی دوست‌نواز دشمن گداز مطلع وخبیر ومنبسط و مشعوف‌الضمیر و هریك به زبان اخلاص ترجمان مترنم این بیان که

نشود کار عالمی به نظام
ورنه پای تو در میان باشد.

گردیده و درازای این عارفهٔ فیض قرین که متضمن صلاح مسلمین و رفع شرور و فساد وتمهید قواعد دوستی قویم البنیاد است، سجده فرمای شکر جناب اقدس ملك

۱- سورة الفتح ۱۰

۲- قسمت میان دوقلاب درحاشیهٔ چپ‌نامه آمده است، از لحاظ احترام.

۳- سورة آل‌عمران ۱۷۰

علام و به منطوق الحمدلله‌الذی اذهب عناالحزن[1] رفع مکاره و آلام گردیده در آینهٔ ضمیر منیر مهر تخمیر بندگان اقدس ظل اللهی صورت این‌مدعا عکس پیرای گردیده که تصفیهٔ مرآت دوستی و اتحاد فی‌مابین این دو دولت قویم‌البنیاد به صیقلگری آن آصف صافی‌رای و آن مشیر ملك آرا جلوه‌نما حقاً و بعزة الله تعالی که نیت‌عظمی سلاطین باعز و تمکین و روش بزرگی خواقین معدلت آیین چنین‌می باشد که عزیمهٔ کریمهٔ و من اوفی بعهده من‌الله فاستبشروا[2] را ملحوظ و فی‌الحقیقهٔ وظیفهٔ وزرای عظام و وکلای ذوی‌الاحترام نیز همین است که مضمون بلاغت مشحون الذینهم لاماناتهم وعهدهم راعون[3] را در هرمقام معمول فرموده به این قسم امور خیر که متضمن نیکنامی دارین است متوجه گردند. چون شکرگزاری این عارفهٔ کبری در حضور رفیض منظور [و گذاردن ائنیه با ثبات بی‌قصور[4]] ضرور بود لهذا بندگان اقدس اعلی مخالصت نامچه به‌خدمت فیض موهبت فلك مرتبت اعلی‌حضرت خاقانی و ملاطفت نامه به آن زیبندهٔ مصطبهٔ صدارت و وزارت سلطانی قلمی فرموده، عالی‌جاه رفیع جایگاه معلی دستگاه، امیرالامراء العظام، مبلغ تبلیغ قواعد رسالت، شایان شأن قوانین سفارت، افخم اعاظم ایران واعظم افاخم ایرانیان، صوفی‌زادهٔ قدیم خاندان ولایت نشان، ولی محمد بیگدلی شاملو که ازمعتمدین عبودیت کیش رانسخ‌الاعتقاد این دولت خداداد و معتقدین مخالصت اندیش صافی نهاد این سلطنت قویم‌البنیاد و ابأعن جد به فیضان تقرب حضور کیمیا مأثور درگاه عزت و جاه شاهی سرافراز و به زیور عقل و فراست از همگنان ممتاز بوده قابل این امر منتخب فرموده به‌طریق سفارت وعنوان رسالت، علی رسم‌الاستعجال، روانهٔ دربار فلك مثال و ازلالی متلالی سفارشات زبانی صدق وصفا صدف مکنون‌خاطرعقیدت

۱ـ سورة الفاطر ۳۴

۲ـ سورة التوبة آیه ۱۱۱

۳ـ المعارج ۳۲

۴ـ ظاهراً کلمه یا کلماتی افتاده.

گزین و درج مخزون سینهٔ عبودیت آیین عالی‌جاه سفیر بی‌نظیر معظم‌الیه را مملو و مشحون فرموده‌اند که ان‌شاءالله تعالی به شرف استسعاد وصول درگاه جهانیان، امیدگاه قیصری سعادت قرین و به استفاضهٔ خدمت اکسیر خاصیت آن برازندهٔ صدر بزم ارم نظم وزارت و دانشوری فیض تزیین گردیده ذریعة‌المخالصه و ملاطفت نامچه و سفارت زبانی را رسانیده اموری را که متضمن صلاح و رفع فساد دانند عرض نمایند که ان‌شاءالله بدانچه مقتضی فطرت و بزرگی و مقرون سجیت و نیکنامی دولت والای عثمانی باشد معمول فرمایند.

مخدوما، ملاذا، مطاعا، استظهارا

این نکته برعقلای روزگار خصوصاً آن والاتبار رفیع‌المقدار که اعقل‌اند ظاهر و مبرهن است که باعث عمدهٔ اختلال احوال ایران و ایرانیان عدم‌التفات سرور خسروان جهان و ملجأ خواقین عالی‌مکان بود و طایفهٔ افغان خذلان نشان را که بهره از عقل نمی‌باشد، به تصور اینکه این برهم‌خوردگی از ایشان در احوال ایرانیان روی داده، به این معنی مستظهر و از فرط کم‌خردی دست بی‌ادبی به دامن دولت علیه عالیه هم دراز و ازین مدعا هم غافل که اگر بی‌لطفی امنای دولت خاقانی نمی‌بود بحول‌الله تعالی، تاحال این طایفهٔ طاغیهٔ باغیه به جزای اعمال و افعال خود رسیده بودند. حال که الحمدلله والمنه آن دستور ارسطو نظیر والاجاه، مؤیداً عندالله، به‌مودای وان‌طائفتان‌من‌المومنین‌اقتتلوا‌فا صلحوا‌بینهما‌فان بغت احدیهما‌علی‌الاخری فقاتلوا‌التی تبغی تفی‌الی امرالله[1] متوجه این امر خیر شده‌اند، یقین حاصل است که به حول و قوهٔ الهی و نیروی اقبال بی‌زوال شاهنشاهی دفع و رفع این جماعت بی‌عاقبت به اندک توجهی خواهد شد و اگر خدا نخواسته در استیصال ایشان تغافل فرمایند، به‌مجرد خاطرجمعی ازطرف اولیای دولت دوران عدت عثمانی، حسب‌الواقع در استعداد خود کوشیده به خیالات فاسد بی‌ادبی را زیاده برآنچه به عمل آورده معمول داشته و به‌نحوی که معلوم رای صواب نمای وکلا و اجلای ذوی‌العز

۱- سورة الحجرات ۹

و اعتلاء عالی شده منشأ مفـاسد عظیمه خواهند گردید. لهذا ملتمس می گـردد که انشاءالله‌تعالی اولاً به منطوقهٔ انماالمومنون اخوه فاصلحوابین اخویکم واتقوا الله لعلکم ترحمون دراصلاح فی مابین این دو دولت ابدمدت به نحوی که متوجه گردیده‌اند به‌مضمون الهی کرام بالا تمام سعی مالا کلام معمول و ثانیاً در قلع وقمع افغان ضلالت‌نشان موجبی که رقم‌زدهٔ کلك درر سلك شده بود به هرنحوی که صلاح دانند اهتمام تمام منظور [فرمایند؟] این نیکنامی و آثار خیر راکه باعث رضای جناب خالق و آسودگی قاطبهٔ خلایق و در نظر پادشاهان جهان جلوه‌پرداز مراتب استحسان است و تا انقراض عالم در السنه وافواه باقی می‌ماند درسلسلهٔ جلیلهٔ نبیلهٔ خود گذاشته، عالی‌جاه سفیر نیکوتخمیر معزی‌الیه را به زودی زود انشاءالله الملك العلام متضی المرام روانهٔ درگاه فلك احتشام فرمایند که بندگان اقدس امجد اعلی روحی‌فداه و جمعی کثیر از صغیر و کبیر منتظر و چشم به راه اتمام این احسان نمایان و معاودت عالی‌جاه سفیر صافی ضمیر می‌باشند. چون غرض منحصر بود به زواید اطناب ننمود. باقی ظلکم ممدود برب الودود.*

* تاریخ قید در دفتر نامهٔ همایون اواسط ربیع‌الاخر ۱۱۴۲، اسناد انجمن تاریخ، اسناد و مکاتبات تاریخی، نصیری (ج ۱ ص ۵۷ ـ ۸۰)

سلطان محمود خان اول

وی فرزند سلطان مصطفی‌خان دوم است که درچهارم محرم سنهٔ ۱۱۸۰/ دوم اوت ۱۶۹۷ متولد شده و در ۵ ربیع‌الاول سال ۲۸/۱۱۴۳ سپتامبر ۱۷۳۰ برجای عموی خود سلطان احمد ثالث به سلطنت عثمانی رسیده است. این نکته لازم به توضیح وتکرار است که متعاقب شکست سپاه عثمانی از اشرف افغان وعدم تمایل سلطان ووزیرش ابراهیم پاشا در تجزیهٔو تصرف ایالات غربی ایران، ترکان‌عثمانی که دربرابر دول اروپائی به سختی شکست خورده وبرطبق قرار داد پاساروبتز اراضی پهناوری را ازدست داده بودند و لذا به خود نوید داده بودندکه با تصرف ولایات ایران، از دست رفتن سرزمینهای اروپائی را جبران کنند، سربه شورش بر داشتند. فرماندهٔ شورشیان مردی بود به نام‌خلیل پترونا. وی‌نخست به بهانهٔاینکه صدراعظم ابراهیم پاشا ومفتی و فرماندهٔ نیروی دریائی مایل به جنگ با ایران نیستند و در این راه سستی کرده‌اند، از سلطان عثمانی احمد ثالث قتل آنان را درخواست نمود. سلطان احمدثالث نخست ابا کرد، اما سرانجام برای جلوگیری از خونریزیهای بیشتر اجازه داد تا صدراعظم و قپودان پاشا را شورشیان بکشند،

مشروط بدان که از کشتن مفتی درگذرند. شورشیان صدراعظم و قپودان پاشا را کشتندواجسادشان را به‌دریا انداختند. اما این خونها جلو خونریزیها و سرکشیها ودست درازیهای بیشترومجددشورشیان را نگرفت. همان شب خلیل پترونا سلطنت احمد را مختومه اعلام نمود وسلطان‌محمود برادرزادهٔ وی را به‌سلطنت برداشت و سلطنت اومدت بیست وپنج سال ادامه یافت و اوتنها پادشاه عثمانی است که با نادر معاصر ومواجه بوده است.

در زمان سلطان محمودخان اول است که بار دیگر جنگهای بین ایـران و عثمانی آغاز شده‌وپس از نشیب وفراز فراوان که شرح آن در کتب تاریخ آمده‌بار دیگر، صلح براساس عهدنامهٔ زهاب،یعنی قرارداد۱۰۴۹ بین شاه صفی‌وسلطان‌مراد چهارم برقرار شده‌بی آنکه نادر ازاین همه‌کوشش وتلاش درمورد قبولاندن‌شرایط خود، درمورد رسمیت یافتن مذهب جعفری همراه بـا مذاهب اربعهٔ اهل تسنن و شرکت اهل تشیع در رکن شافعی در مسجدالحرام نتیجه‌ای گرفته باشد.

اما در عرصهٔ سیاست بین‌المللی دولت عثمانی صدمات فراوان دید. زیـرا ملل اروپائی، مجهزبه‌دانش وصنعت و سیاست‌ونظام نیرومند، وارد عرصهٔ سیاست و جنگ شده‌بودند و می‌خواستند که سرزمینهای متصرفی ترکان عثمانی رامتصرف شوند وترکان را به‌آسیابرانند و درچنین حالی رجال دولت‌عثمانی، عاری‌ازدانش وفنون سیاست، بی آنکه متوجه اوضاع خطیر وحساس سیاسی‌جهان باشند، روز بروز بیشتر در تعصبات مذهبی و منافسات خصوصی اصرار می‌ورزیدندو بامخالفت باهرگونه اصلاح طلبی کشور را در جهل‌وبدبختی بیشتر گرفتار می‌ساختند.

از جمله مواردی که دولت عثمانی دچارزیان فراوان شد، موضوع از بین رفتن استقلال لهستان بود. توضیح آنکه دولت روسیه بنابر وصیت‌پطر کبیر تا حد امکان می کوشید که‌درجهان سیاست مانع ازرشد و ترقی و پیشرفت ممالک مجاور روسیه من جمله سوئدولهستان و ایران وعثمانی شود. ازاین روی با دولت‌اتریش وپروس براساس‌معاهدهٔ سال ۱۷۲۲، قراری‌محرمانه نهاده بود که‌با سلطنت‌پادشاهی

از مردم لهستان در سرزمین لهستان موافقت نکنند. این مطلب از آنجا نشأت می گرفت که روسها می ترسیدند مبادا وجود یك پادشاه لهستانی ، بار دیگر مردم لهستان را زیر یك پرچم گرد آورد و کشوری نیرومند سازد . درحالی که روسیه خواهان تقسیم و تجزیهٔ لهستان بود .

در سال ۱۷۳۳ استانیسلاس لکزینسکی به کوشش فرانسه پادشاه لهستان شد و به جای اگوست دوم پادشاه لهستان که تازه در گذشته بود ، زمام امور را در دست گرفت . زیرا فرانسه وجود یك لهستان مستقل را برای سیاست اروپا ضروری می‌شمرد . دولت روسیه از این پیشامد بر آشفت و اگوست سوم پسر اگوست دوم را پادشاه اعلام کرد . فرانسه برای مقابله با روسیه، خواست که از قدرت و نفوذ عثمانی استفاده کند . زیرا قبلاً قسمتی از سرزمینهای لهستان سالیان دراز در جزو متصرفات ترکان بود . دولت فرانسه بسیار کوشید این نکته را برای سلطان عثمانی و وزرای وی روشن سازد که لهستان مستقل دژ استواری است بین روسیه و دروازه‌های قسطنطنیه و باید به هر بهائی که هست این دژ را استوار و مستقل نگهداشت و در استواری و تحکیم استقلال آن کوشید. اما دولت عثمانی هرگز نتوانست این نکته را دریابد . زیرا دولتمردان آن کشور جاهل‌تر از آن بودند که بتوانند چنین نکات ظریفی را درك کنند. بالنتیجه دولت روس بر استانیسلاس پیروز شد و سربازان روسی لهستان را فرو گرفتند و آخرین بقای نفوذ ترکان در لهستان از میان رفت و اندکی بعد، روسها به شبه جزیرهٔ کریمه و بنادر مهم آن چون بندر آزوف و غیره حمله بردند و سراسر آن منطقه را غارت کردند.

از کارهای مهم وارزندهٔ سلطان محمودخان اقدام اوست در انتخاب حاجی محمد پاشا به صدارت عظیمی . این مرد، با توجه به تجدید سازمان ارتش و تجهیز نیروی دریائی، توانست از تجاوزات روز افزون روسها و دیگر دول اروپائی جلو‌گیری کند و مانع از نفوذ روسها به ملداوی شود و اتریشیها را که در سربستان و بوسنه و والاشی مشغول تاخت و تاز بودند گوشمالی دهد. به طوری که بر اثر فتوحات

قشون ترک در سربستان ، اتریشیها ازدانوب گذشتند و به داخل مرزهای خود عقب نشستند وسرانجام تقاضای صلح کردند و، به وساطت دولت فرانسه ، قرار دادصلحی بین دولتین عثمانی واتریش بسته شد . به موجب این قرار دادکه در ۱۴ جمادی ـ الثانی /۱۸ سپتامبر ۱۷۳۹ بسته شد ، دولت اتریش از بلگراد صرف نظر نمود و سایر شهرهای مناطق سربستان و والاشی را،که‌به‌موجب معاهدهٔ پاساروویتز تصرف کرده بود به ترکان مسترد داشت. این پیشرفت نظامی‌و سیاسی که برای ترکان به‌سعی و درایت حاجی محمد پاشا روی داد ، موجب شد که‌دولت روسیه نیز کوتاه بیاید. تزار روسیه آنا ایوانوونا تعهد کرد که قلاع و بنادری‌را که روسها در بحر آزوف بنا نهاده بودند ویران کند ودیگر اقدام به‌احداث قلعه‌و بنایی در آنجا ننمایدو کشتی جنگی یا بازرگانی‌در دریای آزوف و دریای سیاه نفرستد و نسازدُ وکالای تجارتی خودرا به مقصد کشور عثمانی باکشتیهای خارجی ارسال دارد و مناطقی راکه از دولت عثمانی گرفته باز پس دهد . براین قرار، دولت‌عثمانی توانست به موجب‌این معاهده که به‌معاهدهٔ بلگراد موسوم است قسمت مهمی از مناطقی راکه براثر قرار داد پاساروویتزاز دست داده بود ، مسترد نماید .

این قرار داد۔ چنان که ذکر شد به‌وساطت و کوشش دولت فرانسه صورت گرفت و همین‌امر نفوذ دولت فرانسه را در دربار عثمانی‌قوت فراوان بخشید و به‌ کمك همین عوامل بودکه دولت فرانسه‌درامور تجارتی امتیازات مهمی کسب‌نمود ومن جمله امتیازات‌کنسولی و به عبارت دیگر قضاوت کنسولی‌که ما آن را به «کاپیتولاسیون» تعبیر می کنیم .

ازآن‌گذشته فرانسه میل داشت‌که دولت عثمانی را به‌دنبال خود به عرصهٔ سیاست و میدانهای جنگ بکشاند . بدین معنی که فلنوف سفیرفرانسه دراستانبول درصدد ایجاد اتحادی‌بین دولتین سوئد وعثمانی برآمد. چه‌روسها در لهستان‌پیروز شده بودند ولهستان ناگزیر به دامن روسها افتاده بود و فرانسویها می‌ترسیدند که

مبادا روسیه بالهستان دست یکی کند و متفقاً آن دو بر سوئد تازند و در نتیجه کار را برفرانسه دشوار سازند. دولت عثمانی، پس از معاهدهٔ تجارتی، سفیری به نام محمد سعید، حامل معاهده و تحف فراوان به نزد لوئی پانزدهم فرستاد. لوئی نیز کمال احترام را دربارهٔ سفیر منظور داشت ودو کشتی جنگی مجهز به توپهای جدید برای تعلیم بحریهٔ ترك و آشنا ساختن آنان به تسلیحات و تعلیمات جدیدصنعتی و نظامی به دولت عثمانی هدیه داد.

اندکی بعدکارل ششم پادشاه اتریش در ۲۰ اکتبر ۱۷۴۰ درگذشت و چون پسری از او نماند، بناچار دخترش ماری ترز بر تخت سلطنت اتریش نشست. دولت فرانسهٔ نظر به کینه و دشمنی دیرین بر آن شد که با استفاده از مرگ کارل ششم و آغاز سلطنت ماری ترز که در امر حکومت و جنگ تجربه‌ای نداشت بنیان دولت اتریش را درهم ریزد. این امر موجب بروز جنگهای ممتدی شدکه‌در تاریخ اروپا به‌جنگهای جانشینی اتریش شهرت یافت. ولی برخلاف تصور لویی پانزدهم و دربارش، فرانسه از این جنگها فاتح بیرون نیامد و ماری ترز با کفایتی درخور تحسین چندان در تقویت ارتش کشور خودکوشیدکه سرانجام جنگها به شکست فرانسه انجامید. شرح این جنگها در کتب تاریخ آمده واز موضوع بحث ما نیز خارج است. آنچه باید یادآورشد، اینکه فرانسه در بدو ورود به‌جنگ بااتریش بسیار کوشیدکه عثمانی را نیز به دنبال خود بکشاند و به دولت عثمانی خاطر نشان کردکه چنانچه متحداً بر اتریش حمله برند، مجارستان باردیگر به دولت عثمانی خواهد رسید و شوکت وعظمت عصر سلطان سلیمان خان بدین گونه تجدید خواهد گردیدوقدرت یافتن دولت عثمانی بهترین حربه برای ارعاب و درهم شکستن نفوذ روسیه خواهد بود و چنانچه دولت عثمانی نخواهد از این موقعیت استفاده کند، روسها روز به روز قویتر خواهند شد وحیات دولت عثمانی در خطر خواهدافتاد، اما دولت عثمانی به بهانهٔ صلح طلبی و مخالفت باخونریزی از این فرصت استفاده

نکرد و به تدریج در برابر روسیه که روزبروز نیرومندتر می‌شد، روز بروز، ناتوان‌تر شد.

کار نادرست دیگری که دولت عثمانی در این روزگار مرتکب شد، اینکه اشراف و اعیان مناطق والاشی و ملداوی را از سرزمینهای پدری اخراج کرد و حکومت آن‌مناطق‌را به بعضی‌ازتوانگران روس وبازرگانان استانبول واگذار نمود. علت اتخاذ این سیاست نسنجیده این بود که اولاً ترکان از استقلال طلبی و عصیان سران و بزرگان طوایف و اقوام مناطق ملداوی ووالاشی وحشت‌داشتند و ثانیاً تصور کردند که‌درمقابل واگذاری حکومت می‌توانند مبالغ معتنابهی‌از این‌حکام‌نو دولت به‌عنوان خراج دریافت دارند. اما هنگامی که‌این‌سیاست غلط به اجرا درآمد چه خونها که برزمین ریخت وچه‌دودمانها که‌برباد رفت. حکام‌جدید به جان‌مردم‌افتادند. کینه‌ها وحسادتهاوعقده‌ها آشکار گشت‌وخارجیان‌نو دولت دست‌برجان مال‌وعرض وناموس بزرگان وروسای طوایف و خاندانها دراز کردندو بسیاری افرادخاندانهای کهن راکه تسلیم هوی‌و هوس حکام نوکیسه نمی‌شدند کشتند والقاب وعناوین خانوادگی را به ثمن بخس به هرکس‌وناکس فروختند. خانواده‌های اصیل‌ونجیب وشریف از میان رفتند و اجامر واوباش برکارها تسلط یافتند. بالاخره مردم این مناطق‌ازاین‌همه زشتکاری وغارت وچپاول وکشتاروبی آبرویی‌وزورگویی به تنگ آمدند و چون از جانب دربارعثمانی مأیوس بودندبه‌سوی تزار روس روی‌آوردند وروسها هم از خدا خواسته، چشم طمع به مناطق زرخیز ملداوی و والاشی دوختند.

سلطان محمودخان روز جمعه ۲۷ صفر ۱۲/۱۱۶۸ دسامبر ۱۷۵۴ در شصت سالگی درگذشت. شخصاً مردی رئوف ومنصف بود. درطی بیست و پنج سلطنت در میان مردم‌کشور خود از مسلمان و غیر مسلمان‌فرق نگذاشت و باهمه به انصاف ورأفت و مساوات رفتار نمود. از آثار خیراو تأسیس چهارباب کتابخانه است و

احداث سرای غلطه . و از وزرای او باید طوپال عثمان پاشا و حکیم‌زاده علی پاشا را نام برد . طوپال عثمان پاشا همان است که در جنگ با نادر شاه کشته شد .

نامهٔ نادرشاه به سلطان محمودخان اول پادشاه‌عثمانی[1]

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

حمد و سپاس افزون از حیطهٔ وهم و حواس سزاوار ذات خداوندگار بی‌همالی است که سلاطین معدلت آئین را به فحوای وجعلناکم خلائف فی‌الارض[2] جهت اصلاح حال و انجاح امانی و آمال خلایق برگزیده و در خصوص رفع نزاع و وقوع التیام فی‌ما بین طبقات انام به مؤدای و اذکروانعمت الله علیکم اذکنتم اعداء فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته‌اخوانا[3] شبستان خلاف و عناد را مطلع صبح صادق ولاو وداد گردانیده

تاج برسر نه زرین تاجان	عقد بند کمر محتاجان
ملک بخشندهٔ بخشاینده	در به روی همه بگشاینده

۱ـ عنوان نامه در سند: نادرشاه طرفندن رکاب همایون مستطابه کلان نامه شك صورتیدر

۲ـ ثم جعلناکم خلائف فی‌الارض من بعدهم لننظر کیف تعلمون (سورهٔ یونس ۱۴)

۳ـ آل‌عمران ۱۰۳

و درود بیرون از دایرهٔ فکر وقیاس شایستهٔ روح مطهر و مرقد منور رسول عدیم‌المثالی است که گوش بشارت نیوش عامهٔ به‌گوشوارهٔ ثمین حدیث گزین طوبی للمصالحین اولئك هم‌المقربون تزیین بخشوده و به‌شاهراه اصلاح ذات‌البین شعبة من‌شعب‌النبوة دلالت فرموده

یکتا گهر محیط هستی	قطب فلك خدا پرستی
خورشید نگین عرش مسند	ختم همه انبیا محمد

اما بعد، مرفوع رای خورشید اعتلای همایون و ضمیر منیر مهر انجلای ملاطفت مشحون، اعلی حضرت سپهر مرتبت، ثریا منزلت، ناهید بهجت، عطارد فطنت، قمرطلعت سلیمان شوکت، اسکندر نصفت، نوشیروان معدلت، مصدوقهٔ السلطان‌العادل ظل‌الله، منطوقهٔ الشفقة علی‌خلق‌الله، اعظم سلاطین جهان، افخم خواقین دوران، برازندهٔ تاج عظمت وشهریاری، طرازندهٔ تخت‌سلطنت و کامکاری

آن به معنی سکندر ثانی	زبدهٔ خاندان عثمانی

پادشاه فلك‌جاه ستاره سپاه، خدیو اسلام‌پناه ظل‌الله، سلطان‌البرین، خاقان‌البحرین، خادم‌الحرمین الشریفین، ثانی اسکندر ذی‌القرنین، نجم‌أفلاك السلطنةاولشوکة والمعظمة والخلافة والرافة والرحمة والمعدلة والاحسان والامتنان، سلطان محمود خان‌بن سلطان مصطفی‌خان خلدالله ملکه وسلطانه می‌دارد که از هنگامی که تصدیق ربوبیت داورمنان و اقرارخالقیت کردگار مستعان برزبان ما بندگان از انس وجان ـ که آفریدهٔ حضرت اوئیم ـ جاری شده، اطاعت پیغمبری که به ما مرحمت فرموده برما لازم گردیده و ما جماعت اهل سنت از پیروی آن سرور بهره‌ور بوده‌ایم وبعد ازآن که مقدمهٔ خروج شاه‌اسماعیل ازقضایای فلکی‌روی داد، بنابرتعصب واغراض بعضی سخنان ازو انتشار یافت که باعث نفاق و نزاع فی‌مابین فرق مسلمین وامت سیدالمرسلین گردیده، چون حضرت باری این نیازمند درگاه کردگاری را جهت

انتظام مهام ممالك وسیع المسالك ایران و مصالح امور مسلمانان مسبب ساخت ، لهذا این خیرخواه همگی سادات رفیع الدرجات و علما و فضلای کثیر البرکات و اعزة واجلهٔ حمیده صفات و سرخیلان ایلات و ریش سفیدان عشایر و اویماقات و قبایل و احشامات ایران را در اواسط ماه مبارك رمضان در قشلاق مغان جمع آوری و به ایشان به دلیل و برهان حق را حالی وخاطرنشان و به‌نحوی که در نوشتجات عالی جاه دستور اکرم مشیر افخم، صدر محترم، نظام العالم، متمم مهام الأنام بالرأی الصائب، مدبر امور الجمهور بالفکر الثاقب، وزیر اعظم رفع الله شانه وقدوة۔ العلماء العظام وعمدة الفضلاء الکرام، مفتی الزمانی مقتدی الدورانی، المختص بمزید عنایة الملك العلام، شیخ الاسلام دامت افاداته مشروحاً نگارش یافته وهمگی قلباً و لساناً قبول واذعان وترك آثار بدع وتبعیت سنت سنیهٔ حضرت خیرالانام علیه افضل الصلوة والسلام نموده، به ملاحظهٔ این که این بنای خیر از وصمت نقص ونقض مصون ومحفوظ مانده و تغییر و تبدیلی در ارکان راسخة البنیان آن راه نیابد، ترك متابعت سلسلهٔ صفویه و این نیازمند درگاه ایزد منان را به پادشاهی ایران اختیار نمودند. چون عالی جاه وزیر مکرم و دستور محترم نظام الدولة العلیة العالیة العثمانیة حاجی علی پاشا والی قرمان زید عمره از جانب قرین الشرف اولیای دولت علیه و جانب فیض جالب امنای سلطنت سنیه مأمور به امر مکالمه درخصوص مصالحه بود، لهذا درین وقت، ایالت و حشمت‌پناه ، بسالت و جلالت دستگاه، عالی جاه نظاماً للایالة والحشمة و الاقبال، عبدالباقی خان زنگنه حاکم الگای کرمانشاهان راکه از امرای جلیل الشان ایران ومعتمد این نیازمند خالق سبحان است، به‌رسم ایلچیگری و رسالت و پیام آوری و سفارت تعیین وعالی جاه سلالة السادات والافاخم ، نقاوة۔ النجباء والاعاظم، میرزا ابوالقاسم صدرممالك و علامی فهامی، رئیس الفضلایی، علامه العلمایی ،ملاعلی اکبر مدرس خراسان وامام این نیازمند الطاف بی‌پایان داور دیان راکه ازاکابر سادات وفضلای عالی درجات اند، به‌رفاقت عالی جاه ایلچی مشار الیه، روانهٔ دربار سپهر اقتدار پادشاهی وآستان خلافت مدار ظل اللهی نمودکه مراتب

مزبوره را به نحوی که به ایشان سفارش شده با کارگـزاران دولت علیهٔ سلطانی و منتسبان مملکت بهیهٔ خدیوانی طی نمایند.

لله‌الحمد این نیازمند درگاه مبدع زمین و آسمان، به‌قدرامکان سعی واهتمام در تصحیح دین مبین وملت مستبین وخود را بری‌الذمه نموده اتمام و انجام‌آن امر خیر فرجام برذمت‌همت علیا و نهمت قدسی طویت والای آن خدیو ثریامقام وپادشاه سپهراحتشام محول‌است، ان‌شاءالله به‌نحوی‌فیصل‌پذیر گردد که نزد پیغمبر آخرالزمان صلی‌الله‌علیه وسلم مقبول ومستحسن نموده ایرادی لازم نیاید.

چون اطـالت و اطناب خلاف تعارف وآداب بود، لهـذا تفصیل مراتب را رجوع به نـوشتجات عالی‌جاه وزیراعظم و مشیرافخم وعمدةالعلماءِ العظام شیخ‌الاسلام نمود. باقی

تا بـود در کـارگاه عالـم کون و فساد
چارارکان را به‌هم‌گه صلح‌وگاهی‌داوری
بسته بادا بر چهـار ارکان بـه مسمار قضا
تارعمرت‌زان‌که عالم‌را توراکن دیگری

[محل مهر]

برگزیدهٔ قادر
درجهان بود نادر*

---

* اسناد انجمن تاریخ ایران (نامهٔ همایون ج۲) اسناد ومکاتبات تاریخی(نصیری) ص ۸۴ – ۸۱

نامهٔ نادرشاه به صدراعظم عثمانی[1]

بسم الله الرحمن الرحیم

جناب معالی نصاب، وزارت وحشمت و اقبال‌پناه، ابهت وعظمت و اجلال دستگاه، شهامت و بسالت انتباه عالی‌جاه، قدوة‌الوزراء‌العظام ، عمدة‌الامراء‌الفخام، ناظم مناظم‌الامور بالرأی‌الصائب، کافل مهام‌الجمهور بالفکر‌الثاقب ، مؤتمن‌الدولة العلیة‌الخاقانیه ، معتمد‌السلطنة‌البهیة‌السلطانیة، وزیرصاحب تدبیر صافی رای، مشیر صائب ضمیرملک آرای، دستور اکرم‌افخم، صدرمعظم محترم، نظام‌العالم‌وزیراعظم رفع‌الله تعالی‌شانه وضاعف اقباله به‌تعظیمات مکرمت مشحون خدیوانه وتکریمات از حد فزون خسروانه معزز وگرامی بوده همگی توجه خاطر عاطر دریانوال را به ازدیاد دولت وتضاعف حشمت خویش مصروف ومتعلق شناسد،

بعدها ، مشهود رای مملکت پیرامی دارد که برعالمیان ظاهر وعیان است که منشاء نزاع وجدالی که درین مدت فی‌مابین مسلمانان روم وایران واقع شده سبب وباعث آنچه‌بوده از زمانی که از تقاضای آسمانی شاه اسماعیل‌صفوی خروج نمود،

۱ــ عنوان نامه در سند: نــادرشاه طرفندن دولتلو عنایتلو صدراعظم حضرت لرینه کلان فارسی مکتوب در. صدراعظم عثمانی دراین هنگام سلاحدار سید محمد پاشا بود.

بنابراغراض فاسده واستقرار کار خود، بنای این گونه فتنه و فساد و قتل و عناد در میان طوایف مسلمانان که همگی امت یك پیغمبر و پیرو یك کتاب و یك قبله‌اند گذاشته که الی الان آثار آن باقی بوده. دراین وقت نواب همایون ما، جهت تصحیح ملت مستبین وترویج دین مبین که موروثی اهل ایران است ورفع نزاع وجدال بین المسلمین تمامی سادات عظام وعلما وفضلای کرام واعزه وسرخیلان ایلات وعشایر ایران را، دراواسط ماه مبارك رمضان، در قشلاق مغان، مجتمع وبه‌تأیید جناب اقدس الهی و باطن مقدس حضرت رسالت پناهی رفع حجاب شبهه واختلاف ازچهرهٔ مذهب حقه کرده برتمامی اهل ایران، به حجت وبرهان، حالی وخاطرنشان فرمودیم که این امور باطل بیفایده ناشی از اغراض فاسدهٔ سلسله صفویه و مخالف قول رسول مختار و اصحاب کبار وائمهٔ اطهاراست و همگی قبول این قول نموده ازخوف اینکه مبادا تبعیت سلسلهٔ صفویه مورث فساد تازه وعناد بی‌اندازه شود، نواب همایون ما را به شاهی وسروری که موروثی ایل جلیل ترکمان بود اختیار نمودند. چون عالیجاه وزیر مکرم، مشیرمحترم، نظام الدولة العلیة الخاقانیه، قوام السلطنة البهیة السلطانیه، علی پاشا والی قرمان که ازطرف قرین الشرف و دولت علیهٔ عثمانی مأمور به‌مکالمه درباب مصالحه بود و در تمام این مراسم خیر انجام با مشارالیه گفتگو و عالیجاه مسفور اظهارنمود که می باید این مراتب به‌مسامع جلال اولیای دولت عثمانی برسد، لهذا عالیجاه وزیر مومی الیه را تکلیف رفتن به دربار فلك مدار سلطانی و رسانیدن این اخبار مسرت آثار فرمودیم. هرچند، وزیر مکرم مشارالیه، به اعتبار عدم رخصت درمراجعت به‌جانب فیض جالب دولت عثمانی، جهت امور مذکوره تأمل داشت، اما چون انجام این امرخیرفرجام منتج فواید عظیمهٔ دنیویه واخرویه به‌این دودولت علیه بود، مومی الیه را راضی وایالت وشوکت پناه، حشمت وجلالت دستگاه عالی جاه، نظام الأیالة والشوکة والحشمة والجلالة والاقبال، عبدالباقی خان زنگنه، حاکم الکای کرمانشاهان را که از امرای جلیل الشأن ومعتمد نواب همایون ماست، به ایلچیگری وسفارت آستان معدلت بنیان عثمانی تعیین وعالیجاه سلالة السادات و

الاعاظم، خلاصة النقباء والافاخم، میرزا ابوالقاسم صدر ممالك، و علامی فهامی، رئیس العلمایی افضل الفضلایی، ملاعلی اکبر مدرس خراسان وامام نـواب همایون ما راکـه عمدهٔ اکابر سادات وفضلا و زبدهٔ اعاظم نجبا و علمـای ایرانند، جهت استحکام دین مبین و استقرارملت مستبین، به‌نحوی که من بعد از مرور ایام ودهور به حول وقوهٔ داور غفـور، نقص وفتوری به‌آرمان وقوانین آن الی انقراض الزمان راه نیابد و به مرافقت و همـراهی عالی‌جاه سفیر مسفور روانهٔ دربـار سپهر اقتدار سلطانی فرمودیم که انشاءالله‌المنان، به امداد محبت آن باسط بساط وداد ، بنایی گذاشته شود که مصون از قصور باشد وبه ازای این امر عظیم که درین ولا، به‌سعی واهتمام نواب همایون ما، ازپیش رفته وصورت انجام یافته، می‌باید که اهل حل و عقد وخیراندیشان آن دولت علیهٔ عالیه نیز این رویهٔ مرضیه وطریقهٔ انیقهٔ جعفریه را خامس مذاهب اربعه قرار داده نصیب ایشان را از مسجدالحرام به دستور سایراهل اسلام معین و در رکنی از ارکان بیت‌الله‌الحرام ایشان را شریك و مقرر فرمایند که‌هرساله‌امیری‌ازامرای ایران‌به‌امیری حاج تعیین شود که حجاج ایرانی‌را به‌شرف طواف بیت‌الحرام و زیادت مرقـد منور حضرت خیرالانام علیه‌الصلوة والسلام و خلفای راشدین رضوان تعالی علیهم اجمعین مشرف سازد و معتمدی از سدهٔ سنیهٔ عثمانی دردارالسلطنهٔ ایران و ازاین‌جانب مغایرت مجانب نیزمعتمدی ازدارالخلافه عظمای روم مقیم باشند تاآثـار یکجهتی واتحاد ما برعالم وعالمیان ظاهـرگردد و واسرای ایرانی که در ممالك وسیع‌المسالك روم باشند، هریك که به رضا و رغبت ازدواج اختیار نموده باشند، برعقد خود باقی وآنچه راضی نباشند، چون موافق شریعت مقدسهٔ نبوی‌خدمت آنها حرام است، فرمان واجب‌الاذعان شرف صدوریابد که درهرجا باشند مرخص ساختـه روانهٔ اوطان نمایندکه از این طـرف نیز همین شیوه معمول خواهد شد وسایر مراتب وامور دیگر به مأمورین سفارش و القا شده که انشاءالله‌المنان مشافههٔ به‌تفصیل تقریروخاطرنشان خواهند نمود وچون‌مأمورین مزبورین جهت تـرویج دین وملت وارد آستان آسمان بنیان می گردند، البته لازمهٔ

خیرخواهی طرفین را منظـور و خود را در ثواب این امر عظیم شریك و سهیـم خواهند نمود.

باقی ایام وزارت و اقبال وحشمت و دولت واجلال مستدام باد.

* اسناد شمارهٔ ۱۴، ۲۳، ۱۲۵ انجمن تـاریخ ایران (نامه همایون = بایگـانی نخست‌وزیری ترکیه) ج ۷ ص ۴۷۴، اسناد ومکاتبات تاریخی (نصیری) ص ۸۷ – ۸۹

نامهٔ نادرشاه به شیخ‌الاسلام[1]

جناب فضایل‌مآب شریعت و افادت پناه، افاضت و فضیلت دستگـاه، حاوی الفروع و الاصول، جامع المعقول و المنقول، مبین الغوامض و المشکلات، مفسر المسائل والمعضلات، اکمل العلماء المتبحرین، افضل الفقهاء المجتهدین، مقتدی الدورانی، مفتی الزمانی، علامـة العلمائی، عمدة الفضـلائی، شمساً للفضیلة و الشریعـة و الافاضة والدین، شیخ‌الاسلام و المسلمین، دام ایام افاداته و افاضاته الی یوم القیام به تعظیمات گوناگون خدیوانه و تکریمات از حد فـزون خسروانه معزز و محترم بوده باشد.

بعدها، انهای رأی شریعت پیرا می‌دارد کـه بر عالمیان ظاهر و عیان است که نزاع و خلافی که درین مدت فی‌مابین اهل روم و ایران واقع شده جهت و باعثی به غیر خروج شاه اسماعیل و بدایعی که او در دین مبین قرارداده نداشته و همگی امت یك پیغمبر و اهـل یك کتاب و قبله بوده با یکدیگـر مؤالفت و مواصلت و التیام می‌نموده‌اند و از اختراعـات او در مذهب اسلام تخم نفاق فی‌مابین اهل ایمان به

۱ـ عنوان نامه درسند : نادرشاه سعادتلو سماحتلو شیخ‌الاسلام حضرت لرینه کلان صورتیدر.

غرض از شیخ‌الاسلام سید مصطفی افندی است که نزدیك به ده سال در این سمت بود (۱۱۴۸ - ۱۱۵۸ ه).

نحوی کاشته شده که از آن زمان الی الان سفك دماء و سبی ذراری را اعظم عبادات الهی دانسته به این تقریب کفار و مخالفین شقاوت آیین دین مبین درمهد امن و امان آسوده و غنوده و مسلمین اسیر پنجهٔ بلاگردیده‌اند. تا درین وقت که به حکم الهی تمامی اهل ایران را از سادات عظام وعلمای اعلام و سرخیلان ایلات و اویماقات وترك وتاجیك و اعزه واعیان را مجتمع ساخته حجاب شبهه را ازچهرهٔ شاهد ملت حقه مرتفع وبرتمام ایشان حالی وخاطرنشان گردید که این سخنان بی‌مایه ازاغراض نفسانی ناشی ومخالف فرمودهٔ حضرت رسالت پناهی صلی‌الله علیه وسلم است. همگی این جماعت از رویهٔ غیرسنیه‌ای که فی‌مابین ایشان متداول و معمول بوده نادم و پشیمان و از روی رضا و رغبت تابع سنت سنیهٔ نبوی و طریقهٔ مصطفوی گردیدند و به‌ملاحظهٔ اینکه این بنای خیراز وصمت نقص ونقض مصون ومحروس ماند وتبدیل وتغییر درآن راه نیابد، ترك بیعت سلسلهٔ صفویه نموده نواب همایون ما را به شاهی و سروری که موروثی ایل جلیل ترکمان بود اختیار نمودند و چون عالی‌جاه وزیر مکرم و مشیر محترم، نظاماً للدولة العثمانیة، قواماً للسلطنة البهیة الخاقانیة علی‌پاشا والی قرامان که ازطرف قرین‌الشرف دولت علیه مأمور به مکالمه درباب مصالحه بود، در اتمام این مرام خیر انجام با مشیرمشارالیه گفتگو و عالی جاه مزبور اظهارنمود که می‌باید این مراتب به‌مسامع جلال اولیای دولت عثمانیه برسد. لهذا عالی‌جاه مومی‌الیه را تکلیف رفتن به‌دربارفلك مدارسلطانی و رسانیدن این اخبار نیکوآثار فرمودیم. هرچند وزیر مکرم مسفور به اعتبار عدم رخصت در مراجعت به‌طرف قرین‌الشرف دولت خاقانی جهت امور مذکوره تأمل داشت، اما چون انجام این امر خیر منتج فوائد عظیمهٔ دنیویه واخرویه به این دو دولت علیه بود، مومی‌الیه را راضی به معاودت وایالت وشوکت پناه، حشمت وجلالت دستگاه نظاماً للایالة و الشوکة والحشمة والاقبال، عبدالباقی‌خان زنگنه حاکم کرمانشاهان راکه از امرای جلیل‌الشان و معتمد نواب همایون ماست به الچیگری و سفارت دربار سپهر اقتدار تعیین وعالی‌جاه سلالة‌السادات والاعاظم و خلاصة‌النقباء والا-

فاخم، میرزا ابوالقاسم صدرممالك وعلامی فهامی رئیس الفضلایی علامة العلمایی ملاعلی اکبر مدرس خراسان و امام نواب همایون ما راکه عمدهٔ اعاظم سادات فضلا و زبدهٔ اکابر نجبای ایران‌اند، جهت استحکام دین‌مبین واستقرارملت مستبین به‌نحوی‌که من بعد ازمرورایام و دهور، به حول وقوت داور غفور، نقص وفتوری به‌ارکان وقوانین آن راه نیابد، به‌مرافقت‌وهمراهی عالی‌جاه مشارالیه، روانهٔ‌آستان آسمان بنیان علیهٔ عالیه فرمودیم که انشاءالله العزیز به امداد و محبت آن مقتدای دوران بنایی گذاشته شود که مصون از قصور باشد و به ازای این امرعظیم که امروز به سعی واهتمام نواب همایون ما از پیش رفته وصورت انجام یافته می‌باید که اهل حل وعقدوخیراندیشان آن دولت علیه نیز رویهٔ مرضیه وطریقهٔ انیقهٔ جعفریه‌را خامس مذاهب اربعه قرار داده ، نصیب ایشان را از مسجدالحرام به دستور سایر اهل اسلام معین و در رکنی از ارکان بیت‌الله الحرام ایشان را شریك نمایند . و مقرر فرمایند که هرساله امیری از امرای ایران به امیری حاج تعیین شود که حجاج ایرانی را به شرف طواف بیت‌الحرام و زیارت مرقد حضرت خیرالانام علیه‌الصلوة و السلام و خلفای راشدین رضوان‌الله علیهم اجمعین مشرف سازد. و معتمدی از دربار گردون مدارابد قرار عثمانی در دارالسلطنهٔ ایران سکنی ومعتمدی نیز از این جانب دوستی جالب در دارالخلافهٔ عظمی مقیم باشد تاآثار یکجهتی و اتحاد برعالمیان ظاهر گردد و اسرای ایرانی که درآن مملکت بوده باشند هریك که به رضا و رغبت ازدواج اختیار نموده باشند برعقد خود باقی و آنچه راضی نباشند چون موافق شریعت نبوی خدمت آنها حرام است ، فرمان همایون شرف صدور یابد که درهریك از بلاد وامصارباشند مرخص ساخته روانهٔ اوطان نمایندکه ازین‌طرف نیزهمان شیوه معمول‌خواهد شد وسایر مراتب را مشافهة به عالی‌جاهان مشارالیهم القا فرموده‌ایم که‌ان‌شاءالله‌المنان به‌تفصیل‌تقریرو خاطرنشان‌خواهند نمود وچون مأمورین به جهت ترویج دین وملت وارد دولت علیه می‌گردند، البته لازمهٔ

خیرخـواهی طرفین را منظـور و خود را درین امر عظیم شریك و سهیم خواهند نمود.

باقی ایام فضیلت و افاده وافاضه مخلد ومستدام باد.*

* سند شمارهٔ ۱۵ و ۱۲۶ اسناد انجمن تاریخ ایران (نامهٔ همایون ج ۳)، اسناد و مکاتبات (نصیری) ص ۹۳ - ۹۱

نامهٔ شیخ الاسلام به ملاعلی اکبر[1]

الحمدلله الذی اسس بنیان الشرع القویم علی تأیید من الله الملک العلیم. الذی الف بین قلوب عباد المومنین بلطفه و اسعاده حتی صاروا کلمة واحدة فی مهام الدین بتوفیقه وارشاده والصلوة والسلام علی رسولنا سید الاولین والآخرین، قائد الغر المحجلین، محمد اشرف الرسل وخاتم النبیین وعلی آله واصحابه الکرام والذین اتبعوهم باحسان الی یوم الدین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین.

بعد اهداء نخب الدعوات الزاکیات المستجابة وغب اتحاف تحف التحیات المستطابة الی الجناب العالی المکرم والمولی المجبل المفخم، الفاضل الذی یجری من یراعته انهار العلم والعرفان علی مجاری حدایق الفضل والبیان، من بلغ العلی بفضله کالعلم النائر وسار ذکره کالمثل السائر زاد الله قدره و شانه قد ورد کتابکم المستطاب الحاوی علی امر صواب، تشرفنا بمطالعته من المطالع الی القوافی ومن القوادم الی الخوافی فالفینا فی تضاعیف السطور مایشفی الصدور من اکمال امر السلم والمصافات و اتمام

الانس والموالات حسبما نطقت به الالوكة الواردة بيد السفير النجيب فتحعلى بيك تركمان من ارباب القدر والشان الى حضرة سلطاننا الأعظم الأفخم والخاقان المعظم المفخم خليفة الله تعالى فى العالم، اعظم الملوك والسلاطين، ظل الله تعالى فى الارضين، مالك الممالك الاسلامية بالارث والاستحقاق، منفذ احكام الشرع المبين فى الآفاق، معين الاسلام والمسلمين، مجهز الغزاة والمجاهدين، ضامن امان الخافقين، كافل مهام الأنام بالمشرقين، سلطان البرين والبحرين، خادم الحرمين الشريفين، خلد الله خلافته الى يوم الحشر والدين وابد ظلال دولته على الفقراء والمساكين من قبل من ارتفعت بعزايمه مفاسد الزمان وزينت به الأرائك والتيجان، الذى فاق بالرياسة والسياسة السلطانية بالممالك الوسيعة الايرانيه، درة اكليل الأصالة والبسالة، غرة جباه السمادة والجلادة، باسط بساط الامن والأنصاف، قابض ايدى الجور والأعتساف وجعل الله مبانى دولته راسخة وبنيان عزته وقدرته شامخة فلما عرضت تلك المفاوضة القاآنيه على ساحة دار الخلافة السلطانية ولوحظ مافيها من اتمام امر السلم والمصافات واكمال الألف والموالات اشاره حضرة سلطاننا الأعظم بعقد المشورة العامة لاستقرار هذه المصلحة التامة فاجتمعت آراء الاركان على تصويب تلك المصافات لكن مع شرط الصدق والثبات فصدر الامر السلطانى بتحرير الوكة فخيمة على وجه المسطور الى الحضرة القاآنية مع السفير النجيب فتحعلى بيك تركمان تحوى تلك الالوكة السعيدة على الاشارة السلطانية الى صدق ورغبته فى السلم والمصافات مع ثبات المطلوب من حضرة القاآن فى الالف والموالات.

فعلى هذا نرجو من جنابكم العالى فى توثيق هذا الأمر المرغوب والعهد المطلوب ليسلم امر السلم عن الزلل والاختلال بتوفيق الله الملك المتعال فلاتم امر السفارة على الوجه المسطور وعزم السفير النجيب فتحعلى بيك تركمان الى تلك الحضرة مصحوباً بالعز والاكرام.

حررت هذه القبالة قضاء لحق الجواب. وفقنا الله تعالى واياكم بحسن الموافقة المطلوبة والمعاشرة المرغوبة بين اهل الاسلام.

من المحب القدیم والمخلص المستدیم محمد پیری زاده
المفتی بالممالک العلیة السنیة العثمانیة عفی عنهما * .

* . سند ۲۷۹ انجمن تاریخ ایران (نامه همایون ج ۸ ص ۱۷۶)

نامهٔ ملاعلی اکبر به شیخ الاسلام دولت عثمانی[1]

همواره اساس ملت دین و بنیان دیوان شرع مبین به اسطوانهٔ ذات قدسی صفات سامی و داعمهٔ وجود مسعود فیض آمودگرامی مستحکم و برقرار و از آفت انهدام وزلزال اختلال برکنار بوده ممهد بساط دین پروری و مشید قواعد افادت و افاضت و شریعت گستری باشند.

بعدازتبلیغ دعوات وافیات اخلاص آیات واتحاف تسلیمات زاکیات مصادقت سمات، مشهود رای بیضاضیای مهرانجلای شریف می‌دارد که قبل از این که به امر و ارشاد اعلی حضرت شهنشاهی روحی فداه آثار سب و رفض از ایران متروك ومذهب سنت و جماعت شایع گردیده در خصوص تعیین رکن و سر مذهبی حضرت امام جعفر صادق علیه السلام ، به آن دولت والا تکلیفی شد ، ازین تکلیف سوای مزید الف والتیام میانهٔ اهل اسلام و مزید خشنودی اهل ایران غرضی نبود و ضرر و محظوری درین ضمن برای آن دولت والا متصور نمی‌شد . لیکن از آن

۱ــ عنوان نامه درسند: سفیر مومی الیه وساطتی اسماحتلو شیخ الاسلام حضرت دینه ملاباشی علی اکبر طرفندن کلان فارسی مکتوبك بعینه صورتیدر.

طرف از قبول آنها تحاشی و انکار به ظهور پیوست. درین وقت که مقدمهٔ یکن‌محمدپاشا واقع شد، بندگان اقدس اشرف فرمودند که منظور نظر، رفع غائلهٔ فساد واطفای نایرهٔ نزاع وعناد بود. از جانب اولیای دولت خلاف متوقع مشاهده گردید که به‌این همه سفک دماء راضی شدند و به‌قبول آن راضی نشدند و چون اصرار در این باب احتمال داشت که باز موجب خونریزی شود، لهذا ترک تکالیف مزبوره فرمودند ولله‌الحمد اهالی ایران عقاید سابقه‌را ناسخ و برمذهب اهل‌سنت وجماعت راسخ می‌باشند و به قبول و عدم قبول تکالیف معهوده خللی در بنای حسن عقیدت راه نخواهند داد و چنانچه بندگان اقدس راضی برسفک دماء می‌بودند، درچنین فرصتی خودداری نمی‌فرمودند. خود به‌سعادت تأمل نموده انصاف دهند که اگردر چنین فرصتی کوکبهٔ اقبال‌شاهنشاهی‌متوجه‌آن‌حدود شد به‌هیچ‌وجه حاجز وحایل و عایق و مانعی برای هیچ مطلب نمی‌بود.

غرض از اظهاراین معنی آن است که برای انورسامی رفع شبهه گشته، حسن نیت و مساعی بیغرضانهٔ بندگان شاهنشاهی تحقق یابد. به هرحال در این وقت‌نامهٔ معذرت صادقانه مشعر بر ترک تکالیف معهوده و مبنی بر رسوخ قواعد دوستی و مصالحه به‌طرف قرین الشرف‌اعلی‌حضرت فلک رتبت، خلیفه‌الرحمن، ظل‌سبحان پادشاه اسلام پناه، اسکندر جاه‌خلدالله ملکه ارسال فرمودند وبعضی شروح در آن اندراج یافته، البته حقیق حال معلوم ضمیر منیر دوستی تنویر خواهد گردید.

چون در عالم محبت و ولا اعلام چگونگی این مقدمه به خدمت سامی لازم بود، به‌این وسیله به تحریر این نمیقه پرداخت ورسم یادآوری‌را ممهدساخت.

باقی‌ایام افادت وافضال و دین‌پروری مستدام‌باد. *

---

* اسناد شمارهٔ ۴۷ و ۲۷۱ انجمن تاریخ ایران (خط همایون).

نامهٔ ملاعلی اکبر به شیخ الاسلام[1]

الحمدلله الذی من علینا بالاسلام و فضلنا به علی الانام وجعلنا وسیلة الائتلاف و ذریعة لرفع الاختلاف و صلی الله علی رسوله الذی ختم به الانبیاء الفخام و علی آله الکرام واصحابه الراشدین العظام، ما اختتمت الامور الخیریه بالوسائط المتدربین علی نهج التقوی و شکرت المساعی المؤسسة علی الصلاح فشملت الصغیف والاقوی و حمدت عواقب الامور الجاریة علی رضی الرحمن واثنی منن (؟)[2] علی الله بتکمیل مراسم اللطف والاحسان وصدقت بلابل الیسر وانحات عقدة الشدة والعسر تعرض تحیة لایحیط بها الحصر واثنیة مبارکة فاقت کل اثنیة مدی العصر یحیی و یخص بها زبدة اللجلاء المحققین و نخبة الفضلاء المدققین، الذی سارت فضائله الحیه ادیم الغبراء وعلت مناقبه العامة[3] و کسی اشراقها کواکب الجوزا، مظهر کل کریمة ومجلی کل معضلة، نتیجة الدهر والقیاس ، المنتج حیث کان لاهل العصر الصدر حرسه الله مما یتوقاه و اناله فی الدارین مایتمناه

---

۱ ـ عنوان در سند: مسند آرای صدر والای فتوا به صدر ممالك ایران ملاعلی اکبرن بودفعه نظیف افندی یدیله کلان عربی مکتوبك بعینه صور تیدر . ۲ـ کلمه‌ای است ناخوانا. ۳ـ به قیاس یکی دو کلمه افتاده.

و بعد فقدوردت الجريدة الوقيعة الواصلة بيدارلسفير العزيز، ذی القدر الرفيع، فتحعلی بيك تركمان و سائرالسفرة الكرام البررة [۱] و وقفناعلى مطويات رموزها و محويات كنوزها و ما اوردتم فيها من الحث على السلم و الموالات و الأشارة الى بذل الجهدالموفور والسعی المشكور فی حضرة السلطان الاعظم والخاقان المعظم المفخم، قطب دائرة سماء السلطنة ومحورملك الرفعته و الجلالة و الابهةو العظمة،سليل سلسلة السلاطين التركمانيه، القاآن الاعظم، خليفةالله فی العالم الشاهنشاه نادر پادشاه خلدالله ظلال جلاله على مفارق العالم فبذلنا مجهود نافی حضرتهالعلية وسدتهالسنية و ابرمنا فی الألحاح واطلنافی مسألةالانجاح فاجاب اطال الله ظلال جلاله جواب الأسعاف بماتلخيصه هوذاان قبول ناسلطنةاهل الايران بعدتحاشينا البالغ فی الشوری الكبری الواقعة بمغان كان لأزالةالبدع و محوالرفض المخترع و ارشاد الخلق الى الطريقة الانيقةالحق التی لاهل السنة و الجماعة التی هی ملة آبائناالأسلاف بعد تعهد نالهم من قبل اخيناالكبير، اعنی السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان،صاحب الدولة الباهرة والسنة العادلة، الغازی فی سبيل الله، سلطان البرين و والبحرين، خادم الحرمين الشريفين، ثانی اسكندرذی القرنين ، قاطع البرهان، خليفةالرحمن، السلطان محمود الغازی بهادرخان ادام الله ظلال جلاله على الأنام الى يوم القيام ان يتفضل عليهم بالاذن فی الصلوة فی ركن من اركان المكرمة المشرفة. فلماتوتف اخونا الجليل ادام الله ظلال جلاله فی ذلك الأمر التمسنا بازائه بعضاً من الاملاك التركمانيةالموروثة و فوضنااليه الامر . فلما سمع على مالاح من الوكته الفاخره الزاهرةفی ذلك بالمشاورة الكبری فاتفق رجال دولته وعلماء دائرته وامراء سلطنته بر متهم على ان يخلی ذلك الرجاء و نكف عن المدعی و اشاراليه اخوناالكبير النبيل اطال الله بقائه و اختارلنا هذا تعديناعن المرام و القيناعلى غاربهاالذمام و بيناعلى السلم و الاستسلام مترقباً لماوعدنابما احتوت عليهنا مجةالنافجة على مؤاخات الدوام و كمال المحبة على

۱ ــ اشاره به آية ۱۶ سورة عبس

نهج الاستحکام بمایبقی فی الاعقاب و الا خلاف الی یوم القیام و تم الکلام و فتم الأمر والسعی من قبلنا لکن بقی علیکم ایها العلماء الاعلام ان تبذلوا جهدکم فی حضرة السطان خلیفة الرحمن، عند الخاص و العام و الان یشید بنیان المهادنه حتی لا یطرق علیه طارق و یصون من الحدثان و یسلم من الزلل و یحرس من الخلل فان حق سلطاننا فی الاسلام عزیز علی مایعرفه اهل التدرب والتمییز والسلام علیکم و علی من یدرو فی حضرتکم العلیة.

لا اله الا الله الملک الحق المبین

محل مهر: عبده علی اکبر ۱۱۵۵ *

---

* سند شماره ۲۸۵، انجمن ایران (نامهٔ همایون ج ۸ ص ۱۹۴)

نامهٔ نادرشاه به سلطان محمود خان

بسم الله الرحمن الرحیم

به نام پادشاه پادشاهان	سرافرازندهٔ رفعت پناهان
خداوندی که خلاق وجود است	وجودش تاابد فیاض جود است
به‌نام آنکه نامش حرز جانهاست	ثنایش جوهر تیغ زبانهاست
به‌درگاهش سرافرازان کمربند	خداوندان عالم را خداوند
زفضل و رحمتش شاهان عالم	به تخت و تاج سلطانی مکرم
خداوندی که دارای جهان است	نگهدار زمین و آسمان است
ز نام او محبت نامه نامی	ز اکرامش بنی‌آدم گرامی
تعالی الله زهی قیوم دانا	توانائی ده هر ناتوانا

نظیفترین گوهری که غواصان بحر ایقان در رشتهٔ تحریر و بیان کشند و شریفترین جوهری که جوهریان رشتهٔ عرفان برطبق تقریر و اعلان نهند، حمد مالک‌ـ الملک لایزال وثنای پادشاه بی‌همالی است که فرق فرقدسای سلاطین نامدار را به اکلیل و فضلناهم علی کثیر فمن خلقنا[1] آراسته به اسنی مدارج عزت برافراخت و

۱ـ سورة الاسری آیهٔ ۷۲

قامت قابلیت خواقین ذوی‌الاقتدار را به‌تشریف شریف اناجعلناک خلیفة فی‌الارض[۱] مزین ولوای ارتقای ایشان را به ذروهٔ ورفعناه مکاناً علیا[۲] بلند ساخت.

سبحان من تحیر فی ذاته سواه
فهم وخرد به‌کنه صفاتش نبرده راه

ونفایس تحیات گوناگون ولطایف تحایف تسلیمات ازحد فزون نثار وایثار حضرت‌شاه ایوان‌رسالت وماه‌آسمان مجد وجلالت، سلطان سریردنی فتدلی[۳] چله‌نشین نهانخانهٔ قاب قوسین اوادنی[۴]، عارج معارج سبحان‌الذی[۵] اسری، راهنمای هوالذی ارسل رسوله بالهدی[۶]، بدرکامل اوج نبوت، قطب فلک سعادت و فتوت، حبیب‌الله العالمین، مظهر کریمهٔ ومآارسلناک الارحمة‌للعالمین.[۷]

محمد بهترین هر دو عالم
نظام دین و دنیا، فخر آدم
چراغ افروز چشم اهل بینش
طراز کارگاه آفرینش
سریر عرش را نعلین او تاج
امین وحی و صاحب سر معراج

وآل اطهار و خلفای اخیار و صحابهٔ کبار او باد که ابواب کنوز سعادات دو

۱ـ سورة ص آیه ۳۶
۲ـ سورة مریم ۵۷
۳و۴ـ النجم ۸،۹
۵ـ سورة‌الاسری ۱
۶ـ سورة‌التوبة ۳۳
۷ـ سورة‌الانبیا ۱۰۷

جهانی را مفتاح اند ومشکوة شبستان هدایت و رشاد را مصباح. رضوان‌الله تعالی علیهم اجمعین.

و بعد مرآت رای جهان آرای اقدس و آیینهٔ گیتی‌نمای ضمیر مقدس اعلی‌حضرت فلك رفعت خورشید طلعت گردون بسطت ثریا منزلت، برجیس سعادت بهرام صولت، کیوان‌مهابت ناهیدبهجت عطارد فطنت‌سلیمان شوکت،سکندرنصفت نوشیروان معدلت دارا درایت، مهرسپهر سلطنت وپادشاهی واختر برج خلافت و جهان پناهی، برازندهٔ بخت فیروزبخت کشور آرائی و زیبندهٔ سریرفلك مسیردولت خدائی، اعظم سلاطین جهان، افخم خواقین دوران، روشنی بخش مشعل خاندان عظیم‌الشان عثمانی، آفتاب عالمتاب اوج جهانبانی، پادشاه اسلام پناه فلك بارگاه، خدیو ستاره‌سپاه ظل‌الله، داور قدرقدرت قضاتوان، شهریار کوه وقار گردون مکان، سلطان‌البرین وخاقان‌البحرین، خادم الحرمین الشریفین، ثانی اسکندرذوالقرنین، نجماً لفلك السلطنةوالشوكة و الخلافةوالعظمة والرفعةوالرحمةوالمعدلةوالمروة والاحسان سلطان محمود خان بن سلطان مصطفی خان خلدالله ملکه و سلطانه، صورت شاهد مطلوب‌را برین‌وجه منطبع ومرتسم می‌سازدکه قبل‌ازاین که باعموم علما وجمهور عظما و اجلهٔ داعیان ممالك ایران، درخصوص مقدمهٔ دین‌مبین وسنت سنیهٔ حضرت سیدالمرسلین گفتگو و بطلان امور مبتدعه و حقیقت مذهب اهل سنت و جماعت را که اباًعن جد همیشه‌برآن طریق حنیف ومذهب شریف سالك وثابت بوده‌ایم، بر-ایشان حالی و خاطر نشان و فسخ قوانین بدع و اشاعهٔ مذهب حق وآیین جعفری فی‌مابین وضیع و شریف وعالم وجاهل ایران کرده سعادت و ایالت وشوکت‌پناه، حشمت وجلالت دستگاه، عالی‌جاه، نظاماًللایالة والشوكة والجلالة عبدالباقی‌خان زنگنه حاکم کرمانشاهان راکه ازاعاظم امرای‌ایران وشایستهٔ سفارت آن آستان‌خلافت بنیان بود، به حجابت و ایلچیگری تعیین و به جهت طی آن امر وسایر مواد به‌اتفاق سیادت و شریعت و فضیلت و اقبال پناه عالی‌جاه، عمدةالسادات و الافاخم، میرزا ابوالقاسم صدرممالك محروسه وعلامةالعلمایی، ملا علی اکبرمدرس‌خراسان و امام

این نیازمند درگاه سبحان روانهٔ آن دربار فلک‌اقتدار آسمان شان وچگونگی را در عالم ربط مشرب و اتحاد مذهب به آن اعظم قیاصره نگاشتهٔ لوح اعلان و بیان ساختیم . البته سفرای مشارالیهم تا حال به شرف تقبیل عتبهٔ علیهٔ همایون سربلندی و ازادراك خدمت حجاب بارگاه سپهردستگاه چرخ‌نمون بهره‌مندی‌یافته آن مقدمات را به عرض ایستادگان پایهٔ سریرخلافت مصیر رسانیده‌اند.

در این اوان میمنت اقتران، یك زنجیر فیل ـ هرچند که قابل گسیل نبود ـ لیکن چون هدیهٔ حضرت فلك رفعت، نقاوهٔ دودمان گورکانی، پادشاه والاجاه هندوستان بود ، با بعضی اقمشهٔ این دیار، به موجب تفصیل علی‌حده، مرسله از راه یگانگی و اختصاص انفاذ آن درگاه سپهر اساس خلافت مناص شد. امیدکه درپیشگاه نظر آفتاب اثر سلطانی جلوهٔ قبول یابد.

از آنجاکه مکاتیب مودت اسالیب کلید محبت والتیام فی‌مابین‌سلاطین ذوی الاحتشام و ارتباط این گروه باعث آسایش ایام می باشد، یقین که همواره به مفاتیح اقدام در ارتسام ازطرف ذی‌شرف آن دولت علیه گنجینه‌گشای کنوز موالات بوده، رسم مؤالفت به مقتضای مکارم اخلاق خدیوانه مرعی ومبذول خواهند فرمود.

الباقی آفتاب جهانتاب سلطنت عظمی از آفت زوال‌مصون بوده، دائماً اورنگ خلافت وجهانداری به‌تأیید جناب‌باری به‌وجود مسعود اقدس‌همایون زینت مقرون باد. برب‌العباد.*

[در ذیل نامه نوشته شده : «نادرشاه طرفندن عبدالکریم خان وساطتیله کلان هدیه «و در ذیل این‌عنوان صورت هدایای نادر به شرح ذیل:]

* اسناد انجمن تاریخ (نامهٔ همایون ج ۷ ص ۴۷۸) / اسناد تاریخی (نصیری) ص ۹۹-۹۷

صورت هدایای نادرشاه جهت سلطان محمود خان

به وسیلهٔ عبدالکریم خان

فیل با مکمل طاقم[1]	یك زنجیر
زربفت طلا بافت	۱۸ توپ[2]
زربفت نقره بافت	۱۸ توپ
زربفت محرمات نقره‌بافت	۹ توپ
اطلس زربفت طلا بافت	۲۲ توپ
اطلس زربفت نقره‌بافت	۲۳ توپ[3]
دارائی‌زربفت یزدی‌طلابافت	۲۷ توپ

۱ــ طاقم به معنای «دست» و به اصطلاح یك سرویس (مثلا سرویس چای‌خوری) شمس‌الدین سامی، قاموس ترکی (به نقل از اسناد ومکاتبات نصیری ص ۱۰۰)

۲ــ کلمهٔ توپ کـه هم‌اکنون هم به عنوان واحد سنجش مقدار پارچه معمول است درنسخه همه جا «طوپ» نوشته شده است وچه بهترکه با «ثوب» اشتباه نمی‌شود.

۳ــ مجموع اطلس طلابافت و نقره‌بافت ۴۵ است یعنی پنج طقوز (۹ × ۵). تا آن روزگار به تقلید از ترکان و مغولان، کـه عدد ۹ را مقدس می‌شمردند، هدایا براساس طقوز (نه، نه) فرستاده می‌شد. چنانکه هدایای نادر هم برهمین اساس ارسال شده.

دارائی زربفت یزدی نقره‌بافت	۲۷ توپ
اطلس الوان ساده	۶۳ توپ
شال ترمه کمربند ورضائی	۲۷ عدد
یکون[1] قیاس	۲۳۴[2]

۱ــ «یکون» به‌معنای مجموعاً، کلاً (قاموس ترکی شمس‌الدین سامی استانبول ۱۳۱۷ ق.م).

۲ــ درنسخه ۲۴۴ است که مسلماً اشتباه است ومسلماًمی بایست ۲۳۴ باشد یعنی ۲۶ تقوز.

نامهٔ نادرشاه به سلطان محمودخان پادشاه عثمانی[1]

(درباب فتح هند)

بسم الله الرحمن الرحیم

والله یؤتی ملکه من یشاء والله واسع علیم[2]

جواهر زواهر[3] ادعیهٔ طیبه ولآلی متلالی اثنیهٔ زاکیه که در تلألو وبها با درهٔ یکتای آفتاب و گوهر شب چراغ ماه برابری ودرضوء وصفا با [اکلیل[4]] چرخ فیروزه‌گون همسری نماید، ازمخزن درون و گنجینهٔ دل [دوستی مخزون[5]] هدیهٔ بزم مینو و تحفهٔ پیشگاه حضور ارم تمثال اعلی حضرت فلك رفعت [کیوان مهابت،

۱- عنوان نامه دربایگانی دولت ترکیه: «رکاب همایون حضرت جهاندار یه نادر شاه طرفندن کلان نامه تك صورتیدر ۱۱۵۴» و درمنشآت میرزامهدی خان: «مراسله‌ای که درخصوص فتح هند به خواندگار روم نوشته».

۲- سورة البقرة ۲۴۷.

۳- م: اثینه... ادعیهٔ قدسیه که در؟

۴- م :ندارد.

۵- م : ندارد

مشتری سعادت][1] مهرجهانتاب سپهر جهانداری وجهانبانی، خورشید عالم‌افروز اوج خلافت و کامرانی، کوه پابرجای جهان عز و تمکین، دریای عالم محیط بسیط روی زمین، شهریار کشور حزم و وقار، شهسوار معرکهٔ گیرودار، خسرو ملک پرور ملک خدم، خدیو فلك قدر[2] انجم حشم، سرور گردون فراز مهر افسر، داور دارا رأی فریدون‌فر، پادشاه اسلام، ظل‌الله اسلام‌پناه، داور دادگستر عدل آگاه، اعظم سلاطین جهان، افخم خواقین دوران، ناصرالاسلام والمسلمین، قالع الکفار والمشرکین، قاآن البرین وخاقان البحرین، خادم الحرمین الشریفین، ثانی اسکندر ذی القرنین، السلطان الغازی محمود خان [شیدالله ارکان خلافته الکبری بحبائل منه منه[3]] ساخته برلوح محبت می‌نگارد که قبل از این کیفیت تعهدات حضرت محمد شاه پادشاه [والاجاه هندوستان، به توسط ایلچیان[4]] درباب افاغنه واشرار قندهار وبعد از آن خلف وعده ظاهرساختن وبعلاوهٔ آن ایلچی اخیر راکه از قندهار رفته بود، برخلاف [قانون سلاطین نگهداشتن[5]]و به جواب نامه‌نپرداختن ازخارج به عرض ایستادگان ساحه[6] عز وجاه رسیده خواهد بود.

در این اوان که آن مقدمات باعث توجه این [نیازمند درگاه اله[7]] به جانب هندوستان گردید، پادشاه سابق الذکر[8] تمامی سپاه خود را از اطراف ممالك هند[9]

۱ــ فقط در منشآت

۲ــ م: ملك‌مقدار

۳ــ م: [بن مصطفی خان زین سریر خلافته العظمی بمیامن ذاته ونور عیون سلطنته الکبری بلوامع انوار صفاته].

۴ــ م: [هندوستان].

۵ــ م: برخلاف آداب وقانون نگهداشتن.

۶ــ م: پیشگاه.

۷ــ م: اصدق دوستان.

۸ــ م: پادشاه والاجاه.

۹ــ م: از اقصای بلاد هند و دکن.

جمع [آورده به استعداد و اثاثهٔ سلطنت[1]] از شاه جهان آباد هند حرکت و درچهل فرسخی شاه جهان آباد، در محل موسوم به کرنال، حصن حصین وحصار متین ترتیب داده به عـزم جنگ توقف و این خیرخواه[2] نیز بعد از ورود به منزل انباله پانزده فرسخی کرنال [که از این معنی مطلع گردید[3]] متوکلاً[4] علی الله ایلغار و روز پانزدهم ذی القعدة الحرام تلاقی فریقین واقع گشته، بعد از اشتعال نایرهٔ گیرودار به [عنایت کردگار[4]] شکست بر آن گروه افتاده جمعی از خوانین و اعیان دولت او با چهل پنجاه هـزار نفر ازسپاه هندوستان عرضهٔ شمشیر وفوجی زنده دستگیر گشته، تمامی خزاین و اسباب و توپخانهٔ پادشاهی [و امرائی[5]] به تصرف در آمد و محمدشاه منهزم و [به حصنی که ترتیب داده شده بود[6]] متحصن گشته، بعد از سه روز [خود را محصور و راه چاره مسدود یافت[7]] با بقیهٔ امرا و سران سپاه وارد اردوی همایون شده این نیازمند درگاه اله را ملاقات و تاج و نگین سلطنت را سپرده از موضع مذکور به جانب شاه جهان آباد [نهضت نمودیم و بعد از ورود به شاه جهان آباد[8]] جمیع صوبه‌داران اطراف [وراجه‌های اکناف نیز[9]] درمقام اطاعت وفرمانبرداری درآمده بعد از [چندی که فتح ولایات ونظم مهمات آن سرزمین بروجه اجمل[10]] واکمل به عمل آمد، چون این خیرخواه[11] ترکمان وپادشاه معزی الیه نیز از دوحهٔ ترکمانیه و

۱ــ م: وبه استعداد تمام وکوکبهٔ مالاکلام

۲ــ م: واین نیازمند درگاه اله

۳ــ م ندارد.

۴ــ م: به عنایت ایزد متعال ویاری کردگار.

۵ــ م ندارد.

۶ــ م: برحصن خود.

۷ــ م: که خود را مغلوب وچاره را مسلوب یافته.

۸ــ م: حرکت فرمودیم.

۹ــ م: وخوانین اکناف.

۱۰ــ م: فتح ولایات ونظم مهمات آن سرزمین که بر وجه اسهل.

۱۱ــ م: این نیازمند درگاه اله.

وسلیل سلسلهٔ گورکانیه[۱] بودند، درعالم [ایلیت[۲] و] اتحادوجنسیت، پادشاهی هندوستان را کماکان به [والاجاه مشارالیه[۳]] تفویض و خطبه و سکه را باز به نام او جاری ساختیم. چون صوبهٔ [دارالملك[۲]] کابل و غزنین که در سمت غربی رود اتك واقع [است همیشه داخل] ممالك خراسان بود [لهذا صوبهٔ مزبور را] با ولایات سند و قلاع [و اماکن[۲]] آن طرف [آب[۲]] اتك، از حدتبت و کشمیر [الی جایی[۲]] که آب رودخانهٔ مزبور به دریای محیط اتصال می‌یابد، بعلاوه صوبه [تهتها[۴]] و بنادر و قلعجات تابعه ضمیمهٔ ممالك محروسهٔ ایران ساخته، عطف عنان عزیمت فرمودیم. بعد از ورود به حوالی رود اتك، که راس الحد ممالك مختصه به این خیرخواه بود، منظور نظر دوستی‌پرور آن بود که ایلچی برای ابلاغ [این خبر وایصال نوید فتح وظفر][۵] روانهٔ حضور همایون [و از نفایس هندوستان وگلهای این‌سرا بوستان رسدی‌ارسال آن‌درگاه‌سپهرنمون شود[۶]]. مقارن آن‌خبر وفات‌علی‌مردان‌خان [فیلی، در سیواس، به عرض مقیمان عتبهٔ ابداساس رسیده مؤید آن اراده گردید[۷]]. لهذا [شهامت و بسالت پناه[۸]] عالی جاه، مقرب بارگاه خاقانی [حاجی خان خراسانی چرخچی‌باشی سول[۹]] راکه ازچاکران قدیم[۱۰] الخدمة این درگاه و از راه و رسم سفارت آگاه بود تعیین و انجام اموری راکه به مرحوم علی‌مردان‌خان مرجوع بود

۱– م: سلسلهٔ جلیله

۲– م ندارد.

۳– م: پادشاه سابق‌الذکر.

۴– م: پیشاور.

۵– م: خبر انصراف رایات نصرت اثر.

۶– م: [سازد].

۷– م: رسید.

۸– م: ندارد.

۹– م: حاجی‌حسین‌خان چمشگزك خراسانی چرخچی باشی.

۱۰– م: چاکران قدیم.

به عالی‌جاه مشارالیه محول ساختیم که به‌اتفاق رفقای علی‌مردان‌خان که در آن حدود توقف دارند به تمشیت آنها پردازد و امور مشروطه راکه برعهدهٔ تعویق مانده به دستیاری مصلحت سنجان آن دولت علیه [و کارآگاهان آن مملکت سنیه][1] پذیرای صورت حصول سازد و برای خالی نبودن نامهٔ [خلت ختامه[2] به‌موجب تفصیل علی‌حده] بعضی اشیاء به‌رسم هدیه وسوغات هندوستان‌مرسل گردید. [رجا ومأمول آن است که درمنظر اقدس خاقانی ومحضر حضرت سلطانی موقع قبول یابد.[3]]

[از آنجاکه آمد شد رسل و رسایل فی‌مابین سلاطین ذی شان باسط بساط امن‌وامان وموجب آسایش خلق جهان می‌باشد، به مقالید اقلام درز ارتسام ومفاتیح خامهٔ براعت نظام فاتح ابواب صداقت والتیام بوده، رسم بیگانگی‌متروک وطریقهٔ ظریفهٔ یگانگی مرعی ومسلوک فرمایند.

[همواره نیرأعظم خلافت و سلطنت وجهانداری در عرصهٔ اقالیم جهان ضیاء بخش ساحت آمال پیر و جوان بوده ملجا و ملاذ قیاصرهٔ دوران واکاسرهٔ زمان باشند[4].]*

۱ـ م: ندارد.

۲ـ م: ندارد.

۳ـ م: مأمول آن‌که در پیشگاه منظر اقدس ومحضر مقدس موقع قبول یابد.

۴ـ دوستی ختامه

*ـ اسناد شماره ۳۲ و ۲۵۷ انجمن تاریخ ایران (خط همایون ج ۳ برگ ۱) اسناد ومکاتبات (نصیری) ص ۱۱۳ ـ ۱۵۷.

نامهٔ نصرالله میرزا به صدراعظم عثمانی

وزیراعظم - عظم‌الله شانه و رفع مکانه - جناب وزارت مـآب حشمت و جلالت‌پناه، شهامت‌وبسالت دستگاه، صدرگزین ایوان عز واقبال، بالانشین سراچهٔ سعادت و اجلال، آصف نیکو صفات صائب رای، مشیر ارسطو تدبیر ملک‌آرای، وکیل امین دولت علیهٔ عثمانی، وزیر با عز و تمکین سلطنت بهیهٔ سلطانیه، اعظم الوزراء وقدوة‌الکبراء، بعداز رفع دعوات وافیات، منهای رای‌اصابت **پیرامی‌دارد** که به نهجی که سابقاً مصحوب عمدة‌الأقران‌محمد کریم بیک رقم زدکلک تحریر شد، بعد از انصراف موکب همایون گیتی‌ستان از سفیر خیراثر هندوستان و ورود به حدود دریـای اتک که رأس الحد ممالک محروسهٔ قاآنی و ابتدای ولایـات مختصهٔ به این دولت نادرهٔ ابد مبانی است، منظور [نظر] اکسیر اثر اقدس‌اشرف ارفع آن بود که نظر به محبت بین‌الحضرتین و ارتباط دولتین الچی برای ایصال این خبر و ابلاغ نوید فتح و ظفر روانهٔ دولت علیهٔ قیصری و دربار خلافت مدار

۱- عنوان نامه در نامهٔ همایون: «حالا فرمانفرمای ممالک ایـران اولان نادرشاه **جنابنك اوغلی واعتمادالدوله‌سی اولان نصرالله‌میرزا زادن‌مقام صدارت عظمایه ارسال اولنان** فارسی مکتوب در مقام صدارت عظمای دولت عثمانی درآن هنگام با حاجی محمدپاشا بودکه از سال ۱۱۵۱ ه تا اواخر ربیع‌الاول ۱۱۵۳ برسرکار بود.

اسکندری فرمایند. مقارن آن، خبر فوت علی‌مردان خان الچی درسیواس به‌عرض عاکفان عتبهٔ سدره اساس رسیده مؤیدآن اراده‌گردید. گرچه اولاً، علی‌مردان خان شاملو به سفارت مأمور شده بود، اما چون مشارالیه راآزاری عارض‌گشته صاحب فراش‌شد، لهذا عالی‌جاه ایالت وجلالت‌پناه حاجی‌خان چرخچی باشی سول به‌این امر خیریت فرجام تعیین واین‌نیازمند درگاه‌اله نیزشهامت ومناعت‌پناه رفیع‌القدر محمدرضابیک ایواوغلی را از جانب خود مأمور به حضورآن عالی‌جاه ساخته و به جهت خالی نبودن رسیله، یک زنجیر فیل که سوغات هندوستان بود ارسال داشت. البته، به‌اقتضای خیرخواهی بین‌الدولتین، درانجام امورمشروطه وانصراف سفرا رسم اهتمام مرعی وبه انهای مهمات شرط مودت معمول خواهند داشت.

ایام وزارت وجلالت مستدام باد.

توکلت‌علی‌الله   [محل مهر]

نصرالله*

*ـ اسناد شماره ۳۴ و ۲۵۸ انجمن تاریخ ایران. (نامهٔ همایون، ج ۳) اسناد و مکاتبات (نصیری) ص ۱۱۷ ـ ۱۱۵

نامهٔ نادرشاه به سلطان محمودخان[1]

برای جهان آرای مقدس مخفی نخواهد بود که سه چهار ممالکت معلومة الحدود به‌سلاطین اسلام اختصاص دارد که عبارت از روم و ایران و هند و ترکستان باشد و از آن جمله ایران در تصرف سلاطین ترکمان بود، چنان که در تواریخ مذکور است و حدود و سنور که فی‌مابین خاقان مغفور امیر تیمور و اجداد جنت مکین آن پادشاه اسلام‌پناه قراریافته بود[2] معلوم می‌باشد. بعد از آنکه به‌اقتضای تقدیر، سلطنت ایران به‌سلالهٔ صفویه انتقال یافت، در عهد آن سلاله، بلخ با توابع به‌تصرف سلاطین اوزبك و کابل به‌تصرف سلاطین هند و عراق‌عرب و دیاربکر و بعضی از آذربایجان وغیره به‌تصرف دولت عثمانی درآمد. چنانکه بطون سیر و تواریخ به‌آن مشحون است و اصل ایران متصرف‌فیه سلسلهٔ صفوی می‌بود و در مغان که به‌تأیید الهی جلوس این صداقت نشان براورنگ [سلطنت] ایران واقع شده منوی و معهود ضمیر گشت که ان‌شاءالله ممالك موروثی که در تصرف سلاطین اطراف است انتزاع و استرداد

۱ـ عنوان نامه در منشآت: «مراسله که به خواندگار روم نوشته.»

۲ـ تلویحاً شکست دولت عثمانی را در برابر تیمور (که نادر سعی دارد خود را ازلحاظ ترکمان بودن به او بچسباند) یادآوری می کند.

شود. سوای ممالک متصرف فیه روم که اولاً آن حضرت را به قبول تکالیف خمسه تصدیع دهیم و هرگاه صورت حصول یابد فبها المطلوب و چون غرض اصلی نظم سررشتهٔ اهلیت است، البته در باقی مواد مضایقه نخواهد شد. ملک و مملکت را فی مابین تغایر وجدایی نخواهند داشت وضرور نیست که درعالم اتحاد مذهب به اظهار آن پردازیم وچنانکه مقرون به قبول نگردد، مکنون بال را نگاشتهٔ لوح اعلان سازیم و درعالم دوستی و برادری توقع چنان داشتیم که امورخمسه، چون متضمن صلاح حال مسلمین بود وآن حضرت نیز خلیفهٔ اسلام بودند، بر وجه اتم و اکمل، اختصاص یابد. آن خود درعقدهٔ امتناع ماند.

چون درمیان دور ونزدیک حرفی گفته‌ایم و اوسمی داغستانی نیز سه پسر خود را با دو دختر به رسم پیشکش به درگاه معلی فرستاده وامر داغستان آنچنان کاری نیست که مانع نهضت موکب همایون باشد، ان شاءالله به طلب حرف خود عازم روم ومتوجه آن مرز و بوم می‌باشیم و امور خمسه را بعلاوهٔ ولایات مذکوره از خداوند عالم می‌خواهیم. امیدوار هستیم که ان شاءالله بعداز ورود به آن سرزمین، درعالم مهمان نوازی، ازطرف قرین الشرف آن دولت علیه نیز از امور معهوده دریغ نکرده و از این دولت خداداد نسبت به آن شوکت قوی بنیاد آنچه مراسم اعانت و امداد و شرایط اتفاق واتحاد باشد به تقدیم رسد. هرچند که براین نیازمند تحقق تمام دارد که انجام این امور خیر فرجام مرضی طبع مقدس می‌باشد وخاطر کروبی مآثر والا مخزن وحی والهام وسرانگشت خاطر مهر تنویرهمایون ازچهرهٔ خراید عقل وادب پرده برانداز حجب شبهه و ابهام است ولیکن معلوم است بعضی از اشخاص که متکفل امور خلافت می‌باشند، نظر براینکه زحمت نکشیده‌اند، قدرعافیت دولت نمی‌دانند وآبای کرام آن حضرت مدتها متحمل متاعب عهد و میثاق گشته، اساس آن دولت ابد پیوند را استحکام داده‌اند.

توقع آن است که آن حضرت به مقتضای کیاست ذاتی تفریق نیکخواه از بدخواه کرده خود به سعادت متوجه به تتمیم وختام این مطلب شوند که این چند قطعه

زمین درجنب وسعت‌همت وفسحت ملکت‌آن حضرت حکم قطره‌ای درجنب دریا وسها در برابر خورشید عالم‌آرا دارد و هر گاه به‌اقتضای مکارم پادشاهانه تمشیت این کار مقصود خاطر اقدس باشد، احدی از طرف باهرالنور خاقانی مأمور و وارد حضور گشته طی مقدمات نماید والا درمقام دوستی پیش از وقت قصارای عزم را به‌آن خدیو مشتری سعادات اعلام کردیم که انشاءالله تعالی به عنایت الهی واردآن حدود و برادرانه درآن سرزمین گفتگوخواهیم کرد.*

*- منشات ص ۱۰۰ - ۹۸

نامهٔ نصرالله میرزا به‌صدراعظم عثمانی[1]

جناب وزارت‌ماب، جلالت‌نصاب، ابهت وحشمت‌انتساب، فخامت‌وشهادت اکتساب، بوذرجمهر قدر و ارسطو القاب، وزیراعظم، ادام‌الله‌تعالی اجلاله، بعد از ابلاغ دعای مشفقانه، عزانهاء آن که‌نامهٔ مشکین‌ختامهٔ همایون که از طرف قرین‌الشرف اعلی‌حضرت ظل‌الله‌وخلیفهٔ اسلام‌پناه به‌این‌دربار خلافتمدار ارسال شده واخلاص‌نامچهٔ نامی آن والاشان به عالیجاه اخ‌عزیز کامکار ابراهیم‌خان نوشته بودند، در حینی که این نیازمند درگاه‌الـه در ارض خبوشان شرف‌اندوز تقبیل بساط گـردون قماط اعلی‌حضرت قدر قـدرت ظل‌الله ولـی‌النعمی شاه بابام خلدالله ملکه گشته ـ به‌وکالت دولت علیهٔ نادریه سرافراز بوده به‌نظر اکسیر اثر اقدس رسید. شرحی که مشعربر اعتذار ترتیب شدن قاعده‌برآمدورفت‌ایشان از ارسال‌علما نگارش‌یافته اعلان شده بود که در ابتدای اسلام اختلاف در فروع به هم رسید، بعد از آن در اصول واقع گردید وملوک‌زمان‌در اصول‌اتحاد ودر فروع مذاهب اربعه را اختیار کرده‌اند. لیکن در مصالحات‌تصدیق وقبول مذاهب‌مشروطه ومدار الیه نشده عالی‌جاه‌به‌نحوی که در نامهٔ همایون عزاندراج یافته از آنجا که همت‌فلک پیونـد حضرتین مصروف

۱ـ عنوان نامه‌در منشآت: «مراسله‌ای که‌از طرف نصرالله‌میرزا به‌وزیراعظم‌روم‌مرقوم گردیده»

به اصلاح حال اسلام و رفع فتنه و فساد از میان امت سیدالانام می‌باشد، شکر این موهبت که اعظم عطایای ایزدی است بر ذمت خاص و عام لازم است والحق ضمیر حقیقت‌سرشت جم‌جاهی خزینهٔ وحی‌الهی و منبع الهامات غیر متناهی بوده که‌چون بندگان اشرف اقدس محاکمات را به تمیز و انصاف آن خدیو عدل‌گستر محول ساخته بود حق محض به زبان قلم صدق شیم جاری گشته، آنچه نوشته‌اند مؤید و مقوی قول اعلی حضرت ولی‌النعمی است.

لله‌الحمد آن عالی‌جاه و علمای دیندار خدا آگاه که در دولت عثمانیه می‌باشند و به کمال کیاست و فطانت اشتهار دارند معلوم ومفهوم دورونزدیک خواهد بود، به‌نحوی که مذاهب اربعه با یکدیگر در اصول یك و این مذهب حنیف هم‌با این مذاهب اربعه دراصول متحدندو اختلاف درفروع خودمایهٔ نقض ونقیض‌است. چنانکه در ازمنهٔ سالفه اصحاب مذاهب اربعه با فروعات متضاده حکم به بطلان مذهب یکدیگر ننموده همگی ناجی ومصاب و در طریقهٔ خود مأجورومثاب دانسته‌اند، مع‌هذا مایهٔ فتنه و آشوب فی‌مابین امت محمدیه حادث و سبب بدعت و قدح بود که به‌یمن همت اعلی حضرت ولی‌النعمی از عرصهٔ ایران‌زایل و همگی ترك سلوك ملت سابقه کرده‌اند و به حقیت حقیقت خلافت خلفای ثلاثه قایل شده‌اند چنانکه بالفعل در تمامی خطب و منابر و مساجد ایران و عموم ممالك محروسهٔ قاآنی اسامی سامی آن حضرات به طریق روم‌وهند و توران مذکور می گردد واین نیز سمت وضوح داردکه درعهدی که رجال امم تقلیدائمهٔ اربعه را اختیار کرده‌اند، به‌سبب مزیت ایشان در فضل و اجتهاد بود. بعد از آنکه اهل ایران از عقاید سالفه نکول وخلافت خلفای ثلاثه را اذعان وقبول کردند، چون طریق امام‌جعفر صادق که ذریهٔ رسول‌اکرم وممدوح و مقبول کافهٔ امم‌است، بنا برتداول وشیوع به‌قبولی بوده مقلد آن طریقه گشته‌اند. خود انصاف دهند که هرگاه سلاطین سابقه از روی مصلحت بنا را برچهار مذهب توانندگذاشت در این ایام که مادهٔ نزاع اشد واقوی و اسرای مسلمانان در اسواق و کنایس بیع و شری می‌شوند، با وصف قدرت و

شوکت که برای حضرتین میسر است چرا برپنج قرار نتواند یافت.

الحاصل خود به این معنی قایل هستند که تصدیق و قبول مذهب یکدیگر در مصالحه‌شرط نشده بود. اما دراین صورت تکلیف اهل ایران به کدام یك از مذاهب اربعه می‌باشد که به‌این‌جماعت ناگوار نباشد. بعد از طریقهٔ جعفری که چون‌فروعات آن طریقه در میان جماعت مسلوك وبه مراتب این گروه آشناتر بوده، فلهذا تقلید همان طریقه اختیار کرده‌اندوهرگاه مذهب جعفری‌نامیده نشود چه اسم برآن‌خواهند گذاشت. فی‌الواقع هرگاه حل این مشکل به‌طریق دیگر که پسندیدهٔ طبایع و رافع شبهه و نزاع نباشددوستانه نگاشتهٔ لوحهٔ اعلان سازند و الا به‌حسب ظاهر فسادی دراین مذهب، و تصدیق آن معلوم نمی‌باشد.

به‌هرحال، چون‌طی این‌مقال ورفع این قیل‌وقال به‌توسط کلك‌صدق‌اشتمال میسر نبود، لهذا به‌نهجی که درسال قبل اعلام ووعده شده، انشاءالله تعالی،رایات نصرت آیات ، از راه دوستی، عازم‌آن حدود و امور معهود بروفق خیریت‌به‌طریق کمال فیصل خواهد یافت*

---

* منشآت: ص ۱۱۲-۱۱۰

نامۀ نادر به سلطان محمودخان

طرایف ظرائف دعوات وافیات دوستانه ولطایف تحیات طیبات مخلصانه هدیۀ پیشگاه حضور پرنور خورشیدظهور اعلی حضرت دارادرایت فریدون سطوت جم احتشام، خدیو آفتاب طلعت مشتری‌سعادت کیوان مهابت سپهرمقام، سرافرازی‌ده‌تاج و دیهیم قیصری، آیینۀ صورت‌نمای شوکت اسکندری، مهرجهانتاب فلک جهانداری وجهانبانی، چراغ عالم‌افروز خاندان عظیم‌الشان عثمانی، داور دادآور عدل‌گستر، دادارجهاندار دین‌پرور، اعظم سلاطین روی زمین، ناصرالاسلام والمسلمین، قامع‌الکفاروالمشرکین، قاآن‌البرین وخاقان‌البحرین، خادم‌الحرمین الشریفین، ثانی اسکندر ذوالقرنین، پادشاه‌ظل‌الله اسلام‌پناه، دارای‌عالم‌آرای‌معدلت دستگاه، السلطان الغازی سلطان‌محمودخان‌خلدالله‌ملکه‌ساخته مکشوف رای‌خورشید ضیای‌مقدس و مشهود ضمیر منیراقدس می‌داردکه این معنی بر ارباب‌الباب مخفی و مستور نخواهد بودکه غرض‌اصلی وعلت‌غائی از وجود پادشاهان جلیل‌الشأن آسایش جهانیان ونظام حال‌عالم‌وعالمیان می باشد. درعهدخلفای کرام که بنای‌مذهب حنیف نبوی برچهار فرقه قرارگرفت، الفت‌وموآنست فی‌ما‌بین‌اهل اسلام‌تحقق یافت

و بعد از ایشان سلاطین جنت مکین سالفه نیز همان طریقه را مرعی وملحوظ وحدود و ثغور مسلمین را از تطرق دست‌انداز جنود خلل مصون ومحفوظ داشته‌اند. دراین عهد خجسته وزمان فرخنده که به‌عنایت یزدانی و توفیق و تأیید صمدانی، اورنگ خلافت و جهانبانی به‌ذات با برکات آن برادر والاگهر و این نیازمند درگاه‌خدای داور اختصاص دارد، هرگاه اهل اسلام بهتر وبیشتر از اول آسایش گزین‌مهد راحت وآرام و به‌اتحاد مذهب وموافقت مشرب سلسله پیوندمؤالفت والتیام نباشد گنجایش ندارد که با یکدیگر در مقام مغایرت و تضاد و منافرت وعناد باشند وبه‌نحوی که بر رأی گیتی آرای مقدس سمت‌انکشاف دارد، مدتهاست که خاطر خلوصمند این دوستی کیش متعلق به‌آن است که غوایل بیهوده واقاویل باطله که در عهد سلاطین صفویه مابین امت محمدیه انتشار یافته مرتفع و مادهٔ اختلاف وشبهه از میانه مندفع گشته، نقد ملت حقه که به‌سعی این نیازمند درگاه الهٔ کماهو حقه ازغل وغش بدع تصفیه‌یافته به‌دستور زمان آباء همایون واروغ میمون رواج یابد.

بحمدالله آنچه‌مکنون ضمیر ومقصود خاطر خطیر بود به‌تأیید ایزدی والطاف سرمدی‌در ممالك ایران وقوع‌یافت. اگرچه ازشروط معهوده و امور مسئوله‌بعضی در دولت علیهٔقاآنیه قرین حصول و ناتمامیهای آن نیز مطلوب ومأمول است که‌آن شاءالله‌العزیز به‌یمن التفات آن پادشاه اسلام‌پناه بروجه مرغوب پذیرای عز قبول گردد، لیکن درباب بعضی از فروعات دینیه، آمد ورفت علمای سابق افادهٔ کاملی نکرده حسب‌الواقع رفع حجاب شبهه وشکوك از جانبین نگشته، توقع از آن خدیو اسلام‌پناه آن است که از دربار خلافتمدار ساطانی دو نفر از افندیان عظام مأمور و وارداین حدودگردند که در محفل حضور این خیراندیش با علمای این طرف گفتگو و این محبت کیش خوداستماع اقوال‌الطرفین و اصغاء مکالمات‌جانبین کرده تمییز این مراتب فرمائیم به صلاح حال مسلمین انسب وبه خیریت دولتین علیتین اقرب بوده باعث این خواهد شد که حقیت و حقیقت مذهب وصحت عقیدت به توسط و افهام علمای اعلام مشارالیهما به داعیان آن دولت ابدفرجام

بل زمرهٔ خاص وعام واضح و متیقن گردد.

آفتاب خلافت لایزال بی‌زوال باد*

* سند شمارهٔ ۲۶۵،۴۱ انجمن تاریخ ایران (از نامهٔ همایون، ج ۳. برگ ۱)
اسناد ومکاتبات (نصیری) ص۱۰۵–۱۰۳

نامۀ نصرالله‌میرزا به‌علی‌پاشا صدراعظم عثمانی[1]

وزارت و جلالت و شهامت‌پناه، حشمت و بسالت وفخامت دستگاه، مناعت و رفعت و شوکت و ابهت انتباه، وزیرصاحب تدبیر عالی رای ومشیرمشتری نظیر ملک آرای، اسوةالوزراءالکرام وقدوةالکبراءالعظام، مؤسس اساس دولت عثمانیه و مشیدمبانی سلطنةالبهیة، نظام‌العالم، مدبرجمهور امام وامم، صدرافخم و دستور اکرم علی‌پاشای وزیراعظم به صنوف جلال توجهات شاهنشاهی والوف تفضلات ظل‌اللهی معزز بوده بداند که مقدمات قراریان جانبین به توسط امنای این دولت ابدپیوند به‌عالی‌جاه وزیر مکرم یوسف‌پاشا والی آخسقه که از تاریخ ورود رایات نصرت انتساب به‌آن حدود مصدر آثار صلاح‌اندیشی و خدمتگزاری بین‌الدولتین گشته، ازین رهگذر شایستۀ عنایات خاقانی می‌باشد، اعلام و اختیار آن امر را به کارگذاران دولت علیۀ عثمانیه حواله نمودیم که به هر نحوی که مقرون به رضای خاطر ایشان بوده باشد از آن قرار به‌عمل درآید. دراین وقت، نظر به شرح خاتمه‌که از جانب آن والاجاه به‌وزیر مشارالیه تحریر یافته به‌وضوح پیوست که رد وارجاع قراریان منظورنظر اصابت‌منظر ومرضی‌طبع خیریت اسلوب و واسطۀ تیسیرمطلوب

۱ــ منشآت: مراسله در جواب مکتوب وزیر اعظم نوشته.

و مأمول بروجه مرغوب نگردید ودر برابر این همه حجج شرعیه وعرفیه و اقامهٔ دلیل وبرهان ایشان جوابی بروفق سؤال نداده از در دیگر درآمده‌اند. حرف حق در نظر جواهرشناسان کنوز دانش گوهری است ارزنده که درةالتاج افسر قبول و زیور گرانبهای اربـاب عقول مـی‌باشد. چون امنای آن دولت‌ابدپیوند خـریدار نشدند ـ به‌نحوی که سابق براین اعلام شده ـ اعلی‌حضرت شاه‌بابام مهمان ایشان و عن‌قریب وارد آن سرزمین [خواهندشد] و ایشان نیـز انشاءالله به مقابله خواهند شتافت.

چون این تکلیف متضمن فـواید خیر و استحکـام اساس مـذهب و دوستی ملحوظ حقیقت سیراست، به‌هرصورت گفتگو لازم این مطلب افتاده اولی و انسب آن است انشاءالله به استقبال موکب‌همایون‌حرکت خواهندکرد. ودونفر آدم‌خود که مأذون گفتگو باشندپیشتر به‌چاپاری وایلغاری روانه‌دارند که در اردوی همایون، طی مقالات و محاکمات شود، نه‌آنکه آن‌دونفر مأذون و مختار در استقرار بنای کار باشند، بلکه همین قدر اذن‌داشته باشند که با این‌طرف تمهید مـراسم محاورات و مجارات کرده جواب ایشان برسانند، به‌نحوی که شاه‌بابام از مبادی حال ملتزم‌اصلاح شده‌اند انشاءالله مأمول به‌طریق‌اسلم پیرایهٔ قبول یابد. چنانکه آمدن‌آن دونفرازآن دولت [مقرون] به‌حاجزی باشد وصلاح ندانند اعلام دارند که این خدمت از این طرف به‌عمل آمده دونفر ازاین دربار کیوان مدار ارسال شود وبعدازآنکه‌آئینهٔ دلها از زنگ‌اغراض صاف ودرباب‌اختیار سلاطین آن‌دیار به‌انصاف اتصاف یابند، البته هرکاری بروجه بلیغ به‌حصول قرین خواهد شدوملفوف ونوشتجاتی که چند دفعه‌از طرفین سمت نگارش و اموری که فی‌مابین به‌وساطت کلك محبت رقم گذارش‌یافته، آن مکاتیب درمیانه موجود ومضبوط خواهد بود وشرحی که از جـانب گرامی در جواب ابلاغ یافته همگی به‌این مطلب ناموافق و با سئوال غیر مطابق خواهد بود. انشاءالله حینی که بعد مکانی به‌قرب‌جسمانی و مباینت صوری به ملاقات‌حضوری مبدل گردید، نوشتجات مزبوره ملحوظ نظر اصابت اثر ایشان شده، آن وقت‌معانی

مکاتبات معلوم گشته، خود نیز تصدیق خواهند کرد که چرا اینهانه بروفق سؤال بوده.
نگاشتهٔ خامهٔ خلوص ختامه ساخته‌اند که شاه بابام دراین امر مصدر سعی جمیل ومظهر اجر جزیل شده‌اند، هرگاه به مقتضای انصاف خود اعلی حضرت سلیمان - حشمت، آن عم بزرگوار که خلیفهٔ اسلام‌پناهند، به این مطلب اعتراف دارند، چرا دراین معنی که موجب خیریت مسلمانان وصلاح ملك ودولت است همدستی ننمایند. از برای اتمام حجت به‌طریق اجمال مرقوم کلك حقانیت سلك گردید. به‌هر نحوی که رأی صواب نمای آن عالی‌جاه اقتضا نماید، از آن قرار به‌عمل خواهند آورد.*

*. منشآت: ص ۱۱۵-۱۱۳

نامهٔ میرزا مهدی‌خان به‌صدر اعظم عثمانی

بعد از تبلیغ دعا، مشهود رأی وزارت پیرا می‌دارد که مکتوب مودت‌اسلوب گرامی سمت وصول پذیرفت. در السنه وافواه، خصوصاً از قرار تقریر عالی جاه حاجی‌خان‌ایلچی، به وضوح پیوست که آن عالی‌جاه بـه‌صفت هوش و آگـاهی و نصفت و صلاح اندیشی‌ودولتخواهی اتصاف واشتهار دارد و می‌باشد. از این معنی کمال شکرگزاری ومسرت‌حاصل گردید که الحمدلله مقالید حل‌وعقد امور آن‌دولت علیه مفوض کف‌کفایت چنان‌وزیر صاحب‌رأی و مشیر مملکت آرای می‌باشد.

شرحی که در باب دوماده ازمواد خمسهٔ مسطوره نوشتهٔ جناب افضل الفضلاء والمجتهدین، شیخ‌الاسلام‌والمسلمین ایصال کرده‌بودند، از نوشتهٔ جناب ایشان چیزی مفهوم نگردید. بلکه بیشتر موجب‌تعجب‌گشت که با وصف اینکه در نزد اهل‌شرع وعرف بل‌جمهور انام سمت وضوح و تحقق دارد که در زمان حضرت رسول بنای تقلید بر یك مذهب بوده بعداز مدتی سلاطین عصر به‌سبب شیوع اختلاف درمیان امت رسول (ص) برای رفع نزاع و فساد بنای تقلید را برچهار مذهب گذاشته‌اند، معهذا درآن اوان مادهٔ فسادآن قدر اشتداد نداشت خصومت فی‌مابین امت نبویـه

به‌مراتب اشد و اقوی است و اسرای مسلمانان به کفار بیع وشری می‌شوند. در این امر که متضمن مصلحت انام و خیریت حال اهل اسلام است چرا باید مضایقه شود. الحمدلله که آن وزیر صائب رأی‌واقف صلاح وفساد هر امری می‌باشد. خودانصاف دهند که کجا رواست اهل اسلام به‌یکدیگر افتاده کفار در میانه فرصت جسته باشدو به‌اسرونهب بلاد مسلمین دست تطاول‌دراز کنند و اسرای ایشان در اسواق‌بیع‌وشری ودر کنایس خاج‌پرست گردند. هرگاه برای رفع غائلهٔ فساد در ازمنهٔ سابقه بنا رابر چهار مذهب توانند گذاشت، چرا اکنون بر پنج مذهب گذاشته نتواند شد. چون امر خطیری پیشنهاد دولتین است، مقتضای مقام آن بود که وزرای صاحب نام و افندیان عظام فی‌مابین آمدوشد نموده متوجه انجام و اختتـام این دو امـر خطیر نیک‌فرجام شوند.

به‌هرحال، دراین وقت از دربار خلافتمدار شاهی ایلچیان رخصت انصراف یافته معاودت نمودند وازمضمون‌مکتوب‌شیخ‌الاسلام حقیقت امر به‌رأی‌انورمنکشف خواهد شد. اما باز ازآن وزیر نیکخواه توقع آن است که واسطهٔ اصلاح و باعث انجاح فوز ونجاح گشته نوعی فرمایند که به‌یمن مساعی‌جمیلهٔ وداد ایشان این‌دوامر موقوف‌علیهما در دولت‌علیه صورت قبول وحصول یابد و[موجب]ایقاظ فتنه وفساد فی‌مابین‌اهل‌اسلام نگردد. به‌شرح‌ملفوفه، اظهار مطلب ازاین‌طرف‌شده‌اما کار گشائی وکارگذاری موقوف به‌مساعی جمیلهٔ آن والاشأن است.

امر امر[ی]خطیر است‌سهل‌نبایدشمرد وتشکیک‌وشبهه‌درآن‌راه نخواهند داد. الحمدلله از مراسم نفع‌وضرر و خیروشر آگاه می‌باشند. اصلح و صواب آن است که وزیر معتبری با چند نفرافندی معظم‌ازآن‌دولت ابدمدت مأمور و وارد این‌حدود گشته درمیانه گفتگو کرده بنای این کار را بروجه بلیغ بگذارند و فتنه را رفع نمایند که هم موجب نیکنامی دنیا وهم‌باعث رستگاری عقبی‌خواهدبود.*

*. منشآت ص ۱۵۲ – ۱۰۰

فرمان نادر به‌علمای بغداد[1]

راقم‌نمیقه، اقل خلیقه، محمدباقر استرابادی، مدرس دارالسلطنهٔ اصفهان، بعد از تبلیغ دعوات محبت آمیز مودت انجام، بر رای حقایق‌نمای علمای اعلام‌وفضلای عالی‌مقام بغداد انهاء و اعلام می‌دارد که در این اوان سعادت فرجام که این احقر عبادبه تقرب زیارت روز عرفه و احراز شرایف طواف اماکن مشرفه، وارد این ارض فیض بنیاد گردید، از تقریر جمعی که از شدت جوع از تنگنای قلعه فراری- شده می آیند معرفت کامل به احوال سکنهٔ آنجا حاصل نموده، معلوم است که هر روز جمعی کثیر از صغیر و کبیر و برنا و پیر در قلعه از فقدان قوت فوت و تلف و ملحق به‌یاران سلف می گردند. چون اهل قلعه قایل کلمتین طیبتین شهادتین و امت رسول‌الثقلین ودر قبله و کتاب موافق ودر دین وشریعت مطابق بوده‌اند، به مدلول وان طائفتان من‌المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما[2] و به‌مفاد وان تنتهوا[3] خیرلکم بارؤسای سپاه پرخاشجوی مستدلاً عن‌احکام الله گفتگو کرده جمعی از ایشان را با خود

۱ـ عنوان نامه در منشآت «صورت فرمانی که به‌علمای دارالسلام بغداد به امر همایون درحین محاصرهٔ بغداد نوشته شده.»

۲ـ سورة‌الحجرات آیه۹ ۳ـ الانفال آیه ۱۹

همداستان نموده و به خدمت خان والاشان کشورستان فایز و به دلایل عقلیه و نصوص شرعیه ایشان را به امتثال فرمان و جادلهم بالتی هی[۱] احسن ارشاد و بـه منطوق و نزعنا ما فی صدور هم من غل[۲] تصفیهٔ زلال عناد نموده به نگارش این صحیفه پرداخت. بر ضمایر زاکیه حضرات مستور و مخفی نماند که اگر خان فلک شأن را به تأییدات ایزدی و مددکاری بخت سعید داعیهٔ کشورگشائی و دارائی و عالی جاه وزیر صاحب رأی و دستور ملک آرای احمد پاشا را هوس حکمرانی و فرمانفرمائی باشد، عجزه وضعفائی که بهین ودیعهٔ کارخانهٔ ابداع‌اند از این دو حالت بری و لامحاله به نافذالامری مبسوط الید در مقام رعیتی و فرمانبری می‌باشند و ایشان را در میانه تقصیری نیست که پایمال جنود محن و غارت زدهٔ سپاه فتن شوند و قطع نظر از آن شغل فرماندهی به مصداق تعز من تشاء و تذل من تشاء[۳] به امر پادشاه ازل منوط و تغییر و تبدیل کار جهانبانی به مفاد تؤتی الملک ممن تشاء و تنزع الملک ممن تشاء[۴] بـه مشیت سلطان لم یـزل موقوف و مربوط و خان سکندر شأن مؤید من عندالله و مشید بجندالله و این معنی بدیهی است که بعد از آنکه دو صاحب دولت به یکدیگر مسلط شوند، عرض و ناموس بزرگی را صیانت و یکدیگر را رعایت نخواهند کرد و عجزه و رعاع الناس از رهگذر عدم مکنت در میانه پامال لشکر حوادث می گردند. به نهجی که این خادم دینیه عرض مراتب را به حضرت قاآنی القا و ایشان نیز بر سمع مبارک اصغا فرموده‌اند آن حضرات عالیات نیز از راه دینداری و غمخواری مخلوقات حضرت باری مراتبی را که مذکور شد، بایـد بـه عالی جاه مشارالیه و باقی پاشایان با عز و شأن حالی نموده خود ایشان را بری الذمـه سازند و زیاده بر این عجزه و ملهوفین را به ورطهٔ هلاک نیندازند.

ولو انهم ما یوعظون لکان خیراً لهم[۵] و بعد از آنکه عالـی جاه مشارالیه این معنی را نپذیرد و برای کهن ویرانه کـه نمونهٔ آن اوهن البیوت لبیت العنکبوت[۶] است خون این همه مسلمانان را به گردن بگیرند صاحب اختیارند.

۱- النحل آیه ۱۲۵ ۲- الحجر آیه ۴۷ ۳،۴- آل عمران آیه ۲۶
۵- سورة النساء آیه ۶۶ ۶- سورة العنکبوت آیهٔ ۴۹

وثیقهٔ اتحاد اسلام نادری[1]

غرض از تحریر این نمیقه و تزبیر این وثیقه آن است که چون بعد از بعثت حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه وعلی آله و اصحابه اجمعین، هر یک از صحابهٔ راشدین در ترویج دین مبین به بذل نفوس واموال و اشاعهٔ مساعی مشکور و مجاهدات مبروره کرده پیرایه پوش تشریف نزول آیهٔ وافی هدایهٔ والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار[2] گردیدند. وبعد از رحلت جناب سید الابرار بنای خلافت [به اجماع صحابهٔ کبار که اهل حل وعقد کار امت بوده اند[3]] بر خلیفهٔ اول [ثانی اثنین اذهما فی الغار[4]، صدرنشین خلافت احمد مختار، ابوبکر صدیق رضی الله عنه] وبعد ازو [به نص آن جناب و اتفاق، بر فاروق اعظم، مزین المنبر والمحراب، عمر بن الخطاب][5] و بعده به شوری و اتفاق [به جناب ذوالنورین عثمان بن عفان[6]] و بعد از و به حضرت اسدالله

۱ــ عنوان در منشآت: «مراسله که بعد از رد کردن مطالب خمسه مع اظهار عقاید نوشته شده»

۲ــ سورة التوبة آیه ۱۰۱

۳ــ منشآت ندارد

۴ــ سورة التوبه ۴۰

۵ــ م: به نص خلیفهٔ اول به نصب اصحاب بر خلیفهٔ ثانی

۶ــ م: بر ثالث

الغالب، مظهرالعجائب، صاحب‌المناقب][۱] علی بن ابی طالب قرار یافته و هر یك از خلفای اربعه در مدت خلافت خود با هم ناهج مناهج التیام و ائتلاف و معری از شوائب اختلاف بوده رسم مصادقت ملحوظ و حوزهٔ ملت محمدیه را از تطرق شرك وکین، مصون و محفوظ می‌داشته‌اند و بعد از انقضای آن مدت که خلافت به بنی‌امیه وبعد از آن به بنی‌عباس انتقال یافت، ایشان نیز به‌همین نیت وعقیده باقی و به خلافت خلفای اربعه قایل بوده‌اند. تا این که در سال نهصدوشش هجری که شاه[۲] اسماعیل صفوی خروج و برمعارج سلطنت عروج کرده به تعلیم علمای آذربایجان و اردبیل و گیلان، تزییف[۳] نقد حقیت خلفای ذی‌شأن و اهالهٔ[۴] قلوب از مطاوعت و متابعت ایشان کرده به علاوهٔ آن سب ورفض راکه خـامهٔ اسلهٔ اللسان[۵] [ازجهت ذکر آن][۶] زبان صریر در کام خاموشی می کشد شایع و در منابر ومساجد ازاین گونه اقوال [اعلان فضایح][۷] گردید و بعد از شیوع این معنی، اهل سنت و جماعت نیز در اطراف آغاز معادات و ترك مصافات [کرده قتل و نهب واسرااین فرقه را مباح می‌دانستند][۸] بـه حدی که اسرای امت خیرالوری در فرنگ و باقی ولایات[۹] عرضهٔ بیع وشری گشتند واین حادثهٔ شنعاء تا ایام [خاقان مغفور و پادشاه مبرور][۱۰] شاه‌سلطان حسین متداول ومعمول می بود. تا اینکه‌رفته‌رفته‌ترکمانیهٔ دشت‌وبعداز آن افاغنهٔ قندهار و همچنین رومیه و روسیه از اطراف رخنه در بنیان ممالك ایران انـداخته و اساس سلطنت و مملکت را ویران کرده قلع و استیصال ایرانیان را برخود لازم دانستند.

۱ـ فقط در منشآت

۲ـ م: که خاقان کشورستان شاه‌اسماعیل

۳ـ تزییف: یعنی ناسره‌کردن وروان گردانیدن دینار ودرهم.

۴ـ م: اماله

۵ـ م: ابکم‌اللسان

۶ـ م. از تحریر وذکرآن

۷ـ م: اعلان انواع فضایح وفضایع

۸ـ م: [از طرفین باعث قتل وغارت و فتنه وآشوب بین‌المسلمین گردید.]

۹ـ م: ولایات خارجه

۱۰ـ م: فقط

چون مشیت مالك الملك [ازل و پادشاه][1] لم یزل به امری تعلق گیرد، اسباب آن از پردهٔ کمون به ساحت شهود و بروز می آید، لهذا کوکب ذات بی همال و نیز وجود سعادت اشتمال اعلیحضرت قدر قدرت کیوان مهابت، مریخ صلابت، ملجأ السلاطین و مرجع الخواقین، چراغ افروز دودمان رفیع الشان ترکمانیه [کشور آرای عرصهٔ جهان[2]] به تأییدات سجانیه، تاج بخش ملوك ممالك هند و توران، ظل سبحان، نادر دوران، خلد الله ملکه و سلطانه به نحوی که در تاریخ نادری[3] و تواریخ هندو ترك تفصیل حال خجسته مآلش مذکور و مسطور است، از مطلع ملك ابیورد آغاز طلوع و بنیاد سطوع نموده ظلمت زدای ساحت ایران گشته ممالکی را که به اقتضای انقلاب دهر به تصرف غیر درآمده بود به زور بازوی تأیید الهی و قوت سرپنجهٔ ظل اللهی، انتزاع و کسر بنیان شوکت ارباب نزاع و عناد نمود. تا اینکه در سال هزار و صدوچهل و هشت [هجری[4]] در شورای کبرای صحرای مغان که عموم وضیع و شریف ایران را احضار و مجلس مشورت انعقاد دادند [وامر فرمودند[5]] که آن جماعت هر کس را که خواهند به سلطنت اختیار نموده بنایی در کار خود بگذارند. اهالی ایران دست در دامن ابرام و الحاح زده عرض کردند که پادشاهی و سلطنت را خداوند عالم [به آن حضرت و آن حضرت را به ما[6]] کرامت کرده و ما را اختیاری در تغییر حکم الهی نیست و این سلطنت حق آن جناب است به نحوی که از روز ازل صیانت [حال ایشان را از چنگ دشمنان قوی رهائی داده اند باز در مقام محارست ایشان باشند[7]] و ستمدیدگان ایران را به امید دیگری نگذارند.

۱ـ م ندارد

۲ـ م: [برق خرمن سوز سرکشان جهان، مؤید]　　　۳ـ م: ابتدای تاریخ نادری

۴ و ۵ـ در «سویدی نیست». ۶ـ م: خداوند عالم پادشاهی ما را به آن حضرت.

۷ـ م: احوال ما کرده عرض و نفوس مسلمانان را از چنگ دشمن قوی رهایی داده اند باز در مقام محارست ما باشند.

اعلی حضرت شاهنشاهی نیز [به‌الهام الهی[۱]] فرمودند که هرگاه اهالی ایران به سلطنت ماراغب و آسایش خودرا طالب باشند، در صورتی این مسئول تلقی به قبول و مقرون به حصول خواهد شد [که این آثار مبتدعه[۲]] که مخالف مذهب اسلاف کرام و آبای عظام نواب همایون ماست تارك و بر منهج [حقیت خلافت خلفای را شدین قایل و سالك شوند[۳]]. ایشان نیزاز راه حقانیت بدون شائبه‌انانیت[۴] متفق‌الآراء این حکم قدسی را به‌سمع [اذعان][۵] اصغا نموده وثیقه‌ای برای توکیدو استقرار این مطالب مرقوم و به مهرپاك اعتقادی مختوم ساخته به خزانهٔ عامره سپردند.

اعلی‌حضرت شاهنشاهی نیز در ازای این معنی، ایلچی روانهٔ دولت عثمانیه کرده ازاعلی حضرت سلیمان حشمت، باسط‌بساط امن و امان، ناشر رایات‌ان‌الله یأمربالعدل والاحسان[۶]، سلطان‌البرین و خاقان‌البحرین، خادم‌الحرمین‌الشریفین، ثانی‌اسکندر ذوالقرنین، داور دارادرایت کیخسرو غلام و خدیو گردون شکوه‌انجم احتشام، پادشاه اسلام‌پناه روم‌ایدالله بقاوهٔ طالب پنج مطلب شدند:

اول ـ اینکه اهل ایران چون از عقاید سابقه نکول و مذهب جعفری راکه‌از مذاهب حقه است اختیار و قبول کردند، قضاة وعلما وافندیان‌کرام روم اذعان کرده آن را خامس مذاهب شمارند.

دوم ـ اینکه چون درکعبهٔ معظم [زادهاالله شرفاًوتعظیماً[۷]] ارکان اربعهٔ مسجدالحرام به‌ائمهٔ مذاهب‌اربعه تعلق دارد، ائمهٔ این مذهب نیز در رکن شافعی با ایشان شریك بوده بعداز ایشان [علی حده[۱]] با امام خود به آیین جعفری نماز

۱ــ م ندارد.

۲ــ م: [که سب و رفض را]

۳ــ م: و طریق امام به حق ناطق جعفرصادق (ع) مالك سالك باشند.

۴ــ م: بدون شائبه واکراه

۵ــ م: اذعان و قبول

۶ــ سورة‌النحل آیه ۹۰

۷ــ م ندارد

بگذارند.

سیم ـ آنکه هرسالی ازطرف ایران‌امیرحاج تعیین شود که طریق میرحاج مصرو شام، درکمال اعزاز و احترام، حجاج ایران را به کعبهٔ مقصود رسانیده در دولت علیهٔ عثمانیه، امیرحاج ایران تالی امیرحاج مصروشام، باشد.

چهارم ـ آنکه اسرای دو مملکت نزد هرکس بوده‌باشد مطلق العنان و آزاد بوده بیع وشری برایشان روا نباشد.

پنجم ـ آنکه وکیلی از دولتین در پایتخت یکدیگر بوده و امور مملکتین را بر وفق مصلحت فیصل می‌داده باشند که بـه این وسیله رفع اختلاف صوری و معنوی از میانهٔ امت محمدیه‌گشته من‌بعد به مقتضای انما المؤمنون اخوة[1] رسم‌الفت و برادری فی‌مابین‌اهالی ایران و روم مسلوك باشد.

امنای دولت ابد پیوند عثمانی چند مطاب راکه عبارت از تعیین امیرحاج و اطلاق اسرای جانبان وبودن‌وکیل‌درمقر [دولتین][2] بوده باشد قبول وحقیقت‌مذهب جعفری را تصدیق کرده‌باقی مواد را به محاذیر شرعیه ومعاذیر ملکیه موقوف‌ساخته بودند. ایلچیان ذی شان به خصوص این مطلب از طرفین آمد و شدکرده از آن طرف [مقدمات عذر وازایـن جانب به براهین ساطعه و حجج قاطعه‌القاء و افهام جواب می‌شد.[3]]

چون در عرض هفت و هشت سال این مقدمات به آمد وشد سفرا صورت عمل‌نیافت، دراین‌سال خجسته فال تنگوزئیل که‌مطابق‌سنهٔ یك‌هزاروصدو‌پنجاه‌وشش بوده باشد، موکب[4] همایونی‌قاآنی واردوی‌ظفرمقرون خاقانی باغازیان کاصحاب

۱ـ سورة الحجرات آیه ۱۰.

۲ـم : ندارد

۳ـ م: اقامهٔ اعذار وازاین جانب به رداعتذار براهین قاطعه وحجج ساطعه‌القاء و اظهار می‌شد.

۴ـ م. کوکبهٔ همایون

دین به عزم این که [درخاك روم، بـا آب گفتگوی مخلی از هوای نفسانیت، ۲] آتش فتنه را منطفی و مایهٔ فساد و نـزاع را از میان اهل اسلام منتفی گـردانند [حرکت ۳] و از تمامی ممالك ایران و بلخ و بخارا، شیوخ اسلام و قضات کرام و علمای اعلام را برای مذاکره و مقاولهٔ این امور به موکب منصوراحضار و به‌رسم مهمانی متوجه، آن سرزمین گردیدند که مطالب معهوده را با مقدمهٔ ملك موروثی طی نمایند ودراین وقت که درنجف اشرف به‌عتبه‌بوسی‌و تقبیل تراب روضهٔ علیهٔ غرویهٔ فائـز و مشرف گردیدند وجمعی ازعلمای نجف‌اشرف و کربلای معلی و محال و توابع بغداد را در حوزهٔ گفتگو حاضر ساخته مجدداً امر همایون به‌عز نفاذپیوست که [للهالحمد][4] در مذاهب اسلام هیچگونه قصوری وفتوری واقع نیست [الاشیوع سب و رفض ۵] که از بدو دولت صفویه در میان امت نبویه شیوع یافتـه. علمای کرام که دعایم کاخ اسلام‌اند با یکدیگر مجلس محاوره ومذاکره آراسته [مشرب عذب ملت نبوی را از لای شکوك و شبهات تصفیه کرده آنچه زلال حق و رشاد و ماء معین صفوت‌نمای صواب و سداد است اختیار نمایند][6] لهذا مأمورین، بـه‌نهج

۱ــ لشکریان نادر را در اسناد و نوشته‌های آن روزگار همه جا «کاصحاب دین» ذکر کرده و آن را لطیفه‌ای شمرده‌اند.

حتی شاعری ازمردم تبریز وازمعاصرین نادر، در قصیده‌ای به‌زبان ترکی که‌جهت مقبرهٔ نادرشاه گفته، بدین مطلب اشاره کرده:

سپاه رزمه «کاصحاب دین» خطاب ایتمك لطیفه دورکه اولوب‌عیندن‌اونا اشعار

(رك. توضیحات ارزنده‌شادروان‌سید جعفرسلطان القرائی، درمجلهٔ یغما، سال نهم (۱۳۳۵ ش، شمارهٔ ۱۱)

۲ــ م: در خاك رومی مخلی از هوای نفسانیت به آب گفتگو

۳ــ م: ندارد

۴ــ م: چون

۵ــ س : الافسادی

۶ــ م: فهل ملت نبو راکه ازهجوم اخراج اختلافات اهم آمیختهٔ گل ولای‌شکوك و شبهات گشته است اصفا و به‌زلال حق و رشاد و مـاد معین صفوت وسداد نایرهٔ فساد را اطفاء دهند.

مقرر در درگاه عرش اشتباه ، حضرت یعسوب الدین و امام المتقین به طی مقالات و اظهار عقاید پرداخته. حقیقت ماجری به نهجی است که در مشهد شریف به شهادت آن حضرت نگارش می یابد.

[عقیدهٔ اسلامیهٔ داعیان دوام دولت قاهره و نادرهٔ[1]] علمای ممالك ایران آن که، بعداز رحلت حضرت سیدالمرسلین، خلافت بـه اجماع امت بر جناب خلیفهٔ اول ابابکر صدیق رضی‌الله‌عنه و بعداز او به [نص آن جناب و اتفاق بـر فاروق اعظم عمربن خطاب رضی الله‌عنه][2] و بعدبه‌شوری و اتفاق[به‌ذوالنورین عثمان بن‌عفان][3] وبعدبر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه‌السلام قرار یافت وبه‌فحوای آیهٔ وافی هدایهٔ والسابقون الاولون من‌المهاجرین والانصار والذین اتبعوهم باحسان رضی‌الله عنه و رضواعنه[4] وبه‌فحوای آیهٔ شریفهٔ لقدرضی الله عن‌المؤمنین اذیبایعونك تحت‌الشجره فعلم مافی قلوبهم[5] و حدیث شریف «اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم» خلیفهٔ برحق و ربط و مواصلت فی‌مابین ایشان محقق بوده همه بایکدیگر رسم موافقت بی‌شائبهٔ مغایرت ومنافرت مسلوك می‌داشته‌اند وبه حدی رسم مؤاخاة فی‌مابین ایشان مرعی بوده که بعداز رحلت خلیفهٔ اول و ثانی از دار دنیا، از جناب مرتضوی سؤال حال ایشان کردند. آن حضرت فرمودند امامان قاسطان عادلان کانا علی الحق و ماتا علی الحق و خلیفهٔ اول نیز درشأن خلیفهٔ رابع می‌فرمود اقیلونی لست بخیرکم وعلی فیکم وخلیفه ثانی در حق آن جناب می‌فرمود لولاعلی لهلك عمر ونظایر این، که دلالت بر کمال رضامندی از یکدیگر دارد بسیاراست که مستغنی از بیان وتذکار است .

در سال نهصدوشش هجری که شاه اسماعیل صفوی خـروج نمود، اشاعهٔ سب ورفض نسبت به خلفای ثلاث نمود واین معنی منشأ ظهور فساد ونهب اموال و

۱ـ م: عقیدهٔ اهل اسلام واعیان دولت قاهرهٔ نادریه

۲ـ م: نص خلیفهٔ اول و اتفاق امت بر خلیفهٔ ثانی

۳ ـ م: برثالث

۴ـ سورهٔ التوبه آیه ۱۰۰

۵ـ الفتح ۱۸

اسر عباد گردیده مورث مباغضات و معادات فی‌مابین اهل اسلام شد. تا اینکه، به مقتضای قل اللهم مالك الملك تؤتی الملك من تشاء[۱]، شاهنشاه عالم پناه به‌رتبهٔ سلطنت و جهانداری فائز گشته به نحوی که در فوق [مذکور شد][۲] در شورای صحرای مغا از این داعیان استکشاف نموده، ما نیز عرض عقاید اسلامیهٔ خود [کرده بودیم وحال آن که][۳] در روضهٔ مقدسهٔ علویه از داعیان مجدداً استفسار فرموده‌اند:

عقاید اسلامیهٔ داعیان به‌نهج مسطور است که خلفای راشدین رضوان‌الله‌علیهم را به‌ترتیب مذکور خلیفهٔ علی‌التحقیق حضرت سیدالمرسلین می‌دانیم و [شك وشبهه نداریم][۴] و از رفض و تبرا، تبرا می‌جوییم به‌نحوی که جناب قدوة‌العلماء‌الأعلام شیخ الاسلام وافندیان عظام دولت علیهٔ عثمانیه تصدیق مذهب جعفری کرده‌اند، مقلد[۵] تقلید آن حضرت و بر این عقیده راسخ و ثابت[۶] می‌باشیم و آنچه سمت تحریر یافته [محض از خلوص فؤاد وصمیم قلب است][۷] وهرگاه خلاف این عقیده از ما به ظهور برسد، از دین بیگانه و مورد غضب خداوند یگانه و سخط شاهنشاه زمانه وخدیو فرزانه باشیم.

اسامی طلبهٔ رکاب

محل مهر	میرزا محمدعلی بن ملا شفیع نایب الصدارة العلیة العالیة
» »	میرزا محمدحسین بن میرزا عبدالکریم قاضی عسکر

۱ـ سورة آل عمران آیه ۲۶

۲ـ م: قلمی

۳ـ م: [نمودیم وحال نیز]

۴ـ در منشآت نیست

۵ـ م: مقلد

۶ـ م: ثابت قدم

۷ـ م: [قلب ونقد این مدعا مصفی از شائبهٔ غش وریب است].

» » آقا حسین بن آقا ابراهیم شیخ‌الاسلام اردوی معلی

» » میرزا بهاءالدین محمد شیخ‌الاسلام کرمان

» » میرزا صدرالدین محمدشیخ‌الاسلام دامغان

» » قاضی هرات

» » آقا حسین شیخ‌الاسلام سبزوار

» » شیخ‌الاسلام استراباد

» » شیخ‌الاسلام شیروان

» » شیخ‌الاسلام طهران

» » شیخ‌محمدشیخ‌الاسلام شیراز

» » قاضی جام

» » شیخ الاسلام نیشابور

محل مهر سید محمد پیشنماز قم

» » میرزا ابوالقاسم شیخ‌الاسلام قم

» » سید حسین پیشنماز کاشان

» » آقا مرتضی شیخ‌الاسلام نایین

» » ملارفیع شیخ الاسلام یزد

» » ملانصیراماز ندرانی

» » آقا مهدی لاریجانی

» » شیخ الاسلام گیلان

» » آقا مسیح دهدشتی

» » حاجی صالح شیخ‌الاسلام خلخالی

» » شیخ‌الاسلام مراغه

» » سید محمد شیخ الاسلام ایروان

نامهٔ نصرالله‌میرزا به‌علی‌پاشا صدراعظم عثمانی[1]

وزارت و جلالت و شهامت‌پناه، حشمت و بسالت وفخامت دستگاه، مناعت و رفعت و شوکت و ابهت انتباه، وزیرصاحب تدبیر عالی رای ومشیرمشتری نظیر ملک‌آرای، اسوة‌الوزراءالکرام وقدوة‌الکبراءالعظام، مؤسس اساس دولت عثمانیه و مشیدمبانی سلطنة‌البهیة، نظام‌العالم، مدبرجمهور امام وامـم، صدرافخم و دستور اکرم علی‌پاشای وزیراعظم به صنوف جلال توجهات شاهنشاهی والوف تفضلات ظل‌اللهی معزز بوده بداند که مقدمات قراریان جانبین به توسط امنای ایـن دولت ابدپیوند به‌عالی‌جاه وزیر مکرم یوسف‌پاشا والی آخسقه که از تاریخ ورود رایات نصرت انتساب به‌آن حدود مصدر آثار صلاح اندیشی و خـدمتگزاری بین‌الدولتین گشته، ازین رهگذر شایستهٔ عنایات خاقانی می‌باشد، اعـلام و اختیار آن امر را به کارگذاران دولت علیهٔ عثمانیه حواله نمودیم که به هر نحوی که مقرون بـه رضای خاطر ایشان بوده باشد از آن قرار به‌عمل درآید. دراین وقت، نظر به شرح خاتمه‌که از جانب آن والاجاه به‌وزیر مشارالیه تحریر یافته به‌وضوح پیوست که رد وارجاع قراریان منظورنظر اصابت‌منظر ومرضی‌طبع خیریت اسلوب و واسطهٔ تیسیرمطلوب

۱ـ منشآت: مراسله در جواب مکتوب وزیر اعظم نوشته.

و مأمول بروجه مرغوب نگردید ودر برابر این همه حجج شرعیه وعرفیه و اقامهٔ دلیل وبرهان ایشان جوابی بروفق سؤال نداده از در دیگر درآمده‌اند. حرف حق در نظر جواهرشناسان کنوز دانش گوهری است ارزنده که درةالتاج افسر قبول‌و زیور گرانبهای ارباب عقول می‌باشد. چون امنای آن دولت‌ابدپیوند خریدار نشدند ـ به‌نحوی که سابق براین اعلام شده ـ اعلیحضرت شاه‌بابام مهمان ایشان‌و عن‌قریب وارد آن سرزمین [خواهندشد] و ایشان نیز انشاءالله به مقابله خواهند شتافت.

چون این تکلیف متضمن فواید خیر و استحکام اساس مذهب و دوستی ملحوظ حقیقت سیراست، به‌هرصورت گفتگو لازم این مطلب افتاده اولی و انسب آن است انشاءالله به استقبال موکب‌همایون‌حرکت خواهند کرد. ودونفر آدم‌خود که مأذون گفتگو باشندپیشتر به‌چاپاری وایلغاری روانه‌دارند که در اردوی همایون، طی مقالات و محاکمات شود، نه‌آنکه آن‌دونفر مأذون و مختار در استقراربنای‌کار باشند، بلکه همین قدر اذن‌داشته باشند که با این‌طرف تمهید مراسم محاورات و مجارات کرده جواب ایشان‌برسانند، به‌نحوی که شاه‌بابام از مبادی حال ملتزم‌اصلاح شده‌اند انشاءالله مأمول به‌طریق‌اسلم پیرایهٔ قبول یابد. چنانکه آمدن آن دونفرازآن دولت [مقرون] به‌حاجزی باشد وصلاح ندانند اعلام دارند که این خدمت از این طرف به‌عمل آمده دونفر ازاین دربار کیوان مدار ارسال شود وبعدازآنکه آئینهٔ دلها از زنگ اغراض صاف ودرباب‌اختیار سلاطین آن‌دیار به‌انصاف اتصاف یابند، البته هرکاری بروجه بلیغ به‌حصول قرین خواهد شدوملفوف ونوشتجاتی که چند دفعه‌از طرفین سمت نگارش و اموری که فی‌مابین به‌وساطت کلک محبت رقم گذارش‌یافته، آن مکاتیب درمیانه موجود ومضبوط خواهد بود وشرحی که از جانب گرامی در جواب ابلاغ یافته همگی به‌این مطلب ناموافق و با سئوال غیر مطابق خواهد بود. انشاءالله حینی که بعد مکانی به‌قرب‌جسمانی‌و مباینت صوری به ملاقات‌حضوری مبدل گردید، نوشتجات مزبوره ملحوظ نظر اصابت اثر ایشان شده، آن وقت‌معانی

مکاتبات معلوم گشته، خود نیز تصدیق خواهند کرد که چرا اینهانه بروفق سؤال بوده.
نگاشتهٔ خامهٔ خلوص ختامه ساخته‌اند که شاه بابام دراین امر مصدر سعی جمیل ومظهر اجر جزیل شده‌اند، هرگاه به مقتضای انصاف خود اعلی حضرت سلیمان - حشمت، آن عم بزرگوار که خلیفهٔ اسلام پناهند، به این مطلب اعتراف دارند، چرا دراین معنی که موجب خیریت مسلمانان وصلاح ملك ودولت است همدستی ننمایند. از برای اتمام حجت به طریق اجمال مرقوم کلك حقانیت سلك گردید. بهر نحوی که رأی صواب نمای آن عالی جاه اقتضا نماید، از آن قرار به عمل خواهند آورد.*

*. منشآت: ص ۱۱۵–۱۱۳

نامهٔ میرزا مهدی‌خان به‌صدر اعظم عثمانی

بعد از تبلیغ دعا، مشهود رأی وزارت پیرا می‌دارد که مکتوب مودت‌اسلوب گرامی سمت وصول پذیرفت. در السنه وافواه، خصوصاً از قرار تقریر عالی جاه حاجی‌خان ایلچی، به وضوح پیوست که آن عالی‌جاه به‌صفت هوش و آگاهی و نصفت و صلاح اندیشی‌ودولتخواهی اتصاف واشتهار دارد و می‌باشد. از این معنی کمال شکرگزاری ومسرت‌حاصل گردید که الحمدلله مقالید حل‌وعقد امور آن‌دولت علیه مفوض کف‌کفایت چنان‌وزیر صاحب‌رأی و مشیر مملکت‌آرای می‌باشد.

شرحی که در باب دوماده ازمواد خمسهٔ مسطوره نوشتهٔ جناب افضل الفضلاء والمجتهدین، شیخ‌الاسلام‌والمسلمین‌ایصال کرده‌بودند، از نوشتهٔ جناب ایشان چیزی مفهوم نگردید. بلکه بیشتر موجب‌تعجب گشت که با وصف اینکه در نزد اهل‌شرع وعرف بل‌جمهور انام سمت وضوح و تحقق دارد که در زمان حضرت رسول بنای تقلید بر یك مذهب بوده بعداز مدتی سلاطین عصر به‌سبب شیوع اختلاف درمیان امت رسول (ص) برای رفع نزاع و فساد بنای تقلید را برچهار مذهب گذاشته‌اند، معهذا درآن اوان مادهٔ فسادآن قدر اشتداد نداشت خصومت فی‌مابین امت نبویه

به‌مراتب اشد و اقوی است و اسرای مسلمانان به‌کفار بیع وشری می‌شوند. در این امر که متضمن مصلحت انام و خیریت حال اهل اسلام است چرا باید مضایقه شود. الحمدلله که آن وزیر صائب رأی‌واقف صلاح وفساد هر امری می‌باشد. خودانصاف دهند که کجا رواست اهل اسلام به‌یکدیگر افتاده کفار در میانه فرصت جسته باشدو به‌اسرونهب بلاد مسلمین دست تطاول‌دراز کنند و اسرای ایشان در اسواق بیع‌وشری ودر کنایس خاج‌پرست گردند. هرگاه برای رفع غائلهٔ فساد در ازمنهٔ سابقه بنا رابر-چهار مذهب توانند گذاشت، چرا اکنون بر پنج مذهب گذاشته نتواند شد. چون امر خطیری پیشنهاد دولتین است، مقتضای مقام آن بود که وزرای صاحب نام و افندیان عظام فی‌مابین آمدوشد نموده متوجه انجام و اختتـام این دو امـر خطیر نیک‌فرجام شوند.

به‌هرحال، دراین وقت از دربار خلافتمدار شاهی ایلچیان رخصت انصراف یافته معاودت نمودند وازمضمون‌مکتوب‌شیخ‌الاسلام حقیقت امر به‌رأی‌انورمنکشف خواهد شد. اما باز ازآن وزیر نیکخواه توقع آن است که واسطهٔ اصلاح و باعث انجاح فوز ونجاح گشته نوعی فرمایند که به‌یمن مساعی‌جمیلهٔ وداد ایشان این‌دوامر موقوف‌علیهما در دولت‌علیه صورت قبول وحصول یابد و[موجب]ایقاظ فتنه وفساد فی‌مابین‌اهل‌اسلام نگردد. به‌شرح ملفوفه، اظهار مطلب ازاین‌طرف‌شده‌اما کارگشائی وکارگذاری موقوف به‌مساعی جمیلهٔ آن والاشأن است.

امر امر[ی]خطیر است‌سهل‌نبایدشمرد وتشکیک‌وشبهه‌درآن‌راه نخواهند داد. الحمدلله از مراسم نفع‌وضرر و خیروشر آگاه می‌باشند. اصلح و صواب آن است که وزیر معتبری با چند نفرافندی معظم‌ازآن‌دولت ابدمدت مأمور و وارد این‌حدود گشته درمیانه گفتگو کرده بنای این کار را بروجه بلیغ بگذارند و فتنه را رفع نمایند که هم موجب نیکنامی دنیا وهم‌باعث رستگاری عقبی‌خواهدبود.*

*. منشآت ص ۱۵۲ ـ ۱۰۰

فرمان نادر به‌علمای بغداد[1]

راقم نمیقه، اقل خلیقه، محمدباقر استرابادی، مدرس دارالسلطنهٔ اصفهان، بعد از تبلیغ دعوات محبت آمیز مودت انجام، بر رای حقایق‌نمای علمای اعلام‌وفضلای عالی‌مقام بغداد انهاء و اعلام می‌دارد که در این اوان سعادت فرجام که این احقر عبادبه تقرب زیارت روز عرفه و احراز شرایف طواف اماکن مشرفه، وارد این ارض فیض بنیادگردید، از تقریر جمعی که از شدت جوع از تنگنای قلعه فراری‌ شده می آیند معرفت کامل به احوال سکنهٔ آنجا حاصل نموده، معلوم است که هر روز جمعی کثیر از صغیر و کبیر و برنا وپیر در قلعه از فقدان قوت فوت و تلف و ملحق به‌یاران سلف می گردند. چون اهل قلعه قایل کلمتین طیبتین شهادتین و امت رسول‌الثقلین ودر قبله و کتاب موافق ودر دین وشریعت مطابق بوده‌اند، به مدلول وان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما[2] و به‌مفاد وان تنتهوا[3] خیرلکم بازوسای سپاه پرخاشجوی مستدلاً عن احکام الله گفتگو کرده جمعی از ایشان را با خود

۱ــ عنوان نامه در منشآت «صورت فرمانی که به‌علمای دارالسلام بغداد به امر همایون درحین محاصرهٔ بغداد نوشته شده.»

۲ــ سورة الحجرات آیه ۹	۳ــ الانفال آیه ۱۹

همداستان نموده و به خدمت خان والاشان کشورستان فایز و به دلایل عقلیه و نصوص شرعیه ایشان را به امتثال فرمان و جادلهم بالتی هی[۱] احسن ارشاد و به منطوق و نزعنا ما فی صدور هم من غل[۲] تصفیهٔ زلال عناد نموده به نگارش این صحیفه پرداخت. بر ضمایر زاکیه حضرات مستور و مخفی نماند که اگر خان فلک شأن را به تأییدات ایزدی و مددکاری بخت سعید داعیهٔ کشورگشائی و دارائی و عالی جاه وزیر صاحب رأی و دستور ملک آرای احمد پاشا را هوس حکمرانی و فرمانفرمائی باشد، عجزه و ضعفائی که بهین ودیعهٔ کارخانهٔ ابداع‌اند از این دو حالت بری و لامحاله به نافذالامری مبسوط الید در مقام رعیتی و فرمانبری می‌باشند و ایشان را در میانه تقصیری نیست که پایمال جنود محن و غارت زدهٔ سپاه فتن شوند و قطع نظر از آن شغل فرماندهی به مصداق تعز من تشاء و تذل من تشاء[۳] به امر پادشاه ازل منوط و تغییر و تبدیل کار جهانبانی به مفاد تؤتی الملك ممن تشاء و تنزع الملك ممن تشاء[۴] به مشیت سلطان لم یزل موقوف و مربوط و خان سکندر شأن مؤید من عندالله و مشید بجندالله و این معنی بدیهی است که بعد از آنکه دو صاحب دولت به یکدیگر مسلط شوند، عرض و ناموس بزرگی را صیانت و یکدیگر را رعایت نخواهند کرد و عجزه و رعاع الناس از رهگذر عدم مکنت در میانه پامال لشکر حوادث می‌گردند. به نهجی که این خادم دینیه عرض مراتب را به حضرت قاآنی القا و ایشان نیز بر سمع مبارك اصغا فرموده‌اند آن حضرات عالیات نیز از راه دینداری و غمخواری مخلوقات حضرت باری مراتبی را که مذکور شد، باید به عالی جاه مشار الیه و باقی پاشایان با عز و شأن حالی نموده خود ایشان را بری الذمه سازند و زیاده بر این عجزه و ملهوفین را به ورطهٔ هلاك نیندازند.

ولو انهم ما یوعظون لکان خیراً لهم[۵] و بعد از آنکه عالی جاه مشار الیه این معنی را نپذیرد و برای کهن ویرانه که نمونهٔ آن او هن البیوت لبیت العنکبوت[۶] است خون این همه مسلمانان را به گردن بگیرند صاحب اختیارند.

۱ـ النحل آیه ۱۲۵ ۲ـ الحجر آیه ۴۷ ۳و۴ ـ آل عمران آیه ۲۶

۵ـ سورة النساء آیه ۶۶ ۶ـ سورة العنکبوت آیهٔ ۴۹

وثیقهٔ اتحاد اسلام نادری[1]

غرض از تحریر این نمیقه و تزبیر این وثیقه آن است که چون بعد از بعثت حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه وعلی آله و اصحابه اجمعین، هر یک از صحابهٔ راشدین درترویج دین مبین به بذل نفوس واموال واشاعهٔ مساعی مشکورو مجاهدات مبروره کرده پیرایه پوش تشریف نزول آیهٔ وافی هدایهٔ و السابقون الاولون من المهاجرین والانصار[2] گردیدند. وبعداز رحلت جناب سیدالابرار بنای خلافت [به اجماع صحابهٔ کبار که اهل حل وعقد کار امت بوده اند[3]] بر خلیفهٔ اول [ثانی اثنین اذهما فی الغار[4]، صدرنشین خلافت احمدمختار، ابوبکر صدیق رضی الله عنه] وبعد ازو [به نص آن جناب و اتفاق، بر فاروق اعظم، مزین المنبروالمحراب، عمربن الخطاب][5] و بعد به شوری و اتفاق [به جناب ذوالنورین عثمان بن عفان[6]] و بعد از و به حضرت اسدالله

۱ـ عنوان در منشآت: «مراسله که بعد از رد کردن مطالب خمسه مع اظهار عقاید نوشته شده»

۲ـ سورة التوبة آیه ۱۰۱

۳ـ منشآت ندارد

۴ـ سورة التوبه ۴۰

۵ـ م: به نص خلیفهٔ اول به نصب اصحاب بر خلیفهٔ ثانی

۶ـ م: بر ثالث

الغالب، مظهرالعجائب، صاحب‌المناقب][1] علی بن ابی طالب قرار یافته و هر یك از خلفای اربعه در مدت خلافت خود با هم ناهج مناهج التیام و ائتلاف و معری از شوائب اختلاف بوده رسم مصادقت ملحوظ و حوزهٔ ملت محمدیه را از تطرق شرك وکین، مصون و محفوظ می‌داشته‌اند و بعد از انقضای آن مدت که خلافت به بنی امیه و بعد از آن به بنی عباس انتقال یافت، ایشان نیز به همین نیت و عقیده باقی و به خلافت خلفای اربعه قایل بوده‌اند. تا این که در سال نهصدوشش هجری که شاه[2] اسماعیل صفوی خروج و برمعارج سلطنت عروج کرده به تعلیم علمای آذربایجان و اردبیل وگیلان، تزییف[3] نقد حقیت خلفای ذی‌شأن و اهالهٔ[4] قلوب از مطاوعت و متابعت ایشان کرده به علاوهٔ آن سب ورفض راکه خامهٔ اسلهٔ اللسان[5] [ازهجنت ذکر آن][6] زبان صریردر کام‌خاموشی می کشد شایع و در منابر ومساجد ازاین گونه اقوال [اعلان فضایح][7] گردید و بعد از شیوع این معنی، اهل سنت و جماعت نیز در اطراف آغاز معادات و ترك مصافات [کرده قتل و نهب واسراین فرقه را مباح می‌دانستند][8] به حدی که اسرای امت خیرالوری در فرنگ و باقی ولایات[9] عرضهٔ بیع وشری گشتند واین‌حادثهٔ شنعاء تا ایام [خاقان‌مغفور و پادشاه مبرور][10] شاه‌سلطان حسین متداول ومعمول‌می بود. تا اینکه‌رفته‌رفته‌ترکمانیهٔ دشت‌وبعداز آن افاغنهٔ‌قندهار و همچنین رومیه و روسیه از اطراف رخنه در بنیان ممالك ایران انداخته و اساس سلطنت و مملکت را ویران کرده قلع و استیصال ایرانیان را برخود لازم دانستند.

۱- فقط در منشآت

۲- م: که خاقان کشورستان شاه‌اسماعیل

۳- تزییف: یعنی ناسره‌کردن وروان گردانیدن دینار ودرهم.

۴- م: اماله

۵- م: ابکم‌اللسان

۶- م. از تحریر وذکرآن

۷- م: اعلان انواع فضایح وفضایع

۸- م:[از طرفین باعث قتل وغارت و فتنه وآشوب بین‌المسلمین گردید.]

۹- م: ولایات خارجه

۱۰- م: فقط

چون مشیت مالك الملك [ازل و پادشاه][1] لم‌یزل به‌امری تعلق گیرد، اسباب آن از پردهٔ کمون به ساحت شهود و بروز می آید، لهذا کوکب ذات بی‌همال و نیز وجود سعادت اشتمال اعلی‌حضرت قدر قدرت کیوان مهابت، مریخ صلابت، ملجأالسلاطین و مرجع الخواقین، چراغ افروز دودمان رفیع‌الشان ترکمانیه [کشور آرای عرصهٔ جهان[2]] به‌تأییدات سجانیه، تاج بخش ملوك ممالك هند و توران، ظل سبحان، نادردوران، خلدالله‌ملکه وسلطانه به نحوی که در تاریخ‌نادری[3] و تواریخ هندو ترك تفصیل حال خجسته مآلش مذکور و مسطور است، ازمطلع ملك ابیورد آغاز طلوع وبنیاد سطوع نموده ظلمت‌زدای ساحت ایران گشته‌ممالکی راکه‌به اقتضای انقلاب دهر به تصرف غیردر آمده بود به زوربازوی تأییدالهی‌وقوت سرپنجهٔ ظل اللهی، انتزاع وکسربنیان شوکت ارباب نزاع و عنادنمود. تااینکه در سال هزار و صدوچهل و هشت [هجری[4]] درشورای کبرای صحرای مغان که‌عموم وضیع و شریف ایران را احضار و مجلس مشورت انعقاد دادند [وامر فرمودند[5]] که آن جماعت هرکس راکه خواهند به سلطنت اختیار نموده بنایی در کارخود بگذارند. اهالی ایران دست در دامن ابرام و الحاح زده عرض کردند که پادشاهی و سلطنت را خداوند عالم [به آن حضرت و آن حضرت را به‌ما[6]] کرامت کرده و مارا اختیاری در تغییر حکم‌الهی نیست واین سلطنت حق آن جناب است به‌نحوی که از روز ازل صیانت [حال ایشان را ازچنگ دشمنان قوی رهائی داده‌اند باز در مقام محارست ایشان باشند[7]] و ستمدیدگان ایران را به امید دیگری نگذارند.

۱ـ م ندارد

۲ـ م: [برق خرمن سوزسرکشان جهان، مؤید] ۳ـ م: ابتدای تاریخ نادری

۴ و ۵ـ در «سویدی نیست»ـ ۶ ـم: خداوند عالم پادشاهی مارا به آن حضرت.

۷ـ م: احوال‌ما کرده عرض‌ونفوس مسلمانان را ازچنگ دشمن قوی‌رهایی‌داده‌اند باز در مقام محارست ما باشند.

اعلی حضرت شاهنشاهی نیز [به‌الهام الهی[1]] فرمودند که هرگاه اهالی ایران به سلطنت ماراغب و آسایش خودرا طالب باشند، در صورتی این مسئول تلقی به قبول و مقرون به حصول خواهد شد [که این آثار مبتدعه[2]] که مخالف مذهب اسلاف کرام و آبای عظام نواب همایون ماست تارك و بر منهج [حقیت خلافت خلفای را شدین قایل و سالك شوند[3]]. ایشان نیز از راه حقانیت بدون شائبه‌انانیت[4] متفق‌الآراء این حکم قدسی را به‌سمع [اذعان][5] اصغا نموده وثیقه‌ای برای توکیدو استقرار این مطالب مرقوم و به مهرپاك اعتقادی مختوم ساخته به خزانهٔ عامره سپردند.

اعلی‌حضرت شاهنشاهی نیز در ازای این معنی، ایلچی روانهٔ دولت عثمانیه کرده ازاعلی حضرت، سلیمان حشمت، باسط‌بساط امن و امان، ناشر رایات‌ان‌الله یأمر بالعدل والاحسان[6]، سلطان‌البرین و خاقان‌البحرین، خادم‌الحرمین‌الشریفین، ثانی‌اسکندر ذوالقرنین، داور دارادرایت کیخسرو غلام و خدیو گردون شکوه‌انجم احتشام، پادشاه اسلام‌پناه روم‌ایدالله بقاوهٔ طالب پنج مطلب شدند:

اول ـ اینکه اهل ایران چون از عقاید سابقه نکول و مذهب جعفری راکه‌از مذاهب حقه است اختیار و قبول کردند، قضاة وعلما وافندیان کرام روم اذعان کرده آن را خامس مذاهب شمارند.

دوم ـ اینکه چون در کعبهٔ معظم [زادهاالله شرفاًوتعظیماً [7]] ارکان اربعهٔ مسجدالحرام به‌ائمهٔ مذاهب‌اربعه تعلق دارد، ائمهٔ این مذهب نیز در رکن شافعی با ایشان شریك بوده بعداز ایشان [علی حده[1]] با امام خود به آیین جعفری نماز

۱ـ م ندارد.

۲ـ م: [که سب و رفض را]

۳ـ م: و طریق امام به حق ناطق جعفرصادق (ع) مالك سالك باشند.

۴ـ م: بدون شائبه واکراه

۵ـ م: اذعان و قبول

۶ـ سورةالنحل آیه ۹۰

۷ـ م ندارد

بگذارند.

سیم ـ آنکه هرسالی ازطرف ایران امیرحاج تعیین شود که طریق میرحاج مصرو شام، درکمال اعزاز و احترام، حجاج ایران را به کعبهٔ مقصود رسانیده در دولت علیهٔ عثمانیه، امیرحاج ایران تالی امیرحاج مصروشام، باشد.

چهارم ـ آنکه اسرای دو مملکت نزد هرکس بوده باشد مطلق العنان و آزاد بوده بیع وشری برایشان روا نباشد.

پنجم ـ آنکه وکیلی از دولتین در پایتخت یکدیگر بوده و امور مملکتین را بر وفق مصلحت فیصل می‌داده باشند که به این وسیله رفع اختلاف صوری و معنوی از میانهٔ امت محمدیه گشته من بعد به مقتضای انما المؤمنون اخوة[1] رسم الفت و برادری فی‌مابین اهالی ایران و روم مسلوک باشد.

امنای دولت ابد پیوند عثمانی چند مطالب راکه عبارت از تعیین امیرحاج و اطلاق اسرای جانبان و بودن وکیل درمقر [دولتین][2] بوده باشد قبول وحقیقت مذهب جعفری را تصدیق کرده باقی مواد را به محاذیر شرعیه ومعاذیر ملکیه موقوف ساخته بودند. ایلچیان ذی شان به خصوص این مطالب از طرفین آمد و شد کرده از آن طرف [مقدمات عذر وازاین جانب به براهین ساطعه و حجج قاطعه القاء و افهام جواب می‌شد.[3]]

چون در عرض هفت و هشت سال این مقدمات به آمد وشد سفرا صورت عمل نیافت، دراین سال خجسته فال تنگوزئیل که مطابق سنهٔ یك هزاروصدو پنجاه وشش بوده باشد، موکب[4] همایونی قاآنی واردوی ظفرمقرون خاقانی باغازیان کاصحاب

۱ـ سورة الحجرات آیه ۱۰.

۲ـم : ندارد

۳ـ م: اقامهٔ اعذار وازاین جانب به رد اعتذار براهین قاطعه وحجج ساطعه القاء و اظهار می‌شد.

۴ـ م. کوکبهٔ همایون

دین به عزم این که [درخاك روم، بـا آب گفتگوی مخلی از هوای نفسانیت،۲]
آتش فتنه را منطفی و مایهٔ فساد و نـزاع را از میان اهل اسلام منتفی گـردانند
[حرکت۳] و از تمامی ممالك ایران و بلخ و بخارا، شیوخ‌اسلام و قضات‌کرام و
علمای اعلام را برای مذاکره و مقاولهٔ این امور به موکب منصوراحضار و به‌رسم
مهمانی متوجه، آن سرزمین گردیدند که مطالب معهوده را با مقدمهٔ ملك موروثی‌طی
نمایند ودراین وقت که در نجف اشرف به‌عتبه‌بوسی‌و تقبیل تراب روضهٔ علیهٔ غرویهٔ
فائـز و مشرف گردیدند وجمعی ازعلمای نجف‌اشرف وکربلای معلی و محال و
توابع بغداد را در حوزهٔ گفتگو حاضر ساخته مجدداً امر همایون به‌عز نفاذپیوست
که [للهالحمد]۴ در مذاهب اسلام هیچگونه قصوری وفتوری واقع نیست [الاشیوع
سب و رفض۵] که از بدو دولت صفویه در میان امت نبویه شیوع یافتـه. علمای
کرام‌که دعایم کاخ اسلام‌اند با یکدیگر مجلس محاوره ومذاکره آراسته [مشرب
عذب ملت نبوی را از لای شکوك و شبهات تصفیه‌کرده آنچه زلال حق و رشاد و
ماء معین صفوت‌نمای صواب و سداد است اختیار نمایند]۶ لهذا مأمورین، بـه‌نهج

۱ـ لشکریان نادر را در اسناد و نوشته‌های آن روزگار همه جا «کاصحاب دین» ذکر کرده و آن را لطیفه‌ای شمرده‌اند.

حتی شاعری ازمردم تبریز وازمعاصرین نادر، در قصیده‌ای به‌زبان ترکی که‌جهت مقبرهٔ نادرشاه گفته،بدین مطلب اشاره کرده:

سپاه رزمه«کاصحاب‌دین»خطاب‌ایتمك لطیفه دورکه اولوب‌عیندن‌اونا اشعار

(راك. توضیحات ارزنده‌شادروان‌سید جعفرسلطان القرائی، درمجلهٔ یغما،سال نهم (۱۳۳۵ ش، شمارهٔ ۱۱)

۲ـ م: در خاك رومی مخلی از هوای نفسانیت به آب گفتگو

۳ـ م: ندارد

۴ـ م: چون

۵ـ س : الافسادی

۶ـ م: فهل ملت نبو راکه ازهجوم اخراج اختلافات اهم آمیختهٔ گل ولای‌شکوك و شبهات گشته است اصفا و به زلال حق و رشاد و مـاد معین صفوت وسداد نایرهٔ فساد را اطفاء دهند.

مقرر در درگاه عرش اشتباه، حضرت یعسوب‌الدین و امام المتقین به طی مقالات و اظهار عقاید پرداخته. حقیقت ماجری به نهجی است که در مشهد شریف به شهادت آن حضرت نگارش می‌یابد.

[عقیدهٔ اسلامیهٔ داعیان دوام دولت قاهره و نادره[۱]] علمای ممالك ایران آن که، بعداز رحلت حضرت سیدالمرسلین، خلافت به اجماع امت بر جناب خلیفهٔ اول ابابکر صدیق رضی‌الله‌عنه و بعداز او به [نص آن جناب و اتفاق بر فاروق اعظم عمربن‌خطاب رضی‌الله‌عنه][۲] و بعدبه‌شوری واتفاق [به‌ذوالنورین عثمان بن‌عفان][۳] و بعدبر امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام قرار یافت وبه‌فحوای آیهٔ وافی هدایهٔ والسابقون الاولون من‌المهاجرین والانصار والذین اتبعوهم باحسان رضی‌الله عنه و رضوا عنه[۴] و به‌فحوای آیهٔ شریفهٔ لقدرضی‌الله عن‌المؤمنین اذیبایعونك تحت‌الشجره فعلم مافی قلوبهم[۵] و حدیث شریف «اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم» خلیفهٔ برحق و ربط و مواصلت فی‌مابین ایشان محقق بوده همه بایکدیگر رسم موافقت بی‌شائبهٔ مغایرت ومنافرت مسلوك می‌داشته‌اند و به حدی رسم مؤاخاة فی‌مابین ایشان مرعی بوده که بعداز رحلت خلیفهٔ اول و ثانی از دار دنیا، از جناب مرتضوی سؤال حال ایشان کردند. آن حضرت فرمودند امامان قاسطان عادلان کانا علی‌الحق و ماتا علی‌الحق وخلیفهٔ اول نیز درشأن خلیفهٔ رابع می‌فرمود اقیلونی لست بخیرکم وعلی فیکم وخلیفه ثانی در حق آن جناب می‌فرمود لولاعلی لهلك عمر ونظایراین، که دلالت برکمال رضامندی از یکدیگر دارد بسیاراست که مستغنی از بیان وتذکار است.

در سال نهصدوشش هجری که شاه اسماعیل صفوی خروج نمود، اشاعهٔ سب ورفض نسبت به خلفای ثلاث نمود واین معنی منشأظهور فساد ونهب اموال و

۱ـ م: عقیدهٔ اهل اسلام واعیان دولت قاهرهٔ نادریه

۲ـ م: نص خلیفهٔ اول و اتفاق امت بر خلیفهٔ ثانی

۳ ـ م: برثالث

۴ـ سورةالتوبه آیه ۱۰۰

۵ـ الفتح ۱۸

اسر عباد گردیده مورث مباغضات و معادات فی‌مابین اهل اسلام شد. تا اینکه، به مقتضای قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء[۱]، شاهنشاه عالم پناه به‌رتبهٔ سلطنت و جهانداری فائز گشته به نحوی که در فوق [مذکور شد] [۲] در شورای صحرای مغا از این داعیان استکشاف نموده، ما نیز عرض عقاید اسلامیهٔ خود [کرده بودیم وحال آن که] [۳] در روضهٔ مقدسهٔ علویه از داعیان مجدداً استفسار فرموده‌اند:

عقاید اسلامیهٔ داعیان به‌نهج مسطور است که خلفای راشدین رضوان‌الله‌علیهم را به‌ترتیب مذکور خلیفهٔ علی‌التحقیق حضرت سیدالمرسلین می‌دانیم و [شك وشبهه نداریم] [۴] و از رفض وتبرا، تبرا می‌جوییم به‌نحوی که جناب قدوة‌العلماء الأعلام شیخ الاسلام وافندیان عظام دولت علیهٔ عثمانیه تصدیق مذهب جعفری کرده‌اند، مقلد[۵] تقلید آن حضرت وبراین عقیده راسخ و ثابت[۶] می‌باشیم وآنچه سمت تحریر یافته [محض از خلوص فؤاد وصمیم قلب است] [۷] وهرگاه خلاف این عقیده از ما به ظهور برسد، از دین بیگانه و مورد غضب خداوند یگانه و سخط شاهنشاه زمانه وخدیو فرزانه باشیم.

اسامی طلبهٔ رکاب

محل مهر میرزا محمدعلی بن ملا شفیع نایب الصدارة العلیة العالیة

» » میرزا محمدحسین بن میرزا عبدالکریم قاضی عسکر

۱ــ سورهٔ آل عمران آیه ۲۶

۲ــ م : قلمی

۳ــ م : [نمودیم وحال نیز]

۴ــ در منشآت نیست

۵ــ م : مقلد

۶ــ م : ثابت قدم

۷ــ م : [قلب ونقد این مدعا مصفی از شائبهٔ غش وریب است].

» » آقا حسین بن آقا ابراهیم شیخ‌الاسلام اردوی معلی

» » میرزا بهاءالدین محمد شیخ‌الاسلام کرمان

» » میرزا صدرالدین محمدشیخ‌الاسلام دامغان

» » قاضی هرات

» » آقا حسین شیخ‌الاسلام سبزوار

» » شیخ‌الاسلام استراباد

» » شیخ‌الاسلام شیروان

» » شیخ‌الاسلام طهران

» » شیخ محمدشیخ‌الاسلام شیراز

» » قاضی جام

» » شیخ الاسلام نیشابور

محل مهر سید محمد پیشنماز قم

» » میرزا ابوالقاسم شیخ‌الاسلام قم

» » سید حسین پیشنماز کاشان

» » آقا مرتضی شیخ‌الاسلام نایین

» » ملارفیع شیخ الاسلام یزد

» » ملانصیرامازندرانی

» » آقا مهدی لاریجانی

» » شیخ الاسلام گیلان

» » آقا مسیح دهدشتی

» » حاجی صالح شیخ‌الاسلام خلخالی

» » شیخ‌الاسلام مراغه

» » سید محمد شیخ الاسلام ایروان

طلبهٔ ولایات

محل مهر	حاجی مهدی نایب‌الصدارهٔ ارض اقدس
« «	میرزا محمدرحیم شیخ‌الاسلام اصفهان
« «	خطیب ارض اقدس
« «	شیخ‌الاسلام سمنان
« «	شیخ‌الاسلام ارومی
« «	قاضی اردبیل
« «	میرزا مقیم خادم رضوی
« «	محمدعلی خادم رضوی
« «	شیخ‌الاسلام شوشتر
« «	آقا شریف شیخ‌الاسلام ارض اقدس
« «	میرزا اسدالله شیخ‌الاسلام تبریز
« «	ملاطالب شیخ الاسلام مازندران
« «	شیخ‌الاسلام قزوین
« «	شیخ‌الاسلام قزوین
« «	حاجی‌زکی شیخ‌الاسلام کرمانشاهان
« «	شیخ‌الاسلام کازرون
« «	میر مهدی پیشنماز اصفهان

عقیده [اقل][1] داعیان دولتین علیتین علمای نجف اشرف و کربلای معلی و حله و توابع بغداد آن که امام جعفر صادق (رض)[2] ذریهٔ رسول [اکرم و ممدوح امم و طریقهٔ آن حضرت مرضی و مقبول و مسلم است][3] و از قراری که علمای ایران عرض

۱ــ س ندارد

۲ــ م : علیه‌السلام

۳ــ م : گرام، ممدوح کل انام و نزد ائمهٔ ملل قبول و مسلم است

وتحریر کرده‌اند ونزد داعیان تحقق یافته عقاید اسلامیهٔ اهل ایران صحیح و فرقهٔ مزبوره قایل به حقیت خلفای کرام و از اهل اسلام و امت حضرت سیدالانام علیه‌الصلوة والسلام می‌باشند وهرکس که به این فرقه اظهار عداوت [دین‌وملت][1] کند، از کسوت دین عاری و خدا و رسول واکابر دین از او بیزار [وبری بوده][2] در دار دنیا محاکمهٔ او با سلطان عصر ودرعقبی [باجبارالبطش والقهر خواهد بود][3]

محل مهر دخیل علی قاضی کربلا

« « سید نصرالله مدرس کربلا

« « مهدی القنوی

« « علی‌بن حمزه شیخ‌الأسلام کرکوک

« « محمدبن احمدالجزایری

« « احمدبن درویش

« « ملا محمد خطیب‌النجف

« « عبدالله بن‌حسین‌السویدی[4]

عقیدهٔ اقل‌الدعاةعلمای [قبه‌الاسلام][5] بخاراوبلخ[وماوراء النهر و خوارزم][5] اینکه عقاید صحیحهٔ اسلامیهٔ اهل ایران به نحوی است که‌علمای فوق بیان‌نموده‌اند و این فرقه [داخل اهل اسلام اند و امت حضرت سیدالانام][6] می‌باشندوهر کس که با آن جماعت [دردنیا][5] اظهار عداوت نماید خارج از دین و محروم از شفاعت [حضرت سیدالمرسلین][7] بوده در دنیا بازخواست او با پادشاه [آفاق][8] و در عقبی

۱ــ س : دینی

۲ــ س : اواز دین خدا ورسول واکا بر دین از بیزار بوده

۳ــ س : با خداوند جبار خواهد بود.

۴ــ در منشآت این اسامی نیامده است.

۵ــ فقط در منشآت

۶ــ م : داخل اسلام و از امت حضرت ....

۷ــ م : خاتم النبیین

۸ــ س: عصر

شاهنشاه‌علی‌الاطلاق خواهد بود و اختلافاتی[1] که معتقدین عقاید مسطوره درفروعات باائمهٔ مذاهب اربعه می‌باشد منافی و مغایر اسلام نیست. صاحب این اعتقاد ازاسلام و قتل و نهب و اسر فریقین که مسلمان و امت محمدیه و برادر دینیه‌اند بر یکدیگر حرام است.

محل مهر محمدباقر عالم بخارا

» » میرعبدالله صدر بخارا

» » قلندر خواجهٔ بخارا

» » شاهم خواجهٔ بخارا[2]

داعیان، علمای افاغنهٔ ابدالی و غلیجه سکنهٔ قندهاروغیره، براین وجه کشف حجاب از چهرهٔ مطلب می‌نمایند که عقاید صحیحهٔ اسلامیه به نحوی است که علمای مشهدین وحله وغیره وافاضل بلخ و بخارا و توران بیان‌نموده‌اند و هر کس که به‌این فرقه در مبغضت دینی باشد از دین عاری و مستحق غضب وسخط حضرت باری و مواخذهٔ دراین نشأت حواله به محاکمهٔ سلطان عصر خواهد بود *

محل مهر ملاحمزه شیخ‌الاسلام افغان

» » جمشید پیشنماز افغان

» » علی مدرس افغان

» » محمد امین

الحمدلله حضرت مجلس محاورهٔ علماء ایران مع امراءماوراءالنهروالافغان بامرالشهنشاه ألاعظم لوالی بغداد احمدپاشاالمکرم بالحضور و النظربین الفریقین.

۱ـ س : اختلافی

۲ـ اسامی در منشآت نیامده.

*ازاین جا به بعد ، در منشآت میرزامحمدمهدی‌خان نیامده و در جهانگشای نادری نیز هم (رك جهانگشا ص ۳۹۴ـ۳۸۸)

فبعد المذاکره والمحاوره، اتفق رأی الجمیع علی مافی هذه الوثیقه فشهدت علی الجمیع بما قرروه والتزموه فاقول ان الفرقة الایرانیة، علی ما قرروا و سمعته منهم، مسلمون حقاً لهم ما للمسلمین وعلیهم ما علی المسلمین.

(محل مهر) افندی یاسین مفتی بغداد.*

---

* این وثیقه‌نامه به انشای میرزا مهدی‌خان استرابادی است که پس از پایان مذاکرات علمای ایران وعراق، عرب وافغان و ترکستان در ۲۴ شوال ۱۱۵۶ قمری نوشته‌شده است، این وثیقه با مختصر تفاوتی در جهانگشای نادری و منشآت میرزا مهدی خان آمده (ص ۷۶-۷۵) بدون ذکر اسامی امضا کنندگان. اما تفصیل شروح آن را ابـوالبرکات عبدالله بن حسین سویدی (۱۱۰۴-۱۱۷۰) از علمای بغداد که خود در این مذاکرات حاضر وناظر بوده در دو کتاب خود به نامهای «النفحة المسکیه فی الرحلة المکیه» و «الحجج القطعیة لاتفاق الفرق الاسلامیه» آورده است و این هردو درمصر چاپ‌شده. از این وثیقه نامه، نسخه‌ای در ضریح امام اول شیعیان گذاشتند ونسخه‌های دیگر را به دیگر بلاد جهان اسلام فرستادند. متن دقیق وثیقه نامه که در متن آمده مأخوذ است از کتب عبدالله بن حسین سویدی به نقل از مجله یادگار (سال ۴ شمارهٔ ۶ ص ۵۵-۴۲)

نامهٔ نصرالله میرزا به‌علی‌پاشا

جناب وزارت مآب، سعادت اکتساب، رکن رکین دولت ابد مدت عثمانی و حصن حصین سلطنت دوران عدت قاآنی، زینت افزدی ارائك شهامت وجلالت و نظام‌بخش کشور حشمت و بسالت، صدر اکرم ودستور مفخم، علی‌پاشای وزیراعظم را بعد از تبلیغ دعای مشفقانه، انهای رای اصابت اقتضا می‌دارد که نوشتهٔ آداب سرشتهٔ آن والا جاه ، در حینی که ما بین مراغه وتبریز مسیر کوکبهٔ گیتی نورد همایون و مضرب سرادقات سپهر نمون بود واصل و به مضامین آن اطلاع حاصل گشته چگونگی را معروض خدمت اکسیر خاصیت اعلی حضرت قدر قدرت شاه بابسام گردید.

آمدوشد سفیر و مکتوب عقده‌گشا از حبایل مقصود نگردید . از آن جا که اعلی‌حضرت دارا درایت سکندر حشمت افراسیاب اسباب فریدون فر، رافع رایات جهانداری وناصب آیات خلافت وشهریاری، حامی بیضهٔ دین وملت و حافظ حوزهٔ ملك و دولت ، سلطان البرین والخاقان البحرین، ثانی اسکندرذوالقرنین و خادم الحرمین الشریفین، پادشاه ظل الله و خلیفة الاسلام، لازالت دولته، نواب همایون مارا قرنداش

بزرگ می‌باشند و استرضای ضمیر خورشید نظیر آن حضرت بر ذمهٔ همت اقدس که خود را برادر کهتر می‌دانیم به‌متحتم ولزوم دوستی و اتحادمیانهٔ این دودولت ابدبنیاد بر عالمیان جلوهٔ ظهور دارد، به‌نحوی که‌سمت نگارش وصورت‌خواهش یافته بود، امر همایون‌به نفاذ اقتران یافت که حکام سنور و مستحفظان ثغور این طرف نیز ضابطهٔ مزبوره را بین‌الدولتین ملحوظ و منظور وبنیاد بین‌الحضرتین‌را دور از شائبهٔ خلل و قصور دانند.

آن عالی‌جاه که مطرح اشعهٔ انظار عنایات سلطانی و مهبط انوار مکرمت‌و مرحمت خاقانی [است و] به‌رتبهٔ‌بلند وزارت عظمی سرافرازی یافته، نظر به‌مراسم تیقظ و آگاهی و کمال صلاح‌اندیشی و خیرخواهی که آن عالی جاه را مجبول و مفطور وزبانزد نزدیك و دور است، شایسته وسرافراز این منصب جلیل‌القدر بوده ازاین معنی مشمول عواطف بیدریغ همایون ما می‌باشند.

می‌باید که تفضلات‌خاطرخطیر اقدس را دربارهٔ خود به‌اقصی‌الغایة تصور کرده حاجات ومدعیات که دراین‌سدهٔ سپهرنمون داشته باشند عرض و به عزانجاح مقرون داند[1]. *

۱ــ منشآت: دارد

*. منشآت، ص ۱۱۶-۱۱۵

نامهٔ نصرالله‌میرزا به‌صدراعظم عثمانی[1]

بر رأی اصابت پیرای مهراضائت عزم اعلام آنکه قبل از این، از جانب حضرت اعلی ولی‌النعمی، درباب توجه موکب همایون بـه‌آن سمت، اشاره شده بود. حال نیز از راه محبت به تجدید اعلام اقدام می‌شود که انشاءالله در حوالی نوروز فیروز عرصهٔ مغان مضرب خیام سپهر احتشام گشته از آن‌جا متوجه‌آن دیار خواهندگشت واین نیازمند درگاه اله از ملتزمان رکاب همایون خواهدشد.

چون استقرار اساس مذهب و ازالهٔ فتنه پیشنهـاد ضمیراقـدس و مقصود و مطلوب و اغراض دنیوی و اطماع نفسانی به‌همه جهت مسلوب می‌باشد، معاذالله که قتل واسر اهل‌وسکنهٔ ممالك وسیع‌المسالك عثمانی پیشنهاد خاطر ملکوت‌ناظر اقدس باشد و بجز علیق‌الدواب و مأکول سپاه کاصحاب الـدین تکالیف و تحمیل نگشته و آسیب و اضرار به‌حال احدی واقع نخواهد شد. اعم از آنکه بنابه‌صلح باشد یا به‌جنگ، در هر دو صورت، عواقب امور قرین به‌خیر و منجر به‌صلاح و صواب خواهد بود.*

۱ـ عنوان در منشآت: «ایضاً نصرالله‌میرزا به وزیر دوم نوشته»

*. منشآت ص ۱۱۳-۱۱۲

نامهٔ میرزا مهدی‌خان به علی پاشا[1]

حضرت ارسطوفطرت والامنزلت، مسندنشین ایوان وزارت کبری و بالاگزین محفل صدارت عظمی، مشید ارکان دولت علیهٔ عثمانیه وممهد بساط البسیطة البهیة السلطانیة، برازندهٔ وسادهٔ علیای دولت و اقبال و فرازندهٔ لوای سپهر اعتلای سعادت و اجلال پادشاهی، ارسطورای دانش‌پذیر و مشیر مشتری تدبیر آفتاب نظیر، وزیر اعظم ودستورمکرم علی پاشا ادام الله جلاله، بعد از گزارش تعظیمات مشفقانه وابلاغ دعوات وافیات صادقانه، منهی انهای [رای] ملک آرامی دارد که در این اوان میمنت نشان مژدهٔ تفویض خاتم وزارت عظمی وصارم شهامت کبری به یسار و یمین آن والاجاه بلندمقدار به مسامع دوستی رسید و موجب انبساط طبع و انتعاش خاطر گردید. للهالحمد که زمام اختیار دولت ابد پیوند عثمانیه به سرپنجهٔ چنان وزیر صاحب رأی درآمده که خاص و عام به ذکر مدایح ومناقبش رطب اللسان و خیرخواهی وصلاح اندیشی جناب حمیده‌اش معلوم جهانیان وممدوح عالمیان می باشد. چون دراین وقت، از طرف قرین الشرف همایون اعلی حضرت قدر قدرت ظل اللهی روحنافداه، نامهٔ مشکین ختامه مشعر به ترتیب ابلاغ دونفر از افندیان کرام به نحوی که مسموع سمع

1ـ عنوان در منشآت: مراسله که به وزیر اعظم روم مرقوم گردیده

شریف خواهد شد انفاذ دربار خلافتمدار عثمانی شده نظر به دوستی حضرتین علیتین ورابطهٔ بین الدولتین به نگارش این مکتوب مبادرت و ادای مراسم تهنیت و تبریک پرداخته، انشاءالله وسادهٔ لازم السعادهٔ دولت و اقبال به وجود مسعود سامی مبارک ومیمون بوده، دائماً بهره‌یاب عنایات باری و سربلند الطاف بی‌منتهای شاهنشاهی باشند. طریقهٔ انیقه آنکه پیوسته به مراسلات صداقت آثار مؤسس اساس موالات باشند.*

*. منشآت ص. ۱۱۰-۱۰۹

نامهٔ میرزامهدی‌خان به صدراعظم عثمانی[1]

...[2] وبعد مشهود می‌دارد که قبل از اینکه مخلص بی‌ریا به موجب امر و اشارهٔ بندگان اقدس ـ که جانهای جهانیان فدایش باد ـ مأمور آن دولت علیه گردد، لازمهٔ سعی و اعانت به همراهی شرایط اخلاص اندیشی وخیر خواهی از جانب خدام کرام به‌عمل آمد وبعداز انصراف ازآن دیار خلافت‌مدار، مساعی جمیلهٔ ایشان نیز به‌عرض اقدس رسید و چون در زمان حضرت رسول بنای اسلام بر یك طریقه بود وبعد از آن به مدتی، امام‌اعظم[3] کتابی در فروع احکام نوشته که جمعی از اهل اسلام مقلد طریقهٔ او شده‌اند. بعد از او، امام‌مالك[4] نیز کتابی درفروع نوشته درآن نیز مغایرت واختلاف با طریقهٔ هردو داشت و جمعی‌هم‌مقلداوشده‌اند وبعد از آن، در اواخربنی‌عباس، امام‌احمد حنبل[6] ظهور و او هم کتابی در فروع

۱ـ عنوان در منشآت: «مراسله که راقم الحروف به‌وزیر روم نوشته.»

۲ـ در منشآت به‌همین صورت آمده و ظاهراً مقدمهٔ نامه حذف شده است.

۳ـ یعنی امام ابوحنیفه‌نعمان بن ثابت (از ۸۰ تا ۱۵۰ ه.ق). صاحب کتاب «الفقه‌الاکبر»

۴ـ مالك بن انس پیشوای مذهب مالکی وصاحب کتاب «الموطا». ۹۰ تا ۱۷۴ ه.ق)

۵ـ محمدبن ادریس‌الشافعی که گویند درهمان سال بلکه روزوفات ابوحنیفه متولد شده و در ۲۰۴ در گذشته. اهم کتب وی به‌نام «الام» معروف است.

۶ـ احمدبن‌حنبل که در سال ۱۶۴ در بغداد متولد شده و درهمان شهر در ۲۴۱ در گذشته، مهمترین کتاب وی «المسند» نام دارد شامل سی هزار حدیث.

نوشته که مخالفت بسیاری در طریقهٔ ثالثهٔ سابقه دارد و جمعی نیز مقلد این طریقه می‌باشند و از زمان دولت بنی‌عباس، به اعتبار تعدد مجتهدین و اختلاف مقلدین، بعضی از اهل اسلام که مقلد طریقهٔ خارج از طرق اربعه بوده‌اند در مقام تخطئه و تکفیر بعضی دیگر برآمده فی‌الجمله نزاع و فتنه درمیان فرق اسلام به‌این جهت به‌هم رسیده بود. آخرالامر به اعتبار رفع فساد و جدال، خلیفهٔ عصر به تصدیق علمای آن زمان، بنابراین گذاشته بود که مقلدین اربعه تکفیر بعضی دیگر نکرده همگی را از جملهٔ اسلام شمرده و هریکی را در طریقهٔ خود مصاب می‌دانند. چون از ایام ظهور سلسلهٔ صفویه الی زمان جلوس میمنت مأنوس، به اعتبار اختلاف مذهب، فتنه وفساد عظمی درمیان اهل‌اسلام به‌هم رسیده‌بود که هریك یکدیگررا نهب واسر وقتل واسرا را درمیان خود و کفره بیع و شری نموده‌اند. بناء علیه بندگان اقدس، بعد از التزام اهل ایران که تارك بدع باشند، از اعلی‌حضرت خواندگار خواهش این پنج مطلب نموده‌اند که یکی از آن جمله این است که ملت جعفری را خامس ملل اربعه دانسته تا رفع غائلهٔ فساد بین‌العباد گردد و در این باب رقم مبارك به سرافرازی آن‌عالی‌جناب وزیراعظم ازموقف‌اعلی‌عزصدوریافته بود که رقم مبارك‌را محب‌در ورودخود به‌آن‌حدود بدیشان‌رسانیده‌وایشان‌عریضه‌ای به‌خدمت‌بندگان‌اقدس به‌این مضمون نوشته بودند که هیچیك ازسلاطین سابقه چنین خواهش از پادشاه اسلام‌نکرده‌اند این‌تکلیف‌موقوف باشد. ازاین‌طرف، ازجانب‌نواب‌شاهزاده‌کامکار نصرالله میرزا در جواب عریضه نوشته شده‌که هرگاه در ایام حضرت رسالت‌پناه بنای اسلام بریك‌طریقه بود چه‌نحوشدکه درایام خلفای‌بنی‌عباس که‌مدتهای مدید از هجرت گذشته بنای اسلام‌بود برچهارشد، استکشاف این‌مطلب‌شده‌جوابی که دراین وقت ازآن عالی‌جناب رسیده این است که فروغ ملت جعفری در میان فروع ائمهٔ اربعه جرحاً و تعدیلاً مذکور نیست وپرظاهر است‌که این حرف شگرف جواب این مطلب نمی‌شود. آن عالی‌جناب للّه‌الحمد قائمهٔ‌روی زمین و استوانهٔ شرع مبین وخیرخواه کافهٔ مسلمین می‌باشد. برذمهٔ ایشان واین دوستی نشان لازم است که‌آنچه

محض حق و حق محض است در دولتین علیتین گفتگو کرده در اصواب امور صواب که منتج اصلاح و متضمن فوز و فلاح است سعی بلیغ مبذول داریم. حرف اعلی حضرت شاهنشاهی آن است که برای رفع فتنه، به تصدیق علما، بنای مذهب اسلام در فروع، به موجب امر سلاطین سابقه، بر چهار قرار یافته حال که درمیان این فرق مادهٔ فساد و خصومت به اشد و اقوی است و اسرای مسلمانان درمیان کفار بیع و شری می شوند، چه منقصت دارد که بنای تقلید در حکام فرعیه و در پنج قرار گیرد. کجا رواست که اهل اسلام در یکدیگر افتاده کفار درمیانه فرصت جسته باشند تا به نهب و اسر اموال و اولاد مسلمین اطالهٔ ید نمایند و اسرای اهل اسلام در اسواق بیع و شری و در کنایس خاج پرست کردند. البته این معنی موجب خشنودی خدا و مقرون به رضای جناب رسول و خلفای راشدین نخواهد بود و کار به جائی رسید که بسیاری از امت نبویه در میانه تلف و برطرف شوند و تهاون در این امر مؤدی مفاسد عظیم گردد و از آن جا که پیوسته پاسداری بیضهٔ اسلام و صیانت ناموس امت حضرت سیدالانام منظور نظر حقانیت اثر سامی می باشد، اهم و اصوب آن است که آن عالی جناب مقدس القاب درین باب خود را معاف ندارند و به اقتضای محامد ذات ملکی صفات بذل جهد در این باب لازم شمرده و نوعی فرمایند که به برکت سعی و اهتمام و به یمن همت آن کروبی احتشام امور معهوده بر وجه اسهل و اکمل فیصل یابد که امحای فساد و احیای مراسم وداد فی مابین عباد موجب فوز و رستگاری و باعث خشنودی حضرت باری خواهد شد.*

* منشآت میرزا مهدی خان ص ۱۰۴-۱۰۲

صورت دفتر هدیه

دفتر هدایا ویادبود سرکار خلافت‌مدار اعلی‌حضرت فلک رفعت پادشاه ظل-الله وخلیفهٔ اسلام‌پناه خلدالله خلافته‌العظمی که مصحوب عالی‌جاهان مقربی‌الخاقان مصطفی‌خان ومهدی‌خان ایلچیان ارسال شده:

تخت میناکاری مع پشتی ومسند که موافق ثبت جواهرخانهٔ هندوستان به چهارالف وچهل‌هزارونهصدوشصت نادری تمام شده فیه‌المذکورات:

الماس: پنجاه وهشت قطعه

زمرد: شش‌هزاروهفتصدوده قطعه

مروارید: بیست‌هزاروچهارصدوهشتاد قطعه

یاقوت: یک‌هزارونهصدوهفتادوسه قطعه

روپوش وغیره

روپوش دوشک تخت مبارکه عن زربفت بادله به طرح بند رومی بطانهٔ اطلس نیلوفری سجاف اطلس بوتهٔ نقره ریشه‌گلابتون عددی

روپوش تخت مبارکه عن یکشبهٔ ارغوانی کناره وپاک بادله طلاباف عددی

چادر زربفت رشیدی اندرون زربفت بطانهٔ ماهوت قرمز مشتمل بر بیست و چهارخانه که هرخانه‌ای دو ذرع و تمام دایره چهل و هشت ذرع می‌شود. یك باب

گاو سر و کویزه گاوسر نقره: دوهزار و هشتاد و یك متقال: چهل و هشت عدد

کویزه وقبهٔ طلا:

کویزهٔ طلا ششصد و دوازده مثقال و نیم، دو پارچه عددی

قبهٔ طلا هفتصد وشصت و هشت مثقال، دو پارچه عددی

میخ نقره: بیست و هفت هزار و پانصد و چهل و یك متقال: چهل و هشت عدد

بوقچه دارایی رکیبی بطانهٔ قدك آل سجاف قصب قرمز: عددان

فرش وغیره:

فرش چادر زربفت یك دست

زیرفرش لندره بطانهٔ چیت عددی

فیل وغیره:

فیل بازیگر دو زنجیر

جل زربفت وغیره‌ها:

جل زربفت بطانهٔ قطنی ریشه گلابتون عددان

جل ماهوت بطانهٔ قدك ریشه ابریشمی عددان

[محل مهر امامقلی‌خان]*

---

*. برگ ۶۳۳ از اسناد انجمن تاریخ ایران

تخت نادری

تختی که نادر برای سلطان محمودخان پادشاه عثمانی فرستاده اکنون در سالن شماره ۳ موزهٔ توپ‌قاپی استانبول روشنی بخش دیدهٔ اهل نظر است. پیش از آن چنین می‌پنداشتند که این تخت از غنایم جنگ چالدران است، اما تحقیقات اخیر روشن نمود که این تخت ساخت هنرمندان هندی و جزو غنایمی است که نادر ابتدا از هند به ایران کشیده و در سال ۱۱۵۹/۱۷۴۶ به سلطان محمودخان عثمانی (۱۱۶۸-۱۱۴۲/ ۱۷۵۴-۱۷۳۰) اهدا کرده است.

نادر ضمن شرح هدایای خود جواهرات مختلف تخت را جزء به جزء توصیف کرده و ما اینک به شکل تخت می‌پردازیم. این تخت بیضی شکل و «کاناپـه» مانند است با چهار پایهٔ ضخیم با برجستگیهـای درشت. ارتفـاع آن ۴۶ سانتیمتر است. تخت اصلا چوبی است و روکش بدنه و پایه‌ها از طلاست که با رنگهـای سبز و سرخ میناکاری و با انواع جواهر از زمرد و یاقوت و مروارید ترصیع شده‌است. این جواهرات به‌صورتهای گل و شاخه روی میناکاری نصب شده. بلندی دیوارهٔ پشتی تخت ۴۱ سانتیمتر است و روی بیرونـی آن مزین و مرصع به جـواهرات است و روی درونی دارای گلهای مینائی سرخ و سفید مـی‌باشد و در طـول قسمت

بدنهٔ پشت تخت برجستگی‌های مخروطشکلی است مزین به یاقوت که در سر هر برجستگی قطعه‌ای زمرد نصب شده. بالش روی تخت از مخمل ارغوانی رنگ دوخته شده و اطراف آن با مروارید گلدوزی و با پولکهای طلائی و یاقوت و زمرد مزین گردیده است. این تخت دارای پاتختی کوچکی است با تزئیناتی همانند تخت بزرگ.

جالب توجه این است که در سالن شمارهٔ دو توپ قاپی هدایای سلطان عثمانی نیز به معرض تماشا گذاشته شده و از جملهٔ این هدایا خنجری است که قبضهٔ آن با سه قطعه زمرد درشت تزیین یافته و در بالای آن نیز زمرد بسیار درشتی کار گذاشته شده و در زیر آن ساعت کوچکی قرار گرفته است. اندازهٔ زمردهای قبضه ۴×۳ سانتیمتر است و جنس غلاف و قبضه از طلاست مزین به اشکال گوناگون با الماسهای متعدد.

علت این نکته که هم هدایای نادر و هم هدایای سلطان محمودخان عثمانی در کشور عثمانی بوده و در موزهٔ توپ قاپی نیز در کنار هم قرار گرفته‌اند، ظاهراً این است که قرار بوده دو هیئت سفارت از ایران و استانبول به بغداد روند و پس از رسیدن سفرا بدان شهر هر یك به صوب مأموریت عزیمت نمایند. اما سفرا به بغداد که می‌رسند خبر کشته‌شدن نادر منتشر می‌گردد و این امر ادامهٔ حرکت آنان را متوقف می‌سازد و اندکی بعد که مصطفی‌خان شاملو با وجود تأیید سمتش از طرف ابراهیم‌شاه از رفتن به‌طرف استانبول منصرف می‌گردد، موضوع تبادل سفرای طرفین منتفی می‌شود. در این هنگام دولت عثمانی از فرستادن هدایا خودداری می‌ورزد و آنها را به استانبول برمی‌گرداند. اما تخت نادری به بغداد ارسال‌شده بود و بغداد جزو متصرفات دولت عثمانی بود و بدینگونه دولت عثمانی بی آنکه متقابلا هدایایی بفرستد، تخت‌را تصاحب کرده و در ایران هم اوضاع چنان آشفته بوده که کسی متوجه این موضوع نشده و اگر توجهی هم به احتمال ضعیف ابراز می‌شد قدرت سیاسی و نظامی وجود نداشته که پشتوانهٔ سخن حق باشد.

در خصوص تختهای نادری[1] که تخت اهدائی مزبور یکی از آنها بود کشیش بازن چنین می‌نویسد:

«... از تختهای با شکوه او چه بگویم. آن یکی را که از هندوستان آورده بود به‌عقیدهٔ من گرانبهاترین تختی است که چشم بشر می‌تواند دید. سطح آن شش گام و بلندی آن ده گام بود. در آن هشت ستون باشد، هریك مرصع به الماس و مروارید و بالای آن در درون و بیرون پوشیده از لعل و زمرد. دو طاوس بر آن باشد که هریك از پرهای دم آنها منتهی به‌زمردی بزرگ می‌شود و در اندام آن دو طاوس به تناسب رنگهای مختلف طبیعی حیوان جواهرات قیمتی تعبیه‌شده است. پنج تخت دیگر داشت که نیز بسیار مجلل و باشکوه بود. برای او یکی دیگر نیز ساختند که از صفحه‌ای از طلا درست شده بود مرصع به‌جواهر.

علی‌الظاهر، تخت نخستین که بازن نام می‌برد همان تخت‌طاوس است و باز احتمالا این تخت آخری همان است که نادر دستور ساخت آن را داده بود تا برای پادشاه عثمانی بفرستد.

۱– در مورد تخت‌های نادر رجوع شود به‌نامه‌های کشیش بازن طبیب نادرشاه (مجلهٔ یغما، سال سوم. ۱۳۲۹ صفحهٔ ۴۱۵/۴۱۴) ومقالهٔ آقای دکتر داود اصفهانیان تحت‌عنوان «تخت اهدایی نادرشاه افشار به‌سلطان محمود عثمانی» (مجلهٔ هنر و مردم شماره ۱۵۶)

نامهٔ مصطفی خان شاملو به احمد پاشا والی قارص

[شاه شاهان[1]]

پیوسته اختر دولت و ابهت و مناعت و جلالت و کوکب سعادت و حشمت و نبالت و بسالت از وصمت هبوط و محاق و آفت احتراق مصون بوده کامیاب حصول آمال باشند.

بعد از تبلیغ دعوات وافیات مشتاقانه، مشهود رای موالات پیرای مهرضیا می‌دارد که مکتوب مودت اسلوب گرامی، سمت وصول یافت و موجب مزید مواد وداد گردید. شرحی که در باب آمدن موکب همایون در سال قبل به قارص و ظهور خرابی از غازیان کاصحاب دین نسبت به محال آن نواحی، با وصف اظهار دوستی و اتحاد مذهب و قضیهٔ سرعسکر و به‌قتل رسیدن جمعی از عسکر عثمانی در عرض راه در اثنای گریز و تناقض و تخالف این معنی با ادعای دوستی، نوشته بودند مراتب مزبوره هر کدام جوابی دارد:

۱- احتراماً درصدر نامه آمده وجایش در متن است.

آن عالی جاه الحمدلله صاحب عقل و انصاف‌اند ووزیرو صاحب اختیار و در میان کاربوده‌اند. ازالهٔ آثار رفض وتکلیف مقدمهٔ رکن وسر مذهبی به‌آن‌دولت ورفتن برسرموصل و مراجعت کردن به رسم دوستی ودوباره‌به‌آن دولت اعلاه کردن معلوم رای سامی ومفهوم دورو نزدیك می باشد. چون احمد پاشای سرعسکر سابق و محمدعلی رفسنجانی در قارص می بود، خبرتشریف آوردن آن عالی جاه نیز به مسامع علیه‌می رسید. مکتوبی هم که آن عالی جاه به‌رستم‌خان سردارسابق ایروان‌نوشته‌بودند حاضر ودرخاطرسامی خواهد بود که‌در آنجا درج کرده بودند که مأموریم که‌صفی-میرزا را برده در اصفهان متمکن سازیم. لهذارایات نصرت آیات عازم قارص‌شده وسوای‌این باعث‌برعزیمت‌موکب‌همایون‌نبوده به‌این‌جهات‌متوجه‌قارص‌شده‌باشند. با وصف این، چگونه باز تقصیر براین طرف لازم‌خواهدآمد. باوصف‌اینکه ازاین طرف این همه سعی در ترویج مذهب اهل سنت‌ونشر حقیت خلافت خلفای ثلاث شده ایلچیان‌عظیم‌القدر برای‌دوستی به‌آن دولت‌والا فرستاده باشند، گنجایش‌نداشت که به‌این‌نحوه درمقام تلافی درآمده‌محمد علی رفسنجانی را اسم گذاشته به ایران مأمور و اینگونه عبارات را در فرامین و نوشتجات بنویسند.

نزد خرد ظاهر است که‌پادشاهی‌منوط به‌تقدیر و رضای‌الهی است بلکه چنین اتفاق می‌افتاد که موافق‌تمنای اعیان‌آن دولت برفرض محال که‌او شاهزاده می بود واو در ایران‌تسلطی‌به‌هم می‌رسیدهرگاه اولاد شیخ صفی که تسلط یافته‌اند تا حال مفاسد آنها باقی باشد چنین شخصی که‌به‌دست‌عجم‌می افتاد خود انصاف دهند که تجدید مفاسد سابق چگونه می‌شد، اعیان آن دولت، خدا و رسول خـدا و خلفای اکرم را چه جواب می‌دادند.

آنچه درباب سرعسکر وتفرقگی عسکر نوشته بودند که قضای الهی اتفاق افتاد، مشارالیه ده روز پیشتر دراینجا توقف کرد. دفعهٔاول که‌جنگ شد، دوفرسخ تااردوی او مسافت داشت. شکست خورده قشونهای کاصحاب‌الدین تامطریس او، ایشان را تعاقب کرده جمعی کثیر از پاشایان وروساو بیرقداران و عساکر او به قتل

رسیده برطرف‌شدند وسرعسکر درمطریس خودمتحصن شده راه‌آذوقه براو مسدود شد. لاعلاج شده شکسته وبیغوله‌های‌زمین را به‌دست گرفته‌سنگر خود را به‌احتیاط وهرروزه ربع فرسنگ پیش آورد، خاك وسنگرجرئت مقابله نمی کرد. لابد بنارابا اعیان عسکر به‌یورش گذاشت. چون عسکر از مقابله وجنگ میدان مأیوس بودند دیدند که در میان مطریس وزمین شکسته‌چه‌کار توانستند ساخت که درمیدان جنگ بسازند و معلوم‌بودکه بعد ازآنکه از پشت مطریس به معرکه می آمدند امیدحیات برایشان نبود. بایست یا به حرف سر عسکر عمل کنند یاجان به سلامت به دربرند. آن عالی جاه از قشون خود تحقیق نمایند که همان روز که این مقدمه واقع شد پانصد ششصد نفر از آدم او را، که در خارج اردوی او بود، برطرف کرده‌عسکر اوراکه برای‌کاه وغله‌برآمده بودند تعاقب کرده‌به مطریس او داخل کردند. باوصف این شکستهای مکررومسدود بودن راه‌آذوقه وذخیره‌برچنین عسکری چگونه‌توقع قرار وثبات می‌توانست داشت وچه‌قسم راه‌شبهه در فرار ایشان باقی خواهد ماندو مردن سرعسکر هم معلوم‌که چه حالت دارد.

اینکه درباب قید وگرفتاری جمعی از ایشان نوشته بودند، بعد از آنکه آن جماعت از میان مطریس آغاز هزیمت‌کرده بودند، قشونهایی که در دو طرف به محافظت ایشان وسد طرق قارص مأمور بودند، بدون امرو اشارهٔ اقدس، به ایشان در آویخته هریك را که منزل اجل نزدیك بود به معرض تلف در آوردند.

معهذا معلوم است که آن جماعت از برای کشتن و کشته شدن به جنگ آمده بودند و به طریق دوستی و مهمانی نیامده بودند. درین صورت آنچه به متقضای تقدیر ونصیب دربارهٔ هریك اتفاق افتاده باشد متضمن گله‌مندی نیست باوصف این معنی، جمعی ، از گرفتاران را مرخص ومصحوب جامیش[1] حسن‌آقا روانهٔ‌آن صوب فرمودند. بررای انور مخفی نخواهدبود که مدتی است که از این

۱ــ شاید: چاوش

طرف سعی درسازگاری می‌شود و پارسال احمد افندی کسری یلی راهم به‌اطلاع آن عالی‌جاه برای تبلیغ پیغام به دربار خلافتمدار عثمانی فرستادند. مومی‌الیه مرد بی‌غرض و در میانه به‌تبلیغ پیام مأمور بودوجزیره[ای] نماند که او را نفرستادند. معهذا اعلی حضرت از این معنی غبار کلال به خاطر اقدس راه نداده در این‌وقت که قضیه سرعسکر واقع شد، دست از تکالیف معهوده برداشته‌ومجدداً فتحعلی بیک ترکمان را بانامهٔ همایون برای اظهار دوستی از راه بغداد روانهٔ دولت علیهٔ عثمانیه فرمودند و فسخ تکالیف معهوده بی‌شبهه و صریح و رسم دوستیها صحیح است.

[شاه شاهان]قبل ازاین به‌اهل ایران فرموده بودندکه قابل این عارفه‌نیستند. از این مطالب دست برمی‌داریم. در این وقت چون دیدندکه اعیان آن دولت از قبول این تکالیف راجل‌اند وبرایشان بسیار شاق است و مودی به قتل وخونریزی مسلمانان می‌شود و اهل ایران شایستهٔ این کوشش‌وتلاش نبودند، لهذا دست از آن مطالب برداشتند.[شاه شاهان] راحرف یکی است‌ومذهب اهل‌سنت‌درایران استمرار و من بعد مؤالفت استقرار دارد. در میان دو دولت دوستی است و پیغام قارص برای این بود که اگر در آنجا جمعیتی از عسکر عثمانی باشد، لازم خواهد بود که موکب همایون عازم‌آن سمت شود والا قشون شکسته را تعاقب کردن و رعایا را پایمال نمودن از مروت دور است ولایق این دولت نیست. اگر شاه شاهان را خیال بدی درخاطرمی‌بود. فرصتی بهتر از امروز به دست نمی‌آمد. بعد از آنکه متوجه آن سمت می‌شدند، البته هیچ قسم حاجز وحایلی از برای هیچ مطلب باقی نمی‌بود و چون‌نامه‌ای که به‌اعلی‌حضرت پادشاه‌ظل‌الله و خلیفهٔ‌اسلام پناه نوشته‌اند، جواب آن تاپنج شش ماه دیگر می رسد ، منظور اقدس آن است‌که از راه خوی ودمدم و مراغه و همدان روانهٔ اصفهان شوند و بنابر اینکه محمودی و بایزید و خاك وان سرراه است، عبور موکب منصوراز آن نواحی اتفاق خواهد افتاد وان‌شاءالله تعالی از آن سمت عازم اصفهان خواهند بود و قشونهای اضافه را مرخص

و مقرر فرمودند که در ولایت آذربایجان مشغول ییلاق و قشلاق باشند. دراصفهان به هر نحو جواب که از دولت عثمانی برسد فراخور آن عمل، اگرضرور شود، بعد از نوروز باز موکب اقدس در آذربایجان حاضر خواهد بود چون لازم بود به اعلام این مراتب پرداخت.

تاریخ ۱۱۵۹

ایام دولت وجلالت مستدام باد.

[پشت نامه] مهر: عبده مصطفی ایلچی نادر شاه*

---

* اسناد انجمن تاریخ ایران (خط همایون ص ۲۰۷) اسناد و مکاتبات تاریخی (نصیری) ص ۱۶۱ – ۱۵۷

نامهٔ میرزا مهدی‌خان به پادشاه عثمانی

مخلص بی‌ریا معروض رای آفتاب ضیای ملك آرامی دارد که در حالتی که طرهٔ شاهد ضمیر از شکنج شکنجهٔ حوادث زمان مانند جعدمشکین مویان‌خطاوختن گردغم گرفته‌وآیینهٔ طبع اخلاص‌مسیرازغبار افشانی سپهر نفاق پیشه وگردانگیزی حرکات‌چرخ غدراندیشه‌چون‌صفحهٔ عارض‌نوخطان‌ارمن زنگ‌الم‌پذیرفته‌بوداز‌یمن سعادات اختری درخشان‌گشت که‌کوکب یمانی ازفروغ عباراتش غمیصارا چشم روشنی گفت‌وازطرزطرزدانی‌وبنده‌نوازی‌مرغولهٔ موی‌صبیح‌لملوجه‌خرامان گردید که عارض بتان چگل از حسرت شکفتگی رخسارش چون گل در خون خفت. یعنی رقیمهٔ اشفاق نمون وعنایت نامهٔ التفات مضمون که نامزد این بندهٔ اخلاص مقرون شده بود شرف وصول بخشیده، اسباب مباهات را سرمایه وقامت مرام را پیرایه‌گردید و موازی هزارعدد اشرفی مسکوك انجم درخش که از خزانهٔ جود آسمان فسحت اعلی حضرت سکندر شوکت دارا درایت، قهرمان معمورهٔ ارض بالطول‌والعرض، مظهرمصدوقهٔ اناجعلناك خلیفه فی الارض[1] سلطان‌البرین‌وخاقان ــ البحرین، ثانی‌ذوالقرنین، پادشاه اسلام‌پناه جم وقار، شاهنشاه ظل‌الله‌سلیمان اقتدار،

۱ــ سورهٔ ص آیه ۲۶

لازالت نقود احکامه‌العلیة رایجة فی‌الاقطار والامصار موهبت واحسان شده بود، با یك عدد ساعت طلائی مجوهر که به دقیقه یابی طبع والا از سرکار عاطفت مدار عالی اهدا یافته بود، به‌وساطت حضرت وزیر مکرم و دستور الاعظم حاج احمد پاشاوالی بغداد واصل گشت. از تأثیر اکسیر عطیهٔ بهیهٔ خدیوانه نقد مزیف‌وجود این موجود در دارالعیار هستی همقدر طلای احمر وذره پروریهای آفتاب آفاق یاب مرحمت خسروانه دربارهٔ بنده چون مهرانور سکه به‌زر گردید واز هدیهٔ سنیهٔ آصفانه‌که طعنه برساعت سعد می‌زد، دل اخلاص منزل درفضای سینه ازفرط نشاط رقاص گردید. عقرب نوایب از غیرت آن مانند مار برخود پیچید و زبان مدحت بیان از عین عبودیت ساعت بساعت به شکر گذاری این عواطف عظمی پرداخت و از این موهبت بیدریغ فرق افتخار برچرخ دوار افراخت.

انشاءالله تعالی چندانکه صرهٔ فلك را نقود کامل عیار کواکب مشحون و درر دراری‌ولآلی ثواقب در مخازن سپهر مخزون و ساعت ادوار زمان به دقایق و ثوانی منوط وچرخ گردان به زنجیر کهکشان مربوط است، کلید خزاین ارکان جهان‌ومقلاد کشور عرصهٔ امکان درید قدرت وقبضهٔ‌ملکت شاهنشاه ظل‌الله وخلیفهٔ اسلام پناه بوده و ایام سعادت و اقبال بندگان عالی به ساعت قیام و قیام ساعت پیوسته باد.

به موجب امرواجب الاٴ ذعان همایون، عالی جاه مصطفی قلی خان رفع غائلهٔ کلفت وتمهید رسم الفت نموده در دارالسلام بغداد از سایه‌گزینان قصر بی‌قصور آن دولت ابد مبانی و کامیابان نعم بی منتهای عنایت سلطانی بوده انشاءالله بروفق مراضی اولیای نعم در اتمام وتکمیل امر سفارت و تشیید اساس مسالمت مستلزم‌الخیر والبشارة سعی مشکوره به ظهور خواهد آورد.*

---

*. منشآت میرزا مهدی‌خان ص ۹۸-۹۸

نامهٔ نادرشاه به سلطان محمودخان[1]

بسم‌الله الرحمن الرحیم

صنوف دعوات وافیات اجابت نمون و الوف تحیات طیبات دوستی مشحون، از فرط اخلاص و کمال اختصاص، هدیهٔ بزم‌ارم نظم همایون اعلی حضرت خورشید طلعت مشتری سعادت بهـرام صلابت کیوان مهابت، خلیفهٔ خافقین، ثانی اسکندر ذوالقرنین، برادر سلیمان جاه، پادشاه اسلام‌پناه ظل‌الله خلد ملکه ساخته مشهود رای جهان آرای آفتاب ضیامی دارد که قبل ازاین درخصوص تعیین رکن و سر مذهبی حضرت امام جعفر صادق (ع) به دولت علیهٔ قاآنیه تکلیفی شده بود که باوصف اینکه مانع و محظورآن درنظر عقل جلوهٔ ظهور نمی‌نمود، علمای اعلام‌واعیان آن دولت ابدفرجام متشبث به معاذیر گشته از قبول آن تحاشی ورزیدند. بعداز مقدمـهٔ

۱ــ عنوان نامه در سند: «رکاب همایون جهانداری یه نادرشاه طرفندن فتحعلی بیک ترکمان وساطتی اه وارد اولان فارسی نامهٔ دوستی علامه نك بعینه صورتیدر اوایل محرم سنهٔ ۱۱۵۹ و درسندیگر: سواد نامهٔ همایون که‌مصحوب فتحعلی بیک ترکمان نوشته».

بکن محمد پاشای سرعسکر ، هرچند تأمل و [دیـدیم اگر][1] خیال کـردیم غرضی سوای دوستی وسازگاری اهل اسلام نداشتیم. این همه خونریزی واقع شد. بعد از آنکه دراین ابواب اصرار کنیم احتمال دارد که خونریزی بیشتر شود. لهذا از راه حسن نیت ودینداری جرأت زیاده [براین][1] مبالغه نکرده از تکالیف مذکوره نکول نموده ترك آنها کردیم. اهل حاج ایران، درسلك مذاهب اربعه در هرمکان ومقام که اتفاق افتد نماز خود را ادا خواهند کرد. ولله‌الحمد اتحاد مذهب و ملت حاصل و ومراتب خلت وارتباط ظاهراً و باطناً کامل است. در هرباب غائلهٔ نزاع ارتفاع و مواد کلفت وکلال انقطاع یافته دیگر دعوی و گفتگوئی باقی نیست وبه عنایت یزدانی، دوستی وبرادری بین‌الحضرتین تاابـد برقرار و اساس موالفت و موافقت پـایدار خواهد بود. آنچه درنامه علی حده از خدمت همایون رجا و نیاز شده رد و قبول آن حواله به لطف گیتی بخشا و تقاضای رای جهانگشاست.

باقی آفتاب خلافت و جهانداری تابنده وپاینده باد.*

۱- تصحیح قیاسی

* اسناد شماره ۴۴ و ۲۶۸ انجمن تاریخ ایران (خط همایون شماره ۲۳، نامهٔ همایون دفتر ۱۸ ص ۱۶۱) اسناد ومکاتبات (نصیری) ص ۱۲۵ - ۱۲۳

نامهٔ محرمانهٔ نادر شاه به‌سلطان محمودخان [1]

هوالله تعالی شانه

برضمیر منیر همایون که مطرح اشعهٔ انوار ایزد بی‌چون است منکشف و مرتسم می‌دارد که قبل از اینکه به‌تأیید الهی آثار سب ورفض و بدع را از ایران محو و منسوخ نمودیم، در خصوص تعیین رکن و سر مذهبی امام جعفر صادق (ع) از راه یگانگی ودوستی وولا به آن دولت ابد پیوند تکلیف شد وچون دراین ضمن غرض سوای سازگاری اهل اسلام و تالیف امت حضرت سیدالانام نبود، مظنون کلی آن بود که البته درجهٔ قبول وارتضا خواهد یافت. بعد ازوقوع مقدمهٔ یکن محمد پاشای سرعسکر هرچند تأمل شد، انکار وتحاشی امنای شرع اطهر و اعیان دولت به حدی مشهود گردید که به این همه سفك دماء راضی شدند و به قبول آن تکالیف راضی نشدند. هرچند که به‌عنایت ایزدی مذهب سنت و جماعت که عبارت ازقبول حقیت خلافت خلفای راشدین رضوان‌الله علهیم اجمعین وترك مبتدعات باشد ، در ایـران کمال

۱ــ عنوان نامه در سند: نامهٔ مرقومــه پیچیده ورودایدن فارسی نــامــه نك بعینه صورتیدر.

شیوع ورسوخ و استقرار دارد واکثری عن صمیم القلب قائل‌اند. لیکن بعضی از راه نادانی راضی نبودند که ایشان را نیز خواهی نخواهی تابع و مقلد و معتقد این طریقه ساخته‌ایم. چون مقصود این نیازمند خیر خواهی طرفین بود، هرگاه طرفین به تکالیف معهوده راضی نباشند، اصرار این خیراندیش چندان لزومی ندارد واگر عجم وایلات ایران (را) عقلی می‌بود، بایست از روز ازل این قسم بدعتهارا از شاه اسماعیل قبول نکنند. چون ازبدوحال غرض ماصلاح اندیشی امت محمدیه بود، خداوند عالم نظر مرحمت خود رافراخور نیت دریغ نداشت. به‌هرحال اصل کشاکش ومادهٔ نزاع دوطرف مطالب معهوده بود. ازآنها دست‌برداشتیم هرگاه مدعا موقوف باشد دعوی نیز موقوف است. گذشتم از سر مطلب تمام شد مطلب.

لله الحمد مذهب سنت وجماعت که مقصود کل است شایع ومستمر وعاری ازشائبهٔ ریب وخلل است وخدا نخواسته باشد که بعدالیوم، به‌سبب ملک ومال، مادام الحیات تیغ خلاف از غلاف برآمده بادی نزاع شویم. لیکن در عالم برادری اعلام می‌شود که چون عراق و آذربایجان همیشه با سلاطین ترکمانیه وفی الحقیقه ارثی این خیرخواه است که در عهد دولت شاه اسماعیل نصف آنها به تصرف آن دولت ابد پیوند درآمده چنانچه یکی از آن دو مملکت را که عبارت از عراق و آذربایجان باشد، از راه یگانگی، به این دوست صادق الولا احسان و عطا فرمایند البته نصف دیگر به آن دولت باهره حلال خواهد بود وحسن التفات آن حضرت نسبت به‌این برادر اخلاص پرور برعالمیان ظاهر ومبرهن خواهد شد و این تکلیف نیز از راه محبت واتحاد نه ازروی اصرارو ابرام می‌شود ودر رد وقبول آن مختارند. به‌هرنحو که برطبع همایون گوارا باشد براین اخلاصمند نیزگوارا خواهد بود. حمل بر نوعی دیگر نخواهند فرمود.

باقی آفتاب خلافت وجهانداری لایزال وبی‌زوال باد.*

---

* اسناد شماره ۴۵ و ۲۶۹ انجمن تاریخ ایران (خط همایون)، اسناد و مکاتبات (نصیری) ص ۱۳۳–۱۳۱

سفارش نامه به علمای ایران درباب مصطفی نظیف[1]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله الذی اید الشرع بانوار الصدق و الیقین و ابده بتایید الملک و السلطنة بین المسلمین والصلوة والاسلام علی سیدنا محمد خاتم الانبیاء والمرسلین و علی آله العظام وصحبه الکرام و من اتبعهم باحسان الی ساعة القیام.

بعد اهداء الدعوات الزاکیه و اتحاف التحیات الصادقة الی الموالی المشرف بالریاسة العلمیة علی اعلام العلماء الممالک الایران فی هذا الزمان دام محفوظاً عند الملک المنان فالذی ینهی الی الجناب العالی، متبوع اعلام الموالی انه قد حرر فی زبیرة الملفوفة مع المفاوضة السعیدة القاآنیه التی وردت الی ساحة الخلافة العظمی مایتعلق بامر الحدود وهو تشطیر بعض ممالک الحمیة الواقعة فی التخوم المحروسة بعنایة الله الملک القیوم علی نهج الرجاء الصادر عن الحب والوداد، لا علی وجه الالتزام، وتفویض امر والقبول

۱ــ عنوان نامه در سند: «فضیلت لو شیخ الاسلام افندی حضرت لری طرف شریف ارندن مصطفی نظیف افندی یدیله ملا علی اکبر کوندریله مکتوب موالات اساو بلک صورتیدر.»

الی اختیار حضرة الخلافة الکبری حسبما بعد تقتضیه العقول فلما وصل هذه التحریرو
لوحظ مافیه من المعاذیر والمحاذیر علم ان هذا الأمر لایرجی ولا یساعد علیه بالرضا
کیف لا و قد ظهرت علیها السلاطین العظام العثمانیه انار الله تعالی براهینهم واخذوا
من یدی المخالفین بعون الله الملک المعین فوقعت فی حوزة حضرة سلطاننا بالارث و
الاستحقاق و صارت محرومة کسائر الممالکة المعمورة فی آلافاق فصرف الاختیار
الی خلافة غیر مختار بل الحقیق بالاعتناء والاعتبار ابقاء التحدید، فی زمن سلطان
مرادخان الرابع اسکنه الله تعالی فی اطیب المساکن و المرابع فاقتضی الحال لاعلام
هذا المقال ان یرسم الوکة فخیمة سلطانیة مخصوصة ویبعث رسولا متعیناً من الرجال
حسب العادة القدیمة و الدیدنة المستدعیة فی الدوله العلیة فاستسعد بتلک السعادة من
ارباب الاقلام فی الدیوان العالی مصطفی نظیف الموصوف بالرشد والسداد دام فی حفظ
رب العباد و شرف بحمل تلک الالوکة الفخیمة السلطانیه و نقلها الی تلک الحضرة
القاآنیه و فوض الیه بعض الامور المرسومة حسبما رسم فی تلک المشرفة السامیة
فلذلک صروف تلک الرسالة المخصوصه مع هذا السفیر الرشید فاذا وصلت الی
جنابکم العالی نرجو اسعیکم المشکور فی حصول تلک الامور علی الوجه المسطور
فی المفاوضة العلیة السلطانیه. نرجوا التوفیق من الله الملک العلام لتیسیر اتمام
هذا المرام *

---

* اسناد انجمن تاریخ (از بایگانی باش وزیری ج ۸ ص ۱۷۸)
در حاشیهٔ نامه چند سطری ظاهراً به ترکی نوشته شده که خوانا نیست ولی تاریخ
۱۱۶۰ در آن خوانده می‌شود.

نامهٔ نادر شاه به‌سلطان محمودخان [1]

لآلی متلالی دعوات وافیات اجابت نمون و جواهر زواهر تحیات طیبات موالفت مقرون از مخزن مودت و عیبهٔ بی‌عیب محبت هدیهٔ بزم شریف و موقف منیف اعلی حضرت فلك رفعت خورشیدطلعت مشتری سعادت دادارجهاندارعدالت گستر، داور سلیمان جاه فریدون‌فر، خدیو ممالك گشای کشور گیر، خسرو مهرافسر گردون سریر، اعظم سلاطین جهان، افخم‌خواقین‌دوران، قامع المشرکین، ظل‌الله فی الأرضین، سلطان البرین خاقان البحرین، ثانی اسکندر ذوالقرنین، خلیفهٔ اسلام‌پناه، پادشاه انجم سپاه سپهر بارگاه، السلطان‌الغازی محمودخان لازالت ظلال خلافته مبسوطة و الویة جلاله مرفوعة ساخته مشهود رای جهان‌آرای همایون می‌دارد که نوامیج بهیه و مفاوضات علیه که مصحوب افتخار الأماجدوالافاخم مصطفی نظیف افندی و فتحعلی‌بیك ترکمان ارسال شده بود، در ایمن اوان و اسعد زمان، شرف بخشای ساحت ورود و شعف افزای خاطر مودت مورود گردید.

اینکه در نامهٔ همایون اندراج یافته بود که در اوانی که موکب نصرت

۱ـ عنوان نامه در سند: «عتبهٔ علیه جلالتمداره نظیف افندی وساطتیله نادرشاه طرفندن وارد اولان فارسی نامه نك بعینه صورتیدر غرة جمادی‌الاخرسنة ۱۱۵۹»

اشتمال در جانب شمال مشغول جنگ و جدال بود، ازجانب گماشتگان آن دولت لایزال امری به‌ظهور نرسیدو بعد از آن‌هم که رود دوستی و ولا از ورود جند وجیش آمیختهٔ گل و لای کدر گردید، مبنی بر اجازهٔ شرع پرنور و دفع ضرر از حواشی و سنور بود. براین نیازمند درگاه اله ازمبادی حال حسن نیت و صفای طویت آن شهریار عالی مقدار معلوم و مبرهن‌و مهرجهان‌افروز محبت و مهربانی آن‌حضرت چون آفتاب عالمتاب‌روشن می‌باشد. البته بر آن خدیو اسلام‌پناه نیز واضح‌خواهد بود که این نیازمند را از این تکالیف کلفت انگیزی و سل سیف و خونریزی منظورنبود وسوای‌تصفیهٔ‌مشرب‌وتجلیهٔ مذهب وتوافق دولتین‌وتألیف‌مسلمین‌طرفین مطلبی گرد خاطر نمی‌گشت و یا قصد حالات‌ناملایم از پیرامون ضمیر نمی‌گذشت. لیکن به تقدیر الهی صورت مطلوب جانبین کماهی در مرآت حصول‌عکس‌افکن نشد بلکه عکس آن اتفاق افتاد. بدیهی است که در نظر انصاف‌پیشگان روشن ضمیر که بر دقایق امور خبیراند محمول به وجه صحیح و محول به معاملةالاعمال بالنیات خواهد شد.

اینکه درخصوص ملک مرقوم کلک درر سلک شده‌بود که چون زمام اختیار را به سر پنجهٔ رای و رویت سلطانی گذاشته ما را در رد و قبول آن مختار ساخته‌اید، از راه اتحاد دولتین، بنا را بر مصالحهٔ زمان خدیو خلد مرابع، سلطان مرادخان رابع، گذاشته انجام وختام آن‌را متوقعیم‌و دولت نادریه را جدا نمی‌دانیم. نوعی شود که ان‌شاءالله العزیز رسم اتحاد در میانهٔ دولتین و اخلاف و اعقاب حضرتین در روزگار پایدار بماند.

اسلام پناها چون‌آن شهریارخلافت مدار این دوستی شعار را برادربزرگ می‌باشد و وعدهٔ این نوع محبت پیشگی به اظهار دوستی همیشگی فرموده‌اند، سلطان کشورگشای دارالملک دل و فرمانروای معمورهٔ این مشت گل، یعنی مودت جنانی، اجتیاز ازحدود امر وتخلف ازمنهج رضای اعلی حضرت‌خاقانی را مجوز نداشت. لهذا رضاجویی خاطر همایون را لازم دانسته مأمول آن حضرت‌را ممضی

و امر مصالحه را به‌نحوی که صورت ماجری ملحوظ اعیان دولت بهیه می گـردد پذیرای حسن قبول و ارتضا و نظیف افندی را مقضی‌المرام مرخص به انصراف و انثنا ساختیم.

چندانکه صاد صداقت و لام الفت و حای محبت به‌کلك تقدیر نقش الواح قلوب بنی‌آدم است، انشاءالله الرحمن ایـن صلح سراسر صلاح نگـاشتهٔ صفحهٔ عالم و ثبت بقای آن به اثبات لوح و قلم توام باد.

الباقـی نیر جهانتاب خلافت و شهریاری به عون و تأیید جناب باری نور ـ پاش عرصهٔ کامکاری وفروغ بخش فضای جهانداری باد*.

[محل مهر] برگزیدهٔ قادر در جهان بودنادر

---

* اسناد شمارهٔ ۵۷ و ۲۸۲ انجمن تاریخ ایـران / اسناد و مکاتبات نصیری ص (۱۴۶ ـ ۱۴۳)

نامهٔ نصرالله میرزا به صدر اعظم عثمانی[1]

جناب وزارت مآب، جلالت نصاب، ابهت انتساب، مسند آرای محفل عز و جلال و زینت بخشای اریکهٔ سعادت و اجلال، عالی جاه دستور اکرم و صدر افخم، وزیر اعظم عظم‌الله شانه، بعد از تبلیغ دعوات وافیات اشفاق آمیز، منهای رای اصابت انگیز می‌دارد که در این اوان میمنت نشان از طرف قرین الشرف اعلی حضرت فلک رتبت با ولی النعمی ابوی ظل اللهی، شیدالله قواعد سلطنته، نامهٔ مشکین ختامهٔ همایون مشعر بر فسخ تکالیف معهوده و مبتنی بر تشیید و استقرار قواعد مصالحه و رفع کلفت و نزاع به جانب فرخنده جوانب بندگان سلیمان‌شان خلیفهٔ اسلام‌پناه، اسکندر دستگاه، پادشاه فلک بارگاه خلدالله ملکه و افاض احسانه نگارش یافته مصحوب عمدة‌الاشباه فتحعلی بیک ترکمان ارسال شده البته مضامین دوستی قرین آن معلوم آن والاجاه حقانیت آئین خواهد گردید و به‌مقتضای مراسم رأفت و التفات به تحریر این مکتوب خیریت اسلوب به تحریک سلسلهٔ موالات پرداخت. پیوسته مکنونات خاطر نیکو سرایر را طراز اعلان دهند.

باقی ایام وزارت و ابهت و مناعت و کامرانی بماناد.*

۱ــ عنوان نامه در سند: عنایتلو صدراعظم حضرتلرینك نادرشاه نك اعتمادالدوله سی طرفندن سفیر مومی الیه یدیله کلان فارسی مکتوبك بعینه صورتیدر.

* سندشمارهٔ ۵۶ و ۲۷۰ اسناد انجمن تاریخ ایران (از خط همایون)

فرمان نادر به حسنعلی خان معیر الممالک[1]

پادشاه اسلام پناه روم خلدالله ظلال خلافته فی الارضین[2]

آنکه جلالت و بسالت پناه، ابهت و مناعت دستگاه، عالی جاه مقرب الخاقان، نظاماً للجلالة و البسالة حسنعلی خان معیر الممالک به عنایات بلا نهایات شاهنشاهی معزز و مباهی گشته بداند که چون در این وقت از دولت علیهٔ عثمانیه، به موجب امر و فرمان اعلی حضرت فلک رفعت، سلطان البرین و البحرین خادم الحرمین الشریفین، ثانی اسکندر ذی القرنین، خاقان گردون بارگاه انجم حشم و خدیو ستاره سپاه فریدون خدم، اعظم سلاطین جهان و افخم خواقین دوران، خلیفهٔ سلیمان جاه و خاقان ظل الله، عالی جاه وزیر معظم و دستور مکرم و مشیر محترم مفخم احمد پاشا والی دار السلام بغداد و بصره و افتخار الاماجد و الاعیان مصطفی نظیف افندی با سفرای امر مصالحه بین الدولتین که مرغوب طرفین بوده مأذون و مأمور و نظیف افندی با نامهٔ همایون آن

۱ــ عنوان در کنار سند: معیرخان جناب لرینه ویریلان رخصت رقمی صورتیدر.

۲ــ احتراماً در صدر نامه آمده و جایش در متن، بعد از «خاقان ظل الله» است که با علامت [ ] مشخص کرده‌ام.

پادشاه سکندر دستگاه به اتفاق عزت‌مآب ولی افندی که از جانب عالی‌جاه مشار-الیه تعیین شده بود، وارد درگاه معلی و شرف‌اندوز تقبیل عتبهٔ علیا گردید. لهذا از این طرف قرین الشرف آن عالی‌جاه مرخص و مأذون است که به موجبی که‌اعلی-حضرت پادشاه اسلام پناه در نامهٔ‌همایون اظهار وخواهش فرموده‌اند، امرمصالحه راموافق زمان خلد مرابع سلطان مرادخان‌رابع، با شروط و مواد معهوده باافندیان مشارالیهما پذیرای انجام ساخته به‌نحوی‌که مأمورین آن طرف وثیقه مهـر نموده بسپارند وآن‌عالی‌جاه نیزاز جانب این دولت علیه وثیقه مرقوم‌و به‌مهر خودمختوم ساخته تسلیم نمایدودر عهده شناسد. تحریراً فی ۱۵ ش (شعبان) ۱۱۵۹*

---

*. سند شمارهٔ ۸۳۶ انجمن تاریخ / اسناد ومکاتبات (نصیری) نصیری،ص۱۴۱-

صلح نامه نادرشاه با دولت عثمانی[1]

الحمدلله الذی انام عیون الفتن بایقاظ قلوب السلاطین و اسال[2] عیون الأمن بین الأنام [بتطمیس مجاری المعاداة[3]] من بین الخواقین الأساطین [وحل عقود حبائل النزاع بعقد الحبائل والعهود فی هذا العهد المحمود ولوح آثار المصافات فی لوح ذلک الملک النادر المسعود و صلی الله علی رسوله الذی افرغ الفراغ فی قوالب قلوب المسلمین بتخلیة موادالفساد وفتح وسد باب الاسلام وطریق الکفر بمفاتیح السیوف و مصالح الجهاد وعلی آله و اصحابه اولی النهی والرشاد[4]].

۱- عنوان نامه در جهانگشای نادری: «صورت صلحنامه که از این طرف به مسودهٔ راقم حروف مرقوم گشته است.» و در منشآت: «صورت وثیقه‌ای که به جهت صلحنامه در خصوص مطالب خمسه به خواندگار روم نوشته شد.» و در اسناد بایگانی دولت ترکیه: «رکاب مستطاب جلالت نصابه ملوکانه‌دن نظیف مصطفی افندی وساطتیله عقد مصالحه مبارکه‌یی حاوی ایران شاهی طرفندن وارد اولان فارسی تمسکك عینی صورتیدر».

۲- جهانگشا: و اجری

۳- ج: بانطماس انهار المنافرة

۴- ج: واصلح بمصلحتهم ما فسد من امورالمسلمین واذهب غیظ قلوبهم لیشفی صدور قوم مؤمنین ونزع مافی صدورهم من غل و عقود وامرهم بایفاء العهود کما ورد فی

←

اما بعد، در شورای کبرای صحرای مغان که اهالی ایران از بندگان نواب کامیاب سپهر جناب، قهرمان دورمان رفیع الشأن ترکمانیه، برق خرمن سوز هستی سر کشان به تأییدات سبمانیه، تاج بخش ملوک ممالك هندو توران، داور دارای عرصهٔ ایران، الخاقان الاعظم والقاآن الاکرم، ظل سبحان، شاه شاهان جهان، السلطان نادر پادشاه خلدالله سلطنته و شوکته مستدعی قبول سلطنت شدند، چون از بدو خروج شاه اسماعیل صفوی سب و رفض در ایران شیوع و به این سبب مبغضت و معادات فی مابین روم و ایران ظهور و وقوع داشت، نظر به مذهب حنیف اهل سنت و جماعت که مختار آبای کرام آن حضرت بوده [آن جناب[1]] از سلطنت ایشان تحاشی و بعد از آنکه الحاح مکرر از آن گروه ناشی شد، فرمود که هر گاه آن طایفهٔ باللسان والجنان تارك این عقاید و اقوال لاطایل و به حقیقت خلفای راشدین [رضی الله عنهم] قائل شوند[2] [به حصول مسئول نایل خواهند شد[3]]. ایشان هم حکم اقدس را قبول و از حالات سالفه نکول کردند. چون اعلی حضرت فلك رفعت خورشید طلعت، اعظم سلاطین جهان وافخم خواقین دوران، خسرو جهان داور، خدیو فریدون فر، خاقان البحرین و سلطان البرین، ثانی اسکندر ذوالقرنین [خلیفهٔ ظل الله و پادشاه اسلام پناه، خلیفهٔ اهل ایمان، نورجهان افروز خاندان ترکمان، السلطان الغازی محمودخان ابدالله خلافته و دولته[4]] و نواب همایون شاهنشاهی از سلیل سلسلهٔ ترکمانیه [5]بوده، بنابر

→

کتابه المجید یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعهود (سورة المائده ۱) وصلی الله علی محمد صاحب المقام المحمود وعلی آله و اصحابه ولاسیما خلفاء الراشدین الذین بذلوا فی اصلاح الدین غایة الجهود.

۱ــ در نامه نیست.

۲ــ اصل نامه چنین است در منشآت: رضوان الله علیهم

۳ــ م: مسئول ایشان مقبول خواهد شد.

۴ــ م: ظل الله و پادشاه اسلام السلطان غازی محمودخان ابدالله دولته و خلافته خلیفه اهل اسلام و فروغ بخش خاندان ترکمانیه بودند.

۵ــ م: شاهنشاهی نیز ... بودند لهذا بنابر...

مزیدالفت فی‌مابین حضرتین ورفع غوایل شوروشین از میانهٔ فریقین، مطالب خمسه را که عبارت از تصدیق ملت جعفری و اختصاص رکنی از ارکان بیت‌الله‌الحرام به حجاج ایران و تعیین امیرالحاج از دولت علیهٔ نادریه[۱] به دستور مصروشام و اطلاق اسرای جانبین وبودن وکیل در پایتخت دولتین باشدخواهشمند شدند[۲]. بعداز تکرارآمد شد سفرا وایلیچیان که پادشاه اسلام پناه روم سه‌مادهٔ اخیر را قبول ومقدمهٔ تخمیس مذهب و تفویض رکن[۳] را به‌معاذیرشرعیه‌موکول ساخته به موجب‌نواهج نوافج ختام[اعتذار[۴]] طالب‌فسخ این‌مرام شده بود. اگرچه‌اعلی‌حضرت‌شاهنشاهی که منشأ این تکالیف شدند، سوای رفع تباغض‌ودفع تناقض والتیام اهل‌اسلام‌منظوری نداشتند، لیکن [چون به تقدیر الهی حصول مقصود در عقدهٔ امتناع ماند، درحینی که قرع‌باب‌استصلاح جزبی‌غرضی و خلوص ومحبت مجملی‌نمی‌داشت، محض[۵]] از راه رضاجوئی خاطر همایون پادشاه ظل‌الله سکندر مقام وحفظ ناموس اسلام حلقه کوب در دوستی[۶] گشته مطالب معهوده‌را متروك و طریق مسالمت[۷] مسلوك داشته[۸] و این نوید آرامبخش را مصحوب چاپار به‌پادشاه فلك رخش اعلام‌داشتند[۹]

امـا چون بعضی از ممالك عراق و آذربایجان در ازمنهٔ سالفه بـه سلاطین ترکمانیه تعلق داشته که به سبب اختلاف‌انگیزی شاه اسماعیل به دولت علیهٔ‌عثمانیه انتقال یافته، ضمناً اظهار شد که‌هرگاه برطبع اقدس پادشاه اسلام پناه شاق‌و مخالف

۱– م : دولت علیهٔ‌ایرانیه

۲– در پایتخت... از پادشاه سکندرجاه خواهشمند

۳– م : رکنی

۴– م : ندارد

۵– م : ندارد

۶– م : دوستی

۷– م : مسالمت را

۸– م : مسلوك و این‌نوید...

۹– به صحابت چاپار فلك رخش به‌آن پادشاه‌گردون غلام اعلام...

رسم وفاق نباشد، یکی از آن دو مملکت به رسم عطیه[۱] به حوزهٔ ممالک محروسهٔ شاهنشاهی انضمام یابد و پادشاه اسلام پناه رادر رد و قبول آن امر مختار ساختند و در نامهٔ شریف همایون که در این وقت از آن دولت والا، مصحوب جناب افتخار الأماجد والأعیان، زبدة الأفاخم والاقران، نظیف افندی، عز وصول یافت اندراج یافته بود که اگر چه نظر به مآثر مجهوره و مساعی مشکوره که از این طرف در ازاله وازاحهٔ آثار بدع به ظهور پیوسته دولتین علیتین را متحد می‌دانیم، لیکن نظر به قانون دولت عثمانیه، این مراتب راباوزرای عظام وعلمای اعلام مشورت فرمودیم. قبول آن را منافی شرع ومغایر نظام دولت دانستند به نحوی که مواد سابق منسوخ از این مطلب نیز برای مزید الفت و التیام در گذشته بنابر مصالحهٔ ایام خدیو خلد مرابع سلطان مرادخان رابع گذشته شود تادوستی و محبت در میانهٔ دو دولت عظمی واخلاف کرام درعرصهٔ روزگار باقی و پایدار بماند و برای استقرار این امر از جانب [آن دولت][۲] والا، عالی جاه وزیر معظم ودستور مکرم ومشیر مفخم احمد پاشای والی بغداد و بصره وافتخار الاماجد مشارالیه مأمور و مأذون [وعالی جاه][۳] مشارالیه نیز عزت نصاب محمدت[۴] ایاب ولی افندی کاتب دیوان را از قبل خود [به معیت افندی سالف الذکر[۵]] روانهٔ این دربار عظمت مدار سپهر نمون[۶] ساخته مشارالیهما، مابین قزوین وتهران، وارد اردوی معلی وشرف اندوز تلثیم سدهٔ سنیهٔ علیا[۷] گشتند واز جانب [این دولت علیه[۸]] نیز کمترین بندهٔ آستان خلافت نشان شاهنشاهی

۱ـ م: از دولت علیه به حوزهٔ ممالک شاهنشاهی

۲ـ م: دولت ابد مدت

۳ـ م: ندارد

۴ـ م: مجادت

۵ـ م: ونظیف افندی سابق الذکر

۶ـ م: سپهر اقتدار

۷ـ م: سدهٔ علیا

۸ـ م: از طرف قرین الشرف

محمد مهدی[۱] مأمور گشته از آنجا که [اعلی حضرت [۲]] پادشاه اسلام پناه وعدهٔ محبت و دوستی مخلد فرموده نواب همایون شاهنشاهی [نیز آن حضرت را برادر بزرگ دانسته پاسداری رضای خاطر همایون[۳]] آن حضرت و آرامش اهل اسلام را اهم مطالب و اعظم مآرب[۴] [می شمردند. لهذا بعد از وصول نامهٔ همایون[۵]] مأمول پادشاه اسلام پناه را متلقی به قبول فرمودند و به موجب امر اقدس بنای مصالحه بر یك اساس و شرط و سه ماده و تذییل و خاتمه بدین نهج قرار یافت:

اساس - صلحی که در زمان خاقان جنت مرابع سلطان مرادخان رابع واقع شده فی مابین دولتین مرعی و حدود و سنوری که درمیانه مقرر بوده به همان دستور معتبر و تغییر و خلل به ارکان آن راه نیابد.

شرط - من بعد فتنه نایم و تیغ در نیام بوده آنچه لایق شان طرفین و مقرون به صلاح و خیریت دولتین باشد در جمیع موارد معمول و از اموری که مهیج غبار کدورت و منافی مصالحه و مسالمه باشد [اجتناب شود.[۶]]

مادهٔ اولی [۷] - حجاج ایران [۸] که از راه بغداد یا شام عازم بیت الله الحرام باشند، ولاة و حکام سر راه آنها را محل به محل سالمین آمنین به یکدیگر رسانیده صیانت حال و مراعات احوال ایشان را منظور دارند[۹]

۱- در اصل نامه نیست

۲- م : ندارد

۳- م : نیز مراعات سنن دوستی را برذمت خود واجب و رضا جویی خاطر

۴- م : شمرده

۵- م : مأمول ثانی آن خدیو اسلام پناه را متلقی قبول ... به موجب

۶- م : [از طرفین اجتناب شود. انشاءالله این دوستی و مسالمت و یگانگی و مودت فی مابین دو دولت عظمی و احفاد و اعقاب این دو خانوادهٔ کبری مادام دوام اللیالی والایام الی یوم القیام قائم و دائم و برقرار بوده باشد.م

۷- م : اول

۸- م : ایران و توران

۹- : لازم دانند

ماده ثانیه [۱] از برای [تایید دوستی و اتحاد دولت][۲] در هر سه سال شخصی از آن دولت در ایران و [شخصی هم][۳] از ایران در آن دولت بوده اخراجات ایشان از طرفین داده شود.

مادهٔ ثالثه ـ اسرای طرفین مرخص بوده و بیع وشری بر ایشان روا نبوده هریك که خواهند به وطن بروند ممانعت نشود.

تذییل ـ [حدود وسنور زمان سلطان مرادخان تحقیق شده][۴] حکام سرحدات از حرکاتی که منافی دوستی است احتراز کنند و سوای آن ، اهالی ایران [احوال ناشایسته‌ای را که در زمان صفویه احداث شده کلیهٔ تارك ودر اصول عقاید به‌مذهب اهل تسنن سالك بوده خلفای راشدین را به خیر وترضی یاد نمایند و آن جماعت که من بعد [۵]] به کعبهٔ معظمه ومدینهٔ مشرفه و باقی ممالك اسلام آمد وشد کنند، از آن طرف به‌دستور حجاج [وزوار روم‌واهالی [۶]] سایر بلاداسلامیه با ایشان ساوك شده از ایشان دورمه وسایر وجوه خلاف شرع وحساب مطالبه نشودو همچنین درعتبات عالیات هم، مادام که در دست آن جماعت مال تجارت نباشد ، حکام و مباشرین بغداد باج نخواهند و هر یك که مال تجارت داشته باشند مال حسابی از ایشان [خواسته زیاده‌طلبی نشود][۷] و از این طرف‌نیز با تجار و اهالی رومیه به همین‌منوال

۱ـ م : دوم

۲ـ م : تأیید دوستی و توثیق محبت

۳ـ م : ندارد

۴ـ م : سیوم

۵ـ م : [از سب و رفض مقطوع اللسان بوده مرتکب نگردند ومن بعد که]

۶ـ آن مملکت و

۷ـ م : اخذ شده زیاده مطالبه نشود

۸ـ م : آنچه بعدالیوم

۹ـ م : وکلای دولتین

عمل شود و نیز از تاریخ انعقاد صلح آنچه از اهل ایران به روم، و از روم به ایران آیند حمایت نشده به وکیلان یکدیگر تسلیم نمایند * وان شاءالله تعالی این دوستی و محبت درمیانهٔ دو دولت عظمی و اخلاف واعقاب این دو خانواده کبری مخلد و برقرار باشد.

خاتمه ـ چون جناب نظیف افندی که ازجانب دولت علیهٔ عثمانیه آمده بود، حال که شهر شعبان المعظم سنهٔ هزاروصدوپنجاه و نه هجری مطابق بارس ئیل است، به قبول شرایط وقیودمذکوره به موجب اذن رخصت نامهٔ همایون که دردست داشتند. باعالی جاه مشارالیه تمسک مهر کرده به سرکار [1] خلافت مدارشاهنشاهی سپرد، لهذا کمترین بندهٔ آستان خلافت نشان، که از طرف قرین الشرف اقدس مأمور به انجام و اختتام امرمزبور بود، این تمسک را مهر کرده تسلیم نمود. مشروط به اینکه من بعد از طرفین ایلچی بزرگی که در مرتبه مساوی باشند تعیین و مقارن نوروز یا بعد، با تصدیق نامه‌های داله برقبول مراتب مسطوره وانعقاد عهود مذکوره، فرستاده شود. کان ذلک فی شهرالمذکور و مطابق السنة المیمونة المسطور.

امضاء

کمترین بندهٔ آستان خلافت نشان

حسنعلی معیرالممالک **

---

* از این جا تا پایان نامه کاملاً با آنچه در منشآت آمده متفاوت است. در منشآت چنین آمده:

«شود و ما نیز مراتب مسطوره را منظور داشته عهد فرمودیم که مصالحهٔ مذکوره وعهود مشروطه همیشه بین الدولتین واعقاب واخلاف مؤید و برقرار ومخلد وپایدارشود. مادام که از جانب آن دولت عظمی امری مخالف عهدومیثاق و منافی رسم وفاق به ظهور نرسد، از این طرف نیز نقص وخلل به قواعدآن راه نخواهد یافت. فمن نکث فانماینکث علی نفسه من اوفی بما عاهد علیه‌الله فسیؤتیه اجراً عظیما وحرر ذلک فی شهرمحرم الحرام سنةالف ومائة وستین من الهجرة النبویة علی مهاجرها الف الف سلام وتحیة.»

۱ـ اصل نامه: برکار

** اسناد شمارهٔ ۶۲ و ۲۸۷ انجمن تاریخ ایران، (خط همایون ج ۳ـ ص. ۶ ـ منشآت میرزا مهدی‌خان و جهانگشای نادری/ اسناد و مکاتبات (نصیری) ص ۱۵۳-۱۴۷

نامۀ نادرشاه به سلطان عثمانی در خصوص قبول مصالحه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله الذی اصلح ما افسد من امور المسلمین واذهب غیظ قلوبهم لیشفی صدور قوم مؤمنین ونزع مافی صدورهم من غل وحقود وامرهم بابقاء العهود کما ورد فی کتابه المجید یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود وصلی الله علی رسوله محمد صاحب المقام المحمود وعلی آله واصحابه ولاسیما خلفاء الراشدین الذین بذلوافی اصلاح الدین غایة المجهود ما توافقت العناصر الاجتماع وتوالفت الطبایع فی الانقطاع

و بعد چون در شورای کبرای صحرای مغان که اهالی ایران از نواب همایون ما مستدعی قبول سلطنت شدند، بنابراین که از بدو خروج شاه اسمعیل صفوی سب و رفض در ایران شیوع ومعادات ومبغضت میانۀ روم وایران ظهور ووقوع داشت، نظر به مذهب حنیف اهل سنت وجماعت که مختار آباء کرام واسلاف عظام ما بود ازسلطنت ایشان تحاشی وبعدازآن که الحاح مکرر ازآن گروه ناشی شد امرفرمودیم که هر گاه آن طایفه باللسان والجنان تارك اقوال لاطایل و به حقیت خلافت خلفای

کبار رضوان الله علیهم قائل شوند به حصول مسئول نایل خواهند شد. ایشان هم حکم اقدس را قبول واز حالات سالفه نکول کردند.

چون اعلی‌حضرت قدر قدرت، اعظم سلاطین جهان وافخم خواقین دوران، خدیو سلیمان حشم، خسرو خورشید علم، ناصرالاسلام و المسلمین، قامع الکفار والمشرکین، خاقان‌البرین وسلطان البحرین، ثانی‌اسکندر ذوالقرنین، خادم‌الحرمین الشریفین، برادرجهان داور گردون بارگاه،پادشاه اسلام پناه‌ظل‌الله، السلطان‌الغازی محمودخان مدالله ظلال خلافته علی‌رؤس العالمین خلیفهٔاهل اسلام وفروغ مشعل دودمان ترکمانیه بودند ونواب همایون ما نیز سلیل آن سلسلهٔ سپهراحتشام بودیم، برای‌مزیدائتلاف، به‌حسن‌تلافی‌طالب امضای‌مطالب‌خمسه که درتوثیقات‌نامه‌مسطور است از آن حضرت گشتیم.بعد از آمد شدسفرا که پادشاه‌سلیمان‌جاه سه‌ماده‌را قبول‌و دو ماده را به معاذیر شرعیه ومحاذیر ملکیه موکول ساخته به موجب نوامج نوافج ختام خواهشمند فسخ این مرام شده بودند، اگر چه نواب همایون ما که به نسایم محبت غنچه‌گشای ازهار این مطلب گشتیم، سوای رفع تباغض و دفع تناقض و ازاحهٔ طرفین وازاحهٔ آثار رین‌وشین منظوری نداشتیم، لیکن چون به تقدیرات اله حصول مقصود در عقدهٔ امتناع مانده بود، محض ازراه رضاجویی خاطر همایون پادشاه سکندر مقام‌وحفظ ناموس اسلام حلقه‌کوب در دوستی والتیام‌گشته تکالیف معهوده را متروك وطریق مسالمت مسلوك داشته این امر دلپذیر را به‌خدیو گردون سریر اعلام نمودیم. اما چون بعضی از ممالك عراق وآذربایجان درازمنهٔ سالفه به سلاطین ترکمان تعلق داشت که به سبب اختلاف انگیزی شاه اسمعیل به دولت علیهٔ عثمانیه انتقال یافته ضمنا اظهار شد که هرگاه برطبع اقدس پادشاه اسلام پناه شاق و مخالف رسم وفاق نباشد، یکی‌از آن دو مملکت‌به رسم عطیه به‌حوزهٔ‌ممالك محروسهٔ این طرف انضمام یابد وآن حضرت را از راه برادری در رد قبول آن مختار ساخته بودیم و درنامهٔ همایون که از آن دولت والا،مصحوب افتخارالاماجد نظیف‌افندی،عزوصول بخشید[اندراج]اندراج‌یافته‌بودکه‌اگرچه‌نظر به‌مآثرمشکوره

ومساعی مبروره که از دولت نادریه در امحاء و ازالهٔ آثار بدع بهظهور پیوسته دولتین علیتین را متحد [متحد]می دانیم لیکن، بنابر بعضی جهات، خاطر اقدس متعلق به آن است که به نحوی که مواد سابق منسوخ شده از این مطلب نیز برای مزید الف والتیام درگذشته، بنابر مصالحهٔ ایام خدیو خلد مرابع سلطان مرادخان رابع گذاشته شود تادوستی و محبت در میانهٔ دو دولت عظمی و اخلاف کرام و اعقاب عظام نسلاً بعد نسل در عرصهٔ روزگار باقی و پایدار بماند:

از آنجا که اعلی حضرت پادشاه اسلام پناه وعدهٔ این گونه دوستی ممدود و حبل محبت را به عقود مواثیق مسدود فرموده‌اند و ما نیز آن حضرت را برادر بزرگ و پاسداری رضای خاطر آن جناب و آرامش حال مسلمین را اهم مطالب و اعظم مآرب می شمردیم، لهذا، بعد از وصول نامهٔ مسکیة الختام مأمول ثانی آن خدیو اسلام را نیز متلقی به قبول ومعتمدی به بنای امر مصالحهٔ مامور ساختیم فی ما بین معتمدان دولتین امر صلاح بر یك اساس وشرط و سه ماده و تذییل براین نهج قرار یافت.

اساس ـ صلحی که درزمان خاقان خلد مرابع سلطان مرادخان رابع واقع شده فی ما بین دولتین مرعی وحدود و سنوری که در میانه مقرر بود به همان دستور و استقرار داشته تغییر و خلل در ارکان آن راه نیابد.

شرط ـ من بعد فتنه نائم و تیغ در نیام بوده آنچه لایق شأن طرفین و مقرون به صلاح دولتین باشد معمول واز اموری که مهیج هیچ کدورت و منافی مصالحهٔ صالحه و مسالمهٔ سالمه باشد اجتناب شده انشاءالله این دوستی و محبت در میانهٔ دو دولت عظمی واولاد واحفاد این دو خانواده کبری، الی یوم القیام، قائم و دائم و برقرار باشد.

ماده اولی ـ حجاج ایران که از راه بغداد یاشام عازم بیت‌الله‌الحرام باشند، ولاة وحکام سرراه ایشان را محل به محل سالمین آمنین به یکدیگر رسانیده صیانت حال و مراعات احوال ایشان را لازم دانند.

مادۀ ثانیه ـ ازبرای تأکید مودت و توثیق محبت، درهر سه‌سال شخصی‌از آن دولت درایران‌وشخصی‌هم ازایران دولت‌بوده اخراجات ایشان ازطرفین‌داده شود.

مادۀ ثالثه ـ اسرای طرفین‌مرخص بوده وبیع‌وشری برایشان روا نبوده‌هریك که خواهند به وطن خود روند ممانعت ایشان نشود.

تذییل ـ حکام سرحدات از حرکاتی که منافی دوستی است احتراز کنند و سوای‌آن ، اهالی ایران احوال ناشایست را که درزمان صفویۀ احداث شد بالکلیه تارك ودراصول‌عقاید به‌مذهب اهل سنت سالك بوده‌خلفای‌راشدین‌را به‌خیروترضی یاد نمایند وآن جماعت من بعد که به‌کعبۀ معظمه و مدینۀ مشرفه و باقی ممالك اسلام آمد شد نمایند، ار طرف‌روم به دستورحجاج روم واهالی سایر بلاد اسلامیه با ایشان سلوك شده از ایشان دورمه و سایروجوه خلاف شرع وحساب گرفته نشود وهمچنین درعتبات عالیات‌هم مادام‌که مال تجارت در دست‌آن‌جماعت نباشد،حکام ومباشرین بغداد باج نخواهند وهریك که مال تجارت داشته باشند، مال حسابی از ایشان اخذ شده زیاده مطالبه نشود واز این طرف نیزباتجار واهالی رومیه‌به‌همین منوال عمل شود وآنچه بعد الیوم از اهالی ایران به ممالك روم و از روم به‌ممالك ایران آیند حمایت نشده به وکلای دولتین تسلیم شود.

لهذا ما نیز مراتب‌مسطوره را ممضی‌داشته عهدفرمودیم که مصالحۀمذکوره وعهود مشروطه همیشه بین‌الدولتین و اعقاب و اخلاف حضرتین مؤید و برقرار و مخلد و پایدار بوده مادام که از جانب آن دولت عظمی امری مخالف عهدومیثاق وفاق به ظهور نرسد، از این طرف نقص و خلل در قواعد آن راه نیابد فمن نکث انما ینکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه‌اجراً عظیماً

حرر ذلك فی شهر محرم الحرام سنة الف ومائة و ستین من‌الهجرة النبویة المصطفویه علی مهاجرها الف الف سلام و تحیة*

* اسناد و مکاتبات (نصیری) ص ۱۷۱ ـ ۱۶۷ ، به نقل از بایگانی باش وزیری ترکیه (خط همایون)

نامهٔ حسنعلی بیك معیر الممالك به صدر اعظم عثمانی

بسم الله خیر الاسماء

پیوسته ایوان مشیدة الارکان وزارت و دولت وشوکت و اقبال و نزهت سرای راسخ البنیان ابهت و مناعت و فخامت و اجلال به معماری عنایات ایزد متعال از زلزال انهدام و اختلال مصون و بر سنوح آسایش و ثبات مقرون باد.

بعد از تبلیغ دعوات وافیات محبانه و تسلیمات زاکیات دوستانه مشهود رای مهر انجلای بیضا ضیامی دارد که مفاوضهٔ شریفه و صحیفهٔ دوستی لفیفه که مصحوب جناب ستوده آداب ولی افندی سمت ابلاغ یافته بود، در این اوان، بهجت افزای خاطر اخلاص مظاهر وصفا بخش عالم باطن وظاهر گردید الحمدلله رب العالمین مقدمات مصالحه به نحوی که مرضی و مرغوب و مقصود و مطلوب آن عالی جاه و در این مدت همت ایشان مصروف به انجام آن بود صورت پذیر گشته دفع تشویشات و تشکیکات وازالهٔ کدورت آن عالی جاه شده آسایش گزین بستر اطمینان شدند وحضرت گرامی منزلت نظیف افندی و کاتب دیوان سرکار، بعد از ادراك سعادت و سربلندی، به خوشوقتی وخرسندی رخصت انصراف یافته روانه شدند.

باقی ایام عظمت واجلال و رفعت واقبال مستدام وپردوام باد *

---

* اسناد و مکاتبات (نصیری) ص ۱۵۶ - ۱۵۵ به نقل از بایگانی باش وزیری (نخست وزیری) ترکیه، خط همایون،ش ۳۷۲۴

فصل سوم

اسناد و مکاتبات مربوط به

فتح دهلی و روابط ایران و هند

محمد شاه گورکانی

بامرگ اورنگ زیب (۱۱۱۸/۱۷۰۷م) دوران شکوه وعظمت سلسلهٔ گور-کانیان هند پایان یافت وروزگار انحطاط وزبونی دودمان بابری آغاز گردید. از آن پس دیگر فرد نیرومندی در آن خاندان پدید نیامد وهرروز انحطاط وسستی بیشتر نیرو گرفت. آنچه این انحطاط را تا مرحلهٔ سقوط وزوال کشانید نخست جنگها واختلافات و برادرکشیها ودرگیریهای داخلی بین شاهزادگان ضعیف و ناتوان گـورکانی و امرای سرکش و جاه طلب و استقلال جوی بود و دیگر دسایس و تحریکات و تجاوزات طلایه‌داران استعمار یعنی تجار سود پرست وافراد حادثه جوی اروپائی که به قصد چپاول وغارت ثروتهای شبه قارهٔ هند از آغاز قرن هفدهم به هند داخل شده و به لطایف الحیل جای پایی به‌دست آورده ونزدیك به‌صد سال در هندوستان جاگرم کرده بودند. از همهٔ این اروپائیان خطرناکتر انگلیسیها بودند که نرم نرم پایه‌های قدرت خود را به عنوان تجارت در هند محکم کـردند و بتدریج رقیبان اروپائی خود را از پرتقالیها گرفته‌تا فرانسویها از میدان به در نمودند و سرانجام برسراسر هند دست انداختند.

اورنگ زیب مردی در امور دولتی مستبد و در مسائل مـذهبی متعصب و

درکارهای خصوصی و مناسبات خانوادگی سختگیر و تند بود. از این روی هیچیک از طبقات مردم، حتی فرزندانش او را دوست نمی‌داشتند بلکه بهتر بگوییم اورا به مناسبت حیله‌گری و پیمان شکنی و زورگویی دشمن می داشتند. چنانکه هم در حیات وی، محمد اکبر یکی از پسراش بـراو شورید و به‌کمك را جپوتها عـازم جنگ با پدرشد. اما اورنگ‌زیب باحیله وتزویر بین‌وی وراجپوتها جدائی انداخت ومحمد اکبر، به امید دریافت کمك نظامی، بـه شاه سلیمان صفوی پادشاه ایران پناهنده‌شد. اماهرگزنتوانست شاه‌سلیمان‌بی‌غم وپسرش شاه‌سلطان‌حسین‌را به دادن کمك نظامی راضی کند و سرانجام این آرزو را به‌گور برد (۱۱۱۷هـ).

اورنگ زیب ، در پایان عمر ، سرزمینهای پهناور خـود را بین پسرانش تقسیم کرد. تخت امپراطوری دهلی وحکومت سرزمینهای شمالی را به پسر ارشد خود محمد معظم داد و حکومت اگره وایالات جنوبی را به پسردوم محمد اعظم وسرزمینهای تازه گرفتهٔ دکن را چون کلکنده و بیجاپور به‌کام بخش.

اما این تقسیم مورد رضایت فرزندان او نبود. چه پس ازمرگ وی محمد اعظم تن بدین تقسیم نداد و برای تصرف دهلی و سلطنت بر سراسر هند به‌جنگ برادر شتافت. در شمال اگره دو برادر به یکدیگر رسیدند وجنگ درگرفت و بر اثر کوشش و جنبش ذوالفقارخان سرداردلیر اورنگ زیب سرانجام محمد اعظم به قتل رسید و سلطنت برمحمد معظم قرارگرفت واو به عنوان بهادرشاه بر تخت سلطنت هندوستان نشست (۱۱۱۸/۱۷۰۷).

بهادرشاه بسیار کوشید تا مگـر دلهای هندوان را کـه از قساوت و تعصب اورنگ زیب رمیده بود بار دیگر به‌دست آورد. اما شدت عمل اورنگ زیب و سنگدلی وسختگیری اوچنان مردم هند را رنجیده ساخته بود که بهادرشاه‌نتوانست آب رفته‌را به جوی باز آورد. با این حال کوشش این پادشاه نشان می‌دهد که همان طور کـه اهل سازش وصلاح بود، مرد جنگ وسلاح‌نیز بوده است. وی دعاوی ساهو نوهٔ سیواجی‌را به‌رسمیت‌شناخت وموافقت کرد که درسرزمینهای دکن

ربع مالیات به‌وی که سرکرده و پیشوای قبایل مهارات بود پرداخته شود. باراجپوتها نیز از در صلح درآمد وقراری باآنها گذاشت که بنیانی برای استقلال آنان بود. اما در مقابل قبایل سیك (سیج) که با هم متحد شده و به‌مسلمانان حمله کرده وملاها را کشته ومسجدهارا سوزانده ومردم روستاهای‌شرق پنجاب را قتل‌عام کرده‌بودند بهادرشاه با قدرت و قاطعیت تمام به جنگ برخاست و خود در رأس سپاهی در سال ۱۷۱۰ برآنان حمله برد وآنان را درهم شکست و بسیاری از آنان را کشت‌تا جایی که بقیه ناگزیر به کوهستانها پناه بردند.

اورنگ زیب درنودوپنج سالگی مرد و محمد اعظم هنگامی که به سلطنت رسید پیر شده بود. بنابراین دوران سلطنت او شش سال بیشتر طول نکشید و وی در هفتاد سالگی درگذشت (۱۷۱۲).

پس از وی سلطنت به دست پسر ناتوانش معزالدین جهاندار افتاد و چون او قدرت ادارهٔ امور کشور رانداشت‌وجز کشتن افراد خاندان سلطنت‌وشاهزادگان گورکانی کاری از او ساخته نبود، ذوالفقارخان سردارکارها را به‌دست گرفت. اما او نیز هرچند سرداری دلیر بود، ولی درنگهداری کشور وامور سیاسی واداری تجربه‌ای نداشت. لاجرم رشتهٔ‌کار از دستش بیرون رفت وامور مملکت به اختلال گرایید وحکام مناطق دور دست شروع به‌جوروستم و چپاول اموال مردم زجردیده وتنگدست هند نمودند. دولت گورکانی هند به‌لبهٔ پرتگاه سقوط رسیده بودکه دو تن از حکام سر به عصیان برداشتند. از این دو تن یکی سید حسینعلی بود حاکم ایالت بیهارو دیگری برادرش سید عبدالله حاکم‌الله‌آباد. این دو برادر، فرخ‌سیر پسر عظیم‌الشان بهادرشاه راکه درکشتار شاهزادگان گورکانی موفق به فرار شده وجان به سلامت برده بود به سلطنت برداشتند وبرای مقابله با جهاندار بی‌کفایت وذوالفقارخان بی تدبیرروی به‌دهلی نهادند. جهاندار وذوالفقار درجنگ با حسینعلی عبدالله مغلوب و دستگیر شدند و هردو به قتل آمدند (۱۷۱۳/۱۱۲۴ه).

فرخ سیر نیز فردی نالایق بود، لاجرم زمام‌کارها به‌دست حسینعلی وعبدالله

افتاد. اما اینان نیز افراد نیرومند و مدبری نبودند. حسینعلی باآنکه منصب و عنوان نایب السلطنگی یافت، در جنگی که با قبایل مهارات کردکاری ازپیش نبرد ومجبور به مصالحه شد و دراین توافق، عملاً سرزمینهای دکن را باجگزار ساهورئیس قبایل مهارات نمود.

در این هنگام پیشامدی روی دادکه درآن روزگار ودرآن آشفته بازار دربار گورکانی چندان جلب توجه نکرد. ولی در حقیقت نخستین تیشه‌ای بودکه دولت گورکانی هند از روی نادانی وبی خبری برریشهٔ خویش زد. توضیح آنکه در سال ۱۷۱۵، عده‌ای از جانب انگلیسیهای مقیم بندر کلکته به نزد فرخ سیر پادشاه هند آمدند تا از حکمران بنگال شکایت کنند. چه حکمران مزبور نخواسته بود که دست این مهمانان ناخوانده را درسرزمینهای دولت هند بازگذارد. تصادفاً درآن هنگام فرخ سیر بیمار بود و طبیبان از درمانش درمانده بودند. درمیان اعضای هیئت انگلیسی جراحی بود به‌نام هامیلتون. پادشاه گورکانی هند از او برای مداوای خویش یاری خواست وجراح انگلیسی نیز توانست با موفقیت کامل بیمارخود را درمان نماید.

فرخ سیراز بازیافتن سلامت خویش چندان شادمان شد که به‌شیوهٔ دیرین سلاطین مشرق زمین، نسنجیده ونیندیشیده به طبیب انگلیسی گفت که درازای این خدمت هرچه بخواهد مورد قبول خواهد بود. انگلیسی مزبور، آن دشمن دانای کشور هند، بی‌آنکه به سود شخصی خویش اندیشه کند، بیدرنگ از پادشاه هند خواست که اولاً انگلیسیهای بنگال از پرداخت مالیات گمرکی معاف شوند و ثانیاً اراضی نزدیك به بندر کلکته که متعلق به پادشاه هند است به انگلیسیها اعطا گردد. فرخ سیربازهم بی‌آنکه به عواقب کار بنیدیشد، باهردو درخواست هامیلتون موافقت نمود و این آغاز تجاوز انگلیسیها به اراضی «مجاور» در سرزمین هند بود (۱۱۲۹/۱۷۱۷ه).

فرخ سیر که از مداخلات دوبرادر حامی به ستوه آمده بود خواست که طناب خودرا از زیربارایشان بیرون کشد. اما حسینعلی که برسرزمین پهناوری دست حکومت

بلکه سلطنت داشت، از این امر باخبر گردید و باقبایل مهارات برای نخستین بار فاتحانه پای به دهلی نهاد.

این واقعه در تسریع انحطاط دولت گورکانی اثر فراوان کرد. حسینعلی و عبدالله یکی از شاهزادگان ناتوان گورکانی را بنام شمس الدین رفیع الدرجات به سلطنت برداشتند. وی که ابراهیم نام داشت و پسر رفیع الشأن پسر بهادر شاه بود، سه ماه بیشتر در سلطنت نماند و به بیماری سل درگذشت. سپس رفیع الدوله شاه جهان دوم را برمسند سلطنت نشاندند، او نیز یک سال بعد فوت کرد (۱۷۱۹/۱۱۳۱) و امر پادشاهی برشاهزاده «نیکوسیر» قرار گرفت که اندکی بعد درهمان سال ۱۱۷۹ از تخت بر تخته افتاد و سلطنت متزلزل هندوستان به ناصرالدین محمدشاه گورکانی تعلق گرفت و او همان کسی است که گرفتار جنگ با نادر شدو مغلوب وی گردید.

جلوس ناصرالدین محمد برتخت سلطنت نیز براثر تصمیم و اقدام حسینعلی وعبدالله بود. آن دو می‌خواستند که سلطنت به نام وی و به کام ایشان باشد. اما، در این هنگام اوضاع سیاسی تغییری فراوان کرده و نیروی سهمگین سیاسی دیگری پدید آمده بود و آن اتحاد سیاسی چنگلیش خان حکمران ما لوه بایك ایرانی جسور بود به نام سعادت خان که در مقابل ارادهٔ دو برادرسدی سدید ساخته بودند. در سال ۱۷۲۰، حسینعلی برای آنکه شاید بتواند به تمهیدی چنگلیش خان را از میان بردارد، اورا ازمالوه به دهلی فراخواند. اما او نه تنها بدین امر سرفرود نیاورد بلکه ایالت خاندیش را نیز متصرف شد و برسرزمینهای گورکانیان در دکن مستولی گردید. محمدشاه نیز، درپنهان اورا تقویت می کرد. زیرا امیدوار بود که بتواند به دست وی بر تسلط ودخالت دیرپای حسینعلی وعبدالله پایان دهد. سرانجام حسینعلی برای جنگ بادشمن به جانب دکن روی آورد، اما در راه کشته شد. عبدالله برادرش نیز در نزدیك اگره مغلوب حریف شد و دوران تسلط آن دو برادر برسلسلهٔ گورکانیان هند پایان پذیرفت.

محمدشاه وزارت اعظم دولت گورکانی را به چنگلیش واگذار نمود و اورا «آصف جاه» خواند و «نظام الملك» لقب داد. سعادت خان نیز به حکومت ناحیهٔ

اود منصوب شد. وی با استفاده از ضعف دولت مرکزی حکومت خویش را به سلطنت تبدیل نمود و به‌سلطان اود شهرت یافت ودربار دهلی هرگز نتوانست ایالت مزبور را از وی باز پس گیرد. وبدین ترتیب، بازماندگان سعادت خان در مدتی قریب به یکصدوسی سال در ناحیهٔ اود سلطنت وحکومت داشتند تا اینکه کمپانی هند شرقی در امور آن ناحیه که به‌مناسبت بی کفایتی زمامداران آشفته‌وپریشان‌شده‌ بود بنای مداخله گذاشت و بالاخره در فوریه سال ۱۸۵۶ لرد دالهوزی فرمانروای انگلیسی هندالحاق آن سرزمین را به متصرفات انگلیسی هند اعلام داشت وواجد علی‌خان، آخرین حکمران آن ایالت معزولاً به کلکته فرستاده شد و دولت انگلیس سالیانه صدوبیست هزار لیره مستمری در حق او برقرارنمود و یك حاکم‌انگلیسی به نام سرجمس‌اوترام برای او تعیین گردید.

باری چنگلیش نیز دو سال بیشتر در سمت وزارت اعظم باقی نماند و از خدمت در دهلی، در دربار سلطان گورکانی هند، کنارگرفت و به‌دکن بازگشت و سلطنتی بالاستقلال فراهم آورد وشهرحیدرآباد را پایتخت خویش قرار داد ومدت ده سال تمام، وقت خود را صرف تحکیم پایه‌های قدرت خویش و دفع ورفع قبایل مهارات نمود. به طوری که‌چون درگذشت دولتی استوار و نیرومنداز او برجای ماند. وی به مناسبت داشتن لقب نظام‌الملك به «نظام» شهرت یافت وبازماندگانش همگی این شهرت را حفظ کردند و به نام «نظام‌دکن» معروفیت یافتند. آخرین آنان که‌ازمعروفترین ثروتمندان جهان بود، تادوران استقلال هند همچنان برمسند قدرت وحکومت‌متمکن بود وسرانجام به موجب قانون اساسی کشورجدیدالاستقلال هند، حوزهٔ حکومتی وی جزوسرزمین هندوستان‌گردیدو استقلال وی پایان پذیرفت.

وقتی فرخ سیر به قتل رسید، سلطنت گورکانیان هند دچار ضعفی فراوان شد. زیرا سران مقتدرهندوستان، ازمسلمان و هندو، هریك به حکومت ایالتی‌منصوب شدند. حکومت ناحیهٔ گجرات به جی سینك رسید و فرمانروایی ایالات اجمیر و خاندیش به‌آجت سینك پادشاه جونپوروحکومت مالوه به چنگلیش. اما اینان در

حقیقت همگی در کار خویش مستقل بودند. چه‌دولت گورکانی هند ناتوانتر از آن بود که بتواند از آنان حساب و کتابی بخواهد ودر امور ولایات‌مزبور اعمال‌قدرتی کند. در این میان قبایل سرکش مهارات نیز امتیازات فراوانی حاصل کردند. پیش از آن اجازه یافته بودند که یك چهارم مالیات دکن را دریافت دارند. در آن هنگام قرار شد که صدی ده نیز به‌عنوان مالیات بگیرند واز همان زمان، استیلای‌مهاراتها بر کونکان‌تثبیت گردید. در سال ۱۷۲۰ بالاجی پیشوای‌اول مهاراتهادرگذشت. بالاجی توانسته بود که مهاراتها را وحدت بخشدو اتحاد قومی‌را براساس مذهب برهمنی بنیان نهد و بالنتیجه جماعت غارتگر مهاراتها را به‌صورت‌نیروئی عظیم‌ووحشت‌ناك درآورد. پس ازبالاجی، پسرش راجی رائوجانشین‌وی‌شد. پسری که ازلحاظ شایستگی و هوشمندی و درایت شایستهٔ چنان پدری بود.

در سال ۱۸۳۴ مهاراتها برمالوه کاملاً مستولی‌شدند و به‌سر زمینهای اطراف پرداختند و دامنهٔ تاخت و تاز را تا دروازه‌های دهلی توسعه دادند . سعادتعلی‌خان توانست مدتی آنان را از پایتخت دور کندو سلسلهٔ‌گورکانیان را از سقوط نجات بخشد. اما دوسال بعد، بازهم قبایل مهارات تحت فرمان پیشوا راجی رائو تا پشت دیوارهای شهر پیش آمدند و تمام حومهٔ شهر را غارت کردند. محمدشاه برای دفع آنان از نظام دکن یاری خواست ودر ازای این خدمت حکومت مالوه وگجرات را هم‌به او واگذاشت وضمناً به شاهزادگان گورکانی‌دستور داد تا به نظام‌بپیوندند. نظام‌این دعوت را پذیرفت و به‌جنگ مهاراتها رفت. نظام‌قبایل مهاجم را از دهلی بیرون کرد و سپس بهوپال را مرکز ستاد خود قرار داد تا مهاجمین را قلع‌وقمع کند. اما چون ازهیچ جانب بدو کمك نرسید، در محاصره افتاد و تنها با عقدقرار-دادی توانست جان خود را نجات بخشد. وی به موجب این قرار دادناگزیر شد که ناحیهٔ مالوه و سرزمینهای بین ناربد وچندال رابه مهاراتها واگذار کند وپنج‌میلیون روپیه یعنی‌پنجاه‌لك از خزانهٔ امپراطور هند به مهاجمین تقدیم نماید.

در چنین اوضاع و احوالی بود که دولت گورکانی هند و پادشاه ناتوان آن کشور، محمدشاه، دچار حملهٔ نادر شاه از جانب شمال گردید. محمدشاه پس از حملهٔ نادر و سقوط دهلی که در سال ۱۷۳۶/۱۱۵۱ ه.ق روی داد، دوازده سال دیگر به سلطنت بی‌شکوه و بی‌رونق خود ادامه داد. مرگ وی در سال ۱۷۴۸/۱۱۶۱ روی داد.

نامهٔ نادرشاه به‌محمدشاه گورکانی[1]

ظرایف طرایف دعوات وافیات و تحایف لطایف تسلیمات زاکیات کـه از دارالملک دل به‌سوی شهرستان زبان گسیل و ازمعمورهٔ جنان به‌صوب کشوربیان ترسیل شود، هدیهٔ بزم اعلای شریف‌وتحفهٔ موقف منیف حضرت فلك رفعت کیوان ایوان، قاآن مشتری سعادت زحل دربان، فروزندهٔ مشعل دودمان شاهی، فرازندهٔ رایت گیتی-ستانی وبهین آثار رحمت حضرت سبحانی، مهین گوهر صدف دودمان رفیع الشان گورکانی ، شاه جهان پرور همایون‌فر، خسرو خرم دل فرخ سیر، سلطان داراشکوه فیروزبخت، خدیو کامکار فرخنده اختر خجسته تخت، المخصوص بعواطف‌الملك المنان والمؤید بتأیید قادر دیان، محمدشاه خلدالله‌ملکه و دولته، ساخته مشهود رای شریف می‌دارد که قبل از این، درمبادی حال، کـه دارالسلطنهٔ اصفهان بـه تصرف امنای این دولت ابد بنیان درآمده در خصوص تنبیه افاغنهٔ قندهار و باقی‌اشرار کـه نسبت به هند زیاده برایران مصدر ایذاء و اضرار شده‌اند مصحوب علی مردان‌خان

۱ــ عنوان نامه در منشآت: «مراسله[ای] که بعد از فتح قندهار به حضرت محمدشاه نوشته»

شاملو وبعدازآن به‌توسط محمدعلی‌خان به‌آن پادشاه ذی‌جاه اعلام شده‌بود که کسی تعیین نماید، بعداز ورود رایات منصوره به‌آن‌حدود، راه‌فرار به ایشان مسدود دارند و درمکاتیب‌شریفه که ازحضور پرنور آن حضرت مصحوب ایلچیان مشارالیهما شده‌بود مندرج ساخته بودندکه به صوبه داران کابل، درآن باب تأکید اکید وامرشدید به‌عمل آید. بنابرآن، این نیازمنددرگاه‌اله نیز، به سلسله جنبانی تعهدات آن‌حضرت عازم قندهار و برای تجدید مذاکرهٔ آن مواد، ایلچی دیگر به سفارت مأمور وبعضی سفارشات در عالم موالات لساناً وشفاهاً به ایلچی مزبور القاشده که درحین ادراک تلثیم عتبهٔ علیهٔ قاآنی به عرض اقدس رساندوحال چهارده ماه است که ایلچی رفته‌و کارقندهارطی‌نشده اثری ازتعهدات مزبوره به‌ظهورنرسیده‌وقطع‌نظرازآن ایلچی‌را درآن‌صوب توقیف‌وبرخلاف مدلول فاذاحییتم بتحیة فحیوا باحسن منها اوردوها[1] درارسال جواب‌مکتوب که ازگلزاردوستی گلی وازبهارستان مودت سنبلی‌بودتهاون تسویف به عمل‌آمده خلاصهٔ مطلب اینکه این نیازمند درگاه‌اله جز دوجهت،سوای رعایت راه ورسم مودت و پاسداری نوامیس محبت، اثری دیگر مطمح نظر نبوده توقعی در ملك و مملکت آن حضرت که الهی تا ابد برآن دودمان پاینده و مخلد باد، نداشتیم و دولت روز افزون ایشان را در عالم یگانگی از خود می‌انگاشتیم : یکی از راه جنسیت ورابطهٔ ترکمانی وثانی به اعتبار قرب ومراعات جوارومحبت که فیمابین هندوتوران استقرار داشته، در این صورت مقتضای مقام محبت این بود که ازآن طرف قرین الشرف نیز این روبه مرعی و مستمر باشد. مع‌هذا، خلاف معمول، به‌وجوه متنوعه، از جانب شریف به ظهور پیوست. هرگاه آن پادشاه جمشیدجاه به اقتضای ذکاء جهان پرورو فطنت حقانیت‌گستر این طریقه را ملحوظ می‌دارد، فهوالمقصود وهرگاه چنانکه نظر به سلیقهٔ بعضی از کارگزاران آن دولت

۱ـ سورة النساء ۸۶

والاگهر، که در مزاج دولت دخل کلی یافته‌اند، گرمی کار خود را در ابقاء نـائرهٔ فساد و برهم زنی هنگامهٔ وداد دانند، ایـن دوستی نـژاد را در هیچ باب مضایـقه نخواهد بود. ایلچی را بزودی رخصت انصراف ارزانی و، بـه اعلام چگونـگی حقایق، احوال، خاطر دوستی ذخایر را قـرین بهجت و شادمانی فرمایند تا آنچه نگاشتهٔ کلک درر سلک بوده باشد به عرصهٔ ظهور در آید.*

*. منشآت ص ۱۱۹-۱۱۷

نامهٔ نادر به محمدشاه گورکانی

قبل از ورود به هندوستان به تاریخ جمادی الاولی سنه ۱۱۵۱

بر رای جهان آرای اعلی حضرت همایون پوشیده نماند که آمدن من به کابل و تسخیر آنجا محض غیرت اسلامی و دوستی نسبت به شما بوده هرگز تصور نمی کردم که اشقیای دکن یعنی طایفه مهاراتها بتوانند از ممالک پادشاه اسلام خراج بگیرند. توقف من در این طرف اتك به این ملاحظه است که اگر این کفار به سمت دهلی حرکت نمایند قشون ظفر نمون قزلباش را مأمور کنم آنها را به قعر جهنم بفرستند. صفحات تاریخ از دوستی مابین سلاطین ما واجداد اعلی حضرت شما مشحون است. به علی مرتضی قسم که بغیر از دوستی ودرد مذهب هیچ مقصودی نداشته و ندارم و اگر شما غیر از این گمان می کنید مختارید. من همیشه دوست آن خانوادهٔ نامدار بوده و خواهم بود.*

---

*. نادرنامه ص ۵۴۲

فرمان نادر درباب بخشودگی مالیات

به‌مناسبت فتح دهلی

فرمان همایون شد.

آنکه فرزند ارجمند و نور دیدهٔ دلبند رضا قلی میرزا به شفقت شاهنشاهی سر افراز گشته بداند که چون عنقای بلند پرواز و شاهین شکار انداز وهمای زرین بال فرخنده فال نیت علیاوهمت والا به‌عزم تسخیر هندوستان بال‌افشان گشت همه‌جاقاید والذین جاهدوا فینالنهدینهم سبلنا ان الله لمع المحسنین [1] راهنمای جادهٔ مطالب وشاهراه مآرب بود تااینکه‌خاك دیار آن کشوراز تأثیرسم گردون سای سمند عالم‌پیمای‌همایون رشك فرمای اکسیر وغیرت افزای کیمیا گردیده به هردیـارو بلاد که اتفاق نـزول موکب جاه وجلال افتاد از مبشران غیبی ومنهیان لاریبی ندای فرح فزای‌جاءالحق وزهق‌الباطل ان الباطل کان زهوقا [2] به مسامع‌ساکنان اهل زمین می‌رسید وخورشید جهانتاب فیروزی از مطلع توفیقات ربانی پرتوافکن ساحت احوال فرخنده مـآل

۱ــ سورة العنکبوت، آیه ۶۹

۲ــ الاسراء ۸۱

می گردید. صرصر قیامت اثروصول رایات جهانگشای شاهنشاهی بساط عیش وعشرت متوطنین آن ممالك را به مثابه نطوی السماء کطی السجل[1] در می نوردید و زهرۀ شیران هژبر صولت از نمایش آفتاب جلالت وعظمت غازیان جهانتاز عالم سوز مانند سیماب مضطروبیتاب و جگر نهنگان دریای شجاعت از التهاب نایرۀ صدمت وهیبت جنگاوران جان‌ستان پیوسته در تنورسینه کباب می شد. بعد از انقضای مدت قلیلی اکثر آن ولایت در تحت تصرف درآمده جمعی کثیر وجمعی غفیر از آن‌طایفه خذلان مآب از شعاع تیغ آبدار چون خفاش در زاویۀ عدم وفنا مختفی و پنهان گردیدند و از حملات دلیرانه جیوش دریا خروش رخت هستی به عالم نیستی کشیدند.

زکابل زمین لشکر بی کران روان گشت چون سوی هندوستان
ز هیبت به جنبش درآمد زمین ز گردش بیفتاد چرخ برین
غریو ستوران عالم نورد قیامت در آن دشت بر پای کرد
به هرسو که رایت بر افراختند در آن سر زمین محشری ساختند
بریدند سرهای گردن‌کشان فکندند تنهای خسرو نشان
ز تابیدن تیغ از بهر جنگ ز غریدن رعد توپ و تفنگ
روان جوی خون شد به‌روی زمین چو افغان و هندو به چرخ برین
بسی قلعه چرخ نیلی حصار که گردید در یك یورش تار و مار

دریای احسان و نوازش و نایرۀ[2] غازیان که چندین سال درجانفشانی مشغول و متحمل مشقت اسفارو سباح بحارگیرودار بودندبه جوش درآورده از وضیع و شریف‌صغیرو کبیرجملگی غرق دریای زرو دربحر در و گوهرغوطه ورگردیدند و به حصول مدعیات ومأمولات کلیه‌وجزئیۀ خود بهره‌مند شدندونواب همایون ما نیز سجدات شکر یزدانی به تقدیم رسانیده مالیات و متوجهات و سایروجوهات را به

۱ـ الانبیا ۱۰۴

۲ـ به قیاس، یکی دو کلمه ساقط شده است.

هراسم ورسم که بوده باشد از ابتدای هذه‌السنة قوی ئیل که عبارت از سه‌عام کامل بوده باشد بـه شرحی کـه در رقم قدر توأم شرف نفاذ یافته ، به قاطبه اهل ایران که در شاهراه دولت ابد مدت در هرباب به مال وجان کوشیده‌اند بخشیدیم. ایشان نیز به‌مجرد استماع این خبر بهجت اثر باید در عیش وشادکامی بر رخسار احوال خود باز نموده، نقاره‌های‌شادمانی به نوازش درآورده و به توجهات بیش از پیش مستظهر ومستوثق بوده نواب‌همایون مارا از دعافراموش ننمایند و درعهده‌شناسند.
تحریراً فی شهر فلان *

* نادرنامه ص ۵۷۴/۵۷۳

فتح نامهٔ هندوستان

که به رضاقلی میرزا نوشته شده است

فرمان همایون شد

آنکه فرزند کامکارو ارشد و ارجمند عالی مقدار رضاقلی میرزا نایب السلطنهٔ ایران به شفقت بی‌نهایت پادشاهی عز امتیاز یافته و به الطاف عنایت خدیوانه درجهٔ اختصاص یافته بداند که به نحوی که آن فرزند اطلاع دارد بعداز مقدمهٔ شکست اشرف افغان، عالی‌جاه شهامت و بسالت پناه، جلادت و جلالت انتباه فدوی آستان بارگاه قرب یافتهٔ بساط لازم الأنبساط ظل الله امیر الامراء العظام، مخلص عقیدت فرجام علی‌مرادخان شاملو ایشیک آقاسی باشی دیوان اعلی را به ایلچیگری هندوستان مأمور و اعلام شد که چون افاغنهٔ اشرار قندهار و کابل و غیره که از هر طرف منشأ فساد و اخلال گردیده‌اند جمعی از این دولت تعیین کرده که هرگاه از آن جماعت احدی فرار نماید سر راه برایشان مسدود شود و محمد شاه پادشاه هندوستان در جواب نامه تعهد این مطلب نموده بعدازمعاودت عالی جاه رفیع جایگاه، دولت و شوکت و اقبال پناه، قدیمی آستان ملائك پاسبان، جلالت همراه ارادت آیین بلااشتباه،

مقرب الحضرة العلية العالية محمدعلی خان قاجار قـور یساول باشی دیوان اعلی را برای تجدید این مطلب روانه فرمودیم. پادشاه سابق الألقاب، به همان دستور متعهد مدعا گشته بعداز ورود رایات نصرت آیات به‌قندهار، جمعی از غازیان شیرشکار که از برای تنبیه افاغنهٔ کلات وغزنین و کوهستان مأمور شده بودند به‌عرض باریافتگان محافل ارم مشاکل والا رسانیدند که به هیچ وجه من الوجوه اثری از پادشاه مذکور و قشون هندوستان در این صوب ظاهر نیست. نواب همایون ما مجدداً از بـرای یـادآوری این مطلب عالی جاه رفیع جایگاه مخلص عقیدت فرجام مقرب الخاقان محمد خان ترکمان‌را به‌سفارت تعیین فرمودیم. عالی جاه مشارالیه نیز عرضه‌داشت سدهٔ سنیهٔ والانمود که پادشاه مذکور بنا را بر تجاهل وتغافل گذاشته جواب نـداده رخصت ایلچی‌را نیزموقوف نموده لهذا لوای جهانگشا به‌عزم تنبیه افاغنهٔ کوهستان حرکت بعداز تنبیه اشرارافاغنه، چون تغافل و تجاهل پادشاه سابق الذکر ونفرستادن جواب و مرخص ننمودن ایلچی از حدود دوستی گذشته [بود] نواب همایون مـا متوجه شاه جهان آباد گردیده به‌جهت تسخیرفتح الگای پیشاور و دارالسلطنهٔ لاهور که تختگاه سلاطین با عز وتمکین سابقه بوده قبل از این به آن فرزند رقم زدکلك گهرسلك گردیده اطلاع کامل حاصل نموده است. نواب همایون ما در اواخر شهر شوال همگی از دارالسلطنهٔ لاهور حرکت و در پنجشنبه دهم شهر ذیقعدة الحرام به قصبهٔ انباله چهل فرسخی شاه جهان آبـاد روانه‌گردید و در آنجـا خبر رسید کـه پـادشاه سابق الـذکـر نیز قشون و سپاه خود را در تمامـی ممـالك هندوستان و سرکردگان و سیصد هزار قشون و دوهـزار عراده توپ و چهارصد زنجیر فیل و اسباب جنگ درکمال آراستگی و استعداد حرکت کرده به‌پانی پت بیست‌فرسخی انباله واردگردیده نواب همایون ما نیز بنه و آغروق را در انباله‌گذاشته با فوجی از دلاوران صف‌شکن بـه عزم مقاتله به طریق ایلغار روانه و محمد شاه از پانی‌پت حرکت و در منزل موسوم به‌کرنال کـه با شاه جهان‌آباد بیست فرسخ مسافت دارد نزول‌چون درحین حرکت رایات جهانگشا از انباله پنج‌هزار نفراز غازیان‌فیروزی

نشان به عزم قراولی تعیین فرمودیم که رفته جـا و مکان وعدت و کثرت و استعداد محمدشاه را ملاحظه نمایند. قراولان تا ده فرسخی کرنال رفته به‌قدر ده‌هزارقشون محمد شاه که مقدمه‌الجیش بوده برخوردند. شکست فاحش بدیشان داده سرکردگان ایشان را دستگیر و با جمعی ابل و استر بـه حضور اقدس آورده بعداز وقوع آن شکست، محمدشاه درهمان کرنال‌لشکرعظیم و حصن حصین مرتب‌نموده وتوپخانه را محیط لشکر ساخته وبنا را بر جنگ سنگر و توپخانـه‌گذاشته وچون جمعی را نیز مأمور فرموده بودیم که از کرنال گذشته به سمت شرقی اردوی محمد شاه در سر راه شاه جهان آباد مشغول قراولی می‌باشند. قراولان مذکوره در شب سه‌شنبه پانزدهم خبر رسانیدند که سعادت‌خان، با سی هزار نفر جمعیت و توپخانه و فیلان کـوه توان وارد پانی‌پت گردیده عازم اردوی محمد شاه می‌باشند و ما نیز رایات نصرت‌آیات را دو ساعت به صبح مانده به عزم سرراه‌گرفتن حرکت فرموده بـه سمت شرقی میانهٔ کرنال و پانی‌پت متوجه‌گردیدیم که شاید به آن تقریب از سنگر بر آید. یك ساعت ونیم از روز سه شنبه‌گذشته که‌کوکبهٔ همایون مـا از حدکرنال گذشته و جمعی از قشون سعادت خان که ازعون[1] می‌آمدگرفته به حضور آورده‌از قرار تقریر ایشان معلوم‌گردیده‌که سعادت‌خان در همان شب سه شنبه یك ساعت از شب‌گذشته با قشون خودوارد سنگر محمد شاه‌گردیده چون از آن مکان تا اردوی محمد شاه یك فرسخ و نیم فاصله بود در آن جا مضرب خیام اقامت‌گردیـد و در مقابل‌اردوی محمد شاه نزول اجلال فرمودیم. بعداز ورود عالی جاه سعادت‌خان، به همه جهت رفع انتظار مشارالیه شده و استعداد خود را درست نموده درکمال آراستگی دیده بـود. در وقت ظهور، دوحصهٔ توپخانـهٔ خودرا بـرای محافظت اردوی خـودگذاشته و یك حصهٔ دیگر را بیرون آورده درکمال استعداد و جمعیت مالاکلام، با فیلان جنگی اسباب و آلات توپخانه از سنگر بر آمده تا نیم فرسخی

۱ـ نام محلی است.

اردوی همایون وارد وصف قتال آراسته پادشاه مذکور خود در میان صفوف پیش جنگ اردوی خودرا پشت سرقرار داده وایستاده بودند وطول سپاه آن گروه تبه روزگار نیز نیم فرسخ به نظر می آمد. به همه جهت سیاهی لشکر ایشان حسب التخمین ده دوازده مقابل لشکر عبدالله پاشا بود. نـواب همایون ما کـه آرزومند چنین روزی بودیم در خفیه جمعی را تعیین نموده متوکلا علی الله به عزم محاربه مأمور شد. در ساعت نجومی با توپ و تفنگ و شمشیر هنگامهٔ جنگ گرم بود. تا آنکه بـه مدلـول و ماالنصر الامن عندالله [1] شفقت الهی یار و تأیید ایزدی مددکار غازیان شیر شکار به مضمون صداقت مشحون کرماداشتدت به الریح فی یوم [2] عاصف شکستی به لشکر مخالفین افتاده، همگی بـه یك بار روی از معرکـهٔ کارزار برتافته منهزم گردیده و سعادت خان که رکن رکین سرکردگان بود به همان نحو سواره و تمام اقوام مشارالیه دستگیر گشته صمصام الدولهٔ دوران، امیرالامراءالعظام بهادرخان کـه صاحب اختیار کل هندوستان بود زخمدار گشته مظفر خان برادرش مقتول و میاعاشور برادر دیگرش و ولد ارشد آن نیز به دست آمده خودش نیز روز دیگر از علت زخم وفات یافته واصل خان چرخچی باشی قشون خاص پادشاهی باتراب خـان و اعتبار خان وعلی احمد خان افغان وخوانین اوزبك زرین رای خان امین توپخانه و سرکردگان با قرب به سیصد نفر از امرا و خوانین و سرکردگان سپاه از آن جمله ده دوازده هزار نفر بودند که به قتل رسیدند.

محمدشاه با نظام الملك که وکیل السلطنهٔ مشارالیه بود و قمرالدین خان وزیر اعظم و جمعی از خوانین چون برزمت [3] سنگر صف بسته بودند خودرا بـه سنگر رسانیده از صدمهٔ شمشیر غازیان بیست هزار نفر متجاوزازایشان به قتل رسیده جمعی

۱ــ سورة آل عمران ۱۲۶

۲ــ سورة ابراهیم ۱۸

۳ــ ذنب (؟)

که دستگیر شده بودند، بعداز وقوع این فتح نمایـان، از چهار طرف به محاصره عسکرایشان مأمور فرمودیم که سر راه فراریان را مسدود [کنند] و مقرر فرمـودیم که توپخانه و خمپاره‌ها را به خارج سنگرایشان بردند و سنگر را محاذی ساخته هموار نمودند. چون‌کار آن جماعت بـه اضطرار انجامیده سررشتهٔ‌کاررا گسیخته دیدند، لابد وناچار به فاصلهٔ یك روز، روز پنجشنبه هفدهم، نظام‌الملك مشارالیه از جانب محمد شاه وارد اردوی کیهان‌پوی در خدمت بندگان ثـریا مکان اقـدس والاعذرخواه مقدمهٔ این جنایت‌گشته و محمد شاه نیز با خوانین و امیران در یـوم دیگراز روی انفعال وارد درگاه فلك تمثال گردیده و درحین آمدن مشارالیه، چون پادشاه مذکور از ترکمانیه وسلسلهٔ‌گورکانی بـود، فرزند ارجمند کامکار وارشد سعادتمند عالی‌مقدار نصرالله‌میرزا را تاخارج اردوی معلی به‌استقبال‌روانه فرمودیم. پادشاه مذکور را داخل‌ساخته ومهرسلطنت را به‌موکب همایون ما سپرده، آن روز درخیمهٔ مبارك میهمان نواب همایون ما بود. بنابر رعایت جنس ترکمانیه آنچـه لازمهٔ تلطف و مهربانی ولایقهٔ اعزاز شاهان و خاقان باعزو تمکین بوده دربارهٔ آن حضرت‌مبذول داشته، خیمهٔ‌نشیمن آن حضرت وسراپردهٔ حرم او را به‌ملاحظهٔ‌پاس این‌دولت‌والا،درحرم‌سرادقات عزوشان معلی برقرارفرمودیم وبالفعل پادشاه‌مشارالیه باکوچ[1] وبنه وتمامی امیران و خوانین و سرکردگان هندوستان دراردوی‌همایون درمقام اطاعت می‌باشند ومقدمةالجیش لوای گیتی‌ستان واردشاه جهان‌آباد[2] ونهضت فرمودیم.

مطمح نظرانور اقدس آن‌است که پادشاه والاجاه مشارالیه‌را که زینت‌خانوادهٔ گورکانی ودودهٔ سلسلهٔ جلیلهٔ صاحبقرانی است، باز در امر پادشاهی کل هندوستان تمکین و استقرار داده تاج و نگین سلطنت را به مشارالیه تفویض فرمائیم.

۱ـ کوچ به معنای زن منکوحه (مدارالافاضل)

۲ـ شاه جهان‌آباد همان دهلی پایتخت گورکانیان هند است.

فحمداًله ثم حمداًله — علی ماهدانا الشکر النعم
فشکراً لهٔثم شکراًله — علی ماکسانا لباس الکرم

خداوندی که هفت دریا را در زیر قدم اشهب گیتی نورد اقدس ارفع والا ولوای سرکشان را در نظر همت برسازد و عزم بحرنمای خاقانی راکه آب حیات است [ ][1] البته این نوع عنایات و فیوضات تازه را ازلطف ومرحمت بی‌اندازه به‌عرصهٔ ظهور می‌آورد. چون توپخانهٔ بسیار به دست غازیان شیرشکار آمده بود قریب بیست‌هزار نفراز ایران و توران وجمعی کاصحاب دین و بعضی از توپخانه و فیلان کوه توان از اردوی همایون روانهٔ حدود کابل فرمودیم. البته آن فرزند ارجمنداحوالات آن سمت را مفصلاً ومشروحاً عرضه داشت سدهٔ سنیهٔ والا خواهد نمودکه بعداز وصول عریضهٔ آن جماعت از کابل عازم بلخ و ازآنجا متوجه دارالسلطنهٔ هرات گردند و عالی جاه عاشور خان را مقرر فرمودیم که بعداز نوروز روانهٔ بلخ نماید. البته به نحوی که مقرر شده معمول داشته و این فتح نمایان راکه اعظم عطایای الهی و از خزاین عنایات نامتناهی است، سواد فرمان را به تمامی ممالک محروسه ارسال داشته‌که دولتخواهان را باعث نشاط و سرور و بدخواهان را موجب خذلان و ثبور گردد. و در انتظام و انتساق امور ممالک ساعی بوده به عنایات سبحانی مستظهر و به اشفاق سرشار خدیوانه مفتخر و امیدوار بوده که ان شاءالله تعالی هر یك از دور و نزدیك که در این دولت در مقام مخالفت و ناسازگاری باشندبه‌جزای عمل خود گرفتاروهریك که مستظهراخلاص وخدمتگزاری بوده کامیاب آمال از این دولت نادره خواهند گردید.*

۱ــ عبارت مغشوش به‌نظر می‌رسد. علی‌القاعده در استنساخ سهو وسقطی روی داده است.

* نادر نامه ص ۵۵۵ تا ۵۶۰

متن قرارداد بین نادرشاه افشار و محمدشاه گورکانی

معروف به «پیمان شلیمار»

سابقاً وزرای اعلی حضرت بهرام صولت مریخ سطوت، قهرمان زمان، سلطان السلاطین دوران، شاهنشاه عالمیان، ظل الله اسلامیان پناه، اسکندر حشمت عرش سریر، سلطان باعدل وداد و پادشاه سپهر نهاد، نادرشاه افشار خلدالله ملکه و سلطانه سفرای کبار به این دربار برای قرار بعضی امور فرستاده بودند. ما نیز به موافقت مایل بودیم و بعد از آن هم محمدخان ترکمان برای تذکار از شهر قندهار رسید. ولی وزرا و کارگزاران ماسفرای مزبور رامعطل کرده جواب نامهٔ اعلی حضرت معظم له را به تأخیر انداخته از این راه نقاری فی مابین حاصل شد وقشون ظفر نمون ایشان به حدود هندوستان حرکت کرد. طرفین در نقاط مختلف، در صحرای کرنال، تلاقی نمودیم. جنگی شاهانه درگرفت و از آنجا که تقدیر الهی بود آفتاب نصرت و فیروزی از مشرق اقبال بیزوال ایشان طالع گردید و چون اعلی حضرت جمشید قدرت معظم له منبع رأفت و فتوت است، به اعتماد مردانگی و اتکال همراهی ایشان، مسرت ملاقات دست داده ودرمحفل فردوس آیین بهجت صحبت روی نمود.

بعد از آن به اتفاق به شاه جهان آباد آمدیم. در آنجا خزانه و جواهرات نفیسهٔ سلاطین هندوستان را به‌نظر ایشان عرضه داده و به‌طور شایان هدیه کردیم. اعلی حضرت معظم‌له به خواهش ما بعضی را قبول و به علوهمت و فرط محبت و به ملاحظهٔ بزرگی خانوادهٔ گورکانی و افتخار شجرهٔ طرخانی تفقد کرده تخت و تاج هندوستان را به‌ما واگذار کردند. در ازاء این ملاطفت که از پدر به‌پسر و از برادر به‌برادر ظاهر نمی‌شود، با یکصدو پنجاه کرور تومان خسارت جنگ و تمام ممالک واقعهٔ در مغرب رودخانه آت‌تك و آب‌سند و نالاسنگ را که شعبه‌ای از شعبات رود سند است یعنی پیشاور و ایالت کابل وغزنین و کوهستان و افغانستان و هزاره‌جات و دربندها را با قلعهٔ بکرسنگ وخداداد و اراضی‌دربندها ومساکن جوکیها و بلوچها و غیره به انضمام ایالات تته قلعه‌رام و قریهٔ ترپین و شهرچن وسموالی وکترا با تمام اراضی و قری و قلعه‌جات و شهرها و بندرها، از ابتدای سرچشمهٔ رود آت‌تك بـا با تمام دربندها و آبادیهـا کـه رودخانهٔ آت‌تـك با شعباتی کـه بدان محیط است تانالاسنگ که مصب‌رود است به‌دریا، به‌دولت علیهٔ ایران واگذار می‌نماییم. خلاصه تمام محال واقعهٔ در مغرب رود آت‌تك و آن صفحات و مغرب رودسند و نالاسنگ جزء ممالك این پادشاه قوی‌شوکت است. ازین تاریخ به‌بعد عمال و کارگزاران ایشان داخل‌صفحات مذکورشده و آنها را به‌تصرف درآورده ونام حکومت‌وحکمرانی آن صفحات وطوایف‌واهالی آنجا را به‌دست گیرند. عمال‌و کارگزاران ما بایدصفحات مذکوره را تخلیه نموده واز ممالك ما موضوع دانسته وتمام حقوق‌حالیه و گذشتهٔ خود را از آنجاها ساقط بدانند. قلعه وشهرلهری بندر، باتمام ممالك‌واقعه درمشرق رودآت‌تك ورود سند ونالاسنگ کمافی‌السابق جزء سلطنت هندوستان خواهد بود. در بـاغ شلیمار، مـورخه ۱۱ محـرم‌الحرام سنه ۱۱۵۲ هجری محمدشاه‌تیمـوری نادرشاه‌افشار*

---

*. نادرنامه صفحه ۱۵۸ تا ۱۶۰ به‌نقل از تاریخ نظامی ایران.

فرمان نادر در خصوص بخشیدن مالیات سه‌ساله

فرمان همایون شد

آنکه فرزند ارجمند کامکار اعزا ارشد نامدار رضاقلی میرزا نـایب‌السلطنهٔ ایران به صنوف عواطف پادشاهی والوف عنایات ظل‌اللهـی معزز ومباهی بـوده بداند که درین وقت به توفیق‌الهی فتح و تسخیر دارالخلافهٔ شاه جهان‌آباد و بـاقی مملکت هندوستان میسر گشته به‌تأیید گنجور کنوز غیبی کلید مخازن و مقالید خزاین آن دیار به‌دست اختیار وقبضهٔ اقتدار درآمده حضرت فلک‌رتبت محمدشاه هندوستان به‌تمامی خوانین وامرا وراجه‌ها وصوبه‌داران اکناف ممالک هند از خزاین ونفایس وفیلان کوه‌توان آنچه درخور مکنت داشتند همگی را از نظر اقدس گذرانیده مراسم خدمت و اطاعت به‌تقدیم رسانیدو چون نواب همایون ما بزرگ ایل ترکمانیه و پادشاه مشارالیه نیز از ایل ترکمانیه و سلیل سلسلهٔ علیه گورکانیه بودند بـاز تخت و نگین سلطنت هندوستان را به‌پادشاه معزی‌الیه تفویض و ایشان را بر اورنگ شاهی تمکین دادیم و پادشاه والاجاه سابق‌الذکر نیز در ازای این موهبت تاج‌بخشی، ولایات آن طرف آب اتك راکه عبارت از صوبهٔ پیشاور و دارالملك کابل و غزنین والکـای سند و

توابع بوده باشد، باتمامی کوهستانات مساکن افغان و هزاره‌جات، پیشکش سرکار خاصهٔ شریفه‌نموده‌برطبق التماس آن حضرت قبول وضمیمهٔ ممالك محروسه‌فرمودیم. از آنجاکه مقتضای مروت وحق‌مقام این است که به‌شکرانهٔ این مواهب وعطایای خاص که ازخزانهٔ لطف ومرحمت شاهنشاه ازل ومالك الملك لم‌یزل نصیب این دولت بی‌زوال گشته عموم رعایا وزیردستان خصوصاً اهالی ایران که از بدو ظهور نیز جهان‌افروز این دولت نادری الی‌الآن به‌قدر امکان وفراخور تاب وتوان بلکه زیاده بر آن به‌مال وجان اعانت ویاری وبندگی وخدمتگزاری این آستان کرده در ظل‌های همایون فال‌عنایت خاقانی و سایهٔ شادروان مکارم بیدریغ سلطانی ازتابش آفتاب تحمیل وتکلیف مصون باشند، لهذا ازابتدای نوروزفیروزقوی‌نیل لغایت سه‌سال تمامی مال‌وجهات ومتوجهات ممالك محروسهٔ ایران، آنچه‌متعلق به‌ایلیت وار بابی ورعیتی بوده باشد ـ به‌موجبی که در ذیل تفصیل یافته ـ به‌تخفیف مقرر ومحال خالصه وتیول که به تخفیف عمل کرده اعم از آنکه اربابی ورعیتی باشد یا متعلق سرکار فیض آثار[1] ومحال موقوفه باشد سوای خالصه وتیول:

وجوه‌بنیچه بالتمام.

وجوه مراعی ومواشی وچوپان‌بیگی و سایر وجوه..... ایلیت و اربابی و رعیتی به‌هرچند واسم‌ورسم که‌بوده باشد بالتمام.

مالوجهات ومتوجهات ملکی و سرشماری، آنچه متعلق به رعایا و اربابان محال وقف سوای خالصه وتیول بالتمام.

جزیهٔ ارامنه واگارجه[2] ویهود وهندو و مجوس و غیره بالتمام.

وجهی که در ایلیت به‌جهت چریك ویساق کش در ولایات خصوص گمرك برده می‌شود.

..... ایلیت تا سه سال موقوف باشد اما ملازم را دستور بدهند که تنخواه

۱. ظاهراً منظور موقوفات آستانهٔ رضویهٔ ثامن‌الائمه (ع) است.

۲. اگارجه جمع ساختگی گرجی می‌باشد به‌قیاس ارامنه که جمع ارمنی است.

را ازسر کاردیوان [ا د ا؟]خواهندنمود و بعد ازسه‌سال باز از ایلیت داده شودبالتمام که تغییر در قواعد داده نشود و موافق سنوات باید اخذ وعمل شود.

وجوه ضراب‌خانه بالتمام.

وجوه راهداری و گمرك و اقمشه اعم از آنکه تجار ایران باشند یا غیر آن بالتمام.

متوجهات محال خاصه باید به‌دستوری که همیشه ضبط می کرده آن را ضبط نمایند بالتمام.

ازوجوه که دخلی به‌مال رعیتی نداشت به‌دستورسابق‌معمول‌ومستمرفرمودیم که از آن قرار دادوستد نموده‌تخلف نورزندلکن‌ازوجه اسب چاپاروخرج مترددین که‌در بعضی محل اتفاق افتد به محال خالصه وتیول رسد بـرسانند و در محال‌مـوقوفات که‌آنچه اربابی است به‌طریق محال اربابی‌وآنچه خالصه‌است به‌دستور خالصجات دیگر عمل شود.

آن عزیز چون بر مضمول رقم اشرف مطلع گرددحکم اشرف‌را سوادنموده به‌همگی ممالك محروسه ارسال واعلام نمایدکه حکام وضابطان از آن قرارمعمول داشته تخلف نورزند.

مقرر آنکه حکام وضابطان وعمال ممالك ایران محاسبهٔ سال سابق‌را وبقایای سنوات‌را دفترخانهٔ‌سر کاراعز کامکار مشارالیه با مقرب‌الخاقان میرزا محمدباقر ـ مستوفی‌الممالك مفروغ و منقح نموده وجوهاتی که متعلق به ایلیت واربابـی و ورعیتی بوده باشد به‌هرجهت از جهات درین سه سال به‌تخفیف مقرر دانسته به آن علت مطالبه ننمایند و خالصهٔ تیول را از قراری که ضبط می کرده‌اند به همان‌دستور ضبط کرده اگراز وجه اسم‌ایلیت یا رعیتی یا اربابی کـه به‌تخفیف مقرر است از قوی‌ئیل اگر گرفته باشند در حضور اهالی شرع هربلد بـه‌رعایـا رد و قبض معتبر دریافت نمایند و از مضمون حکـم مطاع اشرف انحراف نورزند. بعد از آن‌که صورت جمع وخرج خود را به نظر اعز مشارالیه برسانند، چنانچه طلب حسابـی

داشته باشند، اعزامر مزبور از بابت مال‌دیوان تنخواه خواهد داد.

ان‌شاءالله تعالی، بعداز انصراف موکب همایون، هریک که بدرستی اخذ و عمل کرده باشندمورد نوازش‌وهریک که کار رامغشوش کرده‌باشندتنبیه‌وبازخواست خواهند شد. مستوفیان عظام دیوان اعلی‌شرح رقم اشرف را دفتری نمایند و در عهده شناسند.

محرراً فی‌شهر ذیحجةالحرام سنة ۱۱۵۱*.

---

*. کتاب «دولت نادرشاه افشار» ترجمه از روسی به وسیلهٔ حمید مؤمنی از انتشارات تهران ۱۳۵۶ ص ۹۶ تا ۱۰۹.

اصل‌سنددر دست‌مترجم بوده ولی به‌اقرار خود، وی نتوانسته است درست بخواند. وی عکس متن فرمان را هم درکتاب خودآورده‌ولی چندان کوچک و تاریک که خواندن آن صورت‌پذیر نبود. ازین روی بناچار آنچه را نتوانستم بخوانم به‌ترتیبی که مترجم در متن کتاب‌آورده عیناً نقل کردم زیرا این فرمان بسیار مهم واز لحاظ مسائل اجتماعی و مالی کم‌نظیر است.

نامهٔ نادرشاه به محمدشاه گورکانی

جواهر نفیسهٔ ادعیهٔ طیبهٔ دوستی قرین ولئالی زاهرهٔ تسلیمات زاکیات مودت آیین از مخزن و داد و گنجینهٔ اتحاد حضرت فلک رفعت درة التاج اکلیل سلطنت و کامکاری، فروزان گهر درج دولت و اقبال، درخشان اختر برج سعادت و ابهت و اجلال، سرافرازی ده افسر سروری و جهانبانی، نقاوهٔ خاندان رفیع الشأن گورکانی برادر والاگهر و حبیب نیکوسیر مبلغ و متحف داشته برلوح مصادقت می نگارد که چون پیوسته غواص ضمیر خلت تخمیر، در بحر اشتیاق مستغرق این معنی است که به وسایل شایسته گوهر گرانبهای مقصود که عبارت از مکاتیب داله بر حقایق حالات خیریت نمود است، از غوصگاه محبت به کنار آمده درودیوار نهانخانهٔ خاطر به آن مرصع کاری وجیب و دامان جان وجنان مشحون به فرائد بهجت و کامکاری گردد، لهذا در این اوان خجسته نشان که شهامت و بسالت پناه میرزا محمدحسن به جهت تجدید عهد و تمهید رسوم مؤاخات از این طرف قرین الشرف مأمور آن دربار فلک ظهور گشته، قلیلی از مرصع آلات مساوی چهار دانگ و کسری چون در آن سرکار عظمت مدار به جهت خلعت و انعامی که از موقف احسان واقع می شود مصروف داشت و بین الدولتین مغایرت و جدائی منظور نبود، به رسم یادبود، مصحوب

سیادت‌پناه کریم بیك و نویسندگی میرزا رحیم مشرف جواهرخانهٔ همایون به‌موجب فرد ممهور علیحده با یك‌صدزنجیر فیل[۱] به حضور گسیل واز ارمغان ممالك فرنگ ساعت بزرگ مجلسی به‌حمل فیلان علاوهٔ بر هدایای مرسله گردید.[۲]

تا ساعت زرین و سیمین ماه و مهر زینت‌افزای بزم‌سپهر است دقایق‌لیالی و ایام مقرون به‌خیر بوده اساس سلطنت وجهانداری تاقیام ساعت‌قیام مستدام‌باد.*

---

۱. یك‌صد زنجیر فیل از ایران به‌هند فرستادن و به تعبیر درستتر برگرداندن نمایندهٔ این امر است که نادر چگونه در جمع غنائم حرص می‌زده. مسلماً او این فیل‌ها راهم غنیمت دانسته وضبط کرده‌وشایدهم برای‌حمل غنایم‌هند مورد استفاده قرارداده بودو بعدکه کارش تمام شده وخرش از پل گذشته بود آنها را به‌هند برگردانده بود تا از پرداخت‌مخارج آنان آسوده شود و برای خالی نبودن عریضه، یك‌ساعت هم برای محمدشاه‌فرستاده‌بود.

۲. مسلماً این ساعت از هدایای پادشاه عثمانی بوده که نادر از سرخود واکرده و با هزار منت به‌ریش محمدشاه چسبانده است. میرزا مهدی‌خان نامه‌ای دارد، درمنشآت، در تشکرازدریافت‌ساعتی ازجانب پادشاه عثمانی. کسی چه‌می‌داند وشاید همان ساعت است که نادر از میرزامهدی‌خان گرفته و به‌عنوان هدیهٔ خسروانه برای محمدشاه فرستاده.

*. نادرنامه ص ۵۶۶/۵۶۷

نامهٔ نصرالله میرزا به محمد شاه گورکانی[1]

محب دوستی کیش لآلی شاهوار ادعیهٔ وافیه و جواهر زواهر اثنیهٔ طیبه در گنجینهٔ درون و مخزن بیرون صداقت مشحون، از فرط اعزاز وتکریم و کمال اشفاق وتفخیم، اهدای پیشگاه حضور پرنور خاقانی و ابلاغ محفل مینو مثال‌قاآنی نموده مشهود رای بیضاضیای مقدس می‌دارد که صحیفهٔ شریفهٔ دوستی نشان و نمیقهٔ انیقهٔ ملاطفت بنیان که ازطرف قرین الشرف آن ابوی مقام نامزد این خالص الجنان شده بود، دراسعد زمان وایمن اوان، فیض وصول ارزانی داشته حدیقهٔ دل عقیدتمندرالبریز ریاحین بهجت و شادمانی فرموده و عطایایی که از فرط رأفت خالص به محب صادق البال اختصاص یافته پیرایهٔ برو دوش وداد وجلوهٔ چهرهٔ شاهد اتحاد گردید.

هرگاه که از جانب قرب یافتگان بساط گردن قماط همایون به اخبار فرح آثارصحت ذات قدسی سماط سعادت مقرون پیوسته کامجوی سرور و بهره یاب حبور می‌باشند از الطاف خدیوانه بعید نخواهد بود.*

---

1 ــ عنوان درمنشآت: «مراسله که از زبان نصرالله میرزا به حضرت محمدشاه نوشته شده»

*. منشآت ص ۱۰۷

جواب نادر به محمد شاه گورکانی

در باب اعلام وصول نامه و هدایا

رایحهٔ ریان خلت و وداد، شمیم سنبلستان محبت و اتحاد، اعنی نامهٔ عنبرین شمامهٔ والای حضرت عالی‌منزلت، مطرح اشعهٔ فیوضات الهی و مهبط انوار عنایات نامتناهی، مهر جهانتاب اوج سلطنت و شهریاری و بدر عالم افروز سپهر عظمت و ابهت و جهانداری، نقاوهٔ خانداری، نقاوهٔ خاندان رفیع الشان گورکانی، خلاصهٔ دودمان منیع الارکان صاحبقرانی، برادر والاگهر، خدیو دارا شکوه نیک اختر که از شمایم گازار صفحه‌اش روایح صحت مزاج قدسی امتزاج شریف به مشام ادراک می رسید و از عطر سایی بهارستان عباراتش نفحات مسکیة الفوحات استقامت وجود سعادت آمود گرامی نکهت‌بخش دماغ هوس می گردید، درهنگام افتتاح ابواب ظفر بر روی شاهد اقبال باز و نسر طایر عقاب پیکر به جناح استعجال به جانب روم و بغداد در پرواز بود مصحوب شهامت و معلی نشان حسنعلی خان سمت ورود یافت و پرتو انواع بهجت و سرور از اضائهٔ خورشید مضامین مهرانگیزش بر سراچهٔ دل الفت منزل تافت و هدایای دوستانه و تحایف یکجهتانه به موجب تفصیل عطربیز محفل مودت و زینت برو دوش شاهد محبت گردید.

دراین وقت که حسنعلی‌خان ازدرگاه خلافت بنیان رخصت انصراف‌می‌یافت حکایت شوق عالی و دوستیهای از ریا وقصور خالی به تقریر اوست که به عرض عالی برساند.

همواره به اعلام اخبارمسرت آثار سلامتی ذات‌مقدس صفات وانهاء مهمات بهجت‌افزای و محرك سلسلهٔ موالات باشند. باقی آفتاب بیزوال دولت وجهانداری مصون از زوال باد.*

* نادر نامه، ص ۵۷۱

نامهٔ از [زبان] تیمور خان به محمد شاه گورکانی

به عرض مقدس می‌رساند که الحمدلله علاقهٔ ارتباط و پیوند جنسیت، که از روز ازل به‌اقتضای عنایت شاملهٔ شهنشاه لم‌یزل بین الحضرتین تحقق پذیرفته، منتج قوام دو دولت عظمی و مورث بقای دو مملکت کبری گشته در این اوان سعادت نشان، مولودی که به‌تربیت قابلهٔ ایزدی [از] مشیمهٔ عدم در مهد وجود قرار یافت، چون طینت هستی خود را به آب و گل ارادت آن حضرت مخمر و رابطهٔ انتساب و اختصاص را از هنگام فیضان صورت نوعی آویزهٔ گردن جان [ووشاح صدر اخلاص][1] می‌پروریده[2] مقتضای عقدت جبلی و خلوص فطری مستلزم آن گردیده که به زبان بی‌زبانی به عرض نیازمندی و ثناخوانی پردازد و به این وسیله خود را در سلک قرب باریافتگان بساط گردون قماط اقدس منخرط سازد.

[ابیات][3]

صباینـدن سلام دوستانـه   واروب عرض ایت شه هندوستانـه

1ـ تصحیح قیاسی، متن: و در شاخ اخلاص

2ـ این کلمه در اینجا نامناسب به‌نظر می‌رسد.

3ـ تصحیح قیاسی، متن: بیت ترکی

شـه گـردون سریـر مهـرافسر — که دارد شاروه شاهانه بر در

هـزاران شکر کیم رب و دودیم — عدم دن ایلدی ظـاهر وجودیـم

قرین فیض و فضل داوراولـدیم — همایون نام لـه نـام آور اولدیم

بنم بیرگـوهر امـا در جم ایکی — فروزان اختر اما بـرجم ایکی

ایکی دولتدن اولدوم چون مکرم — عجب چوخ اولمشم محسود عالم

الهی تا که نوبت وار زمان ده — چالنسون بوایکی نوبت جهان ده

بو ایکی سایه دن تاپیم من کام — اوروم خدمت لر آراسنده هم کام

سایهٔ حضرت اعلی بر فرق این بنده پاینده باد.*

۱ــ عنوان مطلب در منشآت: «عریضه‌ای است از جانب تیمورخان پسر شاهزاده نصرالله میرزا که به پسر محمدشاه هندی نوشته است» ص ۳۵.

*. نادر در هند دختر محمد شاه‌را برای نصرالله میرزا خواستگاری کرد. ثمرهٔ این ازدواج پسری بود که اورا به نام نیای بزرگ وی تیمورخان نامیدند. تیمورخان پنج‌ساله بود که نادر به قتل رسید و علیقلی خان برادرزاده‌اش اولاد نادر و اولاد فرزندان نادر را به تیغ تیز سپرد و تیمورخان هم درجزو شاهزادگان افشاری به‌قتل‌رسید. نامه‌ای که‌درمتن آمده ازقول تیمورخان نوشته شده و درحقیقت اعلام ولادت اوست به‌پدر بزرگش محمد شاه گورکانی نه‌پسر محمدشاه چنانکه در منشآت آمده.

نامهٔ محمد شاه گورکانی هند به سلطان عثمانی[1]

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس بلند اساس مبرا از اندازهٔ قیاس نثار سرادقات کبریای احدیتی است که از یك لمعهٔ تجلی جودش اوج پیمایان سدره پرواز وحضیض گرایان غبرا طراز خلعت خلقت ووجود و کسوت نمود وشهود پوشیده‌اندوستایش معرا از آلایش حصر و پیمایش پیشکش بارگاه جلال صمدانیتی است کـه از یك قطرهٔ سحاب فیضش کرسی نشینان عرشی نژاد ومهدگزینان فرشی بنیاد سیراب مدعا و کامیاب تمنا گردیده سبحانه ما اعظم شانه واظهر برهانه.

و درود نامحدود و نعوت غیر معـدود نیاز مقیم مقام محمود، شفیع روز موعـود، شهسوار عرصهٔ نبوت، شهریار اقلیم رسالت، آنکه قـدر بلندی پایه‌اش از فحوای آیهٔ اعجازپیرایهٔ و ماارسلناك الارحمة للعالمین[2] پیداست ومقدار رفعت شأن ومناعت

۱ــ عنوان در بایگانی ترکیه: «رکاب شوکت نصاب همایونه هندپادشاهی طرفندن ایلچی وکیلی حاج یوسف یدیله وارد اولان فارسی نامه نك بعینه صورتیدر ۱۱۶۳

۲ــ سورة الانبیاء ۱۰۷

مکانش از مضمون فیض مشحون کلام قدسی نظام لولاك لما خلقت الأفلاك هویدا، خاتم الأنبیاء والرسل، سیدالکل فی الکل، گنجینهٔ رازغیب الغیب، گنجور اسرار لاریب، شرف دودمان آدم، مقصود ایجاد عالم.

محمد کاصل هستی شد وجودش جهان گردی ز شادروان جودش
شهنشاه سریر قاب قوسین[1] امام انبیا سلطان کونین

واثنیهٔ سامیه پیشکش عتبات عالیهٔ آل کرامت مآل و اصحاب هدایت انتساب آن جناب که مفاخر و مناقبشان از حد احصا بیرون و ازحیطهٔ استقصا افزون است. اللهم صل و سلم علیه و علی آله العظام و اصحابه الکرام.

اما بعد، برلوح ضمیر مهرانجلای قمرضیای حشمت نصاب عظمت مآب، بهرام صولت مشتری سیما، کیوان منزلت بیضاضیا، مزین مهاد جهانبانی، محسن بساط کامرانی، رافع الویهٔ دین مبین، ناصب اعلام شرع متین، محارب اشرار زنگ، مجادل فجار فرنگ، عالی حضرت فلک رفعت، فرمانفرمای بلادروم، حامی ملهوف ومظلوم، المخصوص بوفور لطف الکریم المنان، سلطان محمود خان، لازالت شموس ابهته مصونة عن الأفول و مابرحت اقمار شوکته مأمونة من القفول مرتسم می گردد که در این ایام میمنت فرجام خجسته انجام که حدایق عشرت و شادمانی و ریاض مسرت وکامرانی به‌هبوب نسایم الطاف ربانی شکفته وشاداب بود، گلدستهٔ بهارستان مودت و وداد وشمامهٔ جامعهٔ روایح حسن مرافقت و اتحاد، اعنی دوقطعه نامهٔ محبت‌ختامهٔ آن زینت بخش سریر سلطنت علیهٔ عثمانیه مشتمل بر ترصیص اساس مصادقت و وفاق و تشیید مبانی مخالصت و اتفاق که یکی به سفارت محمد سالم افندی که در اثنای راه فوت شده عز ارسال پذیرفته بود، حاجی یوسف نامی از همراهانش رسانیده و دویمی به صحابت سیدعطاءالله شرف وصول یافته به نشر فوایح مؤالفت و اتحاد مشام یکجهتی ویگانگی را عنبراگین گردانید وبه تنسیم نسیم مضامین صداقت آیین غنچهٔ خاطر اخلاص مآثر را شکفته و خندان ساخت. شیوهٔ ستودهٔ خلت ومصافات

۱ــ اشارتی است به‌آیهٔ ثم دنافتدلی فکان قاب قوسین اوادنی (آیات هشتم ونهم سورة النجم)

و سجیهٔ مرضیهٔ موالات و مؤاخات مقتضی آن است که فیمابین به‌هیچ وجه مغایرت و مباینت مطمح نظر قدسی منظر نداشته همواره به‌اعلان نوید صحت ذات کامل‌الصفات مسرت افزا و بهجت پیرای ضمیر دوستی تخمیر گردند و مرافقت و موافقت سلاطین نامدار و خواقین ذوی‌الأقتدار که باعث امنیت کافهٔ انام و موجب رفاهیت خاص و عام است وجههٔ همت عالی‌نهمت ساخته به مقتضای ائتلاف و التیام، ابواب مفاوضات و مراسلات مفتوح دارند که بنیان روابط دوستی و اتحاد صمیمی بیش از پیش استحکام پذیرد و سابق بر این که سید عطاءالله با جواب‌نامه دستوری یافته هیچ مطلبی زبانی او حواله نبود.

پیوستهٔ گلشن ابهت و اقبال از رشحات سحاب عنایت و افضال دادار بی‌همال سر سبز سیراب و شکفته و شاداب باد بالنبی و آله و اصحابه الامجاد.*

---

*ـ سند شمارهٔ ۲۹۴ انجمن تاریخ ایران (نامهٔ همایون ج ۸ ص ۲۸۹) / اسناد و مکاتبات (نصیری) ص ۲۲۰-۲۱۷

نامهٔ قمرالدین نظام‌الملک هندوستان به پادشاه عثمانی

(دربارهٔ نادر)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

عرضه داشت کمترین خیراندیشان بااعتقاد قمرالدین، بعد تقدیم آداب بندگی و مراسم سرافکندگی - که رسم و آیین اصحاب صدق وسداد است - به عزعرض باریابان محفل قدس نشان، حامی بلاد اهل ایمان، ماحی آثـار کفر و طغیان، ناصر شریعت قویمه، سالک طریقهٔ مستقیمه، باسط مهاد عدل و انصاف، هادم اساس جور واعتساف، ناصب سرادق امن و امان، بانی مبانی عدل و احسان، معین دیـن مبین، غیاث اسلام ومغیث مسلمین، ادام‌الله تعالی ظلال دولته، می‌رساند که الحمد [لله] به حول و قوهٔ اقبال عدو مال، آن خلیفهٔ ظالم شقی به سزا رسید. بعداز شکست یافتن [از] عساکر منصورهٔ [آن] حضرت ادبارش هجوم آورده به‌مقر اصلی خود شتافت و عالم ازظلم اونجات یافت، فقطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمدلله رب العالمین[1]،

۱- سورة الأنعام ۴۵

از آنجاکه حمایت دین اسلام به جناب خورشید قباب اقدس اعلی که مرجع خواقین روزگار است لازم و بالفعل مملکت ایران خالی است، اگر افواج نصرت امواج به سرکردگی سردار عمدهٔ کارآزموده به تسخیر آن ولایت مأمور گردد، به فضل قوی مطلق امید قوی است که تمامی آن ولایت به تصرف اولیای دولت قاهره در آید و مذهب شیعه که از مدتی در آن بلاد رواج یافته زائل شده اعلام ملت حنیف و مذهب حنفی ارتفاع یابد و انتفاع دنیا و اجر و ثواب عقبی در این ضمن متصور که چنین مملکت وسیع زیر سایهٔ هما پایه آسودگی یابد و خلایق در مهد امن و امان بوده طریقهٔ مستقیمهٔ اهل سنت وجماعت جهان افروز رواج شود. مراتب رسوخ رویت و وثوق عقیدت و بعض مقدمات دیگر به کمالات دستگاه حاجی محمد یوسف افندی ظاهر ساخته، از روی عرایض مشارالیه معروض [آن] جناب خواهد گردید.

آفتاب عالمتاب سلطنت وجهانبانی از مطلع اقبال کشورستانی همواره درخشان و نورافشان باد.*

---

* سند شمارهٔ ۲۹۶ انجمن تاریخ ایران (خط همایون ج ۲ ص ۲۸۲)/اسناد و مکاتبات نصیری، ص ۲۲۱ تا ۲۲۳. این نکته قابل توجه است که دولت هند و دولت عثمانی برضد نادر در ارتباط سیاسی بودند. نخست محمد شاه گورکانی در ۱۱۵۷/۱۷۴۴م. شخصی به نام سیدعبدالله را به سفارت فرستاد و ترکان متقابلاً سالم افندی و یوسف افندی را به رسالت فرستادند. سالم افندی در راه مرد و یوسف افندی به دربار محمد شاه رفت و نامه‌های شاه عثمانی را تقدیم داشت و پس از چندسال اقامت در هند، حامل هدایا و نامه‌ای دربار گورکانی و مأمور سفارت درباب عالی شد (۱۱۶۲-۱۷۴۹) رجوع شود به توضیحات آقای دکتر نصیری، در حاشیهٔ ص ۲۲۲.

فصل چهارم

چند فرمان

سندی که بلافاصله پس از این سطور می آید وقف‌نامه‌ایست به امضای طهماسبقلی خان (نادر)، به‌تاریخ اول ماه محرم سال ۱۱۴۶. در آن روزگار نادر افغانهارا ازایران بیرون‌ریخته و اصفهان‌را به‌دست‌شاه طهماسب‌ثانی‌داده وبا این‌کاراو را بر سریر فرمانفرمائی سراسرایران‌نشانده بود وشاه طهماسب هم نیمی برای‌تشکر، نیمی برای دورساختن آن‌سردار نیرومندگردنکش از پایتخت دولت لرزان صفوی، حکمرانی سراسر خراسان را با لقب طهماسبقلی خان و عنوان وکیل‌السلطنه بدو بخشیده بود.

نادر در مرکز حکومت خود یعنی مشهد مقدس این وقف‌نامه را تنظیم و امضاکرده است. این وقف نامه مربوط است به شرح و تفصیل نگهداشت و حفظ مقبرهٔ خانوادگی نادر مشتمل بر قبور پدر و مادر و خویشان وسرانجام شخص‌نادر. در این وقف نامه به دقت تمام شمار ونشانی و ارزش دکاکین و حجرات و خانه‌ها و دهات ومزارعی که نادر برای تأمین مخارج مقبره به عنوان موقوفه منظور ساخته بود و همچنین هزینه‌های پرداخت ماهیانه بلکه بهتر بگوییم «سالیانه» مؤذن وقاری و فراش و سقا و باغبان و ناظر و متولی همچنین مخارج تعویض پرده‌ها و فرشها ذکر شده و این خودحکایت از دقت تحسین‌برانگیز نادر در کارها می‌نماید.

شاید آوردن چنین سندی درجنب اسناد سیاسی و دیپلوماتیک بی‌تناسب‌جلوه کند، ولی به دو لحاظ به نقل آن مبادرت شده: نخست از لحاظ فواید تاریخی و

اجتماعی سند و دوم از لحاظ آنکه این سند نشانهٔ ضعف بندگان خدا در برابر عظمت الوهیت و سطوت ربوبیت است و حاکی از ناتوانی نادر، یکی از فاتحین معدود جهان، در برابر مرگ و نیستی است. این سند بخوبی می‌رساند که هر زورمند و ستمگر متجاوزی، هرچند ظاهراً استوار و نیرومند، سرانجام در پای اجل پست می‌شود و در برابر عظمت ابدیت به عجز و بیچارگی خود اعتراف می‌نماید. انجام هر زورمند و ستمگر متجاوزی مرگ است و آن لحظه‌که مرگ فرا می‌رسد، دیگر از آن قصور سر به‌فلك کشیده وخرمن‌های زروگوهروشمشیرهای بران وسپاه سنگین و سیل غلامان و جمع سپاهیان وخیل جانبازان و تعدد پسران و دختران چه سود.

هر که را خوابگه آخر به دومشتی خاك است

گو چه حاجت که برافلاك کشی ایوان را

این سند، سند عجز مردمغرور و دلیری چون نادر است که روزی در کرکوك و موصل و قارص بر سپاه ترکان عثمانی می‌تاخت و روز دیگر، در سرزمین هند، در انباله و کرنال پادشاه‌گورکانی هند را با همه خیل و سپاه و توپها و فیلها در هم می‌شکست. ذکر این سند برای عبرت اندوزی کسانی است که فتوحات و کشورگشائیهای قهرمانان تاریخ چشمشان را خیره می کندو هرگز بدین نکته نمی‌اندیشند که باگرداننده گرداننده‌ای هست و در برابر عظمت الهی وقدرت آفرینش:

این همه شوکت و ناموس شهان آخرکار

چند سطری است که بر صفحهٔ دفتر گذرد

در آن روز که نادر این وقف‌نامه را تنظیم می کرده، هنوز دوران سرداری او بوده هرچند که کلیهٔ امور سیاسی و نظامی را خود برعهده داشته وهرگز کسی را به حساب نمی‌آورده است. با این همه لحظه‌ای به‌یاد مرگ وپایان کار افتاده و به‌تنظیم این وقف‌نامه پرداخته است، منتها در ماخولیای سروری چنان مقبره وموقوفات مفصلی برای خود ترتیب داده و تولیت آن را نخست بر عهدهٔ پسر ارشد ومحبوب خود رضاقلی‌میرزا وسپس برعهدهٔ خانوادهٔ برادرش ابراهیم خان گذارده وپنداشته که با این

تمهیدات دولت وی ابدی ورونق مقبره‌اش جاودانی خواهد بود. بیچاره هرگز تصور نمی کرده که خود به‌دست خود پسر محبوب خویش را کور می کند و برادرش اندکی بعد کشته می‌شود و او خود به‌دست سردارانش با توطئهٔ برادرزاده‌اش به‌هلاکت می‌رسد و همین برادرزادگانش دمار از روزگار بازماندگان وی بر می آورند و کلیهٔ اولاد و احفاد وی را به‌دم تیغ می سپرند و خود آنان نیز چندروز بعد به‌مکافات عمل می رسند.

ظاهراً مقبرهٔ نادری از همان آغاز کار علیقلی خان دچار نکبت و نحوست شده و از رونق افتاده است و پنجاه سال بعداز آن نیز دولت متزلزل اولاد نادر برچیده شده و اموال آنان به‌غارت رفته و زن و فرزندشان به‌اسارت گرفتار آمده‌اند.

امارقبات موقوفه، آنچه دکان و حجره بوده خواه در بازار و چارسوق، خواه در میدان جدید و قدیم دولتخانه، امروزه از میان رفته و تنها چند مزرعه در نواحی طوس من جمله مزرعهٔ دهشك باقی‌مانده است.

باری در وقف‌نامه چند نکته جالب توجه است:

اولاً نام حضرت رضا (ع) و آستانهٔ مقدسه در حاشیه و در صدر وقف‌نامه آمده و نامه‌های نادر و رضاقلی و ابراهیم نیز در حاشیه نوشته شده نه در متن و این شیوه‌ای بوده برای نشان دادن مراتب احترام و تفخیم فراوان.

ثانیاً کلمهٔ «الله» نیز احتراماً در متن ذکر نشده و همه جا حتی در جملهٔ دعائیهٔ «خلدالله ملکه» کلمهٔ الله نانوشته مانده.

ثالثاً کاتب وقف‌نامه هرچند خوش‌نویس بوده ولی ظاهراً سواد و ذوق زیادی نداشته و در تحریر وقف‌نامه دچار خطاهای فراوان و اغلاط فاحش شده. مثلاً «زاویه» را «زابیه» نوشته و «سقاخانه» و «توزیع» را «سقابخانه» و «توضیع». از آن گذشته بد سلیقگیها کرده و کلمات «فلك مقدار» و «فلك جناب» و «عالی جاه» و «یك عشر» را سرهم به صورت زشت «فلکمقدار» و «فلکجناب» و «یکعشر» و «عالیجاه» مرقوم داشته. البته خط زیبای او عذرخواه این همه شلختگی و بی‌سلیقگی است. حقا که درست گفته‌اند: «نسخه چون خوش خط بیفتد هست نا پیدا غلط»

رابعاً ازمدلول وقف‌نامه برمی آمد که در آن روزگار، برخلاف‌امروز، دکانها و حجرات و دیگر مراکز کسب وکار نه تنها «سرقفلی» نداشته بله موجر مبلغی نیز به‌عنوان مساعده و به‌اصطلاح روز، به‌رسم «تقاوی» به‌مستاجرمی‌داده که مایه دست کند و دکان را آمادهٔ کسب نماید. نادر وجوه تقاوی را نیز جزو اموال وقف قرار داده.

خامساً نادر در آن روزگار ــ که هنوز بــه سلطنت نرسیده بود ــ دم از تشیع می‌زده و خودرا «غلام هشت و چهار» یعنی دوازده امام معرفی می کرده و بعدها کــه شاه شده ازتشیع کناره جسته وحتی به اسلام نیزپشت کرده و درصدد بوده که‌مذهبی نو آفریند و شیعه وسنی را دردین خویش آورد وبه‌خیال خود، ازاین‌راه اختلافات آنان را مرتفع سازد. شاهد بــر اظهار تشیع از جانب نادر نقش مهر مربع ۱×۱ سانتیمتر اوست‌که سجع آن چنین است:

لافتی‌الاعلی لاسیف‌الاذوالفقار نادرعصرم زلطف حق، غلام هشت وچار

درگوشهٔ بالای وقف‌نامه در سمت چپ نیزعبارت «ملاحظه شد» دیده می‌شود که نشانهٔ تأیید و تصویب وامضاء نادر است.

---

*. در نقل این سند مرهــون زحمات آقای محمدحسین قدوسی هستم که سراسر وقف‌نامه را درطی تصاویری چند(از تصویــر ۵۸ تا ۶۳) در «نادرنامه» گنجانیده و بــه توضیحاتی در بارهٔ آن مبادرت فرموده‌اند. بدون‌آنکه متن وقف‌نامه را ذکر کرده باشند. من چون این سند را مهم دیدم، از روی‌آن تصاویر متن را خواندم و در این مجموعه‌نقل کردم. دریغ که اصل سند مزبور را در دسترس نداشتم.

هو الواقف على السرائر

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمدلله الذی وقفت عن ادراک کنه ذاته قلوب اولیائه الواقفین و عجزت عن فهم کیفیة صفاته عقول عباده الواصفین وتقدست دوحة جلاله الاجل عن ان یحوم حولها الأفهام وتنزهت ساحة کماله الأکمل عن یتخطابها اقدام الأوهام فسبحان من واقف وقف علی السرائر و الضمایر وعالم علم الأشیاء قبل ان یتجلی الأبصار و النواظر فخلق الأنسان فی اقوم نظام واحسن تقویم وبسط لهم ما الیه یفتقرون فی اتم من قوائمه القدیم فوهب لهم المزارع والرقبات وهداهم الی تحصیل المنافع والقربات لکی یتوسلوا بذلک الی رفیع الدرجات فی الجنان و یصلوا به الی محل الرحمة والرضوان والصلوة علی من هدانا بنوره الی مشکوة الأسلام ودلنا بظهوره علی مواقف الشرایع والاحکام، من طلع شمس وجوده من افق الکمال واکمل من بعث لتمهید قواعد الحرام و الحلال وعلی آله الواقفین علی اسرار الدین و الشافعین بواقف یوم لاینفع مال ولا بنون[1]

۱ــ یوم لاینفع مال ولابنون (سورة الشعرا ــ آیه ۸۸). شگفتا که در متن «ولا بنین» آمده که غلط فاحش است.

خصوصاً ساقی الحوض و حامل اللواء و شافع اهل المقابر یوم الجزاء صلوة تملؤ المضاجع والمقابر و تجلوعن خاطر کل واقف وناظر.

و بعد چون واقفان اقلیم آگاهی وعارفان کشور دین پناهی که سپه‌داران جنود پیش‌بینی وفرمان روایان لشکرعاقبت گزینی اند، به‌نیروی اقبال‌دین قویم وبه قراولی هل ادلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب الیم[1] در قلب سپاه‌نقود و دانش‌وبینش اوای ان الله اشتری من المومنین اموالهم وانفسهم بان لهم الجنة[2] برافراشته و بنیان احزاب حرص را به ضرب تیغ فماربحت تجارتهم وماکانو امهتدین[3] درهم‌شکسته‌اند وازین فتح نامدار مالك رقاب مدینهٔ هم فی الغرفات آمنون[4] و فرمانفرمـای کشور یطوف علیهم ولدان مخلدون[5] گردیده‌اند همواره منظورنظر حق بین ومـطمح دیدهٔ عاقبت گزین آن را قرار داده‌اند که درافشای ذخائـر اخروی به وسیلهٔ صرف اموال قصب السبق از همگنان ربانید تا آنکه در رابعة النهار روز نشور به کریمهٔ الحمدلله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا الغفور شکور[6] لب گشایند و بـه رفاه حال درمنازل دلگشای فنعم اجرالعاملین[7] بزم عشرت فادخلوها بسلام آمنین[8] بربساط با انبساط عیش ابدی باکواب واباریق و کأس من معین[9] فروچینند ودرسرچشمهٔ عیناً فیهاتسمی سلسبیلا[10] به

۱ـ سورة الصف ـ آیه ۱۰

۲ـ التوبه ۱۱۱

۳ـ البقرة ۱۶

۴ـ سبا ۳۷

۵ـ الانسان ۱۹

۶ـ الفاطر ۳۴

۷ـ الزمر ۷۴

۸ـ الحجر ۴۶

۹ـ الواقعه ۱۸

۱۰ـ الانسان ۱۸

زمزمهٔ الحمدلله الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض نتبئوا من الجنة حیث نشاء[1] اشتغال نمایند. لهذا به میامن تأییدات الهی و مساعدت توفیقات نامتناهی بندگان فلك نشان قضا فرمان، عظمت و اجلال توأمان، فاتح ابواب فتح وظفر ومروج مذهب حق اثنی عشر، سحاب شاداب بهار عدل وانصاف و برق جهانسوز خرمن جور و اعتساف، خان صاحبقران قضا تقدیر و دشمن گداز و دوست نواز عدیم النظیر، کوه پرشکوه رفعت وشان و دریای گوهر عطای سلطنت نشان، طرازندهٔ مسند دین پروری و برازندهٔ جیقه وسکهٔ سروری، مرصع پوش افسر بخت وجاه ودولت در آغوش خورشید تاج زرین کلاه، کیوان رفعت بهرام صولت انجم سپاه فریدون حشمت خورشیدطلعت گردون بارگاه، غلام با اخلاص آل علی وبندهٔ خاص نبی و ولی، حامی بلاد شیعه و شیعیان [نادر قلی خان والی ممالك خراسان و فرمانروای عرصهٔ ایران لازال فی دولته منصوراللوا و فی عظمته بالغ الی الغایة القصوی] کریمهٔ حقایق ترجمه وما تقدموا الانفسکم من خیر تجدوه عندالله وهوخیراً و اعظم اجراً[2] را نصب العین همت والا و پیشنهاد خاطر خطیر مهرنما فرموده، بعداز آنکه به مقتضای حدیث مشهور موتوا قبل ان تموتوا اندیشهٔ سفر عقبی وفکر انتقال به دار بقا را منظور نظر حق شناس وجهت مضجع خود بعداز عمر طویل بنای عمارت مقبرهٔ رفیعهٔ فردوس اساسی مقرر ومهیا فرموده بودند کل املاك و رقبات ومزارع و دکاکین و مستغلات مفصلهٔ ذیل الکتاب[3] راکه از خالص مال مباح خود ابتیاع و تحصیل فرموده بوده‌اند و حاصل کل آنها هر ساله حسب التخمین مساوی مبلغ دویست وپنجاه تومان می‌شود، وقف

۱ـ الزم ۷۴

۲ـ المزمل ۳۰

۳ـ چون اصل وقف‌نامه در دسترس نبود نتوانستم دقیقاً تفصیل دکاکین ومستغلات را بخوانم ونقل کنم. متن سندی در نادرنامه هم نیامده. اما ای کاش روزی این وقف‌نامه با تمام تفصیل خوانده می‌شد. زیرا هرچند امروزه همهٔ آن خانه‌ها و دکانها ومیدان وبازار از بین رفته ولی از لحاظ بررسی اجتماعی بسیار ارزنده است.

صحیح شرعی نمودند برمصارف یك باب سقاخانهٔ مبارکه[1] جدید که حوض مرمرمثمن آن را بعدازفتح دارالسلطنهٔ هرات صانها الله تعالی عن الآفات، نواب فالك جناب عظمت ایاب معظم الیه به عنوان هدیه از آن دیار به دربارعرش مدارسلطان کشور ارتضا و مهر سپهراجتبا، نورحدیقهٔ یس‌وطه ونور حدقهٔ عم[2] وهل اتی[3]، ثانی سبع المثانی مصحف پیغمبروثامن آیات فرقان هدایت و رهبری، کنگرهٔ هشتمین‌عرش خلافت و رشاد و ترجمهٔ خطاب کریمهٔ و بنینافوقکم سبعا شدادا،[4] حافظ احکام قرآن مجید و [مایهٔ مباهات[5]] ارض خراسان، مادهٔ افتخار زمین بر آسمان، نور دیدهٔ نبی و ولی، قبلهٔ ارباب یقین، سلطان خراسان ابوالحسن علی آورده درمیان برکهٔ صحن مقدش نصب فرمودند که از آب «طرق» شاداب و کام جان متعطشان طواف آن روضهٔ‌عرش مثال از آن سیراب گردد و برمصارف مقبرهٔ رفیعهٔ مسطورهٔ فوق ومقبرهٔ جناب فردوس مآب، مرحمت وغفران‌پناه، ارم آرامگاه، باباعلی بیك وبر مزار کثیرالفیض والدین خود واقع در صحن مبارك وقرب پنجرهٔ فولادی که از بابت موقوفات مزبور وهرساله مبلغ چهارده تومان تبریزی در وجه دو نفر به تفصیل ذیل مقرر باشد:

سقاباشی	یك نفرسقا

۱ـ همان سنگ یك پارچهٔ منبع آب سقاخانه طلای معروف بـه سقاخانهٔ اسماعیل طلائی، در صحن عتیق حضرت رضا (ع) به ارتفاع ۱۳۲ سانتیمتر بادهنهٔ هشت ضلعی به به طول هرضلع ۷۷ و ضخامت ۲۵ سانتیمتر با دهنهٔ هشت ضلعی به طول هر ضلع ۷۷ و ضخامت ۲۵ سانتیمتر و قطر دائرهٔ دهانه ۱/۹۷ و محیط دایره ۶/۲ متر متن: سقابخانه

۲ـ منظور عم یتسائلون است (آیه اول از سورةالنبأ). جزء پایانی قرآن راچون از آغاز سورةالنبأ شروع می‌شود «عم» جزومی گویند.

۳ـ هل‌أتی کلمات نخستین سورة الدهـر است: هل‌أتی علی‌الانسان حین من‌الدهر لم یکن شیئاً مذکوراً

۴ـ سورةالنبأ ۱۲

۵ـ در اصل ناخوانا بوده

هشت تومان شش تومان

سقاخانهٔ حوض مرمر مزبور به امر سقایی اشتغال نمایند و در مدت پنج ماه مدت گرمی هوا، هریوم مقدار سی‌من یخ ابتیاع شود که در سقاخانهٔ مزبوره صرف نمایند و هرشب مقدار پنج استار [1] پیه‌گداخته به مصرف روشنائی آنجا دهند و هر ساله مبلغ شش تومان در ایام عاشورا، قند وعرق بید مشك وتخم ریحان ابتیاع و در آنجا شربت نموده به زوار ومترددین قسمت نمایند وهرساله مبلغ شانزده‌تومان تبریزی مواجب به چهار نفر سقای راویه‌کش از قرار نفری چهار تومان داده شود که با چهار [راس [2]] استرمع راویه‌که به‌ایشان سپرده شده، همه‌روزه ازحوض‌آب‌ انبار واقع در «بابا قدرت» که از موقوفات سرکار فیض آثار وحسب‌الأستمرار همواره مباشرین مهام‌آن سرکار آن‌را جهت شرب مترددین و زوار از آب «طرق» به مقتضای صورت وقفش مشروب می‌سازند کام این حوض مرمر نظیر را سیراب نمایند و تعمیر شکست و ریخت‌ولای روبی‌آب انبارمزبور وعرض استرها وراویه گاه تلف و برطرف شود با مایحتاج آنها از علیق و غیره از حاصل اوقاف مزبوره تنخواه دهند و هر ساله مبلغ پنجاه و یك تومان تبریزی جهت رونق و انتظام مقبرهٔ رفیعهٔ مزبوره به موجب تفصیل ذیل، در وجه خدمهٔ قبهٔ آن مقبرهٔ علیاو باغبانان فضای آن عمارت خلد ،صفا ومؤذنین و حفاظ که به‌گفتن اذان و خواندن مناجات در مواقیت صلوة به تلاوت کلام معجز نظام درگلدسته و قبهٔ رفیعهٔ جنت سمات اشتغال نمایند رسانند.

۱ــ استار معرب چهار است وآن وزنی است برابر با چهار یا چهار ونیم مثقال. برای تفصیل بیشتر به لغت‌نامهٔ دهخدا مراجعه شود. این کلمه به صورت «استیر» هم‌آمده است به معنای وزنی برابر با شش درم و نیم (برهان قاطع) برابر با چهار و نیم مثقال (رشیدی) استیر واستاتر درعهد ساسانی ارزش چهار درم‌داشته (ایران در زمان‌ساسانیان تألیف کریستنسن ترجمهٔ رشید یاسمی ص ۲۸). این کلمهٔ ریشهٔ کلمهٔ «سیر»است که برای وزنی معادل ۱۶ مثقال امروزه معمول می باشد و آن $\frac{1}{40}$ من تبریز است.

۲ــ درعکس تیره و ناخواناست. به قرینه اصلاح شده.

خدمه: دو نفر	باغبانان: دو نفر
هر نفر ۶ تومان: دوازده تومان	هر نفر چهار تومان: هشت تومان
مؤذن: دو نفر	حفاظ: چهار نفر
هفت تومان	هرنفر ۶ تومان: ۲۴ تومان

مشروط بر آنکه هر نفری از حفاظ یک جزو در صبح ویک جزو در شام تلاوت نموده ثواب آن را بالمناصفه جهت ازدیاد توفیقات و فتوحات نواب فلك جناب واقف وجهت آمرزش اقربای آن معلی القاب حفظه [الله] من خزی المواقف که من بعد در آنجا مدفون گردند تبرع نمایند و جهت روشنائی و تعطیر هر صبح و شام آن قبهٔ فیض مقام موازی چهار عدد شمع موم که در وزن ده استار باشد و ده استار [۲] پیه گداخته که در پیه سوزی که تا صباح روشن بماند صرف شود و مبلغ یکصد دینار جهت قیمت کشته و فتیلهٔ عنبر که صبح وشام بسوزد و هر روزه داده شود ومبلغ یکصدو پنجاه دینار در وجه سقای سقاخانه درب مقبرهٔ رفیعه مقرر باشد که آن را از حوض آب انبار رحمت و غفران پناه میرزامحمد حسن رضوی مشروب نموده در آنجا به امرسقائی مشغول وکام جان متعطشان را سیراب نماید و درپنج ماه گرمی هوا، هر یوم مقدار ده من یخ به او دهند که در آنجا به مصرف رساند و هر شبه مقدار ده استار روغن چراغ جهت روشنایی شانزده قندیل دو گلدسته وچراغ سقابخانه درب مقبرهٔ رفیعه و کریاس آن بنای خلداساس دهند وهر ساله مبالغ دو تومان وچهارهزار دینار تبریزی به صیغهٔ مواجب در وجه چراغچی رسانند و در هرشب از لیالی جمعات مساوی مبلغ یك هزار و پانصد دینار تبریزی که سالیانهٔ آن هفت تومان و دو هزار دینار موصوف بوده باشد بانان ابتیاع ودرفضای آن عمارت دلگشا فی مابین مستحقین ومستحقات قسمت نمایند و درهرپنج سال فروش [۳] مقبرهٔ

۱ــ درمتن وقف نامه کلمهٔ الله احتراماً نوشته نشده وجای آن قدری سفید مانده است.

۲ــ ده استار برابر است وزناً با چهل و پنج مثقال

۳ــ یعنی فرشها

رفیعه را عن‌قالی و نمد تجدید و دوعدد پردهٔ زربافت نفیس گرفته فروش [1] و پرده‌های کهنه را مبیع و قیمت آن را فی‌مابین ارباب استحقاق تقسیم نمایند و هرسال در نوروز فیروز فروش دو راهرو و دو ایوان و چهارخانهٔ متصله به آن قبهٔ ضیاانـدوز را از قاسمی‌دالبردوزند ودر هر سال یک زوج پردهٔ مخمل نو حـاشیه‌دار در دو درب آن بنای رفیع مقدار آویزند و قیمت فـروش و پرده‌هـای کهنه را بـه‌دستور به‌مـردم مندرس‌الاحوال رسانند و نواب فلک جناب خلـدالله ملکه واجری فـی بحار الخلود فلکه تولیت موقوفات ورقبات و حوض مرمر مزبور و مقبرهٔ رفیعهٔ فردوس سمات و کل مایتعلق بها را مفوض فرمودند به گوهر صدف بخت و کامکـاری و در آبـدار دریای رفعت و شهریاری، نونهال گلزار عزت و اقبال و سرو نورستهٔ جویبار عظمت و جلال، طراوت بخش عذارازادگی وخضرت افزای بهار آزادگی، نسیم دلگشای گلشن دانش و ذکاوشمیم غمزدای انجمن بینش و بها ، امیرزادهٔ والاشان عالی تبار گوهر نژادمعدلت بنیان فلک مقدار، عالی جاه فضایل دستگاه [رضاقلی خان مدالله تعالی عمره و بهائه و زین الارض بطول بقائه] [2] ولدارشد اکبر ارجمند خود و اولاد امجاد ذکور آن معلی جاه ماتعاقبوا و تناسلوا والاکبر فالأکبرو الاقرب فالاقرب وبعد ایشان به برادران صلبی آن عالی جاه واولادامجاد ایشان علی الترتیب [در این جا ظاهراً اثرمهری که روی کاغذ خورده موجب ناخواناشدن چند کلمه گردیده] نعوذبالله ازطبقات مذکوره انعم الله تعالی علیهم بدوام الدولة والبقاء احدی نباشد، تـولیت اوقاف مذکوره بـا اولاد ذکور ایالت و شوکت و اقبال پناه، عظمت وابهت و اجلال دستگاه عالی جاه [ظهیرالسلطنة و العظمة و الاقبال عالی جاه ابراهیم خان] [3] برادر اعیانی نواب فلک جناب واقف ابدالله دولته الی یوم المواقف خواهد بود کـه به‌نهج مسطور الاکبرفـالاکبر

۱ــ یعنی فرشها

۲ــ احتراماً در حاشیهٔ وقف‌نامه آمده است، نه درمتن.

۳ــ درحاشیه

والاقرب فالاقرب به‌لوازم ومراسم آن قیام و اقدام نمایند وهرگاه از ایشان نیزاحدی نباشد، تولیت مفصلات فوق به‌عالیجاهان متولیان سرکار مفوض خـواهد بود که حاصل مداخل اوقات ورقبات مسفوره را جمع آوری نموده به‌مصارف‌مقـررهٔ فوق رسانند ویك عشر از مداخل کل موقوفات مفصله مختص‌متولی و نصف‌عشرمختص ناظر و مبلغ شش تومان تبریزی‌جهت مرسوم مستوفی اوقاف، مزبور و مقرراست که حق‌التولیه وحق‌النظاره وحق‌استیفا را تصرف وتتمه را، بعداز وضع مالوجهات واخراجات دیوانی وعوارضات مملکتی وسرانجام نمودن مصالح‌الاملاك ومؤنات زراعت، هرگاه لازم‌گردد بعداز تعمیر ضروری حوض کوثر نظیر ومقبـرهٔ رفیعه و باقی‌رقبات مفصله به‌موجب تفصیل سابقه به‌مصارف‌مقرره رسانندوهریوم مبالغ‌نهصد دینار تبریزی به موجب تفصیل ذیل جهت مرسوم شش نفر حافظ و یك نفر فراش‌و قیمت روشنائی وبخور مقبرهٔ شریفهٔ مرحمت وغفران‌پناه باباعلی‌بیك وجمع‌مفصل مذکور که‌در آن مضجع شریف مدفونند:

در وجه مرسوم حفاظ سر قبور، جمعاً ۶ مرقد:

مرحوم	مرحوم	مرحومه[1]
باباعلی‌بیك	صفیقلی‌بیك	خدیجه‌خانم
۱۰۰ دینار	۱۰۰دینار	۱۰۰
مرحومه	مرحوم	۱۰۰
[طغان؟][2]خانم	مرتضی‌قلی‌بیك	شاهلوخانم
۱۰۰ دینار	۱۰۰ دینار	۱۰۰دینار
در وجه‌یك‌نفرفراش	قیمت‌روشنائی و بخور[3]	
۵۰ دینار	۲۵۰ دینار	

۱ـ من این کلمات را‌که‌بسیار ریز ودرهم نوشته شده‌چنین خوانده‌ام. امیدوارم‌که کلمات را درست خوانده باشم.

۲ـ درمتن حروف درهم‌ریخته و ناخواناست وکلمه‌ای شبیه به«طهان»؟ و شاید‌هم: طیغان←

از بابت مداخل دکاکین مفصلهٔ فوق که بیست‌ونه‌باب از آن جمله را قبل ازین جهت خصوص این مصرف و مرسوم حافظ مقبرهٔ شریفهٔ والدین خود، نواب گردون قباب معظم‌الیه معین و وقف فرموده و در این وقت در سلك اوقاف مفصلهٔ فوق منسلك و به‌تصرف عالی‌جاه متولی معظم‌الیه دادند که در مصرف مزبور صرف نماید برسانند و مبلغ دویست دینار تبریزی از بابت مذکور مرسوم به‌دونفر حافظ مراقد شریفهٔ والدین نواب فلك جناب واقف خلدالله‌ملکه که در صحن مقدس، در قرب پنجرهٔ مبارکهٔ فولادی مدفونند بدهد که هر صبح و شام در آن مکان خلداحتشام به‌تلاوت کلام ملك‌علام اشتغال نموده ثواب آن را به ارواح شریفهٔ ایشان تبرع نمایند واختیار در تعیین نایب وناظر بر او و مستوفی وعزل ونصب وتغییر و تبدیل هریك از مباشرین مشاغل مفصله که متصف به‌عدم اهلیت‌باشند باعالی‌جاه فلك‌جاه متولی شرعی است. چنانچه چیزی از حاصل موقوفات مذکوره از مصارف مقرره زیاد آید، عالی‌جاه متولی فی‌مابین ارباب استحقاق تقسیم نماید وچنانچه به سببی از اسباب کسری در مداخل به‌هم رسد و وفای‌مصارف ننماید آنچه باشد توضیح(توزیع) وتقسیم شود و نواب فلك جناب واقف خدالله ملکه مبلغ یکصدوسی تومان و هشتهزار دینار تبریزی را که به تفصیل فوق به عنوان تقاوی به سکنهٔ دکاکین مفصله عنایت‌فرموده بودند، به‌سرکار وقف مزبور واگذاشتند که موجب توفیر مداخل مستغلات گرددو حسب‌الشرط مقرر داشتند که‌تقاوی مزبور رادر دست سکنهٔ دکاکین مفصله‌واگذاشته از ایشان اتخاذ ننمایند و اسناد و نوشتجات آن را مباشرین سرکار وقف مذکوردر سررشتجات‌خود مضبوط دارند تاآنکه‌تقاوی‌مسطور ازتلف وتضییع مصون ومحروس ماند و چنانچه در وجه اجارهٔ دکاکین تفاوت وتوفیری حادث شود آن اضافه را

←

(طیغون) که اسمی برای زنان بوده ویکی از زنان فتحعلی‌شاه نیزه «طیغون‌خانم» نام داشته (تاریخ عضدی، تصحیح نگارنده تهران، ۱۳۵۷)

۳ــ این رقم و کلیهٔ ارقام مذکور دراین وقف‌نامه به‌سیاق نوشته شده است.

ابواب جمع نموده به‌مصارف مقرره رسانند و در جمیع ابواب عالیجاه متولی وگماشتهٔ او مرخص و صاحب اختیارند، هرگاه مخالف صرفهٔ وقف وشرایط مقرره نباشد وهمچنین شرط شرعی فرمودند که احدی بدون [اذن] متولی شرعی وگماشتهٔ او در موقوفات مزبور به وجهی از وجوه مدخل ننماید و صورت محاسبه نطلبد و دیناری توقع نکند و موقوفات مزروعه‌را متولی شرعی به‌اجاره ندهد وخود بنفسه در تعمیر وزراعت آنها پردازد و همچنین شرط شد که احدی بدون اذن متولی شرعی مقبرهٔ رفیعه وحریم آنرا مدفن ننماید ونواب گردون قباب فلک جناب واقف ادام ظلال دولته علی کل قاعد وواقف املاک و رقبات مسفورهٔ فوق راکه برمصارف مقرر به شرایط مذکورهٔ مسطوره وقف صحیح شرعی وحبس مخلد ملی فرموده بودند از تحت تصرف و قید تملک اولیای خود اخراج و انتزاع نموده به‌وکلای عالیجاه متولی وگماشتگان او ومباشرین سرکار مزبور واگذاشتند و به‌صیغ شرعیه‌بالعربیة والفارسیة کماهوالمقرر فی الشریعة المقدسة النبویة علی مبلغها و آله آلاف السلام والتحیة، متلفظ ومتنطق گردیدند وتغییر دهنده‌را به‌سخط ولعنت ونفرین اعلی حضرت رسالت پناهی وآل طیبین وعترت طاهرین او صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین حواله فرموده [وقفاً؟] صحیحاً شرعیاً و حبساً مخلداً ملیاً ثابتاً لایباع ولایوهب ولایورث الی ان یرث الله الارض و من علیها وهوخیر الوارثین ولایحل لاحد ان یغیرها و یتصرف فیها بغیر وجهها والافعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین وکان ذلک فی غرة شهر محرم الحرام سنة خمس واربعین ومایة والف ۱۱۴۵

[محل مهر نادرقلی].

فرمان نادرشاه

(درباب مسیحیان)

فرمان همایون شد

آنکه چون فی‌مابین ملت عیسویه علی نبینا و علیه‌السلام چند فرقهٔ مختلفه می‌باشند که طریقهٔ و اعمال هریك مغایر یکدیگر است و فرق مذکوره هریك به قومی متوسل و به فرقهٔ دیگر تکلیف کیش و آئین خود می‌نمایند، از آنجاکه همگی ایشان مطیع این دولت ابدمدت‌اند مقرر فرمودیم که حکام هرولایت مانع و مزاحم نشده که به‌رضای خود به‌طریق فرنگی یافرنگی به‌طریق‌ایشان عمل نمایند مزاحمت نرسانند واگر خواهند که کنایس‌ومعابد خود را تغییر نمایند یااز نواحداث کنند احدی در مقام منع برنیامده و از جوانب برین جمله‌رفته و درعهده‌شناسند.

*تحریرآفی ۳۰ شهررجب‌المرجب‌سنهٔ ۱۱۴۹

---

*. مجلهٔ بررسیهای تاریخی سال ۲ شمارهٔ ۵

فرمان نادرشاه

درباب کدخدائی ایل صوفیانلو

فرمان همایون شد

آنکه بنا بر شفقت بی‌نهایت شاهانه و مرحمت از حد افزون خسروانه در بارهٔ رفعت و معالی پناه، شاه‌وردی بیك ، از ابتدای شش ماههٔ هذه‌السنهٔ ئیلان‌ئیل به دستور قدیم کدخدایی جماعت صوفیانلو را به مشارالیه شفقت فرمودیم که درهر باب‌متوجه امنیت وضابطهٔ ایل‌خود بوده و در مراسم‌خدمتگزاری و سایر امور مقرره در این باب خود را معاف نداند. جماعت صوفیانلومشارالیه‌را کدخدای بالاستقلال خود دانسته از سخن و صلاح حسابی او بیرون نروند و به قدغن تمام در عهده شناسند.

تحریراً فی ۱۷ شهر جمادی‌الاول ۱۱۵۰ *

---

* نادرنامه ص ۶۴۹.

فرمان نادرشاه

فرمان همایون شد

آنکه عالی جاه عاشورخان افشار، حاکم الکای ابیورد، بهشفقت شاهانه سرفراز گشته بدانند که در این ولا به عرض اقدس رسید: چون چند خانوار جماعت افشار را که تازه وارد شده‌اند به‌محال شاه توت کوچانیده همگی زراعت آبی و دیمچهٔ آن محال را متصرف گردیده‌اند. به حصول اطلاع برمضمون رقم اقدس آن عالی جاه خود متوجه گردیده خانهٔ‌اللّه‌قلی صوفی وچهاروپنج خانوار جماعت کوسه احمدلوی قدیمی که در آنجا مسکن دارند از زراعت آبی ودیمچهٔ آن محال آنچه از برای زارعت گذار جماعت مذکور ضرور باشد ازآب وزمین شیار کرده تسلیم که زراعت نمایند و باقی آب وزمین دیمچه‌زار را بـه تصرف جماعت افشار جدید داده قدغن نماید که زمینهای بیاض زراعت نشده را شیار نموده وتربیت کرده به اصلاح آورده از برای دیمچهٔ فراوان زراعت نمایند. در این باب قدغن لازم دانسته و در عهده شناسند.

تحریرأفی ۲۲ شهر ۱۱۵۱*

---

* نادر نامه ص ۱۶۵۲

فتح نامهٔ قندهار

اعوذ بالله تعالی

فرمان همایون شد

آنکه عالی جاه رفیع جایگاه، اخویم محمد ابراهیم‌خان، سپهسالارعظیم - الاقتدار آذربایجان وحاکم دارالسلطنهٔ تبریز به الطاف گوناگون شاهی معزز ومباهی بوده بداندکه لله‌الحمد از روزی‌که ابواب دارالقـرار این دولت نـادره بـه کلید عنایات سبحانی برروی روزگار نواب همایون ما گشاده شد، به هرطرف کـه سمند عزم خسروانهٔ ما جلوه‌گر گشت اگر دریا بود صحرا آساخاك در چشمش انباشتیم و به هرجانب که صرصر همت شاهانهٔ ما روی نمود اگر کوه بـود چون کاه از پیش پا برداشتیم و در این اوان فیروزی توأمان که امتداد ایام محاصرهٔ قلعهٔ قندهار به یك سال کامل رسید ، اولا بنابر امتثال امر شریف ادع الی سبیل ربك بالحکمة والموعظة الحسنة [1] افاغنهٔ مقهورهٔ قندهار را به‌شاهراه اطاعت دعوت نمودیم. چون آن طایفه به مقتضای وظنوانهم مانعتهم حصونهم [2] به متانت بروج و استحکام قلعه

---

۱ ـ النحل ۱۲۶

۲ـ الحشر ۲

که سر رفعت بر چرخ ذات البروج می‌زد مغرور بنابر کثرت غله و ذخایر وعدت خود که در جنب شیرشکاران حکم فوج ذباب وزربهٔ غراب داشتند دل بسته شرو شور برپا کرده وسرازوادی انقیاد و تسلیم دور کشیدند. همت گیتی گشای مابه‌تسخیر قلعه مقصور و نخست فوجی از غازیان را مأمور به یورش و تسخیر برج سنگین و سایر بروجی که برفراز کوه در جانب برج دده واقع بود ساخته بعد از تصرف برج مزبور، توپ و خمپاره را برخرمن‌هستی قلعگیان کصیب من السماء وفیه ظلمات ورعدوبرق [۱] آتشفشان ساخته، به‌فاصلهٔ پانزده روز از تصرف بروج مذکور، روز دوشنبه سیم شهرحال، دراول ظهر که اعدای‌عصر دولت بیزوال را دم واپسین بود، دلیران اژدر وبهادران غضنفرفر را از اطراف کوه و قلعه مأمور به یورشِ نموده چون توپهای قلعه کوب رخنه در بنیان برج مشهور به دده انداخته محافظت آن سمت به‌جماعت بختیاری تعلق داشت. آن طایفه را بخت یاری وعون [الهی] مدد کاری واز سایر غازیان پیشدستی کرده برج دده را از تصرف قلعگیان بیرون و به عون عنایت‌قادرذوالمنن و به پایمردی‌تلاش و مردانگی هجوم‌آورگشته دروازه‌های قلعه را مفتوح وکل قلعهٔ قندهار را به تصرف در آوردند. چون خبر بهجت پرور موجب سرور هوا خواهان این دولت روز افزون خواهد شد و پیوسته چشم به راه وصول‌اخبار تازه‌وگوش برآوازهٔفتوحات دلپذیر می باشند، لهذاعمدة‌الاعیان صفی‌یاربیك افشار یساول‌صحبت‌را برای‌ابلاغ‌این مژدهٔ فرح‌بخش روانه فرمودیم. از وقوع این‌گونه فتوحات نثار مژده‌لوق‌رسمی‌می باشدولیکن چون اهل‌هرولایت مژده‌لوق این فتح را که عبارت ازوجه‌مدد خرج سه ساله بوده باشد، پیش‌ازوقت به‌جان منت داشته داده‌اند، می‌باید، به‌وصول‌رقم اشرف، مبلغ دوازده تومان نقدو یك دست خلعت به‌حامل رقم از عین‌المال داده سوای آن وجه به‌علت مژدگانی ونثار به مومی‌الیه واحدی ندهند.

۱ــ البقرة ۱۸

حکم اشرف را سواد کرده به همگی ولایات آذربایجان بفرستند که ایشان را در این فتح استحضار و نقارهٔ شادکامی را به نوازش درآورده از الطاف روز ـ افزون الهی استبشار حاصل گردد. والسلام.*

*جهانگشای نادری ص ۳۰۳ تا ۳۰۵

فرمان نادر به یوسف پاشا والی آخسقه

[محل مهر]

نگین دولت و دین رفته بود چون از جا
به نام نادر دوران قرار داد خدا

الملک لله تعالی

اعوذ بالله فرمان همایون شد

آنکه ایالت و شوکت پناه، حشمت و جلالت دستگاه، عالی‌جاه، یوسف پاشا والی آخسقه به عنایات بلانهایت شاهنشاهی درجهٔ اختصاص یافته بداند که عریضه که در این وقت مشتمل بر عفو و صفح تقصیر عالی‌جاه الکسندر خان در دولت علیهٔ عثمانیه و صدور فرمان ایالت باش آچوق[1] به اسم او و از آن دربار خلافت مدار بروفق امر و اشارهٔ اقدس شاهنشاهی به وساطت سعی جمیل آن ایالت و شوکت پناه و نصب و تعیین او در امر حکومت الکای مزبور قلمی نموده بود به نظر آفتاب اثر اقدس رسیده، حسن اخلاص و یکجهتی دو دولت و آن عالی جاه معلوم رای جهان آرا گردید. می باید که به همه جهت عنایات شاهنشاهی را در بارهٔ خود درمرتبه

۱ـ باش آچوق همان ناحیهٔ ایمرت گرجستان است.

اعلی و درجهٔ اسنی دانسته وحاجات و ملتمساتی کـه داشته باشد به معرض عرض درآورده به عز انجاح مقرون داندو در عهده شناسد.

حررفی شهر ذیحجه‌الحرام سنهٔ ۱۱۵۴ *٠

* سند شماره ۸۵۷ از اسناد انجمن تاریخ ایران

فرمان نادر

سجع مهر:

نگین دولت و دین رفته بود چون ازجا
به نـام نـادر ایـران قرار داد خـدا

فرمان همایون شد

آنکه رفعت و معالی پناه نظاماشاه وردی بیك داروغهٔ شترخان سرکارخاصهٔ شریفه به شفقت شاهنشاهی‌سرافراز گشته‌بدانند‌که عریضه‌ای که در این وقت نوشته بود به نظراقدس رسید. چرا دیرکردو تاحال بارگیری نکرد و نیامد. عرض کرده بود که دو هزار خروارغله درآقسوو بقیان هست. غله‌ی‌که از سیور ساتچی‌به‌جای آردگرفته است آن هم‌حاضر است. آرد خود سه هزار خروار تحویل داردوبسیار است. محصلان سورسات نوشته بودند که دویست خروار غله از جمله دویست و هفتادخروار غرامت‌آرد راگرفته‌اند. هفتادخروار تتمه را بخشیدیم. دویست خروار را که نزد محصلان آن هم بارگیری کنند و محصلان به علت هفتاد خروار تتمه، مزاحمت به حال علی مردان‌نرسانند.او را برداشته همراه بیاورند و در هرصورت

دوهزار وپانصدخروار گندم‌در دست دارد. چهارصد پانصد خروار آرد نیزعالی‌جاه حاجی‌یوسف‌الدین‌خان وبهبود بیك ونظرعلی بیك‌همراه دارند. می باید که معقول بارگیری کند و وارد عریمه شود و روز حرکت خود را بزودی مصحوب چاپار عرض نماید وازجل‌و پوشاك ونوالهٔ شتران معقول سرحساب باشد وکوتاهی جایز ندارد و به هر منزل که خواهد آمد پیشتر آدم تعیین کند که‌جاوآب وعلف و هیمه‌اش را ملاحظه کنند و بعد از آن، آنجا منزل کنند و در این باب لـوازم اهتمام عمل آورده در عهده شناسند.

تحریرآفی ۲۸ شوال المکرم سنهٔ ۱۱۵۵ *.

---

* نادر نامه ص ۶۵۴

فرمان نادر به یکی از بزرگان ارامنه[1]

فرمان همایون شد

آنکه عمدة‌المسیحیة ملك یکن ضابط محال خمسهٔ ارامنه به شفقت شاهنشاهی سرافراز گشته بداند که در این وقت شرحی که در فصول خود قلمی نموده بود که یکصدوسی نفر، از جمله پانصد نفر چریك محال خمسه، به‌سرکردگی آرام بیك ولد آن عمدة‌المسیحیة که نزد عالی‌جاهان امیرالامراء العظام حاجی‌خان بیگلربیگی

۱ــ درسال ۱۱۵۶ که در داغستان و بعضی از نقاط قفقاز آشوبی بر پاشده‌بود، نادر که در کردستان عراق بود، عده‌ای از سرداران سپاه خود را مأمور سرکوب شورشیان نمود. اندکی بعد نصرالله میرزا را نیز با ۱۵ هزار سوار روانهٔ قفقاز کرد. در این فاصله یکی از بزرگان ارامنه که ضابط محال خمسهٔ ارامنه بود نامه‌ای به نادر نوشت و از تحکمات بیمورد حاجی خان چمشگزگ بیگلربیگی گنجه وعلی‌خان قیاجه بیگلربیگی تفلیس شکایت کرد. نادر برای استمالت از وی، این فرمان را صادر کرد. برای تفصیل بیشتر رجوع شود به مجلهٔ یغما، سال ۹، شمارهٔ ۱۱، مقالهٔ جعفر سلطان‌القرایی.

گنجه و علی‌خان بیگلربیگی تفلیس مقرر شده بود که در آن سرحدات به خدمات اشتغال نمایند برطرف و متوفی و مقتول شده‌اند و عالی‌جاهان بیگلربیگیان مشارالیهما عوض متوفی و مقتول را از آن عمدة‌المسیحیه مطالبه می‌نمایند. اگر چه در باب متوفی و مقتول امری نفرموده بودیم، چون در این‌وقت فرزند ارجمند عالی‌مقدار وارشد نامدار نصرالله میرزا را با خوانین وسرکردگان ظفرقرین غازیان کاصحاب دین از رکاب سعادت آیین و از ولایات خراسان وعراق به آن سرزمین تعیین و روانه نموده‌ایم، دیگر چریك محال خمسهٔ ارامنه متعلق به آن عمده المسیحیه در آن حدود ضرور نیست. بنابر ترفیه حال رعایای مزبوره آرام بیك ولداو را با چریك مقرره از اسفارمزبورمرخص نموده به تخفیف مقرر فرمودیم که ولد آن عمدة‌المسیحیة آمده به اتفاق آن عمده الاعیان به جمع آوری مالیات دیوانی و اتمام خدمات اشتغال نماید و چریك هم هر کس به خانه‌های خود آمده به رعیتی و کاسبی خود اشتغال نموده باشند. عالی‌جاهان بیگلربیگی گنجه و تفلیس حسب‌المقرر و معمول چریك محال خمسهٔ ارامنه متعلقه به عمدة‌المسیحیة مومی‌الیه را با ولد او مرخص نمایند که به خانه‌های خود رفته به کاسبی قیام نمایند و من‌بعد به علت مطالبهٔ چریك متعرض احوال عمدة‌المسیحیه ملك یکن ضابط و سایر ملکان و کدخدایان و رعایای محال خمسهٔ ارامنه نگردیده مطالبه ننمایند.

عمدة‌المسیحیة ملك یکن مومی‌الیه رقم مطاع را به عالی‌جاهان مشارالیهما نموده که به نحو مقرر معمول دارند و حسن اخلاص و خدمتگزاری آن عمدة‌المسیحیة و سایر ملکان و کدخدایان و رعایای آن جا بر پیشگاه خاطر خطیر اقدس ظاهر و هویداست و سفارش حال آنها را شفاهاً به فرزند ارجمند مشارالیه فرموده‌ایم. در هرباب مستمال بوده خود را سرگرم زراعت و رعیتی نموده به فراغ بال به دعای دوام

دولت لایزال اشتغال داشته قدغن لازم دانسته در عهده شناسند.

[مورخ] ۲۴ شهر رمضان‌المبارک ۱۱۵۶*.

---

* مجلهٔ یغما سال نهم شمارهٔ ۱۱ مقاله جعفرسلطان القرایی. درتوضیحات ارزنده‌ای که نویسندهٔ فقید در مورد این سند داده‌اند آمده است که مهر نادرشاه در بالای صفحه بدین عبارت دیده می‌شود:

بسم‌الله

نگین دولت و دین رفته بود چون از جا

بـه نـام نـادر قـرار داد خـدا

کلمه «بسم‌الله» در صدر مهر که به شکل گنبد است به ثلث نوشته‌شده و باقی کلمات به خط نستعلیق است و تاریخ مهر سال ۱۱۴۸. ظهر فرمان را ده نفر از رجال دولت نادری مهر کرده‌اند من جمله میرزامحمدمهدی‌خان استرابادی منشی‌الممالک که بالای همه مهرزده با مهری مربع وسجع «المهدی من هدیت».

فرمان نادرشاه به‌امیر محراب وزیر هرات[1]

آنکه امیر محراب وزیر هرات بداندکه در این وقت به‌عرض رسید که آن وزارت‌پناه در قلعهٔ هرات طرح عمارات عالیه و قهوه‌خانه و خلوت‌سرا و حرمسرا ریخته‌اند و املاك ومستغلات به‌راه انداخته چنانکه‌تدبیر او عرصه را به دشمن تنگ کرده همچنان وسعت دستگاه او عرصه‌رابراهل قلعه تنگ کرده. وکلای‌عالی نواب همایون ماکه در عاریت سرای دهر، در هر ملك‌وشهر، رتبهٔ سروری داریم همیشه خانه بردوش واز صهبای رنج ومحنت خونابه‌نوش، آن وزارت‌پناه که از ادنی چاکران این خاندان است، باوصف آنکه اورا به‌هیچ وجه حقی در تسخیر آب و گل آن دیار نیست، به‌چه جهت ریشهٔ تصرف در خاك آن سرزمین فرو برده و راه و رسم‌خدمت‌را فراموش کرده. آنکه‌ادعای قدمت‌خدمت می کند اوراچه‌قدیمگری. قدیمگری اوحکم خرحمالة‌الحطب داردکه مصرفش حمل هیمه و آب است. اگر متحمل‌این‌بار و مهمیزضرب وشتم‌فرمانبردارشد مشت‌جوی به‌آخور اوریخته شود والا گردن او عرضهٔ شمشیر امتحان خواهد شد و در این مدت بغیراز آنکه مشغول

۱ــ عنوان‌نامه درمنشآت: «فرمانی که در مقام عتاب به‌وزیر هرات‌نوشته شده»

خودسازی بوده گاهی به‌رسم تفنن‌تفنن نموده دیگر چه کار کرده است. همچنانکه ناخوشی فیمابین آن عالی جاهان سردار قندهار و بیگلربیگی هـرات فتنه‌ای است که انبوبهٔ سعی‌او کشیده و این شرارتها شراره‌ای است که ازچقماق دوبرجهندگی‌او ظاهر گردیده. به‌هرحال‌مقرر فرمودیم که عالی‌جاهان‌مشارالیهما عمارت‌جدیده‌وحمام و املاکی که‌آن وزارت‌پناه در دارالسلطنه هرات و توابع تحصیل کرده به جهت دیوانی ضبط و خانه‌ای که برای سکنای اوکافی باشد به‌تصرف او دهند.

می‌باید که به‌همان خانهٔ محقر و سامان‌مختصر اکتفاکرده بساط بزرگی را که درچیده فرو چیند و اوقاتی راکه‌صرف رنگینی اوضاع و تحصیل عقاروضیاع کرده صرف خدمت این دولت نماید که به‌حول وقوهٔ یزدانی، مادامی که تنور این دولت افروخته است نان جفاکشان شاهراه شاهی پوخته. احتیاج به خریدن ملک و بستان ندارد.*

---

*. منشآت ص ۹۶

فرمان نادرشاه به عبداللطیف خان[1]

چون به یمن الطاف خداوند لطیف، دشتستان این دولت خداداداز نمایش گلهای کامرانی نمونهٔ گلزار ارم و سواحل بحرذخار این شوکت‌عظمی ازمنفعت‌بخشی وفیض‌رسانی بندر امید اهل‌عالم می‌باشد، لهذابه‌شکرانهٔ این موهبت‌عظمی بر ذمت همت فلک‌فرسا لازم فرمودیم که هر یك از اخلاص کیشان روشن کیش و عقیدت‌نشان صداقت‌منش راکه به‌سود وزیان بندر زندگی رسیده در هر امری از معاملات ملکی تجربه آزموده‌گردیده باشند، به‌مراتب عالیه بهره‌مند و به مناصب مناسبت سربلند فرماییم تا به‌این وسیله هم انتظام مهام‌دولت محصل‌و هم هوای خدمتگذاری به‌عمل آورده‌باشد.

ازآنجاکه مصداق این مقال حال نیکوه‌آل دولت وشوکت‌پناه، ایالت و حشمت دستگاه نظاماً للأیالةوالشوکة والحشمة عبداللطیف‌خان است که ازابتدای فلان مشارالیه را به‌رتبهٔ ایالت دشتستان وشولستان و قپودانی[2] کل سواحل و بنادر سرافراز و مبلغ یکصدوهشتاد تومان تبریزی در وجه‌او مقرر فرمودیم.*

۱ــ عنوان درمنشآت: فرمان ایالت دشتستان و بنادرات به‌اسم‌عبداللطیف‌خان نوشته‌است.

۲ــ قپودان صورت‌تحریف‌شده‌ای ازکاپیتان (کاپیتن) است به معنای فرمانده کشتی.

*. منشآت ص ۳۰

رقم نادر[1]

در باب مواجب میرزا محمد صاحب‌جمع خزانه

چون از روزی که گنجور آفرینش ـ که به‌فحوای له‌مقالید السموات والارض[2] کلید قبض و بسط امور جمهور در کف قدرت اوست ـ ابواب خزاین دولت را از هر جهت برروی نواب همایون ما گشاده و از هنگامی که خازن گنجینهٔ ایجاد ـ که به مدلول وعنده مفاتیح الغیب لایعلمها الاهو[3] ـ مقلاد بست و گشادکار ارادهٔ دور و نزدیک دریدارادت و مشیت اوست مفاتیح خزاین سلطنت روی زمین را بـه دست گیتی گشای ما داده ما نیز به‌شکرانهٔ این عطیهٔ عظمی برذمت همت والا لازم فرمودیم که هریک از چاکران عقیدت‌مند که گوهر گرانبهای اخلاص را در صندوق استخوان بندسینه مخزون و لولؤ لالای حسن اعتقاد را در تلالؤ و بهاء، رشک فرمای در مکنون ساخته باشد ایشان رابه‌مزایای خاص ممتاز و به عواطف گوناگون سرافراز فرمائیم.

۱ـ عنوان مطلب در منشآت: «رقم اضافه مواجب به‌میرزامحمد نوشته»

۲ـ سورة‌الزمر ۶۳ والشوری ۱۲ـ در متن به‌صورت: «وله مقالید...» آمده ولی درقرآن کریم، «له‌مقالید...»

۳ـ الانعام ۵۹

از آنجاکه مصداق این مقال صورت حال میرزا محمد صاحب‌جمع خزانهٔ عـامره است که همیشه از گل محمدی‌حالش استشمام رایحهٔ راستی و اخلاص‌شده از ابتدای فلان روز مبلغ یك‌صدتومان تبریزی به‌مواجب اومقرر فرمودیم که از روی امیدواری به‌مراسم خدمتگزاری قیـام نموده نقش درست اعتقادی را بر نقد سینهٔ بندگی چون سکه به‌زر سازد.*

*. منشآت ص ۳۸

رقم نادرشاه به فتحعلی‌خان افشار

چون بـه یمن ایزد متعال قـلات خـدا آفرین ایـن شوکت خداداد با قلعهٔ ذات‌البروج فلک‌قرین ودر متانت و استحکام به‌سان چرخ برین ودر عرصهٔ صولت قاهره ابیوردکم از نسا و رستم کم‌از زال و ذال اعدازتیر دلدوزو و سنان جان‌ستان جنگ‌کیشان این دولت نادره همیشه‌دال می‌باشد مانیز به‌شکرانهٔ این‌دولت‌عظمی برذمت همت علیالازم فرمودیم که هریك از منسوبان راسخ‌العقیده که آثار فتح‌علی ازمعارك نبرد ایشان بروجه علی‌عیان وجوهر حدس‌وشعور از بارقهٔ تیغ احـوالشان نمـایان باشد، ایشان را به‌هرباب نوازشات شایان سازیم. از آنجاکه مصداق این مقال‌حال نیکومآل شوکت و ایالت پناه، حشمت و جلالت دستگاه عالی جاه، نظاماً للشوکة والایالة فتحعلی‌خان کوسه‌احمدلوی‌افشار است که مس قابلیتش به‌تأثیر اکسیر تربیت نواب همایون ما طلای دست‌افشار و نقدطینتش همیشه از محك آزمایش کامل‌عیار برآمده از ابتدای او دئیل ایالت امورالکای ابیورد و قلات را با محـال تابعه بـه عالی‌جاه مزبورشفقت و مبلغ سیصدتومان‌تبریزی‌مقرری در وجه‌او مقرر فرمودیم*

---

* عنوان در منشآت: «رقم ایالت که به اسم فتحعلی‌خان‌افشار نوشته شده»

رقم نادرشاه به ملا محسن مدرس[1]

آنکه ملامحسن مدرس مدرسهٔ هزارجریب ازقبسات عنایات وجذوات توجهات خاطر عالی اقتباس انوار امیدواری نموده بداند که عریضهٔ مجمل آن فضیلت پناه بیان معانی اخلاص وتلخیص مطول حسن اعتقاد واختصاص او نموده ذریعهٔ تمهیدشرایط الطاف بـروجه کافـی و وسیلهٔ تکمیل اشفاق بـه نهج وافی گردید. شغل تدریس را کماکان دربارهٔ ایشان ممضی داشتیم. اما استدعـای حق التدریس گنجایش نداشت. زیراکه وظیفهٔ ایشان در دعاگوئی و نیکوسپاسی وذخیرهٔ دنیاوزاد ومعادایشان و نقد محصل وجامع عباسی است وازامثال آن فضایل مآب که عارف به حقایق و واقف به دقایق می باشند پسندیده آن است که خالصاً لـوجه‌الله در حجرهٔ مدرسهٔ افادت بـه نشراضواء مصابیح افضال قیام نماید واز حدایق الحقایق معارف ورياض الانس عوارف ترویج محافل قلوب انام وتنویر شبستان ضمایرخاص وعام نموده در ازای انتشار علوم دینیه طالب حکام دنیویه نباشد. به‌مفاد من اسلم وجهه‌لله فهو محسن[2] معنی

۱ــ عنوان رقم درمنشآت: رقمی که درخصوص عریضهٔ ملامحسن مدرس هزارجریب نوشته

۲ــ میرزا مهدی خان درنگارش این نامه نهایت مهارت خودرا درمنشیگری وبیان ←

به صورت تطابق واسم به مسمی موافق [و باطن به] ظاهر مطابق[1] داشته باشد*.

← مطالب مهم در الفاظ عادی به کار برده است. زیرا اولا به تناسب وضع و شغل و سلیقهٔ مخاطب، نام بسیاری از کتب معروف مثل قبسات و جذوات و مطول وحدایق ومحصل و تلخیص وزاد المعاد و جامع عباسی را یا به صراحت یا به اشاره آورده وثانیاً به این آیـه ومن اسلم وجهه لله فهومحسن فله اجره عندر به (سورة البقره ۱۱۲) استشهاد جسته است. تا دم اشارتی به نام ملای بیچاره «محسن» نموده وهم تلویحاً او را ملامت کرده باشد که چرا «لله» نیندیشیده و تقاضای حق التدریس کرده است. ضمناً رندانه از ذکر دنبالهٔ آیه که «فله اجره عندر به» خودداری ورزیده تا ملامحسن خود بفهمد که اجرتش پیش خداست نه پیش نادر و به عبارت ساده‌تر «خدا بدهد».

۱ــ درمنشآت چنین است ولی به قیاس کلمات قبل، شاید کلمهٔ دیگری باشد چونان طابق وتوافق.

*. منشآت ص ۹۳

رقم نادرشاه به بیگلربیگی هرات[1]

آنکه ایالت وشوکت پناه، حشمت وجلالت دستگاه، عالی‌جاه، امیرالأمراء العظام، نظاماً للشوکة والأیالة والحشمة والجلالة والاقبال، پیرمحمدخان بیگلربیگی دارالسلطنهٔ هرات، به‌جلایل توجهات خاطر اقدس عزامتیاز و درجهٔ اختصاص یافته بداندکه دراین خجسته عهد وزمان فرخنده که مقارن وصول خسروانجم به‌نقطهٔ حمل وهنگام بزم آرایی شغل‌وعمل است وهریك از پروردگان قوت‌نامیه باپیرایه‌های الوان از نهانخانهٔ امکان به عرصهٔ ظهور می‌آیند و هر یك از اغصان و اشجار در ساحت گلزار به اثواب مشجر وبوته‌دار قدمی آرایند، از قیجاجی[2] خانهٔ صنع الهی کوه را خلعت سنگینی‌خارا بردوش و دشت از جوش نرگس وسنبل قصب‌پوش می‌باشند، لهذا اندام آمال هریك از تربیت‌یافتگان بهارالطاف همایون ما دربزم ارم نظم والابهره‌یاب یك قسم پیرایه است و قامت احوالشان آراستهٔ یك نوع تشریف گرانمایه. آن عالی‌جاه‌چون درچمن بندگی و راستی سروآزاده وقامت اخلاص را به‌لباس یکرنگی در محافل ومجاس جلوه‌داده است، چون درساعت تحویل از مجلس اقدس مهجور

۱ـ رقم به پیرمحمدخان بیگلربیگی هرات درباب خلعت نوشته «منشآت ص ۳۷ تا۳۸» و مراد خلعت نوروزی است.

۲ـ قیجاجی خانه به‌معنی خیاط خانه است.

ومحروم از انجمن حضور بود لهذا به مفاد اینکه

چو خورشید تابان دهد فیض نور نه نزدیك محروم ماند دور

یك دست خلعت علاوهٔ یك ثوب کردی زربفت به جهت آن عالی جاه ارسال فرمودیم که درروزفیروزنوروزسلطانی آنرا پیرایه‌پوش‌بردوش‌عزت‌وکامرانی‌سازد.

می‌باید که در ازای این عنایات خاص که دربارهٔ آن عالی جاه روزافزون است، در هیچوقت از مراسم جانسپاری چشم نپوشیده و از روی امیدواری در نظم ونسق مملکتها کوشد.*

۱ــ کردی نیم‌تنه‌ای بوده که درقدیم روی قبا می‌پوشیدند و آن یا آستین نداشت یا دارای آستینی کوتاه و نیزگاه بلند وتمام‌آستین بود. درك فرهنگ معین، لغت‌نامه دهخدا)

*منشآت ص ۳۸/۳۷

رقم نادرشاه درباب کرمعلی بیک[۱]

چون از روزی که به‌عین کرم‌علی اعلی و عون و عنایت قادر بی‌همتا نگین سلطنت و حکمرانی به‌دست طالع فیروز و خاتم سلیمانی به‌انگشت بخت جهان افروز نواب همایون‌ما در آمده برذمت همت والا لازم فرمودیم که هریك از بندگان قدیم که مهرمهر آثار اخلاص را آویزهٔ گردن جان و بندگی این دولت ابدبنیان را نقش ضمیرعبودیت توأمان کرده باشند ایشان را به عطایای خاص سربلند و از عنایات شاهانـه بهره‌مند سازیم، لهذا از ابتدای یونت‌ئیل کرمعلی بیك گندوزلوی افشار را به‌رتبهٔ مهرداری سرافراز فرمودیم که مهرمبارك را حرزالجیب حسن اعتقاد ساخته به‌لوازم امرمزبور قیام نماید*.

۱ـ عنوان در منشآت: رقم که در خصوص مهرداری کرمعلی بیك نوشته شده.

*. منشآت ص ۳۹

رقم نادرشاه به میرزا محمدرضامتولی آستانۀ رضویه مشهد[1]

(جهت فرستادن طبیب و دارو برای درمان سربازان مجروح)

فرمان همایون شد

آنکه میرزامحمدرضای رضوی بالقابه به‌عنایات سبحانی موفق و به عطوفت بیکران خاطرعالی مستوثق بوده بداند که درین وقت که به‌عنایت الهی سطوات مجاهدین لرزه‌افکن قالب قلوب بدکیشان و ازتاب‌التهاب توپهای آتش‌دم تبهای محرقه‌قرین کالبد بداندیشان گشته سیف مسلول غازیان مسلول وفرق‌اعادی مدقوق می‌باشد بعضی از جانبازان معسکر ظفر اثر که از برای مردن در رکاب والازنده‌اندگاهی ناخوش مزاج و به‌طبیب محتاج ووسیله[جوی]علاج می گردند، هرچند که‌التهاب دل‌دلیران جز به گرفتن خون خصمان فرونمی‌نشیند و استسقاء تشنگان جزبه خون‌آشامی تسکین نمی‌پذیرد، اما چون نزد ظاهر بینان عالم صورت وبدیهی طلبان جهان عرض حضور طبیب از اسباب حفظ‌الصحت‌وازالۀ مرض است وقطع نظر ازین معنی، نسخه‌ای که درمطب

۱ــ عنوان‌رقم درمنشآت: «ایضاًرقم به‌میرزا محمدرضای‌رضوی‌متولی به‌فرمان والا نوشته شده»

طب آن‌سرکار فیض آثار انجام یابد، درمزاج علیلان عالم امکان حکم شربت دینار وماده الحیوة خواهد بود، لهذا به‌وصول رقم شریف مساوی فلان‌مبلغ ازوجوهات آستانهٔ مقدسه برای تدارک ادویه تسلیم یك نفراز اطبای آن سرکار نموده او را به استعجال روانهٔ اردوی معلی نمایندکه به‌قانون طبابت اشتغال نموده باشند.*

*. منشآت. ص ۹۲-۹۱

رقم نادرشاه جهت داروغگی هرات

چون مکنون خاطر خیریت مآثر عالی آن است که جمهور رعایا و اصناف عجزه ومساکین و کافهٔ برایا وعامهٔ متوطنین ومترددین بلدهٔ محروسهٔ هرات ازتعرض اجامره و اوباش و دستبرد دزد وقطاع‌الطریق و حرکات شنیعهٔ اهل فسق و فساد در مهاد امن وامان وفراغت و رفاهیت شادمان بوده دست مزاحمت دزد و حرامی از تصرف مال ومتاع تجار گسسته و بریده وپای قدرت شبگرد هر بومی و رهگذاری از عبورومرورحوالی رباع وبقاع مردم شهروبازار کوتاه گشته، مرفه‌الحال به‌دعای دوام‌عمر و دولت روزافزون ولی نعمت حقیقی توانند پرداخت، بناء علیه، از ابتدای سنهٔ ئیلان ئیل، امرمیرشبی دارالسلطنهٔ هرات را به‌رفعت پناه آقا بابا بیگ مفوض ومرجوع داشتیم و مواجب او را مبلغ دوازده تومان تبریزی قرار دادیم که ازکمال راستی و اهتمام تام به امر مزبور وخصوصیات و لوازم آن اقدام نموده دقیقه‌ای از دقایق سعی و آگاهی نامرعی نگذارد و در باب حفظ و حراست محلات شهر، جمعی از مردم معتمد وسرهنگان کارآمد و سر به راه کشیک به کشیک و به واسطهٔ هرچند نفرخلیفه و سرکردهٔ علیحده معین وقدغن واهتمام نمایند که هرگاه شبروان ثابت وسیارسپهردسته

دسته از پای تکیهٔ افق قدم به عرصهٔ آسمان و کوچهٔ کهکشان گذارند، تا وقت صبح که سیاحان افلاك نوبت حرکت و طلایه‌داری به ساکنان تکیهٔ خاك سپارند، کوچه به کوچه، گذر به گذر، در بازار و محلات شهر گردیده خبردار باشند احدی از دزدان و شبروان در هیچ محل متعرض جان و مال کسی نتواند شد و نوعی اهتمام مسلوك و مرعی دارند که بعد از هنگامهٔ طبل آخر، که وقت آسایش و ترك حرکت کوچه و بازار است، هیچکس در کوچه و بازار و محلات تردد ننموده اگر احدی در آن وقت از مردم بد نفس و حرامی و شرابخوار و شراب فروش و هرزه‌گرد در محلی ظاهر گردد، او را به دست آورده جهت حرکت و عزم او را معلوم ومشخص و در زندان محبوس وبلامساهله و مسامحه در ساعت حقیقت‌را عرض نماید و درباب تنبیه و بازخواست به‌نوعی که لازم باشدمقرر و معلوم دارد. وهیچ کس جرئت حرکت فاسد و خیال باطل‌نتواند کردو از جماعت خلیفه و توابین[1] جمعی که‌آثار کاردانی وزیرکی و شناسایی مردم نیك از بد ازناصیهٔ احوال آنها ظاهر باشد تعیین وسفارش و قدغن نمایندکه همه روز دربازار و دکان کاروانسرا و محلات‌گذر به‌گذر گردیده‌درخبرگیری و تجسس احوال دزد و قلابی[2] وهرزه‌گرد و شرابخوار درچه محل ساکن باشند وجماعت صادر و واردکه از این طایفه از محل دیگر داخل شهر شوند، جا و مقام و آشنا و خویش و خانه خواه و کسب وکار وجهت بیرون آمدن و رفتن معلوم و یادداشت نموده کدخدایان وریش‌سفیدان را درخفیه اخبارنمایندکه از احوال‌آن شخص خبردار بوده چنانکه‌حرکات ناپسندیده از آن شخص به ظهور رسد از آن محله برود و آن رفعت پناه وتوابین او را آگاه نموده پنهان و پوشیده دارد وبرهرمحل وهر گذرکه سانحه‌ای از سوانح

۱ـ ظاهراً این کلمه‌صورتی‌ساختگی‌است ازجمع‌تابین. تابین هنوز هم درمعنی‌پائین‌ـ‌ترین درجهٔ سربازی به‌کار می‌رود. به نظر می‌رسد احتمالاً این کلمه خود صورت عوامانه‌ای باشد از تابعین به معنای زیر دستان.

۲ـ ظاهراً به‌معنای‌نادرست، شیاد وکلاهبردار به‌کاررفته است. امروز این‌کلمه در زبان عوام به معنای تقلبی، بی‌اساس و مجعول به‌کار می‌رود.

چون دزد و خونی۱ و غیره از قضایا به ظهور رسد حقیقت را بلاتوقف عرض نماید
ودر باب پیدا کردن مال گم شده و به دست آوردن دزد و غیره و تنبیه‌وتأدیب اهل
خیانت وتقصیر سعی و اهتمام وافی به‌عمل آورده نوعی نمایند که همه کس ازحسن
سلوك او شاکر و راضی بوده آثار سعی وکاردانی او، به‌وضعی که منظور نظر عالی
است، بـه منصهٔ ظهور پیوسته در هیچ باب غفلت ننمایند. عمال دیوانی و مباشرین
اعمال مملکت وکلانتر واصناف برایا وعامهٔ سکنه ومتوطنین مشارالیه را مباشراین
[امور] دانسته، از قول او تخلف جایز ندارند*.

۱ــ خونی به معنای قاتل، آدم کش

*. منشآت ص ۱۳۰-۱۳۱ عنوان نامه درمنشآت: رقم داروغگی هرات

رقم اضافه مواجب به‌اسم صاحبجمع قیچاجی‌خانه[1]

فرمان همایون شد

آنکه چون از روزی که از جامه خانهٔ لطف قادر بی‌همتا بالای بخت و قامت اقبال فیروزمند ما به‌طراز زیبای دارایی و لباس دیبای سلطنت و فرمانروائی مطرز گشته وفر کلاه سروری و گوشهٔ دیهیم تاجداری ماورونق اکلیل‌فرق فرقدان رابرترک وتارك فلك شکسته برذمت همت والا لازم فرمودیم که‌هریك ازچاکران عقیدتمند که شخص اخلاص نشان از خدمت شبان‌ـروزی جامهٔ شب دوزی دربر کـرده از لباس

۱ـ در منشآت «قبجاق خانه» ضبط شده کـه ظاهراً غلط است. زیرا در هیچیك از کتب لغت کلمه قبجاق‌خانه‌نیامده است. به‌ظن قریب به یقین قیچاجی‌خانه است، به‌معنای خیاطخانه. جزء اولش‌همان کلمه‌ای‌است که امروز قیچی‌می گوئیم ووسیلهٔ اساسی کاربرش وخیاطی است. در کتاب تذکرة‌الملوك‌متضمن تشکیلات اداری وسازمان‌های حکومتی ودرباری عهد صفویه از قیچاجی‌خانه امرایی (ص۶۲) وقیچاجی‌خانهٔ خاصه (ص۶۳) نام‌برده شده‌و حتی کارمزد «عمله» معین کارکنان قیچاجی‌خانه‌نیزمعین شده (ص۵۵) و به‌عنوان صاحب‌جمع قیچاجی خانهٔ خاصه وخیاطخانه نیزاشاره شده وحقوق‌وی به‌مبلغ چهل تومان ذکر گردیده (ص ۶۶) (تذکرة‌الملوك به‌کوشش محمد دبیرسیاقی، انتشارات طهوری، طهران ۱۳۳۲ش.)

یکرنگی مثل بوقلمون صدرنگ صداقت وخدمت به‌ظهور آورده باشندایشان را به‌عنایت شاهی سرافراز و برو دوش احوالشان را پیرایه پوش خلعت امتیاز فرماییم، بناء علیه شمه‌ای ازمراحم خدیوانه که‌شامل حال صاحبجمع قیجاجیخانه گردیده از ابتدای [فلان] مبلغ [فلان] را به مواجب او مقرر فرمودیم*.

* منشآت ص ۳۹

رقم منصب صدور بروات وظایف و مستمریات آذربایجان

فرمان همایون شد

آنکه چون منظور آفتاب اثر این و مکنون خاطر معدلت پرور چنین که صدور بروات وظایف و مستمریات اهل آذربایجان به عهدهٔ اشخاص امین و کاردان محول فرماییم که هنگام صدور آن بدون کسر و نقصان بروات ایشان را از دفترخانهٔ مبارکه صادر نموده به‌صاحبانش برساند تا ارباب وظایف از این رهگذر آسوده خاطر وفارغ‌بال از روی حصول امیدواری به دعای بقای دولت قاهره اشتغال‌نمایند، لهذا عالی جاه مجدت و نجدت همراه فخامت و مناعت وصداقت و ارادت آگاه مقرب الحضرة العلیه میرزا شفیع مستوفی که مراسم صداقش به کرات و مرات در پیشگاه حضور مهرظهور جلوهٔ بروز یافته و طرز امانت و کفایتش بارها بر رای انور ظاهر و هویدا گشته به‌مباشری امور ارباب مستمری آذربایجان سرافراز و برقرار فرمودیم که در مقام صداقت و درانجام امور مرجوعه، حسن کاردانی و اهتمام خود را در پیشگاه ضمیر منیر مهر مآثر ظاهر ولایح سازد وخاطرمبارک را در انجام این خدمت خشنود دارد و نوعی سلوک نماید که عموماً از رفتار مشارالیه خوشوقت و به‌دعاگویی

دولت قاهره مشغول باشند. مستوفیان عظام حسب‌المقرر صدور برات وظایف و مستمری فلان را مختص مشارالیه دانسته احدی مداخاه ننمایندو شرح رقم مبارك را ضبط نموده و درعهده شناسند.*

* نادر نامه ص ۵۷۰

رقم چرخچی باشیگری محمدقلی‌خان[1]

فرمان همایون شد.

آنکه چون شاهنشاه کشور وجود و سلطان نافذالفرمان ممالك شهود که در معسکر نجوم فلکی خورشید جهانگشارا به چرخچیگری و ماه فلك نورد را به طلایه داری مأمور ساخته به یمن عنایات شامله شقهٔ علم ظفرپرچم خاقانـی را در بسیط زمین به سان ماهچهٔ لوای بدرمنیر برآسمان افراشته وبه دبدبهٔ پنج نـوبت سلطانی از شش جهت ولوله در هفت اقلیم انداخته به شکرانهٔ این موهبت کبری وعطیهٔ عظمی برذمت همت فلك فرسای اقدس لازم‌فرمودیم که هر یك از دلاوران صف شکن ودلیران خصم افکن که در معارك شجاعت پیشتاز و در مضامیر دلیری همچون نیزه‌سربلند وگردن‌فراز باشند، ایشان را مقدمةالجیش و پیش جنگ‌لشکر پرطپش سازیم، لهذا از ابتدای سنهٔ[2] فلان محمدقلی خان را چرخچی باشیگری

۱ــ چرخچی باشی گری به معنای فرماندهی قوای پیش قراول و طلایه است یا به تعبیر دیگر مقدمةالجیش. حاجت به یاد آوری نیست که به‌مناسبت مداول فرمان ، سراسر رقم مشحون است به اصطلاحات نظامی.

۲ــ درمنشآت این‌فرمان‌چنین خاتمه‌می‌یابد: «... لهذا از ابتدای سنه .... چرخچی

←

سرافراز فرمودیم تا از روی امیدواری به مراسم خدمتگزاری اقدام نمایند. مقرر آنکه مستوفیان عظام شرح فرمان مبارك را ثبت‌وضبط نمایند.*

←

باشی فرمودیم» بقیهٔ رقم را از نادر نامه تکمیل کردیم.

عنوان‌نامه در منشآت: «رقم در خصوص چرخچی باشی بودن محمد قلی‌خان نوشته شده‌است.»

* منشآت. ص ۳۴، نادرنامه ص ۵۷۰

فرمان نادر شاه در خصوص آزاد کردن یکی از غلامان

فرمان همایون شد:

آنکه چون به میامن مراحم داور بنده پرور و به برکات انتساب به خاندان خیرالبشر علیه صلوات الله‌الملك الاکبر ، در این سدهٔ سدره مبانی سلاطین را رتبهٔ بندگی و بندگان را رتبهٔ سلطانی و خرد و بزرگ جهان را داغ عبداً مملوکاً لایقدر علی‌شیٔ[1] نقش پیشانی و عموم جهانیان حلقهٔ غلامی این درگاه را آویزهٔ گوش جان ساخته‌اند و کافهٔ عباد به طوق بندگی این آستان گردن آزادگی افراخته به مضمون صدق مشحون من اعتق مؤمناً اعتق الله العزیز الجبار لکل عضو أمن النار اعتاق[2] اعناق[3] بندگان موجب آزادی کونین و مکفر ذنوب و معاصی و رفع رقیت از رقبات سلسلهٔ عباد باعث رستگاری یوم یؤخذ الناس بالنواصی[4] می باشد، ما نیز بر ذمت همت خسروانه لازم ساختیم و همیشه طالب رضای مولای حق وجویای خشنودی ملك

۱ـ سورة النمل ۷۵

۲ـ اعتاق (از ریشه عتق در باب افعال) به معنای آزاد کردن بنده است .

۳ـ اعناق جمع عنق به معنای گردنها.

۴ـ الرحمن ۴۱

الرقاب مطلق بوده قیدبندگی را از گردن بندگان برداریم و این معنی را دردرگاه پادشاه حقیقی سر خط آزادی خود شماریم بنابراین قربة الی الله تعالی و کفارة ـ للذنوب والخطا یا فلان نام غلام سرکار خاصهٔ شریفه را درسلك احرار انتظام و درزمرهٔ آزادکـردگان مـراحم خسروی مأوی و مقام داده توسن نفس او را مطلق العنان فرمودیـم من بعد بندگان آستان دوستان نواز غلامان درگاه آسمان طـراز او را بروجه محرر دانسته از مضمون فرمان واجب الاذعان تخلف نورزند.*

*. منشآت ص ۹۶-۹۷

فرمان نادر

محل مهر نادر باسجع:

نگین دولت و دین رفته بودچون از جا
به نام نادر ایران قرار داد خدا

هوالله تعالی شأنه

فرمان همایون شد

آن‌که عالی جاه خلاصة‌السادات العظام میرزا عبدالحی الرضوی متولی سرکار فیض آثار به شفقت شاهنشاهی سرافراز گشته بداندکه عریضه‌ای که‌درباب فوت مرحوم میرزا خلیل کلیددار ضریح مقدس‌نوشته بود به نظر اقدس رسید. خدمت کلیدداری را ـ به نحوی که با مرحوم مزبور بوده ـ به‌سلالة‌السادات العظام میرزا عبدالغفور نوادهٔ او به موجب رقم اقدس مرحمت فرمودیم که به لوازم آن قیام و اقدام نماید . آن عالی‌جاه در خدمات متعلقهٔ به خود سعی و

اهتمام لازمه به عمل آورده مطالب خود را عرض نماید و در عهده شناسند.
تحریراً فی شهر رمضان سنة ۱۱۵۴ *

* «شجرهٔ طیبه» در شرح سادات رضویه تألیف سید محمد باقر رضوی مدرس (به تصحیح و تکمیل محمد تقی مدرس رضوی ۱۳۵۲) ص ۲۵۱

فرمان حکومت استراباد

حکم جهان مطاع شد

آن که چون پیشنهاد خاطر آفتاب اثر خسروی آن است که هریك از چاکران آستان ملایك پاسبان که در سلوك میثاق ارادت به هدایت صدق و کذب[1] خلوص برهمگنان سابق آیند و به‌حقیقت درطریق بندگی ورسم‌عبودیت راستی نمایند، ایشان را از موهبتی خاص به‌عز اختصاص سرافراز فرماییم، لهذا نظر به‌قابلیت واستعداد عالی جاه رفیع جایگاه، اخلاص وارادت همراه، مجدت‌ونجدت انتباه، شوکت‌و جلالت دستگاه، امیرالامراءالعظام، محمد زمان‌خان‌ومراحم‌بیکران‌حضرت‌شهریاری دربارهٔ مشارالیه از ابتدای هذه‌السنهٔ فلان منصب حکومت استراباد و ایلخانیگری طوایف‌یموت وکوکلان را براو مرجوع‌ومقال قابلیت واستعدادطویتش رابه‌سمع اصغاء مسموع‌داشتیم[2]. به‌رسمی که باید وقسمی که‌شاید، چنانکه‌شایستهٔ‌کاردانی‌های

۱ـ این کلمهٔ «کذب» در اینجا درست به نظر نمی‌رسد. به‌قیاس کلام ووجود واو عطف این کلمه به‌همراه مضاف‌الیه‌آن باید مفید معنائی باشد برابر «هدایت‌صدق». شاید هم: دأب.

۲ـ محققاً این فرمان وقتی صادر شده که نادر ازجانب طهماسب ثانی ظاهراً ←

اوست با دقتی کامل و عزمی شامل و اهتمامی وافی مهمات و امورات آن سامان را قرین انتظام سازد.*

→ فرمانروای خراسان و مضافات آن چون ناحیهٔ استراباد شده بود و باطناً فرمانش در همه‌جا روان بود و بدون اجازه و تصویب او کاری نمی گذشت. طغرای فرمان هم ازاین امر حکایت می کند. طغرای فرمانهای نادر درهنگام سلطنت «فرمان همایون شد» است.

* نادر نامه ص ۵۵۴.

فرمان نادر[1]

الملك الله

... سرافراز و روانه فرموده‌ایم که مبلغهای کلی از وجوهات نقدی وجنسی دیوانی، سوای تحصیل ریکایان و کدخدایان خراسانی، بدین موجب ابوابجمعی اوست که عرض نموده‌اند: چهار الف وهشتاد ونه هزار نادری، سه‌هزار وهشتصد وبیست وسه‌خروار. موازی‌سی‌هزار نادری‌را انفاذقزوین نموده وموازی‌هشتادهزار نادری دیگرهم موجود کرده است که انفاذ اصفهان خواهد نمود. چنانچه هشتاد هزار نادری هم اصل داشته باشد، بعداز وضع آنها، موازی سه‌الف‌وهفتاد ونه‌هزار نادری ازنقدی باقی‌او می‌ماند که باید انفاذکند. این‌چه‌نحو خدمت کردن و کاردیدن است که حال هفت هشت ماه از سال گذشته و جوهات ابوابجمعی خود را هنوز وصول و انفاذ نکرده ظاهـراً بازخواست نواب همایون ما را فـراموش نموده؟ به‌هرحال، درین وقت عمدة‌الاعیان‌مهدی بیك نایب چاوش باشی را برای آوردن

---

1 ــ دریغاکه این فرمان به همین گونه ناقص وابتر ونیمه کاره درمجلهٔ بررسیهای تاریخی چاپ شده وامیدواریم که صاحب نظری تمام فرمان را دراختیار داشته باشد و آن را یك جا منتشرکند. اما این فرمان با همه نقص وناتمامی، آیینهٔ تمام نمائی ازستم‌و آز نادری درجمع آوری اموال مردم است بدزور سرنیزه. مطلب شایان توجه اینکه نادر به‌گیرندهٔ نامه دستور می‌دهد که پولها را هرچه زودتر تحویل دهد و «انعام ده‌نفرچاوش» را نیز از قرار «هرنفری پنجاه نادری از «عین‌المال خود مهیا» سازد!

عمال و کلانتران و کدخدایان تعیین وروانه‌فرموده‌ایم. می باید که به ورود مشارالیه موازی یك هزار نادری به صیغهٔ انعام و پانصد نادری به صیغهٔ انعام ده نفر چاوش هرنفری پنجاه نادری از عین‌المال خود مهم‌سازی ووجه باقی نقدی را که سه‌الف وهشتاد ونه‌هزار نادری می‌شود، درعرض دو روز که مهلت‌اوست، وصول و به‌اتفاق مهدی بیك مشارالیه و ریکایان محصلان و عمال و کلانتران و کدخدایان برداشته در هنگامی کـه رایات جاه و جلال برابر کاشان می آیـد به‌درگاه جهان پناه معلی آمده وجه مزبوررا آورده‌انفاذ خزانهٔ عامره نمایند وموازی شش الف وپانصدهزار و یك صد نادری وجه تحصیل ریکایان و محصلان بدین موجب می‌شود که‌آنها را هم همراه مهدی بیك مزبور روانه نمودیم.

از بابت ابواب بعضی مـؤدیان تحصیل ریکایان دعـوا پنج الف و نود و پنج‌هزار وهفتصدنادری، ازبابت‌تفاوت جریمهٔ کلانترجوشقان چهارده هزارنادری، ازبابت‌مسترد انجام تحویل‌داران وصرافان یکهزاروچهارصد نادری‌نمودیم. می باید که‌درایام توقف آنجالازمهٔامداد نموده آنچه‌از‌تحصیل ایشان که‌نیز به‌وصول‌می رسانند به دستور به اتفاق خودآورده تحویل دهند وهرقدر که نزد مؤدیان باقی بماند وجه مزبور را همراه خود به‌حضور اقدس‌آورند و جنس را تمام‌گرفته انبار کرده آنچه جنس هم که از جوار به‌آنجا می آورند نیز میسر نموده چیزی را به فروش‌نرسانند ودرهرآن به‌نحو مقرر عمل نموده کوتاهی جایز ندارند و درعهده شناسند.

تحریراً فی سلخ شهرشوال سنه۱۱۵۸

حاشیهٔ دست راست فرمان

[اگر] ولایت کوتاهی نماید نوعی بازخواستی از او می‌شود که عبرت مردم

---

* مجله بررسیهای تاریخی، سال ۵ شماره ۵، مقالـهٔ محمدکریـم‌زادهٔ تبریزی ص ۱۸۱-۱۸۳

گردد. وصول وجوهات در کاشان امری نیست و محصلان وجوه ارباب عرض نمودند که هریك مبلغی از وجه تحصیل خود به جهت اتمام فرمایش تحویل داده‌اند. باید که فرمایش مذکور را نیز به اتمام رسانیده بیاورد و چیزی را ناقص نگذارند.

با نقش شیر دهان باز در حمله بر پشت شیر آفتاب درخشان و توضیح «الملك‌الله» و تاریخ ۱۱۵۸ با مهر دز تاریخ کتاب فرمان

فصل پنجم

اسناد و مکاتبات رسمی

از سال ۱۱۶۰ تا ۱۲۱۱ ه.ق

بازماندگان نادر

علیقلی‌خان پسر ابراهیم خان و برادرزاده نادر بود. پدرش در جنگ با لگزیها در داغستان کشته شد و از این روی نادر این برادرزاده را گرامی می‌داشت. در سال ۱۱۶۰ علیقلی‌خان از جانب عم خویش مأمور حکومت سیستان و سرکوبی سرکشان آن منطقه گردید. با این همه نادر که ذاتاً مردی پست و پولدوست بود، بی‌دلیل موجهی، برادرزادهٔ خویش را صد «الف» جریمه کرد و طهماسب خان جلایر سردار با وفای نادر نیز که همراه علیقلی بود از ۵۰ الف جریمه معاف نماند. محصلین نادری برای دریافت جریمه روانهٔ سیستان شدند. علیقلی سر به‌شورش برداشت و چون از جانب طهماسب‌خان جلایر اندیشناک بود وی را مسموم کرد و در کارها استقلال یافت.

پس از کشته شدن نادر ـ که علیقلی‌خان در آن دستی تمام داشت ـ سران شورشی سر نادر را به‌نزد او بردند. این عمل نشانهٔ اظهار اطاعت آنان بود. علیقلی به‌شتاب خود را به مشهد رسانید و میرسید محمد متولی آستان‌قدس رضوی را سمت تولیت وصدارت کشور بخشید وسهراب‌خان غلام خود را با جمعی از بختیاریان برسر کلات گنج‌خانهٔ نادری فرستاد. کلات نقطهٔ مرتفع ومستحکمی بود به وسعت هجده فرسخ با نهرهای پرآب و آسیاهای فراوان به‌نحوی که اگر قرار بر محاصرهٔ آن قلعه‌ای شد

مدافعین می‌توانستند حتی در آنجا زراعت کنند و نیازمند آب و نان از خارج نباشند. نادر نیز از روی احتیاط کلیهٔ احتیاجـات سکنهٔ آن قلعه را چندین برابر لازم تهیه کرده بود. حتی صدهزار دسته‌سوزن و صدهزار قلم و صد هزار دسته کاغذ از هر گونه اما گوئی مشیت خداوندی براین قرار گرفته بود که از دستگاه نادری چیزی باقی نماند. چه کلات با آن همه استحکام و تدارك بدون هیچ گونه‌مقاومتی به دست علیقلی‌خان افتاد و او پس از دست یافتن بر گنجینهٔ عظیم نادری که گلستانه میزان آن را، غیراز اجناس و اشیای نفیس، «پانزده کرور نقد مسکوك که هر کروری پانصد هزار تومان باشد» نوشته است ـ همهٔ این ثروت بیکران را به مشهد برد و دست به‌اسراف و بخشش بی‌موقع گشود و آنچه نادر درچندین سال به زور شمشیر یا به‌ظلم و تزویر گرفته و به لئامت و بخل روی‌هم انباشته بود همه را دیوانه‌وار به این و آن بخشید.

دل بسی خون به‌کف آورد ولی دیده بریخت
الله الله که تلف کرد و که اندوخته بود

در تصرف کلات، فرزندان نادر نیز به‌چنگ علیقلی‌خان افتادند و علیقلی‌خان بر هیچیك از آنان رحم نیاورد و همه را به دم تیغ آبدار سپرد. اسامی شاهزادگان نادری که به‌فرمان وی کشته شدند چنین است:

از فرزندان نادر: رضاقلی میرزا بیست و نه‌ساله، نصرالله میرزا بیست و سه ساله، امامقلی میرزا هیجده ساله، چنگیزخان سه‌ساله، جهدالله‌خان شیرخواره.

از فرزندان رضاقلی میرزا: محمدعلی میرزا دوازده ساله، واحدقلی میرزا یازده ساله، هارون‌خان پنجساله، بیستون‌خان هفت‌ساله، محمودخان چهار ساله.

از فرزندان نصرالله میرزا: اولدوزخـان هفت‌ساله، تیمورخان پنج‌سالـه، مصطفی‌خان پنج‌ساله، سهراب سلطان چهارساله، مرتضی‌قلی‌خان سه‌ساله، اسدالله‌خان سه‌ساله، اوکتای‌خان شیرخواره، نصرالله میرزا که بعد از مرگ پدر به دنیا آمد و نام پدر براو نهادند و او نیز به‌دستور علیقلی‌خان به‌قتل رسید. علیقلی‌خان فقط شاهرخ

علیقلی خان فقط شاهرخ را از کشته شدن معاف داشت و علت آن مسلماً این بود که مادر شاهرخ دختر شاه سلطان حسین بود و شاهرخ در نظر مردم تنها یادگار صفویه.

علیقلی خان، بعد از کشتن فرزندان و نوادگان نادر، کـه ظاهراً برای جلب قلوب مردم و باطناً برای قلع و قمع مدعیان سلطنت صورت گرفت، در بیست و هفتم همان ماه یعنی جمادی الثانیه سال ۱۱۶۰ بر تخت نشست و هنگام جلوس بر تخت پادشاهی فرمانی صادر کرد و در آن از ستم وجور نادر اظهار انزجار نمود و اسم خود را نیز از علی شاه به عادل شاه تغییر داد تا همهٔ مردم بدانند که دیگر دوران ستمکاری نادری پایان گرفته و دورهٔ عدل و دادگری علیقلی خانی آغاز شده است. نقش سکهٔ وی چنین بود:

گشت رایج به حکم لم یزلی　　　سکـهٔ سلطنت بـه نـام علـی

سجع مهر خود را نیز «بندهٔ شاه ولایت علی» قرار داد تا دلهای رمیدهٔ مردم شیعی مذهب ایران را به خود جلب نماید. پس از این اقدامات ریاکارانه، حسنعلی خان معیرالممالک و سهراب بیك غلام را «نظام بخش کارخانهٔ سلطنت ساخت» و ابراهیم خان برادر خویش را به سرداری و صاحب اختیاری عراق به اصفهان فرستاد و خود به عیش و عشرت نشست.

اما با این همه ریا و تزویر، سلطنت این مرد دیری نپایید. زیرا تمامی ایلات و عشایر افشار و بختیاری و سایر طوایف نواحی عراق و آذربایجان که نادر آنان را به خراسان کوچانده و مستقر ساخته و در حقیقت پشتوانهٔ سلطنت و قدرت خویش قرار داده بود، روی بـه سرزمینهای آباءو اجدادی نهادند و این امر موجب ضعف دستگاه سلطنت عادل شاه گـردید. از طرف دیگر متعاقب سقوط و مرگ نابهنگام نادر در خراسان، بر اثر تاخت و تاز سواران ترك و تاجیك، قحط و غلای عظیمی در خراسان بروز نمود تا جایی که عادل شاه بالاجبار به مازندران رفت و نه ماه در آن خطهٔ سرسبز و پر نعمت جای گزید.

ابراهیم خان نیز در اصفهان به حکم جوانی، درجستجوی استقلال و سروری

و ماخولیای مهتری در اندیشهٔ مخالفت با برادر افتاد. حسنعلی‌خان معیرالمالك که وجود سهراب‌خان را مانع پیشرفت خود می‌دید، علی شاه را واداشت که سهراب‌خان را به اصفهان فرستد تا مراقب ابراهیم‌خان باشد. ابراهیم‌خان نیز که سهراب‌خان را مخل و مزاحم خویش می‌پنداشت وی را به‌قتل رسانید و مخالفت دو برادر آشکار گردید.

ابراهیم‌خان با ریخت و پاش فراوان جمعی از افاغنه و ازبکان را با عده‌ای از سران سپاه اصفهان به دور خویش جمع کرد و امیراصلان‌خان قرقلو را نیز- که ازجانب نادر به سرداری آذربایجان منصوب بود، و به عللی از عادل شاه وحشت داشت -با خود همداستان کرد ولشکر برسر کرمانشاهان فرستاد و این لشکر توانست امیرخان عرب‌میش‌مست حاکم کرمانشاهان‌را مغلوب ودستگیر کند. بدین ترتیب در اندك مدتی سراسر عراق و کرمانشاهان و آذربایجان دراختیار ابراهیم‌خان قرار گرفت و ابراهیم‌خان از اصفهان عزیمت کرد و علی شاه(عادل شاه) نیز به قصد سرکوبی او روانه‌شد. جنگ دو برادر در زنجان بین سلطانیه وقزوین واقع شد و چون جمعی از لشکریان عادل شاه به سپاه دشمن پیوستند، سپاه علی شاه شکسته شد و او خود با سه برادر کوچکتر و جمعی از خواص به طهران گریخت و در اینجا گماشتگان ابراهیم‌خان بدو رسیدند و اورا گرفتندو کور کردند(اوایل جمادی الثانیه ۱۱۶۱). دراین هنگام وی بیست و پنج‌سال بیشتر نداشت.

ابراهیم‌خان پس از غلبه بر برادر، مدت شش ماه، در تبریز ماند و نخستین اقدام وی دراین مدت کشتن امیر اصلان‌خان بود که درصفحات آذربایجان قدرت ونفوذی فراوان داشت و ابراهیم‌خان از او اندیشناك بود. لذا برای سرکوبی وی حرکت کرد ودرنزدیکی همدان امیراصلان‌خان‌را درهم‌شکست. امیراصلان‌خان به کوهستان قراجه داغ پناه برد، ولی اندکی بعد به حیله دستگیر شد وابراهیم‌خان دستوردادتا او را با برادرش ساروخان به قتل رسانند.

پس از این اقدام، قدرت ابراهیم‌خان بالا گرفت و شمار سپاهیانش به‌صدو بیست هزار نفر رسید. وی‌حسین میرزا برادرخود را سرداری خراسان داد و آوازه

در افکند که پادشاهی بالأرث والاستحقاق، متعلق به شاهرخ میرزا فرزند رضاقلی میرزاست و او را بغیر از خدمت و اطاعت منظوری نیست و بـه نوشتهٔ ابوالحسن گلستانه از شاهرخ میرزا دعوت کردتا به‌عراق آمده «اورنگ سلطنت را به‌جلوس همایون زینت بخشد».

البته این همـه نیرنگی بیش نبود و او چنین در نظر داشت که بدین گونـه شاهرخ‌را به‌دست‌آورد ونابودسازد وخزاین مشهدرا به‌عراق‌منتقل کند. اماسرداران و سران مردم خراسان جواب دادند که حرکت شاهرخ میرزا به عراق لزومی ندارد و وی درخراسان جلوس خواهد کرد واگر ابراهیم خان در قول وفعل‌خویش‌صادق و ثابت است به مشهد آید.

بدین ترتیب شاهرخ را از ارگ فراخواندند تا برتخت سلطنت نشانند. ولی شاهرخ نپذیرفت تاآنکه تمامی سرداران و رؤسا به‌اطاعت وخدمتگزاری اوسوگند خوردند وشاهرخ درهشتم شوال سنه ۱۱۶۱ درمشهد به‌سلطنت نشست وماده تاریخ جلوس وی را «سلطان اعظم» یافتند.

ابراهیم خان که از دسایس خود طرفی نبسته بود، در هفدهم ذی‌الحجة سال ۱۱۶۱، درشهرتبریزخود را ابراهیم شاه خواند وسکه به‌نام خویش‌زد وهمچون‌علی‌-شاه دست به اتلاف مال وپراکندن سیم و زرگشود وچون مردم با شخصیت واصیل او را ارجی نمی‌نهادند، وی فرومایگان و بی‌سروپایان را به دور خویش جمع کرد وبدانان مبالغی گزاف سرمایه داد ولقب خانی وعنوان حکمرانی بخشید وسپس با سپاهی فراوان به‌عزم جنگ به سوی خراسان روانه شد و به قم آمد وعلی شاه کور را با متعلقان حرم وبنه ومقادیری توپ وپادگانی مرکب ازسی‌وپنج هزار نفر در آن شهرگذاشت و خودروی به‌خراسان نهاد.

جلودار سپاه وی امیرخان توپچی باشی بود کـه همه جایك منزل از اردوی اصلی جلوتر حرکت می کرد. در منزل سرخهٔ سمنان، امیرخان که از ابراهیم خـان روی گردان شده بود با او به مخالفت برخاست. زیرا وی پس از مشاهدهٔ سرنوشت

امیراصلان خان و کشته شدنش به دست ابراهیم خان برجان خود بیمناك شده بود. از آن گذشته می‌دانست که ایرانیان به‌سلطنت‌شاهرخ که ازجانب مادر به‌صفویه‌می‌رسید علاقمندند و اورا برای سلطنت‌شایسته‌تر می‌دانند. خاصه آنکه ابراهیم خان نیزمانند نادرجانب افغانان و ازبکان سنی مذهب را بیشتر از ایرانیان رعایت می کرد. باری امیرخان به مبارزت با ابراهیم برخاست و با استفاده از توپخانه، قسمت اصلی‌سپاه را به توپ بست. با تیراندازی امیرخان، درصفوف سپاه ابراهیم خان هرج ومرج سختی روی داد وقزلباشان نیز بااستفاده ازین وضع به‌امیرخان پیوستند و درنتیجه، در چشم برهم‌زدنی اردوی ابراهیم خان پراکنده شد و او خود به سوی‌قم گریخت. دربن‌میان، افراد قزلباش پادگان قم نیز برسرافغانان و ازبکان ریختند و آنان را از شهر بیرون کردند و دروازهٔ شهر را بستند. چند روز بعد ابراهیم خان به قم رسید و چون به نیرنگ وتمهید نتوانست به‌شهر درآید به جنگ پرداخت. امـا پس ازسه چهار روز سپاهش متفرق شدند واز آن میان، آزاد خان افغان با پانزده هزارسوار از اوجدا شد. ابراهیم‌خان به‌قلعهٔ قلاپوربین ساوه‌وقزوین گریخت. اهل‌قلعه اوراگرفتند ومراتب را به‌دربار شاهرخ اطلاع دادند. شاهرخ چند نفر را برسراو فرستاد و آنان نخست به دستور شاهرخ اوراکور کردند وسپس درطی راه وی را به قتل رساندند و نعشش را به مشهد بردند وعلی‌شاه را نیز در روز ورود بـه مشهد به‌قصاص خون شاهزادگان نادری کشتند.

بدین ترتیب حکومت بر شاهرخ میرزا قرار گرفت. شاهرخ چنانکه گفته شد پسر رضاقلی‌میرزا و فاطمه سلطان بیگم دخترشاه سلطان حسین بود. وی در هنگام قتل نادر چهارده سال داشت. علی شاه که همهٔ فرزندان ونوادگان نادر راکشته‌بود، وی را ازقتل‌معاف داشت. اماشهرت دادکه وی‌نیز کشته شده است. زیرا بدین‌وسیله می‌خواست‌نظرمردم‌را نسبت‌بدین‌امردریابد. چه‌می‌دانست که‌مردم‌شاهرخ‌را به‌سبب انتسابش به صفویه دوست می‌دارند و وارث سلطنت صفویه می‌شناسند اما سلطنت شاهرخ‌سست ومتزلزل‌بود. بدین معنی که‌وی‌درقصد جان‌میرسیدمحمدبرآمدواین کار موجب شدکه سرداران سرکش و مغرور خراسان جانب میرسید محمد را بگیرند

که از سلالهٔ پیغمبر اکرم و از سادات مرعشی و ذاتاً مردی پدر و مادردار و محتشم و با شخصیت بود.

میرسیدمحمدنیز از جانب مادر به صفویه می رسید. پدرش میرزا داود مرعشی بود و مادرش شهربانو بیگم دختر شاه سلیمان صفوی. وی در سال ۱۱۲۸ در اصفهان متولد شده بود ونام محمد داشت ولی مردم اورا به نام جد مادری خود سلیمان میرزا می نامیدند. این شاهزاده مورد احترام ومحبت فراوان شاه سلطان حسین قرار داشت. بخصوص که نسبت او به میرقوام الدین مرعشی مؤسس سلسلهٔ سلاطین مرعشی مازندران می رسید که اجداد مادری شاه عباس بودند. مادر میرزا داود هم عز شرف بیگم بود نوهٔ فخرجهان خانم دختر باگرات والی گرجستان که درعقد شاه عباس درآمده بود. میرزا داود ده پسر داشت که یکی از آنها ابوالقاسم است، پدرمیرزا سیداحمد که پس از تسلط افاغنه در فارس و کرمان و لارستان دعوی سلطنت کرد و به نام خود سکه زد و سرانجام، براثر نادانی وخود خواهی شاه طهماسب ثانی، در سال ۱۱۴۰، به دست افاغنه کشته شد.

بعداز شکست افغانان، شاه طهماسب ثانی میرزا سید محمد را از مازندران به اصفهان فرا خواند وخواهر خود را بدو تزویج کرد. هنگامی که نادر برطهماسب به زور و تزویرغلبه کرد، میرزا سید محمد را باخانواده اش نخست به مشهد وسپس به مازندران وسمنان فرستاد و درباز گشت از هند، نادر وی را به مشهد طلبید و صدارت کل ممالك ایران را به علاوهٔ تولیت آستان قدس به اوداد تا وی راهمواره زیر نظر داشته باشد. ولی مادروی که از نیت نادر مطلع بودپیغام داد اگر می خواهی پسرم را بکشی مثل برادرزاده ام (طهماسب ثانی) درپیش خودم این کاررا بکن و گرنه من پیرزن ضعیفی بیش نیستم و تنها همین یك پسر دارم. او را از من جدا مکن. نادر هم پذیرفت. پس ازمرگ نادر، وی قلعهٔ مشهد را به علیقلی سپرد و علی شاه هم او را احترام تمام کرد. ولی چون بودنش را درمشهد صلاح نمی دانست، برای جلب قلوب مردم، وی را علاوه برمنصب تولیت، سمت «صدارت خاصه وعامهٔ کل ایران» داد

و همراه خود به مازندران برد. وقتی عادل شاه به دست برادر خویش ابراهیم‌خان افتاد و به‌امروی کورشد، سیدمحمد در جزو همراهان وی بود. ابراهیم‌خان نیز اورا محترم داشت و سرانجام وی را با پنج‌هزار سپاهی جهت تعمیر سد رودخانهٔ قم «وتجدید مقرنس کاری قبهٔ مطهره و عمارت طیبه و تقرر و ترمیم حصن حصین شهر وارگ دارالمومنین وحفاظت شهر و تجویز محاسبات عمال عراق» به‌قم فرستاد و درین مأموریت بود که اوتوانست افغانان را که پس از شکست ابراهیم‌خان درشهر قم متعرض مال و ناموس وجان مردم شده بودند از شهر بیرون کند وقم را در برابر حملهٔ ازبکان وافغانان حفظ نماید.

این‌عمل جسورانهٔ مبتنی بر کفایت وکاردانی موجب شد که امرا ومردم عراق ازوی درخواست کنند تا به‌قبول‌سلطنت‌راضی شود. درخلال این‌احوال، شاهرخ‌نامهٔ تضرع آمیزی همراه قرآن مجید نزد او فرستاد که «به استعجال تمام تشریف‌فرمای این صوب گردیده... بر سر این یتیم بی کس سایه‌گسترده، در سلك فرزندان و غلامان خود منسلك فرموده به هرنحوی که‌مناسب حال دانند نظام امور فرموده این بی کس را از دست این جماعت اجامر و اوباش خراسان استخلاص دهند»

با رسیدن نامه، همراه با کلام‌الله مجید ومهر حضرت رضا (ع)، سید محمد پیشنهاد امرای عراق‌را درباب‌سلطنت نپذیرفت‌وگفت داعیهٔ سلطنت ندارد وشاهرخ به‌جای‌فرزندمن‌است‌بخصوص که‌حرمت کلام‌الله‌مجید ومهرحضرت رضا (ع)ایجاب می کند که به‌خراسان بازگردم وخود نمی‌دانست که‌این تمهیدات حیلهٔ‌ناجوانمردانه‌ای از جانب شاهرخ است. باری‌وی اسباب واثاثه و جواهر خانه و توپخانه و عادلشاه کور را برگرفته از راه‌کویر خود را به مشهد رسانید واز بیراهه وارد شهر شد. این‌عمل‌تصادفی‌موجب‌زنده‌ماندن‌وی گردید. زیراشاهرخ کسی‌را برای کشتن وی در بین‌راه فرستاده بود. به مجرد ورود سید به مشهد، شاهرخ از وی استقبال کرد و اورا به‌چهارباغ مقر سلطنت خود دعوت نمود که درهمانجا به‌حیات سید خاتمه دهد؛ اما سید متوجه شد و حضور جمع کثیری از همراهانش موجب گردید که شاهرخ موقتاً

ازاجرای نقشهٔ خودصرف نظر کند. وقتی دشمنی شاهرخ آشکار شد، سید دوستان عراقی خودرا جهت محافظت خویش فراخواند وهزار نفر از خراسانیان نیز که او را، به مناسبت شرف سیادت وانتساب نزدیك به خاندان صفوی، گرامی می‌داشتند، به‌محافظت او کمر بستند. شاهرخ یکی ازسرداران خود را به نام بهبود خان مأمور کشتن وی کرد. وی از اجرای این مأموریت خودداری ورزید و شاهرخ او را بـه زندان افکند و درجواب شفاعت سایر سرداران، کشتن‌سید را پیشنهاد کرد. سرداران که به قتل سید محمدراضی نبودند بهبودخان را از زندان بیرون آورده همگی نزد سید محمد رفتند و پس‌از مذاکرات مفصل وی را به سلطنت راضی کردند. (بیستم محرم ۱۱۶۳ ه.ق)

در روز پنجم صفر، امیرسیدمحمد برتخت سلطنت‌جلوس‌نمود. بلافاصله سکه به نام او زده شد.

نقش سکه‌اش در یك‌طرف لااله‌الاالله، محمدرسول‌الله، علی ولی‌الله‌بود و در حاشیه نام دوازده امام و در طرف دیگر این بیت:

زد از لطف حق سکهٔ کامرانی　　　شه عدل‌گستر «سلیمان ثانی»

ماده تاریخ جلوس وی را «طلوع شمس از مشرق» یافتند. سید محمد، پس از انتصابات معمول، سپاهی به‌سرکردگی امیرخان توپچی‌باشی و امیر معصوم خان برادر امیرعلم خان بر سرهرات فرستاد و این سپاه هرات را تصرف کـرد. پس‌از رسیدن خبر این فتح، سیدمحمد باخبرشدکه امیرعلم‌خان خزیمه «وکیل مطلق دولت علیه» (تقریباً به‌معنای معاون‌کل) با همدستی امیرمهراب خان خویش خود، شاهرخ راکورکرده است. سید محمدسخت برآشفت و از سلطنت اعراض کرد. ولی‌پس ازیك‌هفته، باردیگر براثرالحاح و اصرارسرداران، دوباره به‌سلطنت بازگشت. سید محمد در اندیشهٔ لشکرکشی به قندهار بودکه ناگهان امیر مهراب خان درگذشت. شاه کلیهٔ امرا من جمله امیرعلم خـان را جهت تشییع جنازه فـرستاد. درین هنگام

یوسفعلی جلایر که با دوهزار سوار درجلوخان دولتخانه ایستاده بود تا میرسیدمحمد از آنان سان ببیند، افراد خود را یك یك و دو دو به داخل عمارت دولتخانه‌فرستاد و یکباره برسرشاه هجوم آورد و او را گرفته کور نمود ودر ارگ شهر زندانی کرد وسپس به‌دستور شاهرخ زبان اورا برید. شاه سلیمان ثانی درحالت زندانی و کوری وبیزبانی چندان بماند تا درسال ۱۱۷۷ ه. ق از رنج زندگی رهایی یافت. دوران سلطنت وی بیش از چهل روز طول نکشید.

یوسفعلی و سوارانش بار دیگر شاهرخ کور را به سلطنت برداشتند و نقارهٔ شادیانه زدند و با صدای توپها جلوس مجدد اورا اعلام داشتند، (یازدهم ربیع‌الثانی ۱۱۶۳ ه. ق). سردارانی که برای که برای تشییع جنازه رفته و مخدوم‌خودرادر کف گرگی‌چون‌یوسفعلی انداخته بودند به‌شتاب بازگشتند‌وچهارباغ را محاصره کردند. ولی چون توپ نداشتندکاری ازپیش نبردند و ازبیم آنکه جان سیدبی‌گناه درخطر افتد پراکنده شدند.

از آن پس، شاهرخ‌سلطنتی به نام خویش و به‌کام دیگران داشت. در سراسر دوران طولانی پادشاهی ، آن‌که یك بار احمدخان درانی به خراسان تاخت و شاهرخ تحت فرمان او درآمد و عملاً زیر نظارت و حمایت خان افغان قرار گرفت حادثه‌ای پیش نیامد . اما احمدخان در ایران توفیقی نیافت و به افغانستان بازگشت و شاهرخ بار دیگر استقلال خویش را بازیافت . درین هنگام کریم‌خان مالك‌الرقاب وهمه‌کاره ایران و ایرانیان شده بود. اما خان زند نیز مزاحم اونشد بلکه خراسان را به‌عنوان «نان پاره» حق «مخدوم زاده» دانست. تا اینکه دراواخر سال ۱۲۱۰ ه.ق آغا محمدخان قاجار پس‌ازجلوس درتهران به سوی خراسان‌روانه شد، ظاهراً برای بوسیدن آستان سلطان ارض طوس وباطناً برای تصرف خراسان و ضبط بقایای جواهرات نادری. شاهرخ بسیار کوشید تا مگراندکی ازجواهرات را برای خویش نگهدارد ولی به‌دستور خواجهٔ فاتح، اورا چندان شکنجه کردندکه هرچه جواهر درپنهان وآشکار داشت درطبق اخلاص نهاد. با این‌همه آغا محمدخان

به بهانهٔ آنکه هنوز تمام جواهرات را نداده دستور داد تا وی را به مازندران ببرند. شاهرخ براثر شکنجه درهمین سفردر گذشت. وی درهنگام مرگ شصت و سه سال داشت، در ۱۲۱۷ فتحعلی شاه به خراسان رفت و به‌شرحی که در کتب تاریخ آمده سرانجام برنادر میرزا پسر شاهرخ دست یافت و او را کشت و دولت افشاریـه را منقرض ساخت. رسم روزگار چنین است. روزی نادر (شاه) افشار فتحعلی (خان) قاجار راکشت و روزی فتحعلی (شاه) قاجار نادر (شاه ثانی) افشار را.

مراجع : جهانگشای نادری از میرزا مهدی خان استرابادی (به تصحیح سید عبدالله انوار، انجمن آثار ملی)

مجمع التواریخ میرزا محمد خلیل مرعشی (بـه تصحیح عباس اقبال، تهران ۱۳۲۸).

مجمل التواریخ پس ازنادر تألیف ابوالحسن بن محمدامین گلستانه (تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، ۱۳۲۰).

فارسنامهٔ ناصری ج ۱ تألیف میرزا حسن فسایـی (چاپ سنگی) در سلطنت کریم‌خان

روضةالصفای ناصری ج ۹ تألیف رضاقلی خان‌هدایت)

کریم خان زند تألیف عبدالحسین نوائی ۱۳۵۶ ه. ش (چاپ دوم)

عاقبت بازماندگان نـادر بـه قلم عبدالحسین نوائی (مقاله در مجلهٔ یـادگار (سال۳ ش ۵ ص ۳۷-۲۶)

نامهٔ ابراهیم شاه به سلطان محمود خان پادشاه عثمانی

[شمساً لفلك السلطنة و العظمة والأبهة والنصفة والمعدلة والرحمة والرأفة والبروالاحسان سلطان محمود خان بن سلطان مصطفی خان خلدالله ملکه][1]

الحمدلله الملك المتعال وهو المحمود فی کل فعال. آغاز کلام میمنت انجام و افتتاح صحیفهٔ فرخنده ختام بر نمط خجسته نظام که مصداق کلام الملوك ملوك الکلام تواند بود، به نام نامی و گرامی خداوند علام جل شانه سزاست که ذات بی‌مثالش از وصمت تغییر و زوال و نقص تبدل و انتقال منزه و مبراست.

تعالی الله زهی بی‌مثل و مانند — که خوانندش خداوندان خداوند

مالك الملکی که جهت نظام امور جهان، در هیچ عصر و زمان، آسمان جهانبانی از نجوم درخشان خسروان رفیع الشان خالی نگذاشته، خداوندی که در هر افقی از آفاق غروب کوکب لامع را به طلوع نجمی ساطع قران داده و افول آن را به ظهور این مقارن داشته و درود از حد فزون و تحیات از حساب بیرون شایستهٔ روح مطهر و مرقد منور شمع محفل رسالت، آفتاب ملك جلالت، گوهر درج نبوت، اختر برج فتوت،

۱ــ نام و القاب سلطان عثمانی احتراماً در صدر نامه آمده است.

مصدوقهٔ کنت نبیاً و آدم بین الماء و الطین، منطوقهٔ ما ارسلناک الارحمة للعالمین،[۱] معزز بـه خطاب لولاک،[۲] باعث خلق ارضین و افلاک، سید ابراهیمی نسب و سرور هاشمی حسب، اشرف موجودات و اخلص کاینات، واسطهٔ آفرینش جهان، مصلح اجزای کلیات کـون و مکان، فخر رسل و هادی سبل و ناظم جزو و کل

محمد عربی کاز غبار مقدم وی زمین همیشه بر افلاک افتخار کند

یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلمو[۳] اتسلیما و بـر ارواح طیبه و اجساد طاهرهٔ اولاد طاهرین و خلفای راشدین او بادکه هادیان راه یقین و حامیان حوزهٔ دین مبین اند.

بعد از تزیین نامهٔ مؤالفت اقتضا به نام یگانهٔ بی‌همتا و ستایش خداوند ولی الحمدوالثنا و درود بر مقربان درگاه کبریا، ازهار دعایی که از کنار جویبار آن نهال اصلها ثابت و فرعها فی السماء[۴] نشو و نما یافته و انوار ثنایی که درخت طوبی مثال آن در روضهٔ افمن شرح الله صدره الاسلام[۵] پرورش پذیرفته وصنوف تحیاتی که شاخسار گلزار خلوص نیت به ترشح سحاب فتقبلها[۶] ربها قبول حسن غنچهٔ امانی و آمال متبسم و فنون تسلیماتی که از ریاحین بساتین مصادقت قرین آن نسیم اجیب دعوة الداع[۷] و شمیم فاستجاب لهم ربهم[۸] متنسم گـردد، نثار مجلس بهشت آیین ومحفل ارم تزیین بندگـان ثریا مکان، اعلی حضرت گـردون بسطت، ثریا منزلت،

۱ـ سورة الأنبیا ۱۰۷

۲ـ یعنی لولاک لما خلقت الافلاک

۳ـ سورة الاحزاب ۵۶

۴ـ ابرهیم ۲۴

۵ـ الزمر ۲۲

۶ـ آل عمران ۲۷

۷ـ البقرة ۱۸۶

۸ـ آل عمران ۱۵۹

کیوان‌رفعت، برجیس سعادت، بهرام‌صولت، خورشیدنصرت ناهید بهجت، عطارد فطنت، قمرخصلت سکندر نصفت‌السلطان، سکندرشان سلیمان مکان، خاقان جهانگیر جهانبان، قاآن اعظم رفیع الشأن، شهسوار مضمار عدل و امتنان، مظهر آثار ان الله یأمر بالعدل والاحسان[1]، مظهر شمیم رأفت بی پایان، محیی مراتب عدل و انصاف، ماحی مراسم جور و اعتساف، مخدوم اعاظم السلاطین فی العالم، ملاذ افاخم الخواقین بین الأمم، سلطان البرین و خاقان البحرین، ثانی اسکندر ذی القرنین، خادم الحرمین الشریفین، المخصوص باوفر الحظ من عنایة الملک المنان، ظل الله الرحمن، السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان [جای کلماتی که در صدر نامه آمده] لازالت علیا عتبته ملجأ قاطبة الأنام و سنیا سدته سداً بین الکفر و الاسلام نموده، مرفوع رای جهان آرای بیضاضیا که مطرح اشعهٔ فیوضات الهی و مهبط انوار نیز فتوحات نامتناهی است می دارد که چون حل و عقد امور خلافت و جهانداری به کف کفایت مقدران عالم بالا مربوط و بست و گشاد مقدمات سلطنت و شهریاری به دست کارکنان قل اللهم مالک الملک من تؤتی الملک تشاء[2] منوط می باشد و درین اوان میمنت اقتران که ممالک آذربایجان مضرب خیام سپاه انجم احتشام و قشلاق اردوی ظفر انجام گردیده، این مستمند درگاه اله به مدلول کریمهٔ شریفه و تلک حجتنا آتینا ابراهیم علی قومه نرفع درجات من نشاء[3] سریر آرای سلطنت و شهریاری و زینت افزای اورنگ نصفت و بختیاری گردیده جلوس و چون نظر به مضمون الفت مشحون نامهٔ مصافات ختامه که قبل از این به خاقان سدره مکان، غریق بهار رحمت رحمن، عم نامدارم طاب الله ثراه نگاشتهٔ قلم مودت رقم شده بود، روایح مصالحهٔ پادشاه رضوان مرابع، سلطان مرادخان رابع، برد الله مضجعه فی مابین دولتین علیتین به دماغ اطلاع خاص و عام و جمهور انام رسیده مواثیق مؤکده به اوتاد کریمهٔ یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود[4]

۱ـ النحل ۹۰

۲ـ آل عمران ۲۶

۳ـ الأنعام ۷۳

۴ـ المائدة ۱

و ارکان رکین مشیدهٔ مصدوقهٔ اوفوا بالعهد ان العهد کان مسئولا[1] ودر تلو وثیقه نامجات مبتنی بر مسالمه ومصالحهٔ بین الدولتین العلیتین به‌امنای دو دولت عظمی سپرده شده و دراین اوان سعادت نشان که ازهار آمال در گلشن خاطر صداقت مظاهر شکفته و گلزار ضمیر دوستی تخمیر خواهشمند رشحات سحاب اطلاع بر مجاری احوال خیرمآل آن منظور نظر عاطفت خدای متعال بود، نامه مشکین ختامهٔ همایون که به صحابت عالیجاه شهامت وبسالت دستگاه، مقرب الخاقانی محمد کریم خان رقم زدهٔ کلک درر سلک منشیان عطاردنشان گردیده، در مقام تشیید مبانی صلح و صفا، فرمان واجب الأذعان والا به عموم وزرا و پاشایان و بیگلر بیگیان و ارباب اختیار سرحدات و ثغور ممالک محروسهٔ سلطانی صادرشده بود که به دستور سابق ارکان رکین مصالحه واتحاد جانبین را قایم ودایم دانسته، امری را که منافی مصافات ویگانگی باشد مرتکب نشده، احتراز و اجتناب لازم شمارند. مضامین مسطوره چنانچه باید بتمامها معلوم رای مهر انتما گردیده، از آنجاکه کوکب نیلی به ظهور رأفت خسروانه فروغ افزای ساحت قلوب احباب مودت اسلوب شده واین امر خیررا اهتماماً اشعارفرموده‌بودند از این جهت که محض خیریت و رفاهیت رعایا و برایا بود که آن خلیفهٔ اسلام‌مالک رقاب انام اعلام وهمت والانهمت پادشاهی بر آن مصروف فرمودندواین دوست هواخواه رانیزغرض اصلی و مطلب کلی همین مدعا بود، نظر به‌مراتب مسطوره مجدداً ارقام قضا وقدرنظام به همگی والیان وسرهنگان وبیگلر بیگیان وخوانین سرحدات ولایات ممالک محروسهٔ خاقانی صادر و مقرر گردید به‌نحوی که‌از آن حضرت اعلی و دولت اسنی اعلام وقبل ازاین نیز این بنای خیر در میان دو دولت عظمی بود مصالحه و دوستی منظور داشته ازسرحد خود تجاوز وتعدی ننمایندوتجارخیرمداررا مراعات از لوازم شمرند. بنابر اینکه در ایام عم نامدارم، سفارت وشوکت پناه، حشمت و جلالت دستگاه، عالیجاه، عمدة الخوانین العظام، مصطفی خان شاملو افشار که‌به امر

۱ـ الأسری ۳۳

سفارت مأمور بود به تقریب قدمت خدمت ممتاز و به عبودیت این سدهٔ سدره مرتبت سرافراز و محل اعتبار و اعتماد شهریاری و شناسای قوانین و قواعد خدمتگزاری است، مجدداً مأمور به تقبیل عتبهٔ علیهٔ والا و تلثیم سدهٔ سنیهٔ علیا که مطلع السعدین دین و دولت و مجمع البحرین الفت و رفعت است نمودیم که در مجلس ارم تزیین و محفل بهشت آیین، بعد از تشیید بنیاد یگانگی، به گزارش آداب خدمت و ایصال نامهٔ صداقت ختامه و گذرانیدن هدایای مرسوله از نظر خیریت منظر خورشید اثر و ترسیم رسوم شرفیابی فیض سعادت تبلیغ رسالت نماید.

از آنجا که آن شهریار کامکار، برگزیدهٔ پادشاهان روزگار، به این نیازمند درگاه کردگار منزلهٔ برادر بزرگ و همیشه از طرفین روایح عنبرین فوایح الفت و وداد و یکجهتی و اتحاد به مشام مراد و مرام رسیده پیوسته قلم بدایع نگار و مقالید خامه‌های گوهربار فاتح ابواب مهر و مؤالفت و گشایندهٔ درهای مودت و مصافات بوده باعث انبساط خاطر خطیر این نیازمند درگاه اله و شکفتگی ضمیر منیر معدلت انتباه کردند.

باقی همیشه ساغر کامرانی لبریز و بادهٔ کامرانی نشأهٔ خیز و همواره باشاهد حسنی دولت و شوکت هماغوش و بادوشیزهٔ زیبای عظمت و ابهت دوش بردوش باد.*

[پشت نامه]

صورت نامه‌ای است که حالیا سلطان ابراهیم پادشاه ایران روانهٔ دولت ابدمدت علیهٔ عالیه نموده و اختلافی ندارد، تاریخ ۱۱۶۲. (مهر ایلچی ایران:) عبده مصطفی

---

* اسناد انجمن تاریخ (B ۱۹۲)/اسناد و مکاتبات (نصیری ص ۱۸۹ تا ۱۹۳) به نقل از بایگانی نخست‌وزیری ترکیه، خط همایون

نامهٔ ابراهیم میرزا به صدراعظم عثمانی[1]

بسم الله خیر الاسماء

انشاءالله پیوسته کوکب درخشندهٔ وزارت وشوکت وابهت وفیروزی واقبال واختر فروزندهٔ حشمت و نبالت وبهروزی و اجلال ازمطلع سعادت و نیکبختی و کامروایی طالع و لامع بوده به میامن تأییدات ایزد متعال وامداد بخت فرخنده‌فال مسندآرای صدارت ودولت ونیکو محضری و وساده پیرای عزت ومکرمت وهدایت‌گستری باشند.

بعداز نشراضواء دعوات طیبات دوستی آیات ونسم روایح تحیات غالیات مسکیة‌الفوحات مشهود رای مرآت سیما و مکشوف ضمیر منیر مهرانجلای دارد که از اول حال حقیقت احوال مرحمت ومغفرت مآل پادشاه قوی دستگاه سلطان نادرشاه و عروج اختر اقبال و غلبه وکشورگشائی او معلوم رای ذی‌شان ایشان و همگنان گردیده تا دراواخراحوال، ازهیجان غلبهٔ سودا، آزاری مثل مالیخولیا عارض

۱ــ عنوان ثبت‌نامه: ایران ایلچی محمدکریم خان ایله شاهك قرنداشی ابراهیم میرزا دن صاحب دولت حضرت لرینه و ارداولان فارسی مکتوب بعینه صورتیدر. غرض ازصدراعظم عثمانی سیدعبدالله پاشاست که اندکی بعدازمرگ نادرشاه بهصدارت رسید و دوسال و چند ماه دراین سمت باقی بود.

اوشده طبعش ازحد عدل و دادگستری وضابطهٔ رافت و رعیت پروری انحراف و میل به طریقهٔ ظلم و اعتساف نموده کار برعموم اعالی وادانی ایران صعب ودشوار تا امسال که ازسمت ولایت عراق معاودت و وارد خراسان شده مزید بـر اول، کار بر مردم تنگ وبه مرتبه‌ای رسید که جمع کثیری ازاعیان وبزرگان ایل جلیل افشار که در اردوی پادشاه مذکور شب و روز در دور و حوالی خیام او قربیت کشیك و حراست داشتند، با جمع دیگر از سران و سرکردگان سپاه درفکر اتلاف وتضییع وجود پادشاه مزبور یکدل وهمکار گردیده و از آنجاکه از پادشاه مذکور و اولاد احفاد اوکمال اکراه و انزجار داشتند و فی الحقیقه ایشان را نیز قابلیت واستحقاق تمشیت امور عظیمه نبود، بعدازاجماع واتفاق درتضییع پادشاه مزبور، این مراتب را به خدمت سراسر سعادت بندگان ثریا مکان، فریدون دارا دربان، پادشاه جمشید جاه سلیمان حشمت، خداوندگار گردون دستگاه قاآن شوکت، آفتاب عالمگیر برج عظمت وکامکاری، نیر فروزان آسمان سلطنت و شهریاری، آیهٔ رحمت کتاب الهی، سایهٔ رأفت خورشید عطوفت نامتناهی، گلستان امکان را سحاب آمیزش واحسان، عالم هستی را نسیم مرحمت وامتنان، پـادشاه سلیمان شان، السلطان علی پادشاه ابدالله تعالی بعونه و نصرته که درآن اوان در مملکت سیستان و فراه به انتظام امور آنجا متوجه بودند عرض و تظلم نمودند. بندگان اقدس، به‌جهت رفع این ظلم وعدوان به‌یاری حضرت باری وعون جناب مستعان، عطف عنان به صوب ولایت مشهدمقدس وتوابع که‌درآن وقت پادشاه مذکور درآن ولایت توقف وبه‌زجرمردم اصرارداشت معطوف وهمت والانهمت خدیوانه در این خصوص مصروف داشتند تاورود رایات جاه وجلال سلطانی، اهل اردو را درهرباب طاقت طاق وزیاده براین تاب مقاومت نیاورده غازیان مذکورهٔ افشار، به تاریخ شب پانزدهم شهر جمادی‌الآخرة، پادشاه مذکور را مقتول نموده بندگان اقدس که در آن روزها درقرب وجوار بودنـد، در عرض سه‌چهار روز به دولت وسعادت تشریف آورده داخل بلدهٔ شهرمقدس وبعداز وقوع این مقدمه، تمامی سران وسرکردگان وبزرگان و امرا واعیان ایلات واحشام

مصدوقهٔ کنت نبیاً و آدم بین الماء و الطین، منطوقهٔ ما ارسلناك الا رحمة للعالمین،[۱] معزز بـه خطاب لولاك،[۲] باعث خلق ارضین و افلاك، سید ابراهیمی نسب و سرور هاشمی حسب، اشرف موجودات و اخلص کاینات، واسطهٔ آفرینش جهان، مصلح اجزای کلیات کـون و مکان، فخر رسل و هادی سبل و ناظم جزو و کل

محمد عربی کاز غبار مقدم وی　　زمین همیشه بر افلاك افتخار کند

یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا[۳] تسلیما و بـر ارواح طیبه و اجساد طاهرهٔ اولاد طاهرین و خلفای راشدین او بادکه هادیان راه یقین و حامیان حوزهٔ دین مبین اند.

بعد از تزیین نامهٔ مؤالفت اقتضا به نام یگانهٔ بی‌همتا و ستایش خداوند ولی الحمدوالثنا و درود بر مقربان درگاه کبریا، ازهار دعایی که از کنار جویبار آن نهال اصلها ثابت و فرعها فی السماء[۴] نشو و نما یافته و انوار ثنایی که درخت طوبی مثال آن در روضهٔ افمن شرح الله صدره الاسلام[۵] پرورش پذیرفته وصنوف تحیاتی که شاخسار گلزار خلوص نیت به ترشح سحاب فتقبلها[۶] ربها قبول حسن غنچهٔ امانی و آمال متبسم و فنون تسلیماتی که از ریاحین بساتین مصادقت قرین آن نسیم اجیب دعوة الداع[۷] و شمیم فاستجاب لهم ربهم متنسم گـردد، نثار مجلس بهشت آیین ومحفل ارم تزیین بندگـان ثریا مکان، اعلی حضرت گـردون بسطت، ثریا منزلت،

۱ـ سورهٔ الأنبیا ۱۰۷

۲ـ یعنی لولاك لما خلقت الافلاك

۳ـ سورهٔ الاحزاب ۵۶

۴ـ ابرهیم ۲۴

۵ـ الزمر ۲۲

۶ـ آل عمران ۲۷

۷ـ البقرة ۱۸۶

۸ـ آل عمران ۱۵۹

انظار باد بالنبی و آله الامجاد.*

[جای مهر]:

از عنایات کردگار کریم
دارد امید رحمت ابراهیم

ربیع الآخر ۱۱۶۱

* سند شماره ۷۰ انجمن تاریخ ایران (نامهٔ همایون ج ۳ ص ۷۶/ اسناد و مکاتبات (نصیری) ص ۱۸۳ تا ۱۸۸

نامهٔ ملاعلی اکبر به شیخ الاسلام[1]

حضرت علیم علامی که در مدرس کمال و حوزهٔ فضل و افضالش مسبحان ملأ اعلی به تکرار ذکر و درس سبحانك لاعلم لنا الا ما علمتنا[2] وظیفهٔ اشتغال دارند، ذات کامل الصفات موفور الحسنات عالی درجات سامی را از انقلاب حوادث روزگار و مکاره لیل و نهار مصون و محروس داشته زینت افزای وسادهٔ فضیلت و شریعت و افادت و افاضت و هدایت و ارشاد باشند.

بعد از تبلیغ دعوات وافیات اجابت آیات و توسیل تحیات زاکیات عنبرین نسمات مشهود رای مرآت سیما و مکشوف ضمیر منیر اصابت اقتضا می‌دارد که از اول حال حقیقت احوال مرحمت و غفران مآل پادشاه قوی دستگاه، سلطان نادرشاه و عروج اختر اقبال و غلبه و جهانگیری او معلوم رای ذی‌شان ایشان و همگنان گردیده تا در اواخر حال، از هیجان مادهٔ سودا، آزاری مثل مالیخولیا عارض او شده طبعش

۱ــ عنوان نامه در اصل سند: سعادتلو سماحتلو شیخ الاسلام افندی حضرت ارینه ایلچی محمد کریم خان ایله بو ملا باشیدن ورود بون فارسی مکتوبه صور تیدر.

۲ــ البقرة ۳۲

از حد عدل وداد گستری وضابطهٔ رأفت ورعیت پروری انحراف و میل به طریقهٔ ظلم و اعتساف نموده کار برعموم اهالی وادانی ایران صعب ودشوار و تا امسال که از سمت ممالك عراق معاودت و وارد خراسان گردید، زیاده براول، با مردم سختگیری وکار را به‌حدی رسانید که جمع کثیری از اعیان و بزرگان طائفهٔ جلیلهٔ افشار که دراردو، شب‌وروز، در دور وحوالی خیام پادشاه قربیت کشیك وحراست داشتند، با جمع دیگر ازسران وسرکردگان سپاه درفکر اتلاف و تضییع پادشاه مزبور یکدل‌وهمکار گردیده از آنجاکه ازپادشاه مذکورواولاد واحفاد او درهرباب کمال اکراه وانزجار ومأیوسی داشتندوفی‌الحقیقه ایشان را نیز قابلیت واستحقاق تمشیت امور عظیمه نبود، ناچار بعدازاجماع واتفاق، در تضییع پادشاه‌مذکور،این مراتب‌را به‌خدمت‌سراسر سعادت‌بندگان ثریا مکان فریدون رأی‌دارا دربان،پادشاه جمشیدجاه‌سلیمان‌حشمت، خداوندگار گردون دستگاه،قاآن‌شوکت،آفتاب‌عالمگیر برج عظمت و کامکاری، نیر فروزان‌آسمان‌سلطنت وشهریاری،آیت رحمت کتاب الهی، سایهٔ رافت خورشید عطوفت نامتناهی،گلستان امکان راسحاب ریزش و احسان، عالم‌هستی رانسیم‌مرحمت وامتنان،پادشاه سلیمان‌شان، السلطان علی‌پادشاه ایده‌الله بتأییداته‌الأزلیه‌که درآن اوان در مملکت سیستان وفراه مشغول انتظام امور آنجا بودند عرض‌وتظلم نمودند.بندگان اقدس، به‌جهت رفع‌این ظلم وعدوان،به‌یاری حضرت باری وعون جناب مستعان، عطف عنان‌به صوب ولایت مشهدمقدس وتوابع که درآن وقت پادشاه مذکور درولایت مزبور توقف وبه‌زجر واضرارمردم کمال اصرار داشت معطوف وهمت والا نهمت درین خصوص مصروف داشتندتا ورود رایات جاه وجلال سلطانی اهل اردو را دیگر درهرباب طاقت طاق و زیاده براین تاب مقاومت نیاورده غازیان‌مذکورهٔ افشار به‌تاریخ‌شب پانزدهم شهرجمادی الثانی پادشاه مذکور را به‌قتل‌آورده بندگان اقدس که درآن روزها، درقرب‌وجوار نزول اجلال‌داشتند، درعرض سه‌چهار روزبه دولت وسعادت تشریف‌آورده داخل

بلدهٔ مشهدمقدس وبعداز وقوع این مقدمه، تمامی سران وسر کردگان وبزرگان وامرا واعیان ایلات واحشام ایران که در بلدهٔ مزبوره حاضر بودند به‌شرف پای‌بوس اقدس مشرف وسرفرازی یافته انتظام امور والتیام شکستگی واجتماع پراکندگی خود را عجزاً وتظلماً از خدمت ثریا منزلت اقدس استدعا ورجا نمودند.

از آنجاکه این امر بزرگ وکارخطیر منوط برتأییدات وتفضلات علی‌عظیم ومالک واجب‌التعظیم است، بنابرتوفیقات ازلی و «اولویت واستحقاق ذاتی و چیات استعدادواکبریت اولاد دراین‌اوان سعادت‌نشان، به‌فیروزی وخجستگی وفرخندگی جلوس میمنت‌مأنوس براورنگ سلطنت‌وسروری وبسط جناح رأفت و رحمت بر مفارق عموم اهل‌ایران که دراین چندسال در حرارت آفتاب بأس و سطوت پادشاه سابق‌الذکر مانده‌بودندفرموده‌رفع ظلم و بدعت‌ومنع اخذ وجوه باطله وبی‌حساب و از فرط شفقت وعنایت بی‌نهایت پادشاهی‌سه ساله‌نیز اصل حقوق دیوانی را در کل‌ممالک‌محروسهٔ سلطانی‌تخفیف داده بحمدالله والمنة تمامی مستظلان ظل‌جناح مکرمت خاقانی، از اعالی‌وادانی، کافهٔ جمهور ازنزدیك و دورقرین رفاه و آسایش وغنودهٔ‌بستر راحت‌وآرامش‌ومشغول‌دعای دوام وابودو دولت ابد مدت لایزال و از تقای لوای‌شوکت وسلطنت‌این خدیو بی‌شبه وهمال می‌باشند و ازهیچ رهگذر الم وتکدری ندارند.

از آنجاکه پیوسته اساس اتحاد و ائتلاف درمیانهٔ دودولت علیهٔ عظمی قرین استکام ودوستی و التیام حضرتین سبب حصول مرضیات جناب اقدس ملك علام و رفاه و آسایش امت حضرت سیدالانام علیه الصلوة والسلام می‌باشد عالی جاه عقیدت واخلاص دستگاه محمدکریم‌خان راکه از جملهٔ معتمدان دولتخواه است بانامهٔ همایون برای رسانیدن این خبر مسرت اثر، روانهٔ‌آن صوب سعادت پرورو دولت علیهٔ معدلت‌گستر واین داعی دوام دولتین کریمتین نیز لازم دیدکه به‌تحریر این مراتب پردازد. بدیهی است که‌آن عالی‌جاه معلی‌شان، در عالم آگاهی و خیر خواهی، آنچه لازم دانند درتأکید اساس دوستی وموافقت به‌تقدیم سعی و اهتمام خواهند پرداخت‌وریاض‌همیشه بهاریگانگی را به ریزش‌سحاب مداد خانه مشکین ختامه قرین خضارت و نضارت و خرمی و سرسبزی خواهند ساخت.

باقی ایام فرخنده انجام شریعت وفضیلت وهدایت و افادت و افامت ودین پروری مستدام باد بالنون والصاد.

صورت مهر:

ورفعناه مکاناعلیا*

* اسناد ومکاتبات (نصیری) ص ۱۷۷ تا ۱۸۱ به نقل از بایگانی نخست وزیری ترکیه، نامهٔ همایون(ج۳ص ۷۹/ ۷۸)

فرمان ابراهیم شاه افشار به احمد پاشا به والی بغداد

الملک لله لاقوة الا بالله

فرمان همایون شد

آنکه ایالت و وزارت و شوکت و اقبال پناه، عظمت و حشمت و اجلال دستگاه، عالیجاه امیرالامراء العظام، دستور معظم و مشیر مفخم، نظاماً للایالة والوزارة والحشمة والشوکة والاجلال، احمدپاشا والی دارالسلام بغداد، بـه صفوف عنایت خاص پادشاهی و الوف اشفاق فزون از قیاس ظل اللهی درجهٔ امتیاز و اختصاص یافته بداند که سفارت و شوکت و اقبال پناه، حشمت و ابهت و اجلال دستگاه، عالیجاه عمدة الخوانین العظام، مصطفی خان شاملو افشار ایلچی مملکت روم کـه در بغداد توقف دارد، اورا به ایلچیگری و سفارت دولت علیهٔ عالیهٔ عثمانیه تعیین و نامهٔ همایون مشعر برقواعد مودت و درستی بین الدولتین العلیتین، بـه اعلیحضرت فلک رفعت گردون بسطت، ثریا منزلت، مشتری سعادت، اعظم سلاطین جهان و افخم خواقین دوران، سلطان البرین و خاقان البحرین، ثانی اسکندر ذی القرنین، پادشاه اسلام پناه آسمان بارگاه مرقوم و ارسال می شود که آورده به عالیجاه مصطفی خان رسانیده که عالی جاه مشار الیه

از بغداد حرکت و روانه دولت ابـد مدت علیهٔ عالیهٔ عثمانیه شده ، مراسم سفارت را به نحوی که شایان شأن این دولت ابد مدار بوده باشد، بجا آورد. می‌باید که آن عالیجاه تا وصول نامهٔ همایون مراتب مزبور را به پایهٔ سریر خلافت مصیر عثمانی عرض و رخصت و اذن حاصل نماید که تا وصول جواب از دولت ابد مدت ازین طرف قرین الشرف نیز نامه همایون بـه عالیجاه مصطفی خان رسیده، بلاتوقف از بغداد حرکت وعازم مقصد شود وشفقت نواب همایون ما را دربارهٔ خود به‌درجهٔ کمال دانسته، مطالب‌ومستدعیاتی که دراین دربار خلافتمدار داشته باشد، به‌اسعاف و انجاح مقرون شمرده بدون حجاب بـه عرض ایستادگان پایـهٔ سریر گردون قباب رسانیده، درعهده شناسد.*

تحریراً فی ۱۲ شهر محرم‌الحرام سنه ۱۱۶۲

۱ـ عنوان در سند: بودفعه ایران شاهی اولان دولتلو ابراهیم شاهدن کلان رقمك صورتیدر بودر که.

*. سند ۱۸۷۷ انجمن تاریخ ایران / اسناد ومکاتبات (نصیری) ص ۲۰۳ تا ۲۰۵

فرمان ابراهیم شاه افشار به مصطفی‌خان شاملو

[محل مهر مبارک همایون اعلی]

الملک‌لله لاقوة الابالله

فرمان همایون شد

آنکه سفارت وشوکت واقبال‌پناه، ابهت وحشمت واجلال دستگاه، عالیجاه عمدة‌الخواقین العظام، نظاماً للسفارة‌والشوکة والحشمة، مصطفی‌خان شاملو افشار ایلچی ممالک روم، به اشفاق بیکران پادشاهی والطاف بی‌پایان ظل‌اللهی سرافراز ومباهی بوده بداند که اسبان پیشکشی که دراین‌وقت‌انفاذ درگاه معلی کرده بود، به‌نظر انور رسیده، مستحسن طبع اقدس گردید. انشاءالله تعالی درین چند روز، نامهٔ همایون مرقوم وارسال می‌شود که از بغداد حرکت وعازم دولت ابد مدت علیهٔ عالیهٔ عثمانیه شده، مراسم سفارت را به‌تقدیم رساند وامیرآخور سرکار عالیجاه، امیر-العظام، دستور معظم ومشیر مفخم احمدپاشا والی بغداد که به‌درگاه معلی آمده بود

مرخص فرمودیم که معاودت نموده باید که به همه ابواب به توجهات خدیوانه مستظهر و مستمال بوده، مطالب و مدعیات خود را عرض کرده به انجاح مقرون داند و درعهده شناسد.

تحریراً فی ۱۷ شهر محرم سنه ۱۱۶۲*

* سند ۸۷۹ انجمن تاریخ ایران/ اسناد و مکاتبات (نصیری) ص ۲۱۵-۲۱۶

منشور ابراهیم میرزا
در اعطای وزارت آذربایجان

[محل مهر جیقه‌دار با تاریخ ۱۱۶۱، باسجع:]:

سلام علی ابراهیم

آن که چون پیوسته منظور نظر آفتاب اثر اقدس و مکنون خاطر خطیر مرحمت گستر مقدس آن است که هریك از غلامان عقیدت قرین وچاکران ارادت آیین که از بدو طلوع نیر درخشان این دولت پایدار واز حین سطوع آفتاب رخشان این شوکت ـ ابدمدار گوی سبقت در میدان اخلاص و خدمتگزاری از همگنان ربوده باشد به ادراج مراتب عالیه و ارجاع خدمات لایقه بین الاماثل رتبهٔ امتیاز بخشیده سرافراز فرماییم ، مرآت این مقال عکس پذیر صورت احوال مقرب الخاقان میرزامحمد ـ شفیع قدیمی است. لهذا شمه‌ای از مراحم بی کران شاهی و نبذه‌ای از بحار غمام الطاف بی پایان ظل اللهی شامل حال و کافل آمال او گردیده از ابتدای چهارماههٔ هذه السنهٔ میمونهٔ لوی ئیل ،مقرب الخاقان مشارالیه را به رتبهٔ وزارت آذربایجان سرافراز و مبلغ هفتصد تومان تبریزی مواجب سالیانه در وجه او مرحمت وعنایت

۱ـ تاریخ تبریز ص ۲۸۳/ ۲۸۴

فرمودیم که هر ساله از بابت مالیهٔ دیوان بازیافت و صرف معشیت خود کرده ازروی جوهر و کارآگاهی به لوازم امر مزبور و مراسم آن قیام و در توفیر و تکثیر مالیات وخالصه‌جات و اجارات ونگاه داشتن سررشته‌جات و تنقیح و تشخیص محاسبات ضابطان وعمال ومباشرین امور دیوانی واز نیات حسن اخلاص وکاردانی و خدمتگزاری خود را درپیشگاه خاطر خطیر اقدس جلوهٔ ظهور دهد و موازی سه‌نفر نویسنده به جهت نگاه داشتن سررشتجات خود نگاه داشته از تاریخ مزبور در وجه هر یك مبلغ بیست تومان تبریزی مواجب سالیانه مقرر دانسته از بابت مالیات ابوابجمعی وکلامهم‌سازی وسررشتهٔ‌محاسبات رامفصل و مشروح در کمال تنقیح نگاه دارد.

وکلا وحکام ولشکرنویسان کل وضابطان و عمال وکلانتران وکدخدایان و عموم اهالی‌ولایات آذربایجان مشارالیه راوزیر بالاستقلال مملکت‌مزبور دانسته محاسبات خود را نزد وکلا و مقرب الخاقان مشارالیه مفروغ سازند.

مستوفیان عظام کرام دیوان اعلی شرح رقم اشرف را در دفاتر خلود ثبت و از شائبهٔ تغییر وتبدیل مصون ومحروس فرمایند ودرعهده شناسند.

تحریرأفی شهر ذی‌حجةالحرام سنة ۱۱۶۱*

---

* تاریخ تبریز ص ۲۸۴/۲۸۳

نامهٔ مصطفی‌خان شاملو به‌صدر اعظم عثمانی

مخلص عقیدت کیش و محب صلاح اندیش، بعداز عرض واهدای جـواهر دعوات وافیات اجابت آیات استجابت سمات و اتحاف تحیات مخالصت علامات مؤالفت بینات که بهترین هدایای مخلصان و صادقترین تحفهٔ محبان است، مکشوف رأی ممالك آرای بیضای ضیای عالی ومعطوف ضمیر خورشید تنویر متعالی که مطالع طلیعهٔ فیوضات الهی است و مطرح اشعهٔ تأییدات نامتناهی وعقده‌گشای تمنای جمهور انام و انتظام‌بخش سلسلهٔ ایام است می‌دارد که در احسن اوان و ایمن زمان که جنان خلوص توأمان متمنی وخواهان این احسان نمایان بود، طلـوع صبح عنوان نـامهٔ الطاف شمامهٔ نامی که نامزد این اخلاص آیین شده بود ضیا افروز دیدهٔ انتظار گردید و از شرفیابی و اهتزاز مطالعهٔ ریاض مضامین ملاطفت قریـن حقیقت آیینش غنچه‌های شکفتگی ونشاط ورياحين خرمی وانبساط واثمار الفت وارتباط چید. مقارن این‌حال سعادت مآل نیزورود مسعود میمنت نمود وملاقات بهجـت سمـات مسرت آیات عالی‌جاه معلی جایگاه وزیر صائب التدبیر ومشیرمشتری نظیر مفخـم مکرم، جناب سعادت‌مآب معلی‌القاب دستور معظم الحاج محمدپاشا در دارالسلام بغـداد اتفاق افتاد. فی‌الحقیقه لوازم‌مؤالفت‌وملاطفت وداد ومراسم موافقت‌ومیهمان‌جویی و میزبانی و اتحاد در جمیع موارد مرعی ومسلوك فرمودند وچـون در مطاوی نامهٔ

ملاطفات ختامه‌همای فحوای ارسال سوادنامهٔ همایون دولت علیهٔ سلطانیه به حضور سعادت مقصور به‌قلم حقایق توأم بال‌گشا گردیده همانا سایه‌افکن تارک مدارک این این خیرخواه هر دو دولت ابد مدت شد. حسب‌الاشارهٔ لازم الاطاعة والبشارة سواد الفت موادمذکوررا تسلیم گماشتگان عالی‌جاه سعادت همراه‌وزیرعدیم‌النظیر معزی‌الیه نمود که انفاذ درگاه مسلمین‌پناه‌وخلایق امیدگاه لازالت ظلال عنایته‌ظلیلا علی مفارق‌الآفاق نمایند و بنابر آنکه عالی‌جاه معلی‌جایگاه سابق‌الالقاب سواداتحاد مواد مذکور را ارسال می‌فرمودند، واجب ولازم بود که به‌این تقریب وسیله جوی اعلام و اشعار این مدعا ومترصد گردد که از آن جا که همگی‌همت‌عالی نهمت آن فرشته خصلت به‌آسایش ورفاه حال عباد ورجال که ودایع حی‌متعال‌اند مصروف می‌باشد. رجای کامل و یقین حاصل است که انشاءالله‌الملک‌العلام امورومهام بر وفق مراد ومرام‌عماقریب‌صورت‌تکمیل‌واختتام پذیرفته آثار خیر وفواید آن‌الی‌یوم‌القیام عاید آن دولت ابدمدت علیهٔ خاقانیهٔ سپهر احتشام و این دولت گردون عدت عالیهٔ سلطانیهٔ معدلت فرجام گردد.

توقع وتربص از مکارم اخلاق آن منتخب آفاق آنکه نظر به‌خلوص عقیدت و خیریت نیت این خیرخواه طرفین تا اوان سعادت ادراک حضور کثیرالنور، همیشه ازشمایم همیشه‌بهار تذکار واظهار صحت‌ذات کثیرالبرکات ملکی‌ملکات‌خاطرمنتظر و ضمیر مستخبر را مسرور ومعطر فرمایند.

باقی آفتاب جهانتاب دولت و شوکت وعظمت وابهت وبختیاری‌از مشرق سعادت ونصفت وکامکاری طالع ولامع وبرمفارق مسلمین سایه گستر باد، برب‌العباد.

سنهٔ ۱۱۶۲

عبده‌مصطفی [مهر]:

۱- اسناد انجمن/ اسناد و مکاتبات (نصیری) ص ۱۹۵-۱۹۷

نامهٔ مصطفی‌خان شاملو به‌صدر اعظم عثمانی[1]

مخلص صادق الاخلاص و معتقد کامل الاختصاص که علی التوالی والتواتر صمایف ایام ولیالی‌را به‌درر غرر دعای دوام‌دولت آن حضرت مزین ومحلی‌دارد، بعداز اهدای هدایای تحیاتی کـه لب غنچه اخلاص ازلطافت نفحات آن درچمن اختصاص متبسم شود وشامهٔ صدق وصفا ازطراوت فوحات آن درگلزار عقیدت‌و وفا متنسم گردد وپس از اتحاف طرایف دعائی که نسایم خلوص آن ریاض بهجت ونضارت وخضارت ونفایح خصوص آن گلزار عقیدت راالطافت وطراوت بخشد، ساحت‌گردون مساحت خاطر خطیر مهر تنویر و پیشگاه فلك دستگـاه ضمیر منیر خورشید تأثیر راکه ازلمعات انوارغیبی ولمحات اسرار لاریبی مستفیض ومستفید است به نثارگلهای الوان و ایثار غنچه‌های خندان اظهار مدعا مزاحم می گردد که چون برسجنجل[2] مهد ضیای والامنطبع خواهد بودکه دراکثر اوقات صفحهٔ لسان

۱ــ درپشت لفاف نامه چنین آمده:

یا حفیظ تعالی شانه‌العزیز

ذریعة الاخلاص بندگان‌ذی‌شان‌معلی‌مکان جبای الجود والأحسان، کثیرالبروالأمتنان، عالیجاه والاجایگاه، معالی دستگاه، وزیر مکرم و مشیر مفخم‌نظام العالم، صدراعظم، ادام الله اجلاله‌العالی [مهر] عبده‌مصطفی

۲ــ به معنای آئینه

وصحیفهٔ جنان به رقوم ذکر مآثر بهیه وشرح مناقب سنیه مرقوم می‌باشد، دیگردر آن خصوص خوض نمودن بی‌معنی و تطویل لاطایل دانسته به اظهار این مطلب مبادرت می‌ورزد که از آنجاکه نظر به وفور خلوص خیرخواهی دولتین علیتین پیوسته درفیافی وسیله و بوادی فرصتی است به ذرایع صفوت ودایع خود را از مذکورین ذیل و حواشی خاطر دریا مقاطر می‌ساخته باشد، دراین وقت که فرستادهٔ مخلص از اردوی کیهان پوی اعلی معاودت و از درگاه آسمان جاه بندگان اقدس ارفع وامجد همایون اعلی کمترین غلامان را به ارسال خلعت آفتاب طلعت فاخره ورقم قدر توأم مبارك تهیه وتدارك امرسفارت بدون‌ثانی انفراداً قرین افتخار فرموده‌اند، امر اقدس شرف‌نفاذ یافته که در این چند یوم، نامهٔ همایون مصافات مشحون را ارسال خواهند فرمود که به مخلص رسیده به‌اعتماد توفیقات الهی واعتضاد بخت همایون سفارت مقرون اعلی حضرت ظل‌اللهی، بعد از نوروزفیروز، بلاتأخیر به‌همعنانی قاید تفضلات قادر معبود، روانهٔ آن کعبهٔ‌مقصود ولوازم امرسفارت، که همگنان را محمود و عالمیان‌را مقصود است، تقدیم یابد و چون این معنی موقوف براذن و رخصت وتعیین مهماندار از طرف ذی شوکت و شرف دولت ابدمدت علیه می‌باشد، مخلص هم زیاده ازین توقف نمودن در بغداد را مقرون به‌صلاح وصواب دولتین‌علیتین‌نمی‌داند، بناء علیه‌لازم دانسته به‌این‌ذریعه‌المخالصت مبادرت وصورت رقم مطاع را به جهت استخبار شرح مندرجه ملفوفاً روانهٔ صوب صواب حضرت گردون بسطت اعلی ساخت که بعداز تشرف به‌شرف تقبیل انامل فیوضات شامل وانطباع و انعکاس مفاهیم آن برجام جهان نمای خاطر آفتاب مآثربدانچه مقتضی‌رأی جهانگشای وامر واشارهٔ عالی به‌صدور ونفاذ پیوندد مقرر فرمایند که تخت و خیمه را که مرحوم احمد پاشا ضبط والی حال در تصرف گماشتگان والی دارالسلام بغداد می‌باشد ، تسلیم مخلص و ان شاءالله‌الرحمن حرکت به‌عمل آید.

لهذا امید است لدی شرف الوصول وعزالحصول، درخصوص مأمول، سزاوار

همت ونیت بحرخاصیت حسن التفات مبذول ومخلص صافی طویت را از تحریر عطوفت نامهٔ معلی از حضیض خمول قرین اوج اعتبار وقبول خواهند فرمود.

باقی اسباب عظمت وجهانداری و آثار ابهت و کامکاری لحظه به لحظه‌در توالی وتزاید وکوکب اقبال جاودانی واختر اجلال وکامرانی در ترقی باد.

سنهٔ ۱۱۶۲*

* اسناد انجمن (خط همایون ص۱۲۳) / اسنادومکاتبات(نصیری) ص ۲۰۱-۱۹۹

نامهٔ ابراهیم‌شاه به‌احمد پادشاه‌والی بغداد

الملك لله

ولاقوة الابالله

فرمان همایون شد

آن که ایالت‌ووزارت‌وشوکت واقبال‌پناه، عظمت وحشمت‌واجلال‌دستگاه، عالی‌جاه امیرالأمراء العظام، دستور معظم ومشیر مفخم، نظاماً للأیالة والوزارة و الحشمة والشوکة و ألاجلال، احمدپاشا والی دارالسلام بغداد، به صنوف عنایت خاص پادشاهی والوف اشفاق افزون از قیاس ظل اللهی درجهٔ امتیاز و اختصاص یافته بداند که سفارت وشوکت واقبال پناه، حشمت وابهت‌واجلال‌دستگاه، عالی‌جاه عمدة‌الخوانین العظام‌مصطفی‌خان‌شاملو افشار ایلچی مملکت روم که دربغدادتوتف دارد،او را به‌ایلچیگری وسفارت دولت علیهٔ عالیهٔ‌عثمانیه تعیین ونامهٔ همایون‌مشعر برقواعد مودت و دوستی بین الدولتین علیتین به اعلی حضرت فلك رفعت‌گردون

۱ـ عنوان نامه درسند: بودفعه ایران شاهی الان دولتلو ابراهیم شاهدن کلان رقمك صورتیدر بودر که:

بسطت ثریا منزلت مشتری سعادت، اعظم سلاطین جهان و افخم خواقین دوران، سلطان البرین وخاقان البحرین، ثانی اسکندر ذی القرنین ، پادشاه اسلام پناه آسمان بارگاه مرقوم وارسال می شود که آورده به عالی جاه مصطفی خان رسانیده که عالی جاه مشار الیه از بغداد حرکت وروانهٔ دولت ابدمدت علیهٔ عالیهٔ عثمانیه شده مراسم سفارت را به نحوی که شایان شأن این دولت ابدمدار بوده باشد به جا آورد. می باید آن عالی جاه تا وصول نامهٔ همایون، مراتب مزبور را به پایهٔ سریر خلافت مصیر عثمانی عرض ورخصت واذن حاصل نماید که تا وصول جواب از دولت ابدمدت از این طرف قرین الشرف نیز نامهٔ همایون به عالی جاه مصطفی خان رسیده بلا توقف از بغداد حرکت و عازم مقصد شود وشفقت نواب همایون ما را دربارهٔ خود به درجهٔ کمال دانسته مطالب و مدعیانی که دراین دربار خلافت مدار داشته باشد به اسعاف و انجاح مقرون شمرده بدون حجاب به عرض ایستادگان پایهٔ سریر گردون قباب رسانیده درعهده شناسد.

تحریراً فی ۱۲ شهرمحرم الحرام سنه ۱۱۶۲ *

---

* اسناد ومکاتبات (نصیری) ص ۲۰۳-۲۰۵

نامه میرزا مهدی خان به احمد پاشا والی بغداد[1]

پیوسته مقالید دارالسلام وزارت ودولت واقبال و مفاتیح شهرستان سعادت ومناعت واجلال درید اقتدار بندگان ذی‌شان‌بوده، کشور ابهت و کامکاری از تطرد جنود حوادثات مصون و ممالك مجدت و بختیاری از تطاول لشکرفتن محروس و مأمون باد.

بعد از تقدیم مراسم اعزاز وتکریم‌وادای لوازم تبجیل وتفخیم، مشهودرأی ملاطفت پیرای عالی‌می‌دارد که صحیفهٔ شریفهٔ والا ونمیقهٔ انیقهٔ علیا که سمت ابلاغ و اهدا یافته بود، فیض ورود ارزانی و از مژدهٔ صحت ذات خجسته سمات سامی ساغر دهان رالبریز بادهٔ شکر ریز یزدانی‌ودامن دل رامشحون به‌گلهای رنگارنگ بهجت‌وشادمانی‌ساخت. مترقب ونیازمند از مکارم اخلاق مخلص نواز آنکه‌پیوسته به‌کلیدخامهٔ دلگشا ابواب مسرت برچهرهٔ‌دوستان بازومهمات اتفاقیه رانگاشتهٔ‌لوحهٔ خلت طراز سازند.

شرحی که درحاشیهٔ مکتوب درباب رسیدن اشرفی نوشته شده است

پانصد عدد اشرفی‌انجم‌لمعان‌که از دارالضرب عطوفت‌واحسان اکرام وبه‌

۱ــ عنوان درمنشآت: «درجواب مکتوب احمدپاشا والی بغداد نوشته شده»

فحوای الکیس‌عن‌الکیس سر به مهر اهـدا شده بود، رسید . خانهٔ وداد آباد. هر-
چند که طبع جواهر سامی در تفقد حال‌مخلصان برسر بهانه می‌باشد، لیکن در نظر
معامله شناس جز کالای گرانبهای محبت را بها نمی‌باشد و نقد التفاتی که از خلاص
اخلاص بر آمده در دار الضرب دوستی به‌سکهٔ قبول قلوب اهل دل برسد، بهتر از زر ناب
کامل عیار مکاتیب مودت اسالیب نخواهد بود.*

* منشآت ص۲۹

نامهٔ احمدپاشا به سلیم‌خان وزیر ابراهیم‌شاه[۱]

بعداز تشیید مبانی خلوص و تمهید قواعد خصوص، به اهدای درر دعوات صافیات مصافات علامات مجاملت‌مخصوص و اتحاف غرر تحیات وافیات‌مصادقت آیات عقیدت منصوص که پیرایهٔ دوشیزهٔ دوستی و اتحاد و غازهٔ چهرهٔ محبوبهٔ مؤالفت و وداد تواندبود سرلوح دیباچهٔ رسالهٔالفت و ولا را به‌شنجرف ولاجورد عرض مدعا زیب و زیور می‌دهد که فاتحهٔ‌کتاب خلت و موالات وسبع‌المثانی صحیفهٔ صفوت والتفات، اعنی مفاوضهٔ مستلزم الأنبساط و مراسلهٔ مستوجب‌النشاط که به دستیاری قلم زرین وخامهٔ مشکین منشیان بلاغت نشان سمت ارتباط و رسم زینت وانضباط پذیرفته، به‌انضمام هدیهٔ بهیه وتحفهٔ سنیهٔ یادبود، به‌صحابت بندگان یکجهتی توامان میرزا محمدعلی و حسین‌آغای میرآخور شرف ارسال یافته بود، درحینی به سعادت مقرون وهنگامی از وصمت حوادث مصون، عزوصول ارزانی وفؤاد مخالصت اعتیاد را نصیبه اندوز مسرت و شادمانی ساخت. انشاءالله‌تعالی خانهٔ رافت وعطوفت‌آباد و همواره در کنف حمایت پروردگار از گزند حوادث

۱ـ عنوان در سند: بودفعه ایران شاهك وزیری اولان سلیم‌خانه تحریر اولنان مکتوبك صورتیدر بودرکه:

روزگار مأمون باشند، بمنه وجوده.

از آنجاکه مقدماً وصول خبرعزل محب وتفویض ایالت دارالسلام بغداد به عالیجاه معلی جایگاه، صدراعظم سابق محمد پاشا، رقم زد خامهٔ یگانگی ختامه گردیده، زیاده را موجب تصدیع دانسته می‌شد و دراین‌وقت که به شکرانهٔ انعام و احسان بندگان همایون اعلی به‌تحریر عریضهٔ علیحده جسارت لازم می‌دید تسطیر این خلوص نامچه را مبادرت و انشاءالله تعالی هروقت و درهرکجا باشد، در خصوص امرخیر مصالحه و التیام بین‌الدولتین علیتین به‌قدر سعی و اهتمام و خود را به قصور راضی نخواهد داشت.

مأمول ازمکارم سنیه‌آنکه مخلصان ازحواشی ضمیرمهرتنویر مهجورنبوده، گاهی که اتفاق افتد مصحوب مترددین از مفاوضات لازم‌البشارات وانهای مهمات قرین حبور و سرور می‌فرموده باشند، که در تمشیت آنها لوازم صفوت به تقدیم خواهد رسید.

باقی قصور بی‌فتور دولت و شوکت و ابهت و اقبال ازفیض عنایات الهی معمور باد.*

---

* سند ۸۷۸ انجمن تاریخ ایران.

نامهٔ احمد پاشا به ابراهیم‌شاه افشار[۱]

عرضه داشت داعی دولت ابدمدت وسایل قوام مبانی شوکت و ابهت که در مضمار خدمتگزاری و میدان چاکری و ثناکاری دامن عقیدت درمیان گوی مسابقت ازهمگنان ربوده، قواعد فرمانبرداری ومعاقد هواداری را به‌مزیت استحکام منضم ومقرون وصحایف اوقات لیل ونهار را به ارقام وظایف دعای آن‌حضرت به مزید مسألت‌مزین ومشحون می‌دارد.

بعدازعرض نیاز بندگانه وخدمت‌ثنای یکجهتانه، به‌موقف‌عرض می‌رساند که صدرالکتاب صحایف دولت وکامکاری وفصل‌الخطاب جریدهٔ شوکت وبختیاری، اعنی رقم قدر توأم اعلی، که ازطرف مرحمت طرف محرران دارالانشای سرکار دیوان اعلی به اسم این اخلاص قرین شرف صدور وظهور وبه‌انضمام بعضی‌تحف وتشریفات‌که این یکجهتی آیین به احسان و انعام آن قرین افتخار و رهین امتنان شد و به صحابت بندگان درگاه آسمان‌جاه میرآخور حسین آغا ومیرزا محمدعلی

۱ــ عنوان در سند: بو دفعه ایران شاهی ابراهیم‌شاهك رقمی جوابنده تحریر اولنان مکتوبك صورتی در بودر که:

کصحف مکرمة بایدی سفرة[1] در هنگامی به شرف ممتاز و زمانی به سعادت انباز از افق عاطفت و تتق عنایت مانند همای اوج عزت و اقبال سایه‌افکن فرق‌افتخار واعتبار گردیده، به‌اندازهٔ طاعت وقدر استطاعت به خطوات عقیدت استقبال و در تزاید مواد اعزاز و تقبیل وتضاعف مراسم احترام وتبجیل مساعی مشکور به‌ظهور رسانیده، وظایف دعاگوئی و دوامجویی را تجدید وتکرار ومواظبت دولتخواهی وصداقت خویی را دراستقامت واستقرار افزوده، انعامات واعانات فاخره را زیب و زیور کتف و دوش اشتهار ساخت. ان‌شاءالله تعالی خورشید عنایت و الطاف بلاغایات بندگان اعلی برمفارق عموم دولتخواهان ابدی القرار و ظلال اشفاق و اعطاف بی‌نهایات خدام درگاه معلی برتارك جمهور و اعیان سرمدی‌الاستقرار باد.

چون دراین‌وقت رافع عریضهٔ عبودیت عازم معاودت وبرذمت این صافی نیت لازم می‌نمود، به تحریر این معروضه جسارت ورزیده، ازجناب باری‌جل‌شانه مسئول آن است که ذات اقدس و وجود مسعود مقدس امجد اعلی درکنف حمایت وکهف صیانت‌صمدانی محفوظ و از اثمار لطافت ثمار حدایق‌جهانگیری‌وکشور ستانی محظوظ و ظل مرحمت وسایهٔ عنایت پاینده و مستدام باد.

باقی‌امره‌اعلی *

۱ــ سورة عبس: فی‌صحف مکرمة مرفوعة مطهرة بأیدی سفره (آیات ۱۲ــ۱۴).

* ــ سند ۷۸۹ انجمن‌تاریخ‌ایران/اسناد و مکاتبات (نصیری) ص ۲۰۷ــ۲۰۹.

فرمان ابراهیم شاه به مصطفی‌خان شاملو

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

موضع مهر مبارک همایون اعلی

الملک‌لله

لاحول ولاقوة الا بالله

فرمان همایون شد

آنکه‌سفارت و شوکت و اقبال‌پناه، ابهت و حشمت و اجلال‌دستگاه، عالی‌جاه عمدة‌الخوانین العظام، نظاماً للسفارة والشوکة والحشمة، مصطفی‌خان شاملو افشار، ایلچی ممالک روم، به‌اشفاق بی کران پادشاهی و الطاف بی‌پایان ظل‌الهی سرافراز و مباهی بوده بداند که اسبان پیشکشی که در این وقت انفاذ درگاه‌معلی کرده بود، به‌نظر انور رسیده مستحسن طبع اقدس گردید. ان‌شاءالله تعالی، در این چند روز، نامهٔ همایون مرقوم و ارسال می‌شود که از بغداد حرکت و عازم دولت ابد مدت علیهٔ‌عالیه عثمانیه شده مراسم سفارت را به‌تقدیم رساند و امیرآخور سرکار عالی‌جاه امیرالامراء-العظام دستور معظم و مشیر مفخم، احمدپاشا والی بغداد که به درگاه معلی آمده‌بود مرخص فرمودیم که معاودت نمود.

باید که به همهٔ ابواب، به توجهات خدیوانه مستظهر و مستمال بوده مطالب ومدعیات خودرا عرض کرده به انجاح مقرون داند ودرعهده شناسد.

تحریراً فی ۱۷ شهر محرم‌الحرام سنه ۱۱۶۲ *

---

*. اسناد ومکاتبات (نصیری) ص ۲۱۵/۲۱۶/ به نقل از بایگانی نخست‌وزیری ترکیه، خط همایون ش ۱۴۸.

نامهٔ شاهرخ شاه افشار به صدراعظم عثمانی[1]

جناب وزارت‌مآب جلالت نصاب، مسندآرای محفل ابهت و اعتبار و وسادهٔ انجمن عزت و اقتدار، وکیل امین دولت‌عثمانیه، رکن رکین سلطنت بهیهٔ سلطانیه، صدراکرم و وزیر اعظم ادام‌الله‌اجلاله‌را بعداز ادای رسمیات مشفقانه منهای نهای اصابت اقتضا می‌دارد که مکتوب آداب اسلوب، در زمانی مرغوب، وارد ساحهٔ وصول و مضامین خلوص آیین آن مفهوم ضمیرحقانیت شمول گردید. شرحی که اعلام شده بود که آن والاجاه درتشیید اساس دوستی بین‌الدولتین مظهرمساعی جزیله شده‌اند، ازاین‌طرف قرین الشرف نیز به‌قدر امکان درانجام وختام این امر خیر فرجام بذل توجه وابراز اهتمام شود. قبل‌از نوشته ورجاء آن جناب ازجانب این خیریت نصاب درنضج مواد و ازالهٔ فساد شرایط‌پاسداری وسعی مبذول‌می‌شد. حال بحمدالله به توفیق ایزد متعال و میامن صدق نیت خیرخواهان دولتین آنچه مأمول ومقصود بود میسر وصورت مصالحه به‌موجب وثیقه‌که ملحوظ‌نظرمی گردد

---

۱. عنوان در بایگانی باش‌وزیری ترکیه: مقام‌صدارت‌عظمایه بودفعه نظیف مصطفی افندی ایله وارد اولان شاهرخ میرزانك فارسی مکتوبیدر. غرض از صدراعظم عثمانی حاجی محمد پاشاست که از رجب ۱۱۵۹ تا شعبان ۱۱۶۰ سمت صدارت عظمی داشته.

برمرآت قبول وحصول جلوه‌گر گردیده، افتخار الأماجد نظیف افندی به‌کامرانی وخرسندی نائل اعزاز و سربلندی شده، رخصت انصراف یافت. آن والاجاه به دستور محافظ حدود دوستی دولتین خواهند بود.

باقی ایام وزارت و دولت بماناد*

ز نام شاهرخ چون مهر از تأیید ربانی
نمایان است فر دولت آثار جهانبانی

[مهر]

* . بایگانی باش‌وزیری استانبول نامهٔ همایون ج ۸. ص ۱۹۱، سند ۲۴۸ انجمن تاریخ ایران.

فرمانی دیگر در تأیید نظارت میرزا محمد رضی ناظر

[مهرشاه با سجع «الملک لله» در جیقه و سجع]:

شاهرخ کلب امیرالمؤمنین شد در اقلیم رضا صاحب نگین

فرمان همایون شد

آن که بنابر شفقت بی‌نهایت شاهانه و مرحمت بی‌غایت خسروانه، دربارهٔ خلاصة‌السادات العظام و زبدة النجباء الکرام میرزا محمدرضی، به دستور سابق مشارالیه را به‌رتبهٔ نظارت آستانهٔ مقدسهٔ عرش درجه سرافراز ومواجب ومرسومی که نقداً وجنساً دروجه خلاصة‌السادات العظام مومی‌الیه مقرر بوده به همان دستور قدیم برقرار فرمودیم، بنوعی که باید و به‌طریقی که شاید و از حسن مساعی جمیلهٔ او آید، به‌اتفاق عالی‌جاه اسلام واسلامیان ملاذی متولی جلیل‌الشأن درنسق ورونق آستانهٔ مقدسهٔ عرش درجه ومستغلات وکارخانجات و نظم و نسق زراعت واملاک موقوفهٔ سرکار مقدس و تعیین داروغگان در همه‌جا موافق قرارداد ضابطهٔ ایام صفویه و ضبط و ربط محصولات املاک مذکوره معمول و به هرجاکه عالی‌جاه متولی کس تعیین نماید، آن سلالة السادات العظام نیز احدی را تعیین نمایدکه در

آنجا ناظر و مستحضر باشد و درجابه‌جا تعیین نمودن سرکشیکان و خادمباشیان و خدام آن سرکار موهبت‌مدار به ضابطه و دستور قدیم، به‌موجب ارقام قضا فرجام سلاطین جنت مکین و نـواب مرحمت و غفران‌مـآب کشیک به‌کشیک به خدمات مرجوعهٔ ایشان دخیل ومستحضر وبدون تقصیر احدی را تغییر وتبدیل نداده هر کدام ازمنسوبان کـه درخدمت مرجوعهٔ به‌خود کوتاهی نمایند، به اتفاق عالی‌جاه متولی بازخواست وتنبیه و از امور کلی وجزئی آن سرکار فیض‌مدارمستحضر و آگاه بوده و سررشتهٔ منقحه نگاه داشته‌کوتاهی ننماید وحس کاردانی و جوهر ذاتی خود را ظاهرسازد واگر درامری از امور متعلقهٔ آن سرکارکوتاهی ازاو واقع‌شود موجب مؤاخذه وبازخواست خـواهد شد. عالی‌جاه متولی و سرکشیکان و عمال وباقی منسوبان سرکار فیض آثار حسب‌المسطور مقرردانسته ازسخن صلاح وحسابی او انحراف نـورزند و سلالة السادات العظام مشارالیه را ناظر بالاستقلال والأنفراد آن‌سرکار دانند. مستوفیان‌عظام‌کرام دیوان اعلی‌صورت رقم‌اقدس‌را دردفاترخاود ثبت و درعهده شناسند.

تحریراً فی‌شهر ذی‌الحجة الحرام سنهٔ ۱۱۶۱*

* شجرهٔ طیبه ص ۱۵۵/۱۵۳ (به تصحیح محمدتقی مدرس‌رضوی، ۱۳۵۲ ه.ش).

فرمان شاهرخ

هوالله تعالی شانه

فرمان همایون شد

آن که از آنجا که دراین اوان سعادت نشان، به‌محاسن الطاف خداوندجهان ومیامن اعطاف پروردگار زمین و آسمان فیض امداد بواطن قدس مواطن حضرات ائمهٔ اطهار نگین سلطنت ونـامداری را به نام نامی ما تزیین داده و شقهٔ علم ظفر پرچم فیروزی وجهانگشائی را درهوای اقبال ما رتبهٔ سایه‌گستری‌داده همگی نیت تمام خیریت‌والا وجملگی همت‌بحرخاصیت‌معلی مصروف برآن است که خدمات آستانهٔ مقدسهٔ رضویه مختص‌سادات عالی‌درجات وانتظام امورآن سرکارفیض‌مدار متعلق به‌ایـن زمرهٔ پسندیده صفات بـاشد، لهذا از ابتدای سنهٔ میمونـهٔ ئیلان ئیل سرکشیکی کشیک رابع آستانهٔ مقدسه را به سیادت و نجابت و فضیلت‌پناه، افادت و افاضت دستگاه، سلالةالسادات والنجباء العظام، نظاماً للسیادة والنجابة والفضیلة میرزا محمد حسین الرضوی شفقت و مبلغ بیست تومان تبریزی نقد و مقدارچهل خروار غله به وزن تبریز به وظیفهٔ سالیانهٔ او مرحمت فرمودیم که هرساله از بابت موقوفات سرکار فیض آثـار نقد وجنس وظیفهٔ مقررهٔ خود را بازیافت و صرف

معیشت خود نموده، به نحوی که باید و به‌طریقی که شاید و ازحسن نیت وصفای طویت او آید، به‌لوازم‌امر مزبور وخصوصیات آن قیام واقدام و آثار نیکوخدمتی خود را در آن آستانهٔ منورهٔ عـرش درجه بر رای جهان‌آرای اقدس ظاهرسازد. عالی‌جاه خلاصة‌السادات العظـام متولی جلیل‌الشأن ونـاظر سموالکان و وزیر و مستوفی وعمال آن‌سرکار موهبت‌مدارسر کشیکی کشیك مزبور را به‌سلالة‌السادات مشارالیه متعلق و وظیفهٔ او را نقداً جنساً به‌دستور باقی موظفین مهم‌سازی [کنند] وموقوف رقم مجدد ندارند.

مستوفیان عظام کرام دیـوان اعلی شرح رقم اقدس را در دفاتر خلود ثبت نمایند و از شوائب تغییر وتبدیل مصون و محروس دانسته و درعهده شناسند.

تحریراً فی‌شهر جمادی‌الأولی ۱۱۶۲ *

---

* شجرهٔ طیبه ص ۲۳۷/۲۳۶ تألیف میرمحمدباقرالرضوی (به تکمیل و تصحیح محمد تقی مدرس رضوی، ۱۳۵۲).

فرمان شاهرخ

هوالله تعالی شانی

فرمان همایون شد

آن که بنابرشفقت بی‌نهایت شاهانه وعنایت بیغایت خدیوانه دربارهٔ سلالة السادات والنجباء العظام میرزا محمد ولد خلاصة السادات والنجباء الکرام میرزا محمد معصوم الرضوی سرکشیک، از ابتدای هذه السنهٔ مبارکهٔ ئیلان ئیل سلالة السادات والنجباء العظام موی الیه را درعوض والد مزبور او به‌رتبهٔ سرکشیکی کشیک اول آستانهٔ مقدسهٔ روضهٔ رضویه به نیابت نواب همایون خود سرافراز و مبلغ پانزده تومان تبریزی ومقدار چهل خروار غلهٔ مثالثه در ازاء خدمت سرکشیکی از بابت موقوفات سرکار فیض آثار دروجه سلالة السادات مشارالیه سالیانه شفقت ومرحمت فرمودیم که هرساله مبلغ و مقدار مذکور را بازیافت وصرف معشیت خودنموده به دستور والد خود به‌نیابت نواب همایون ما به مراسم امرمزبور وخصوصیات آن قیام اقدام ونظم ونسق کشیک اول رامخصوص خوددانسته به‌نوعی که باید و به‌طریقی که شاید به‌لوازم خدمات ومشاغل مزبور و دعای دوام دولت ابدی الظهور اشتغال نماید وهرگاه خواهد به‌دستور کشیک اول درسایر کشیکهانیز به‌نیابت نواب همایون

ما از روی کمال ارادت و اخـلاص خدمت نماید و از کلی و جزوی امور آستانهٔ مقدسهٔ منوره خبیر و آگاه بوده هرگاه خلاف واقعی مشاهده نماید به‌عرض عاکفان سدهٔ سنیهٔ اعلی رساند وازهریك از خدام و منسوبان کشیك مزبور تقصیر شرعی به ظهور رسد او راگرفته مقید و محبوس و به اتفـاق یکی از دربانان سرکار فیض آثار نزد عالی‌جاه متولی جلیل‌القدر بفرستدکه اورا تنبیهٔ وتأدیب نماید ودرهرباب حسن خدمت و اهتمام خـود را بر رأی جهان‌آرا ظاهرسازد و درهیچ‌باب کوتاهی جایز ندارد . عـالی‌جاه خلاصة‌السادات والنجباء العظام متولـی جلیل‌القدر و ناظر سموالمکان وسرکشیکان معظم و باقی عمال سرکار آستان ملایك پـاسبان سلالة‌السادات و النجباء العظـام مشارالیه را سرکشیك کشیك اول و نـایب‌الخدمه بالأستقلال دانند و لوازم امرمزبور را مختص او شناسند و اعزاز و احترام او را لازم‌شمرند. سرکشیکان آستانهٔ مقدسهٔ منوره به‌هیچ‌وجه برسلالة‌السادات والنجباء العظام مزبور تقدیم نجسته درامور متعلقهٔ به او مدخل ننمایند.

مستوفیان عظام کرام دیوان اعلی رقم اشرف را در دفاتر خلود ثبت نمایند و درعهده شناسند.

تحریراً فی‌شهر جمیدی‌الأولی سنه ۱۱۶۲*

* شجرهٔ طیبه ص ۲۴۴/ ۲۴۵.

منشور شاهرخ

[مهر جیقه‌دار با عبارت «الملک‌لله» در جیقه و سجع]:

شاهرخ کلب امیرالمؤمنین شد دراقلیم رضا صاحب نگین

آن که چون دراین وقت انتظام امور ولایات مکنون ضمیرمنیر وانضباط سرحدات مطوی خاطرخطیر اقدس و انضباط وانتظام امور کافهٔ انام منوط براین است که سررشتهٔ قبض وبسط امورسپاهی ورعیت را به کف کفایت صاحب کیاستی حواله فرماییم که سالها دردفترخانهٔ اخلاص جمع وخرج عمل به‌میزان‌قابلیت‌سنجیده روزنامچهٔ اوقات را ازحد نقایص ومعایب خالی‌نموده‌باشند بین‌الأمثال والأقران به‌خدمات شایان سرافراز فرماییم و صورت این‌مقال شاهد حال سلالة‌النجباء‌العظام مقرب‌الخاقانی میرزامحمدشفیع قدیمی است،لهذا ازابتدای نه‌ماههٔ‌هذه‌السنهٔ ئیلان‌ئیل اورا به‌رتبه‌وزارت کل ممالک آذربایجان باموا جبی که‌ازسابق‌حسب‌الرقم‌خاقان‌رضوان مکان در ازای‌خدمت مزبور برقرار بوده‌سرافراز فرمودیم که هرساله وجوه مواجب خودرا ازبابت مداخل آن‌ممالک بازیافت وصرف معیشت‌خود نموده ازروی‌راستی و درستی به خدمت مزبور ولوازم آن قیام و اقدام نموده آثار دولتخواهی و

خدمتگزاری خودرا بر رای جهان‌آرا ظاهر سازد.

عالیجاهان سردار و بیگلربیگی وقلعه‌بیگیان وحکام وعمال ولایات متعلقه مقرب‌الخاقان مشارالیه را وزیر بالانفراد والاستقلال آن مملکت دانسته از سخن صلاح حساب او تجاوز ننمایند و داد وستد مالیات آن مملکت را به‌خط ومهر او منوط ومربوط دانسته و درعهده شناسند.

تحریراً فی‌شهر رجب‌المرجب ۱۱۶۲*

* تاریخ تبریز (ص ۲۸۵).

منشور دیگر[1]

[مهر جیقه‌دار با عبارت «بسم الله» درجیقه با تاریخ ۱۱۶۲ وسجع مهر]:

نظام یافت به لطف جناب مرتضوی　　زشاهرخ به جهان دین ودولت صفوی

آن که عالی جاهان اخلاص پناهان محمدکاظم خان قراجه‌داغی قدیمی وکیل ومیرزامحمدشفیع وزیرمالیات آذربایجان به‌اشفاق بیکران خسروانه سرافراز بوده بدانند که چون آن عـالی جاهان قدیمی خدمت و هردو محل اعتماد این دولت و نواب همایون مارا در کمال شفقت وعنایت دربارهٔ ایشان فرمایند به موجب عرض و استدعای ایشان عالی جاه رستم خان بهارلو را به‌رتبهٔ ایالت و سلالةالنجبایی میرزا محمد شفیع را به رتبهٔ وکالت تبریـز و حسنعلی سلطان را به حکـومت سراب و فضلعلی سلطان را به حکومت محال گرگر و علمدار سرافراز و ارقام علی‌حده بـه اسم هریك صادر و ارسال گردید.

می باید ارقام را جابه‌جا تقسیم وسوای اینها نیز قبل ازاین حسب الاستدعای

---

۱. ظاهراً چنین باید باشد: ونواب همایون مارا کمال شفقت وعنایت دربارهٔ ایشان است.

خوانین وسرکردگان آذربایجان که دررکاب اقدس حاضربودند واز بسطام مرخص و در معسکر عالی‌جاه امیرالأمراءِ العظام موسی‌خـان سردار عراق روانه می‌شدند ارقام خدمات به‌اسم هریك درولایات آذربایجان صادروارسال گردید ونواب‌همایون مارا معرفتی به حال اکثری ازحکام وعمال وکلانتران ومباشرین امور دیوانی آن ولایت نیست. آن عالی‌جاهان هردو دولتخواه بی‌غرض ومحل اعتمادند وازکار و شغلی که به هریك تفویض شده است مطلع گردیده‌اند. می باید حسب‌الواقع دست ازپی بـرده تحقیقات لازمه درهـرباب نموده هریك درکار و شغل متعلقه به‌خود موافق رویهٔ اخـلاص کیشی و دولتخواهی مشغول و ازعهدهٔ آن امر حسب‌الواقع بیرون می‌آیند فبها والا اگر احدی قابلیت آن شغل نداشته باشد و از عهده بیرون نتواند آمد یا قدم ازجادهٔ اطاعت بیرون گذاشته سر به‌خودسری و شرارت برداشته باشد اغماض کردن وچشم از دولتخـواهی پوشیدن حکم شریك ایشان‌بودن دارد وباید چشم نپوشید به‌زودی حقیقت حال را عرض و دیگری راکه متناسب آن‌امر باشد قلمی نمایند. ان‌شاءالله به‌زودی رقم اقدس‌صادرشود و درین‌باب غدغن لازم دانسته درعهده شناسند.

تحریراً فی‌شهر ذی‌حجةالحرام سنة ۱۱۶۲

و درحاشیهٔ نامه باهمان مهرمتن:

مقرر آن‌که هرگاه برای انجام خـدمات مقرره امدادی ضروریاشد به‌زودی عرض نمایندکه فوجی از رکاب اقدس به سرعت مأمور آن حدود شوند. موکب همایون نیز درین زودی حرکت وعـازم عراق و آذربایجان می‌باشیم. می‌بـاید از خدمات مقرره خودداری و اهمال نورزند و درعهده شناسند*

---

* تاریخ تبریز (ص ۲۸۶ / ۱۸۷).

منشور شاهرخ

بسم الله تعالی هو

[مهر جیقه‌دار با عبارت «الملک لله» در جیقه به تاریخ ۱۱۶۳ باسجع]:

آفتاب ملک را گر شد کسوفی چند روز   بار دیگر شد ز نور شاهرخ گیتی‌فروز[۱]

آن که سلالة النجباء العظام مقرب الخاقان میرزا محمد شفیع وزیر کل آذربایجان به اشفاق بی‌پایان خدیوانه مستظهر و مستمال بوده بداند که درین وقت که به میامن تأیید الهی و بواطن فیض مواطن حضرات ائمهٔ معصومین علیهم السلام مجدداً بر اورنگ سلطنت موروثی خود جلوس فرمودیم بنابر فرط شفقت دربارهٔ آن مقرب الخاقان، از ابتدای هذه السنهٔ میمونهٔ یونت ئیل، وزارت کل آذربایجان را بامواجبی که سابقاً در وجه آن مقرب الخاقان مقرر بوده کماکان برقرار و بین الأمثال سرافراز فرمودیم. چون آن مقرب الخاقان قدیمی و خیرخواه این دولت علیه و نواب همایون ما را به او شفقت می‌باشد، می‌باید از روی کمال اخلاص و امیدواری متوجه

---

۱. در اشاره به سلطنت مجدد وی، پس از پادشاهی چهل روزهٔ سید محمد ملقب به شاه سلیمان ثانی و ایهامی به نورچشم یا بینائی وی.

تمشیت امور متعلقه به‌خود بوده در ضبط و ربط مالیات و توفیر و تکثیر محصولات و زراعات و تنقیح محاسبات لوازم اهتمام به‌عمل آورده حسن سعی و اخلاص خود را به منصهٔ شهود همواره گسترد و مطالب و مستدعیات خود را به پایهٔ سریر اعلی عرض و به انجاح مقرون داند.

عالیجاه امیرالأمراء العظام سردار و حکام و عمال ولایات آذربایجان مقرب‌الخاقان مشارالیه را وزیر کل آذربایجان دانسته خط و مهر اورا در داد و ستد مالیات معتبر دانسته بدون اطلاع او، داد و ستد ننموده محاسبات خود را نزد مشارالیه مفروغ نمایند.

مستوفیان عظام کرام دیوان اعلی شرح رقم اشرف را دفتری و از نوایب تغییر و تبدیل مصون دانسته و در عهده شناسند.

تحریراً فی‌شهر جمادی‌الاول سنه ۱۱۶۳*

* تاریخ تبریز (ص ۲۸۴/۲۸۵)

منشور دیگر

[مهر جیقه‌دار شاهرخ با عبارت «الملک لله» در جیقه و تاریخ ۱۱۶۸ با سجع مهر]:

یـافت از الطاف احمد پادشاه شاهرخ بر تخت شاهی تکیه‌گاه[1]

حکم جهان‌مطاع شد

آن که سلالة النجباء العظام و اسوة الکبراء الفخام، عقیدت و اخلاص فرجام، مقرب الخاقان میرزا محمد شفیع قدیمی و باقی اخلاص کیشان دار السلطنهٔ تبریز، به اشفاق مهر اشراق بندگان اقدس اعلی مخصوص بوده بدانند که مدتهاست که عریضهٔ آن اخلاص شعاران به حضور نرسیده و ایشان همگی اخلاص کیشان قدیم و حقوق خدمات سابقهٔ ایشان مطمح نظر خیر منظر می باشد. می باید که شفقت بندگان اقدس اعلی را نسبت به حال خود در وجه کمال دانسته مطالب و حوایج خود و حقیقت احـوالات و گزارش امور آنجا را همه‌وقت به عـرض ایستادگان پایهٔ سریر اعلی می‌رسانیده به انجاح مقرون دانند و درعهده شناسند.

جمادی الثانی سنه ۱۱۶۹*

---

۱. اشاره به سلطنت شاهـرخ است در ظل حمایت و تحت سیطرهٔ سلطان احمدخان درانی درهنگام تسلط او برخراسان.

* تاریخ تبریز (ص ۲۸۵/۲۸۶)

صورت وقف نامه‌ای از شاهرخ

جای مهر نقش مهر :

بسم الله

آنکه باشد کلب سلطان خراسان، شاهرخ

روز و شب بردرگهش سایند مهروماه رخ

هوالواقف علی الضمائر والسرائر

الحمدلله الواقف علی النیات، الموفق لأقتناء الخیرات و المبرات والصلوات الزکیات علی اشرف المخلوقات و آله المعصومین الهادین الی مناهج الجنات العالیات حتی الوقوف فی العرصات.

و بعد از آنجا که واقفان و ناظران کارخانجات سرادقات معارف ربانی و عاکفان کعبهٔ توفیقات عواطف سبحانی پیوسته سالکان طریق حق ویقین و اصحاب سعادت مآب دین مبین را به تقویت ذالک فضل الله یؤتیه من یشاء[1] همقرین بوده و به دستیاری ارشاد توفیق وضیاگستری شمع فروزان معرفت و نور هدایت طریق

۱. سورة المائدة ۵۴

سرمنزل تحقیق را پیموده ، در این اوان خجسته اقتران وقـف مؤبد وحبس مخلد نمودند، بندگان دارادربان، اعلی حضرت کیوان رفعت، ناهیدسعادت، بهرام‌صولت، خورشیدسمای سلطنت و فرمانروائی و اختر برج عظمت وشهریاری، زینت‌افزای سریر سلطنت عظمای صفویه و نـادریه بالأرث والأستحقاق [السلطان‌بن السلطان والخاقـان بن الخاقان ، السلطـان شاهرخ پادشاه المـوسوی الحسینی[۱]، ادام الله ظلال جلال دولته و سلطنته] و آب و رنگ چمن دولت بـا سعادت کبری خداداد، ظـل ملک سبحان [محمد میرزا ادام الله تعالـی اجلالـه][۲] همگی و تمامی رسد ارثیهٔ خود را از حمامات دایره و بایرهٔ واقعات در دارالثبات کلات را محضاً لله و طلباً لمرضاته بر جمیع سکنه و متوطنین آنجا و غیر هم کـه در آنجا بوده باشند بهره‌ور گـردیده و منتفع شده ثـواب آن را به روح علیاجاه قمر رکاب، خورشید احتجاب بلقیس مکانی، فاطمةالدورانی نواب علیه طاب ثراه والدهٔ بندگان ثریـا مکان نواب مستطاب هبه وبخشش نمایند . و تولیت آن را به اعلم و افقهی که در آنجا امامت جماعت‌می‌نموده باشد مقرر فرمودند وقفا صحیحاً شرعیاً عاماً وحبساً مویداً و صیغه جاری و گفته شد فی‌شهر ذی‌القعدة الحـرام من شهور سنة تسع و ثمانین و مائة [۱۱۸۹] بعدالالف من‌الهجرة النبویة. *

---

۱. چون شاهرخ ازجانب مادر صفوی بود و ازجـانب پدر نادری (افشاری) او را زینت‌افزای سریر «سلطنت نادری و صفوی ارثاً و استحقاقاً» می‌خواندند یا «موسوی حسینی» . مادر شاهرخ ، فاطمه سلطان بیگم ، دختر شاه سلطان حسین صفوی بود . این دختر که در ۱۱۴۲ نامزد رضاقلی میرزا پسر نـادر شده بود، درهفدهم رجب ۱۱۴۹ به خانهٔ وی رفت و نخستین ثمرهٔ این وصلت شاهرخ بود.

۲. شاید هم اشتباهی روی داده باشد. درضمن اولاد و نوادگان نادر و پسرانش «محمد» وجود ندارد. شاید هم محمود باشد که پسرشاهرخ بود.

* (نادرنامه ص ۶۴۵).

فرمان شاهرخ

حکم جهان مطاع شد

آنکه چون مشرف سرکار عمارات غیب و شهود وانتظام‌بخش کارخانجات دیوان هست و بود که از آشپزخانهٔ نعمای بی‌همتایش ذائقهٔ تمنای روزی‌خـواران نعمتکدهٔ حیات حلاوت سنج چـاشنی مقصود و به‌اهتمام خوانسالار مطبخ احسان بی‌پایانش راتبهٔ چاشت وشام جیره‌خـواران سرکار وجود موجود است، لذت این نعمت شگرف را به ذائقهٔ شعور صدرآرایان انجمن عظمت و اقتدار چشانیده کـه جمعی از کارآگاهان هوشیار وقدیم‌زادگان اخلاص‌شعار که سالها درسرکار زندگی و مدتها در کارخانهٔ بندگی بـه تهیهٔ سامان و اسباب شعور وکـاردانی و سرانجام مصالح رشد و کفایت‌رسانی پـرداخته باشند، آنهارا به مناصب مناسب سرافراز و بین‌الأمثال والأقران ممتاز فـرمائیم. مصداق این مقال صورت احـوال نجابت و کمالات پناه سلالة‌السادات العظام، قدیم‌زادهٔ اخلاص‌مراسم میرزا ابوالقاسم است که درتقدیم این امور برهمگنان فائق و اصناف مراعـات را قابل و لایق است. و لهذا.... الطاف اشفاق خدیوانه [شامل][1] احوال مشارالیه گردیده، خدمت مشرفی

---

۱. تصحیح قیاسی.

عمارات مبارکات سرکارفیض آثار [شهد][1] وشربت خانه و دارالشفاء ومتعلقات آن سرکار را من‌حیث‌المجموع، که با مرحمت‌پناه میرزا احمدخولیش‌مومی‌الیه بوده، به‌او مفوض ومرجوع نمودیم که به تقدیم امور مزبور اشتغال‌ورزد و وظیفهٔ مقرری ومواجب معمولی خدمات مزبور را به‌نحوی که درطومار وقرارداد است در وجه او مقرر فرمودیم که درانجام مهام مزبور لازمهٔ اهتمام تمام به‌عمل می آورده باشد و مادام‌که خود صغیر است، نیابت او را عالیجاه خلاصة السادات العظام میرزا محمد شهاب والـد او مقرر فرمودیم که متوجه می‌شده باشد. عالی‌جنابان متولی و ناظر خدمت مزبور را مخصوص مشارالیه دانسته، هرساله وجه وظیفهٔ او می‌داده باشند ومستوفیان عظام ولشکرنویسان کرام صورت رقم مبارک او را ثبت نمایند.

فی التاریخ ۸ محرم‌الحرام ۱۱۹۵*

۱. تصحیح قیاسی، در نادر نامه: شد. شاید هم: مشهد

* نادر نامه (ص ۶۵۳) مأخوذ از اصل فرمان که درکتابخانهٔ آستان قدس‌رضوی مضبوط است.

فرمان شاه سلیمان ثانی

«نظر به آن که اهل ایران به سبب تسلط فرق مختلفه که بعد از سالها متصرف مملکت ایران گردیده بودند شیوهٔ قطاع الطریقی که جبلی ذات آنها بود مرعی داشته در تخریب و تاراج لمحه‌ای فوت وفروگذاشت نکرده رعایا و سکنهٔ ایران از مدتی به انواع صدمات و بلایا گرفتار بودند، بعد مدت متمادی جناب باری تعالی به آن ضعفا ترحم نموده انتظام امور و ارتکاب فرمانروایی ایران را به این بندهٔ درگاه اله و غلام آستان یدالله تفویض فرموده حق را درمرکزخود قرارداده ارادهٔ اقدس چنین است که سپاهی و رعیت ایران پیوسته در کمال آرام و اطمینان بوده شداید گذشته را نعم البدل یافته لیلاً و نهاراً با اهل و عیال مرفه الحال به‌دعای دولت قاهره مشغول باشند.

بنابراین، به شکرانهٔ توفیق این عطیهٔ عظمی، به درگاه جناب واهب العطایا، از ابتدای جلوس والا تا مدت سه سال کل مال و جهات را به طریق انعام به‌سکنهٔ ایران معاف نمودیم و در این سه‌سال نیز اخذ سیورسات به هیچ وجه از هیچ ملکی نخواهد شد.

هریك ازحکام و عمال باید بـه موجب حکم اشرف عمل نموده تا سه سال

دانی و درمی از اهـل ایران طلب ننمایند. اگـر به مسامع جـلال آزردگی‌خاطر ضعیف‌ترین اهل ایران از دست حکام و عمال رسد بـه اقبح وجهی آن شخص به‌جزا و سزا رسد که باعث رضای حق و تسلی‌خاطر ضعفا وعجزه و مساکین گردد و این حکم بلیغ و یرلیغ قضا تبلیغ را باید به مسامع قبول برصفحهٔ سینهٔ خود نقش داده درعهده شناسند*

* مجمع‌التواریخ تألیف محمد خلیل مـرعشی تصحیح اقبال آشتیانی ص ۱۲۱/ ۱۲۲.

فرمان شاه سلیمان ثانی به احمدخان درانی

منوط بر این که جماعت ابدالی همیشه در اطاعت و فرمانبری اجداد عالی - مقام ما بوده‌اند، به سبب انقلاب و خودسری جماعت غلزه‌ای که نسبت به سلسلهٔ علیه [= صفویه] بی‌ادبی به وقوع آوردند، از آن وقت به‌کرات و مرات به انواع مصائب و قتل واسر مبتلا گردیده‌اند چنانچه اظهر من الشمس است. بنابراین ارقام می گردد که جناب اقدس الهی بندگان ما را از شر اشرار در کنف حمایت خود محفوظ داشته در این ولا برمسند اجدادی و برملک موروثی لطف نموده متمکن گردانیده به انتظام امور سلطنت ایران مأمور نموده مناسب حال و مستحسن مآل و احوال آن عالی‌جاه بلندپایگاه چنین می‌نماید که به نهج سابق طریق سلامت را پیش گرفته خود را از منتسبان این سلسله دانسته امیدوار و مستظهر عنایات بوده داروغگان خودرا از سرحد قندهار الی هرات طلبیده قلاع وبلدان وقصبات مملکت پادشاهی را تفویض عالی‌جاه مقرب‌الخاقان بهبودخان بیگلربیگی هرات نمایند والا آنچه مستحسن برای آن عالی‌جاه باشد به عمل آرند*.

---

* مصحوب کریم‌خان افغان، مراسله‌ای به جهت احمدخان سدوزهٔ افغان روانه فرمودند بدین مضمون:

مجمع‌التواریخ محمد خلیل مرعشی ص ۱۲۳.

فرمان آقا محمدخان به باباخان

درباب انقراض افشاریان

آنکه فرزند ارجمند کامکار اعزارشد عالی‌مقدار، باباخان، به‌عنایت کاملهٔ خاطرمهر آثار درجهٔ افتخاریافته بداندکه از آنجاکه به یمن عنایات خداوند بنده‌پرور و به برکت تأییدات حضرت داور، صیقل تیغ مهرسا و برق‌انگیزی سم‌سهند سمندر آسای نواب همایون ما عرصهٔ گیتی‌روشن و از فیض ابدی رحمت صحت بل یداه مبسوطتان[1] مبرهن گشته‌ودرهرجا قایدوالذین جاهد وافی سبلنا لنهدینهم سبلنا[2] سلسله جنبان همت والا می گرددکه در این اوان سعادت نشان که تسخیر ممالک خراسان‌را عازم وقلع وقمع طایفهٔ ترکمانیه دشت را جازم گردیده، به‌طالع همایون و بخت سعید و همدستی وماصدق و انزلنا الحدید فیه بأس شدید[3]، از دار السلطنهٔ تهران کوس قیامت غریو کشورستانی بلندآواز ونوای جهانگشایی رزم آزمای فلک‌

---

۱. سورة المائدة، آیهٔ ۶۴.

۲. والذین جاهد و افینا لهدینهم سبلنا و ان الله لمع المحسنین (سورة العنکبوت، آیه۶۹).

۳. سورة الحدید، آیه ۵۷.

فرسا گردیده به دولت و اقبال وارد دارالمؤمنین استراباد و از اطراف گروه گروه لشکر کوه شکوه به نهب واسر وقتل ترکمانیهٔ شومیه ودفع و رفع آن طایفه دچار و بعد از گیرودار در آن خطهٔ خونخوار رجال آنها طعمهٔ شمشیر آبدار واطفال و نسوان آنها گرفتار قید اسارت گشته و اسباب و دواب افزون از حیطهٔ احتساب به معرض اکتساب غازیان بهرام انتقام و دلاوران خون‌آشام در آمد. فآخذهم‌الله بذنوبهم[۱] و بعد از تنبیه کامل که برسبیل عامل جهت هریك ازطوایف طاغیهٔ باغیهٔ یموت وگوکلان حاصل شد، شاهباز بلندپرواز عقاب پیکر خاقانی به عزم صید- افکنی وگیتی ستانی به جانب خراسان درپرواز و لوای نصرت التوای سلطانی در اهتزاز آمده با سپاه برق‌ستیز رعد خروش وارد چمن کالپوش و طنطنهٔ این خبر لرزه‌افکن قلوب چمشکزك و ترك و رعب‌انداز خاطر کوچك وبزرگ گردید.

چون نائرهٔ شوق زمین بوسی درگاه عرش اشتباه مربع‌نشین صفهٔ صفای امامت و والی ولایت و ایالت وکرامت، سلطان شهرستان ارتضاء، علی‌بن‌موسی- الرضا علیه آلاف التحیة والثنا درکانون دل مشتعل بود، اشهب شهاب آیین را رجوماًللشیاطین[۲] به‌رهنوردی وعرق‌ریزی وقطره‌زن به‌جانب ارض فیض قرین ساختیم. درعرض راه امرا و خوانین سرحدات و همگی ریش‌سفیدان و رؤسای ایلات و ارباب اختیار ممالك خراسان را از ترك وکرد که درقلاع بعیده و جبال سدیده مصداق و مشحون و من‌الجبال بیوتاً آمنین قالتا آتینا طائفین[۳] شرفیاب آستان راستان‌نواز شده غاشیهٔ اطاعت و فرمانبرداری را پیرایهٔ برودوش و حلقهٔ بندگی و چاکری را زیب‌گردن وگوش ساخته، به لوازم خدمتگزاری پرداختند و به تاریخ محرم‌الحرام، ظفر در یمین ونصرت دریسار، وارد ارض فیض‌آثار وازجبهه‌سایی عتبه مجتهدالعصر والزمانی، میرزامهدی وارد سدهٔ سپهر معانی وسعادت‌اندوز بزم

---

۱. سورهٔ آل‌عمران آیه ۱۱.
۲. سورة‌الملك، آیه ۵.
۳. سورهٔ فصلت، آیه ۱۱.

ارم نظم سلطانی گشته التماس پـروانه رخصت جهت نادرمیرزا نمودند که ازسخط پادشاهی مصون بوده، قبل ازورود موکب مسعود از ارض‌اقدس بیرون رود. نواب همایون ما مأمول آن جناب را مقرون به درجـۀ قبول فرمود. بـاقی اولاد امامقلی پوستین‌دوز که ادعای شاهنشاهی می‌نمودند، به جزای عمل‌خود گرفتار و ذایل این شوکت پایدار گردیدند وظلمهم‌الله ولکن کانوا انفسهم مایظلمون[۱].

لله الحمد دعای عجزه و ملهوفین به اجابت قرین و مستمندان خـراسان را از ترک و تازیک و افغان راکه به جان آمده بـودند ، آسایش گزین مهد امن و امان داشتیم. انشاءالله در این روزها موکب ظفرفرجام ارادهٔ عراق خواهد فرمود و درهرحال به شکر الهی و دعای دولت پادشاهی رطب‌اللسان و به‌الطاف خداوند ملتمس باشند و به‌جهت ابلاغ این مژدهٔ فرح‌افزا، عالی‌شأن محمدرضابیک یساول را روانهٔ آن صوب ساختیم که‌گوشزد خاص و عام نماید و درعهده شناسند.

به تاریخ شهر محرم‌الحرام ۱۲۱۱*

---

۱. سورة النحل، آیه ۳۳.

* مجلهٔ یادگار سال ۳ شمارهٔ ۵ صفحات ۳۷/۳۶

فهرست اعلام

نام کسان، کتابها، چیزها، اصطلاحات...

آ

الف

ب

خ

د

ص

فهرست اماکن

ج

ح

خ

ی

DATE LABEL

انتشارات زرین

۳۲۰ تومان